



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
مكتوباً



من كتاب الفوائد  
التي هي من كنز  
الدين

الشيخ الفاضل  
المرجع  
الدين



[illegible]

1926

*Handwritten signature*

06-03

[illegible]



از سالان و اعراض کردن از ایشان نوشت و اوان بایشان و اینها اشرف اعتقاد ظاهرند و مثل اند بر عمارت کعبه که نافع و دل و  
حکمت کار است و عیدت که هرگاه که برآورده شوند آن صفای باز گردانیده شوند برای آنکس که بر او داغ گردان چنانکه همین  
بار بار و کوره آهنگی در آورده میشود و بر آورده میشود - فی یوم کان مقدار هجین الف ستمه در روز یک باشد اندازده و سه  
پنجاه هزار سال که عبارت است از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی و سختی دوی گنا بگاران این در نیکو کاران چنان  
گذر که در وقت نماز بگذرانند اینچنین طبع سنی حیران بود و بر خود چید و باطن بانیان منفتح و شرح بود و چنانکه تیغی و تیرگی را بدان راه  
نمود و الحمد لله حتی یقضي بین العباد - تا آنکه حکم کرده شود میان بنندگان - فی سبیل الله الی الجنة و اما الی النار پس نموده شود  
راه و یا به بند که در راه خود را بسو گشت و یا بسو فروخ و یا به نهم باز و فتح آن سبیل به بصلام و فتح آن هر روز و ایت است قلیل که گفتند  
صحابه - یا رسول الله فلا بل پس حکم شتر که حق آنرا در کرده باشند چیست و عذاب تارک روزه در چگونه بود و قتال گفت  
صلعم و الا صاحب بل لا یوردی منها قطعا - نیست هیچ خداوند شتران که او نمیکند از آن حق آنرا - من حقها قطعا یوم و در راه  
و حق واجب شتران اگر چه همان روزه است و لیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکر گذاری حق گو یا که حکم واجب است و در شتران  
شتران است و زور و کینه و بکون را بمغنی فردا و گداز شتران بر آب خوردن که مردم در آن ظلم می آیند و نشانه می گیرند  
و ظاهر حدیث و آنست که تبرک این حق نیز عذاب شود و با کمال نیست هیچ صاحب شتران که او را نمی کند حق آنرا - الا اذا کان  
یوم القیمه - که آنکه چون باشد روز قیامت بطح لهما - بر که او را خداوند صاحب شتران است و بگذرند و پایمال کنند بقیع  
فوقه و صحرای فراخ هموار که در کوه و دل نباشد و در قریه قافین و بکون را نخستین نیز بمغنی قیامت و تاکید صفت کاشته او  
او فرما بکانت - و حال بودن شتران فریتر تمام نیست و دریا گران تر و نمونند تر باشد - لا یقفونها فیها و احوال و در حالیکه  
گم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر یعنی بچه پانزیر باشد و احتمال دارد که در تفصیل همین شتران  
باشد چه شتر بچه شتر است و معنی آن باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و مؤید آنست عبارتی که در  
تقریر غنیمت باید - نظار با خفاها - پایمال میکنند این شتران آنکس را بسببها و در شتر راضف میگویند سوم گوشت را بطن خفا که  
پایمال - بعضی با فوا جهها - وی گرد آنکس را این شتران بزم نهایی خود و کلام علی و لشمار و علیه آخرتها - هرگاه که بگذر و بزرگ و طائفه  
نخستین شتران باز گردانیده شود بزرگ و طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر باز از سر گردانی مکرر و در آن  
پایمال کرده باشند و درین عبارت سخن میگویند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلام علی آخرتها و علیه او و لشمار زیرا که  
رد و رجوع در اولی واقع میشوند و در آخری در رد و ایت مسلم همین فسق واقع است و در حدیث ابی ذر نیز چنین است و توفیق  
گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سموی است که از بعضی روایه واقع شده - صاحب مصاحب فی تامل آنرا نقل کرده است و اگر تکلف کنند  
از روی و در و در و رجوع فلا اشکال قتال - فی یوم کان مقدار هجین الف ستمه حتی یقضي بین العباد فی سبیل الله الی الجنة  
و اما الی النار قیل یا رسول الله فالتقریر و الغنم قال و الا صاحب تقریر و لا یوردی منها قطعا الا اذا کان یوم القیمه بطح لهما القیامه







مگر ملا پسته خواند آنحضرت صلعم این آیت را و لا یحسبن الذین یخلون الایه تا آخر آیه که نیست با اتمم الله من فضله بنوعی هم می بود  
 ششم سیطوقون ما یخلوا به یوم القيمة و رواه البخاری و عن ابی ذر عن النبی و روایت است از ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال  
 گفت آنحضرت صلعم ما من رجل ینزل الی اهل البیت او یقر او یختم لایودی حقها نیست هیچ مردی که باشد سر او را شستن یا گاو دان یا گوسفند  
 که او را نکند حق آنها را الا فی یوم القيمة عظم یا کون و سمنه و مگر آنکه آورده میشود آن شتران و گاو دان و گوسفندان را در حال  
 بودن آنها بزرگتر و فراتر تپاه با خفا نهایی سپر میکنند آنرا در شستن با پایهای خود و تخطی بقر و نهال و میزنند گاو دان و گوسفند  
 او را به شاخهای خود و کما جازت اخرها ردت علیه و نهالها بر بار که بگذر طائفه پسین آنها باز گردانیده شود و نخستین آنها  
 این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که استباق گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد و بعضی  
 بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جریر بن عبد الله و روایت است از جریر بن عبد الله که  
 که از شاه پیغمبر است و سیاحیمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم اذا تم لمصدق به چون بیاید شمار صدقه یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة احوال بیاید که از اسامی  
 و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرنده صدقه و تصدق تبادله صدقه و فلیصد عظم و هو عظم  
 پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شمار فاضل خوشنود است باین طریق که خوب پیش آید بوی او و او را کنید  
 صدقه تمام و کمال و رواه سلم و عن عبد الله بن ابی اوفی و پدر و پسر هر دو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه  
 از عالم رفت و قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اتاه قوم بصدقه قال حکم چنان بود که مردم صدقات زکوة خود را پیش  
 آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد و سه  
 قوی صدقه خود را و عامی کرد ایشان را می گفت اللهم صل علی آل فلان خداوند از و و نفرست و رحمت کن بر آل فلان  
 که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی فاما الی بصدقه پس آوردند و آنحضرت پدرین که ابو اوفی است صدقه  
 خود را و قال پس گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم کنی نیز همچنین بود که بگرد صدقه ایشان را و صلوة  
 بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی روایت از ابی اوفی الی النبی صلی الله علیه و سلم بصدقه فاما  
 چون می آوردند نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت اللهم صل علیه و انزل روایت معلوم شد که مراد بال  
 فلان همان فلان است و آل متهم چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز تبعیت در آن  
 و احوال چنانکه اشارت کردیم و عن ابی هریره قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر علی الصدقه و فرستاد  
 آنحضرت یکبارگی عمر بن الخطاب را بگرفتن صدقه از مردم فقیل منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمد و گفتند بان حضرت صلعم  
 که منع کردند از زکوة را ابن جمیل که منافقی بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده و فتح الباری گفته که واقف  
 نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند جمید گفته اند بن جمیل منافق بود



بعد از آن توبه کرد و اتفاق و قاضی حسین گفته که در وی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الله ان لا یمن  
 فضلہ لئلا یفترق الایة انتہی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و نیز نزار و العباس و عباس ابن المطلب و عسک  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و نیز نزار و دیگران همه داوود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با تمام  
 ابن جیل و تقیم یعنی باشد که است که بجز خطا برسد و موجب کفران نعمت گردد و تمام یعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب  
 یعنی مکرده می پذیرد و ابن جیل و کفران نعمت نمی ورزد و الا الله کان فقیرا غناہ الله و رسولہ مگر به سبب همین که دی تغییر بود  
 هیچ چیز نداشت پس تو اگر گردانیدی از خدا و رسول وی و این تو لگری سبب بنی و طغیان دی شد و کفران نعمت کشید  
 و غنا تخفیف از خدا است و ذکر رسول بجهت آن است که وی صلعم واسطه است در اخلاص خیرات و وصول لغنا از جناب حق در تفسیر  
 کرمه و منهم من عاهد الله ان لا یمن فضلہ لئلا یفترق و لکن من من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم دعا کرد و او را پنهان داشت  
 بالتماس وی و عهدی که شکسته گزاری نعمت کند و اما خالد فاکم ظلمون خالد و اما خالد بن ولید که می گویند وی نیز  
 نزار و زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی آنست که وی به قدر خمس او را و عهده فی سبیل الله  
 تحقیق وقف کرده است زره های خود و همه سارهای جنگ خود را از اسلحه و چهار پا در راه خدا به غازیان و دیگر حالتش آن  
 باشد که هیچین خیرات نقل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جبت ظلم کردن شماست بوی  
 و شجاع بظلم صبر توان کرد و امر آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن و در هر چه نزد وی بود و از مال حتی سلاح جنگ و سوار  
 آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده و شسته است و اعطه بفتح هجره و سکون عین و ضم تار جمیع عطا و بفتح مبنی ساخت  
 و آوازی و الله اعلم و اما العباس قسی علی و اما عباس پس زکوة وی برین است و من ضامن آنم و سببش آن بود که  
 میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود و دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند و دیگر زکوة سال  
 آینده چنانکه فرموده و شما همه را و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم  
 محلت داده و تاخیر کرده و زکوة دو ساله عباس - با التماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام راجع است  
 که محلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و محلت و بعد از آن بگوید یا آن از خصائص آنحضرت بود صلعم را تا تم قال سببش گفت  
 آنحضرت یا عمر یا شعیب یا ان عم الرجل صنوبیه ای عمر یا شعیب که بود پدر مرد شعل پدر اوست پس عباس  
 بجای پدر من دان و عظیم وی نگاهدار و اینرا کن و اصل صنوبیه صواب و سکون فون آنست که دهنده و رحمت خدا را از یک  
 پنج برابر و هر یکی را صنوب گویند و هر دو را صنوبان فی الصراح صنوب بکسر کی از چند تنه درخت که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر  
 پدر و شفق علیه و عن ابی حمید بن نعم جاد و فتح میم الساعدی و صنوب یعنی ساعده که قبیلہ است از انصار صحابی  
 مشهور است حافظه صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت و قال التعلیل البنی صلی الله علیه و سلم جلا من لا یز  
 گفت عامل گردانید آنحضرت مروی را از او بفتح هجره و سکون زکوة از بلا و مین است و انرا از شنوۀ نیز گویند و یقال له

گفته میشود و نام پرده میشود آن مرد را ابن المثنیة یعنی نام و قبح آن و قبح شکانه و سکون آن نیز گفته اند و کسر و تشدید  
یابی نسبت نام او را دست که نسبت به بنی اصبه بکون تا برقیه مشهور است و نام ابن المثنیة عبد الله است یعنی المثنیة  
عامل گردانید برگزین صدقه فلما قد قال نه الکلم پس چون باز آمدن مرد را از آن سفر گفته بسیار مان این مقدار مال بر  
شماست که صدقه اموال است و بزرگ ابی کی بود این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن را به حضرت  
رسید تا خوش آمد خطب النبی صلی الله علیه و سلم پس خطبه برآمد آنحضرت - محمد الله و اتنی علیه پس محمد گفت آنحضرت و شایسته  
کرد و بزوات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه میباشند هم قال پیوسته گفت - اما بعد فالی استعمل رجالاتکم علی امورهم و اما بعد مرد  
شایش بدستیکه من عامل می گردانم مرد را از شما بر کار با عا دانی الله از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است  
مرا خدای تعالی - فیما فی احدی فقول پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید پس در همه بیت ابی کی - این  
مر شمار است و این هدیه است که فرستاده شده است مرا - فلما جلس فی بیت ابی پس چرا نه نشست این مرد در خانه  
پدر خود ابی بیت الله یا ور خانه مادر خود شک روی است یا تنوع مستند قیظ اید می لازم لایس به بنید وی که پیشکش  
فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عکدار می او است اگر عکدار می بود و در  
خانه خود نشسته بودی میفرستاد پس این حکم مال اهل دار و ازینجا معلوم میشود که او دست شخص یا خویش وی باشد که همیشه  
برای وی هدیه میفرستاده از جهت این عمل جانتی است که قریب او چنانکه در هدیه قاضی و فیما فی وی گفته اند - و الله فی شکی  
بیه الا یا خداه من شینا و بخدا سوگند نه گیر و هیچ یکی از آن مال مذکور چیز را - الا جابیه يوم القيمة یکما علی رتبه - اگر آنکه برای آن  
آن مال را روز قیامت برگردان خود و انگار بعیر را که رغانه اگر باشد آن مال از جنس شتر میباشد و او را با نفهم را غنیمت  
محدوده آواز شتر و گرگ و کفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریه نخت - او بقره خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو میباشد  
مروار آواز گاو را نفهم خا آواز بقر و قاصوس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو - او شاة یغیر - یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند  
که آواز میکند شتر که عین فتح آن بر وزن یغیر یا بر وزن یقیح و یغیر یا نفهم یا آواز غنم را گویند هم رفع یغیر پیوسته بر دشت آنحضرت  
هر دو دست خود را و حتی را یا عفره الطیبه تا آنکه دیدیم با سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفره بر وزن حمرة و صفره بیاض و عکدار  
چنانکه احمد میفهمیم تم قال - پیوسته گفت آنحضرت - اللهم مل بلغت اللهم مل بلغت - مکرر دو بار خدایا را - انیدم حکم ترا بخت  
متفق علیه قال الخطابی فی توله که گفته است خطابی و قول آنحضرت و در بالا جلس فی وجبت الله و ابیه فاینظر ابیه می الیه ام  
لا دلیل علی ان کل امر تبذرع به الی امر محظور و غیر محظور و دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوی  
امری حرام پس وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و ازین جهت  
آمده است که هر چیزی که آن منفعتی حاصل شود بر او است - و کل فی العقود و ازین چیز کلام خطابی است که هر چیزی که  
در آمده است در قصه مثل عقید مع و بهیه و نکاح مثلاً فاینظر لیکون حکم عند الافراد نظر کرده شود و قائل نموده شود

که آیا هست حکم دوی نزد اقدار یعنی پیش از دخول در عقد - حکم بخیرند الاقران همچون حکم دوی نزد اقران و اجتماع و آمدن و س  
در عقد ام لا یا نیست - کذا فی شرح السنه و این کلیه ثانی الاقران به کسی است که از حیل منع میکند چنانچه امام مالک و امام  
ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیل را جایز میدانند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح ایشیج - و عمر بن عبدی بن عمیره -  
بفتح عین کسرم و سکون یا صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استعملنا و منکم علی عمل - هر کسی که عامل  
گردانیم ما و را از شمار علی بدستمان نخیطای پس پوشید وی از اسوزنی را نخیط بکسیم و سکون خادق با و نفاوته - پس پوشید  
چیز بر او بالای سوزن است و یکی یا زیادت - کان علو لا یبشیر این کتمان خیانت و غول بضم عین مجر خیانت و غیبت و  
بنی مطلق خیانت تیراده - پانی به یوم القیمه بی آید آن کس باین فعل رفو قیامت و عقاب کرده شود او را بر این - رواه مسلم  
**الفصل الثانی** - عمر بن عباس قال لما نزلت هذه الآية - گفت ابن عباس چون نازل شد این آیت که و الذین  
یکتزون الذیبه و الفقهه مجمل مضمون آیت آن است که آن کسانیکه گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکند آنرا در راه خدا گرم کرده میشود  
آن زر و سیم در آتش و ذرخ و داغ کرده میشود و بدان پیشانیها و پهلویها و شستهای ایشان را چنانکه در فصل اول گذشت  
که زر و سیم را علی مسکین - بزرگ و گران آید آن بسلطانان - فقال عمر انما افزع حکم پس گفت عمر بن بکشم بکشمی این اشکال را  
از شما افزع بجم و فشدید کشا و ن از فزع بمعنی کشایش - فانطلق عمر پس رفت عمر فقال پس گفت - یا نبی الله انک کبر علی  
اصحابک نه الا تیه به رستیکه گران آمد به یاران تو این آیت - فقال پس گفت انحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا علی طیب  
باقی من اموالکم به رستیکه خدای تعالی فرض نکرد داندیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزیکه باقی مانده است بعد از  
زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بسازید باکی ندارد و در  
آیت قرآن که برگنج نهادن و عید فرو داده است بر تقدیری است که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و گنج نبند داخل و عید نیست  
و انما فرض الموارث موقوفه نکرد داندیده می خدای می را شما و ذکر کلمه و ذکر که در انحضرت کلمه را این قول را و نیست یعنی انحضرت  
بعد از قول دوی و انما فرض الموارث کلمه ذکر کرد که من یا و ندارم آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرموده حق تعالی که موارث  
فرض کرده است برای همین کرده است که بشکون من بعد کم - تا باشد اموال هر کسانی را که بعد از شما اند که و از شما یعنی  
و حکم میراث استانی بجز از جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد - فقال پس گفت  
راوی بنکبه عمر پس بکبر گفت عمر بجهت نجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت  
شایع بر جمیع اموال - ثم قال - پیوسته گفت انحضرت - الا اخرک بخیر ما یکثر المهره آیا خبر ندیم ترا ای عمر بهترین آنچه گنج کند  
مهره المهره الصالحه آن گنج کدام است زن صالح که بفرموده حق عمل کند و در فرمانبرداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود  
او الا طر ایها ستره چون نظر کند مرد بهوی دوی خوشحال و شادمان گرداند او را باشد هه حسن صورت و سیرت و روشن  
روی - و اول الامر باطاعت و چون کار فرمای مرد او را فرمانبرداری کند او را و از اغاب عنها حفظه - چون غایب گردد

مروان زن نگاهدار حق او را نفس مال رواه ابو داود و عن جابر بن عتيك - ففتح عين دكتر و سكون يا انصار  
صحابی بزرگ است و در شهر دوی بدر را اختلاف است و بعد از بدر نهاده شد شاید حاضر شده - قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم یا یلم کلب تصنیف کلب که جمع را کلب ستاز و باشند که باینده شما را سوارگان و مینو خون - که دشمن داشته شده اند  
و کرده اند و مردم حکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجهت آنکه خلق میکنند سختی می نمایند و مصلحت  
که برای گرفتن صدقات می آیند - فاذا جاءکم فرجه و اجمع پس چون بیانید شما را پس جای خراج کنید بر ایشان و هر جا بگویند  
بر ایشان و خلوا بینهم و بین بانیغون - و خالی گردانید و می سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال  
آمیاد ایشان و آن چیز حاکمی و مانعی نباشد - فان عدلوا فلا تقسوم پس اگر عدل و رزق ایشان و زود و شرم نکنند پس برای  
خود میکنند که ثواب عدالت یابند و آن ظلم و تعظیم - اگر ظلم و ستم و زور کنند پس بر ایشان است بزره و زیان آن مراد است  
که اگر چه ظلم کنند با اعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر آنست مبالغه و الا اگر حقیقت ظلم کنند و رضای ظالم چه صورت دارد و  
و از موضع حقان تمام زکوتم رضاهم - و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوتم شما خشنودی ایشان است یعنی  
اگر چه اصل واجب زکوة با دای مال حاصل میشود و لیکن اگر مصلحتان راضی و خشنود و رندانم و اکمل است و بدین  
و باید که و عا کنند مصلحتان برای شما بتابع آنحضرت که حکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات و عا میکند و رواه ابو داود و  
و عن جبریر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت - قال جابرنا س یعنی بن الاعراب الی رسول الله  
گفت اند بعضی مردم از باویشینان بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقالوا اننا من المصدقین یا رسول الله یا یلم  
پس گفتند که بعضی مردم از مصلحتان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را - فقال پس گفت آنحضرت - انما اوصی بکم  
راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را - قالوا گفتند آن مردم احوال بسیار رسول الله و ان ظلمنا و راضی گردانیم با ایشان  
اگر چه ظلم کنند ما را - قال گفت آنحضرت - انما اوصی بکم و ان ظلمنا و راضی گردانید مصلحتان خود را اگر چه ظلم کرده شوید شما همان  
توجه و تاویل که گفته شده رواه ابو داود و عن بشیر بن نفیع - او که بشیر بن نفیع بن الحنفیه بن نفیع بن الحنفیه بن نفیع بن  
تشدید یا تخفیف آن نام او بشیر است که صحابی است و مولای آنحضرت - قال قلنا ان اهل الصدقة یعدون و ان یلینا گفت  
بشیر تقیم یعنی یا آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از نامی آیند بجهت و زینمایند از حد انصاف  
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما آنکه تم من اموالنا بقدر بایسته و ان یا بچشم ما از اموالهای خود بر اندازد آنچه ظلم میکنند  
قال لا یغفر الله له انما یغفر الله له انما یغفر الله له رواه ابو داود و عن رافع بن خدیج - ففتح فاک و کسر و ال اندازی  
صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العا لعل علی الصدقة بالحق کالغاری فی سبیل الله عمل کننده بر  
صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غرق کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آنرا - جمیع  
الی بیت - تا آنکه باز گرد بسوی خانه خود رواه ابو داود و الترمذی - و عن عمر بن شیب عن امیه عن جده عن ابی

صلی الله علیه وسلم قال لا حبل ولا حبل بعد وایت است از عمر بن شعیب از پدرش از جایش از آنحضرت که روانیست نه حبل  
 و نه حبل هر دو یک چیز است که اول بلام و ثانی بعباد و ثانی بعباد است که فرو و آید ساعی در جای دور و امر کند خداوند این را  
 که کشیده بپایند ماشین خود را در جاییکه فرو آمده است و حبل آنکه خداوند ماشین خود را در جای خود و ساعی را بکلفه کند  
 که بجانب او آورد و هر دو معنی عمدت است از جهت حصول تعب مشقت در اول بر تصدق و در ثانی بر مصدق و لا تو خود صدقه قائم  
 الای و هم سوگرفته نشود صدقه های مردم مگر در برابر او جایگاه ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت  
 حبل و حبل است هر دو سه راه بود او و عمر بن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استغفروا ما انکاروا  
 فی حق یحیی علیه الخول به یکیکه باید مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال به سه راه از سندی و نوکر  
 جماعتی از هم فرقه علی ابن عمر و نوکر کرده است نزدی جماعت از راه را که وقت کرده اند این حدیث را بر این عمر یعنی این قول  
 ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند صلعم اما همچنین موقوف که  
 بی سماع آنحضرت معلوم توان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد و عمر بن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول  
 صلی الله علیه وسلم فی تعبیل صدقه قبل ان تحل به روایت است از امیر المومنین علی که عباس بن عثمان بنیوالت کرد و در شتاب داد  
 زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرو و آید وقت دی و تحل کسب حاست از حلول دین اما حلول در مکان کسب هر دو است  
 که اقا و انفس در کسب پس خصصت کرد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است نه بپایند و از نو و انکه از  
 جهمت وجود سبب زکوة که سبب است و این حدیث موقوف به توجیه اول مرفوع آنحضرت را که و اما العباس فمی علی که در فصل اول  
 از حدیث ابی هریره گذشت سه راه بود او و سندی و ابن ماجه و الدارمی و عمر بن عمر بن شعیب عن ابیه عن جده ان  
 ابی هریره صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال لا من دلی قتیما الی الخلیفه فیه بخله خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت  
 آگاه باشید هر که دلی شد زنگار داشتیمی را که سر او را بستاند پس باید که سوداگری کند و روی و تاثیر که حتی تا کار کند  
 و نگذارد مال قتیما بلی تجارت تا آنکه فرو مال او را و قتیما هم که داند و فانی گرداند او را زکوة به سه راه از سندی و قال فی اسناد  
 روایت کرد این حدیث را سندی و گفت در اسناد این حدیث سنن است لان ابنی بن الصباح ضعیف نه بر آنکه شیخی بن  
 الصباح بقتید به یکی از او یا این حدیث است اگر چه هر دو صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی سنی و اروا است  
 تسع و اربعین و مائت

فصل الثانی عن ابی هریره - قال لما توفي رسول الله صلی الله علیه وسلم و استخلف ابو بکر بعده و گفت ابو هریره  
 چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر بجز از وی - و کفر من کفر من العرب و کافر شد کسی که کافر شد از عرب  
 مانکا زکوة و لحوق بیک که کتاب لغنه افسوس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس انکار کرد  
 کفر باشد چنانکه نازیبا انتاع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تعلیط و تشدید باشد و مراد کفران نیست



چنانکه در حدیث من ترک الصلوة تعدد فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی بنکشدند و بعضی انتاع آورند پس طلاق کفر  
و بعضی هر دو جائز باشد و عمر اول اخذ بطاهر کرد و در کفر ایشان بایستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد بانی بکفر  
و اعتنا فرمود که حق همان است که ابو بکر بدانست چنانکه میفرماید - قال عمر بن الخطاب لا بی کفر فی الله عنما کیف تقابل الناس  
و قد قال رسول الله چگونه شش میکنی مردم را و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرث آن اقاتل الناس  
حتى یقربوا - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان - لا اله الا الله من قال بیس کسی که بگوید لا اله الا الله عصمتی  
بالله و نسمة نگاه دارد در امن مال خود و نفس خود را - الاجتهاد - مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است الاجتهاد الاسلام  
چنانکه دین و قصاص و خبر آن - و حساب علی الله - و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او را آخرت  
بعلم الهی است چنانکه منافق باشد و زبان لا اله الا الله گوید نه بصدق - فقال ابو بکر و الله لا قاتل من فرقی بین الصلوة و الزکوة  
پس گفت ابو بکر بنجد اسوگند هر آنکه قتال میکند کسی را که جدائی کند و فرقی نهد میان ناز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و در جوب  
زکوة را منکر گردد و یا بادل عمل کند و از ثانی انتاع آرد فان الزکوة حق المال نه که زکوة حق واجب و مال است چنانکه ناز  
حق واجب و نفس است و موجب هر دو اسلام است - و الله یمنعونی عنما - بنجد اسوگند اگر منع کند ما را نه غلّه و عنما یمنع عین یعنی  
منع که یک سال نرسیده است و در روایتی عقلا اگر منع کند پایی بند تر را و این مبالغه است و طلب حق واجب و در قیاس  
گفته است که عقال که عین زکوة یک سال از ترش و گوشتند - کانوا یؤدونها الی رسول الله - بودند که او را بیکدند پس رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم تقاضای آنها را منع نمود - هر آنکه قتال میکند ایشان را بنابر منع عنما یا بجهت کفر و ارتداد اگر منع شوند یا بجهت  
شمار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فاقم - قال عمر فوالله ما هو الا رایت ان الله شرع صدرانی بکبر للقتال - گفت  
عمر پس بنجد اسوگند نبودشان من و حال من درین محاجت مگر آنکه دهم من و روشن و هویدا شد بر من که خدا تعالی کشتاد  
سینه ابو بکر صدیق را برای قتال - ففرقت انه الحق - پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است  
که صحابه دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کردند ابو بکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند ما و صلی و حضور  
در کارخانه اسلام راه باید و توقف و تاخیر لائق می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند من تنه اقام  
قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیون کنند  
احدکم یوم القيمة شجاعة اقصر - می باشد گنجی از شمار و قیامت از بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یفر منه صاحب کبر  
از ان مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد - و هو علیبه - و حال آنکه آن مار میجوید او را حتی لقیقه اصالبه تا آنکه لقیقه بگیرد و صاحب  
گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و الله ان است را در دهن آن می اندازد و نیز از غلّه  
منع در دست انگشتان ظاهر بگوید در راه احمد - و عن ابن مسعود و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من رجل الا یؤدی زکوة  
ماله الا جعل الله یوم القيمة فی عقه شجاعة - نیست هیچ مردی که او را نسیند زکوة مال خود را اگر آنکه میگوید خدا صلی تعالی سر زکوة





یا غنی شک راوی است و اگر در میان موسر و غنی فرقی نبند از جهت اشتقاق موسر از میر غنی سولیت صدقه غنی از غنا یعنی علم فقر و احتیاج برای تنویر نیز تواند بود و انما بهی للفقراء - و طبیعت این زکوة گریزی برای فقیران مخالطت زکوة به مال و مالک آن بخلطت حرام بجلال این مثنی دارد پس درین معنی مراد بخلطت زکوة به مال گرفتن آنست با وجود بسیار و غنا و در معنی اول مراد منع زکوة است و نه دادن آن به فقرا و بهر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور غنی بر معنی اول است

## باب ما يجب فيه الزکوة

اتفاق دارند که بر وجوب زکوة در اتمام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاک کرده اند و تره باو میسر و میوه که در پانزده سال تمام نه آید نه زدا که واجب نیست و در آن زکوة و در تمر و طرب واجب است و قنیکه پسته پنج و سقنه در کمتر از آن و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و در زدا امام ابو حنیفه واجب است و عشر و در هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر درنی و نهیم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجت الارض نفیه العشر و قنیکه و طرب و سقنه این باب از کتب فقه باید جست

**الفصل الاول - عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یس فیما دون خمسة اواق من التمر صدقة نیست و در پایان از پنج و سق قنیک و او و سیدین جمله شصت صاع و صاع چهار صد و یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و طمیس آن باوزان دیگر و در شرح سفر السعادت به تفصیل کرده شده است فاینظر ثمره - و یس فیما دون خمس اواق من التمر صدقة - و نیست و در چندی که از پنج اوقیه از فقره است زکوة اواقی فنجم ثمره جمیع اوقیه فنجم ثمره و بسکون و او و کسوفان و شید یا حبل و در هم پس پنج اوقیه و نیست و در هم باشد و در قنیک و او و کسوفان فنجم - و یس فیما دون خمس خود من الابل صدقة - و نیست و در او و پنج نفر از شتر صدقه و ذود و ذبال چهار از دو تانه یا از سه تا ده را گویند و درین حدیث خبر از زکوة تمر و فقره و شتر نکرده و تحقیق علیه و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یس فیما دون خمس صدقة فی عبده و لانی و فرسه نیست بر سلمان صدقه و نهیم و وی و نه و در اسب و بی مراد نبوده خدمت و اسب سواری است و فی ثوب یس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست و صدقه که صدقه فطر که از وی میدهند تحقیق علیه - عن ابی هریره - عن ابی هریره کتب له بالکتاب ما وجبه الی البحرین - و فایست است از انس که ابو بکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را نگاه که متوجه گردانید و از نبوی بحرین کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم - نهیم فخر فیقه الصدقة التي فرض رسول الله - این فخر فیقه زکوة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی المسلمین - و انما امر الله به رسول الله - و آن صدقه که بر سر کرده است خدای تعالی آن پیغمبر خود را من سلمات المسلمین علی و جمیع طبعها پس که یک طلبیده و شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه شریع که هر آن صدقه راست باید که به دست آید - و من سلمات فمنا فلا یعط - و یک طلبیده و شود و فوق آن و زیاده بر وجه شریع پس باید نهیم بعد از آن بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکنند و میفرماید فی البیع و عشرین من الابل فمنا و حسان الثمن من کل شئ**





فصل برده و رده انجاری و عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم فيما سئل السمار والميرون و در چرخه که آب داده است  
آسمان و چشمه ها و کان غری یا یا باشد زمین غری یعنی نخلین مصله قنای مشکله و رقاموس گفته که غری انجرب داده است آنرا آسمان  
و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که غری آنست که آب داده شده بعد از دو سال  
گوشت که کنده میشود و زمین مانند جوی و آب میرسد از وی البهره یا تره یا درخت خراگشت کار و غری نیز مردیر امیگویند  
که فارغ ست از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که شصت داشته ترین مردم نزد خدای غریست  
یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدایه و مانند آن تعب نمیکند غری میگویند از جهت حصول فارغ  
و تسایش در آن و با نخل در پنج باب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بکشند بدو مانند آن حاصل شده - العشر - ده ریگی  
واجب است - و ماستی بالنفع - و انچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بنشیند و گاو و خربان - نصف است  
بست را یک است - رده انجاری - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العجاء جرجا جبار - عجار  
بر وزن حمرا یعنی بهر چنانکه است و تصور مانند آن و جرج یعنی خیم خستکی و نفع خسته کردن وایت انچه انجم است و جابنجم تخفیف بابر و طفل  
شدن و مرد و آنست که بهر چه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کشنده یا رانده و در روز باشد جراحت و تلف  
او بهر و باطل است و هیچ چیز بهر آن لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قانده باشد ضامن میگردد زیرا که جرج و تلف و تقصیر او است  
و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده و بسنن و گاو بشستن و بی چر عادت و شستن و گاو بشستن و آب و بهر آنست و اگر بلفظ  
حدیث عام است و لیکن آنرا تمییز و مخصوص ساخته اند بدلائل و احادیث دیگر - و البهر جبار - یعنی اگر یکی را با چاره گرفت تا بر  
او چاهی بکنند نگاه و روی افتاد بر آن شخص متبخر ضمانی نباشد و همچنین اگر در زمینی که ملک او است بکشند یا در صحرائیکه در راه گذر  
مردم است و شخصی در آن بیفته ضمانی نباشد - و المعدن - بگرسه وال شتق از معدن یعنی اقامت - جبار - و اگر یکی را برای  
کان بکشند یا چاه بگرفت و وی در کان افتاد و دوست و پای او بشکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید - و فی الزکاة الخمس -  
و در کار پنج ریگی است و کار برادر اول و نهایی و آخر مردان نزد خفیه معدن است و نزد اهل حجاز و فینه اهل جالبیت یعنی اهل  
انساب است بسیاق حدیث و در حدیث آمده است که از خفیه صلعم برسد ند که کار چیست فرمود و سب و فقه که بر در کار لغا  
پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکواتی نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج از سب  
و فقه باشد و نزد مازنی خمس است بی اشتراط حلال حول - متفق علییه

الفصل الثانی - عن علی بن رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عفوات عن الخيل والرقی - عفوة دم من الزکوة  
شکریه و بنده مراد اسب سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفوات شارت است که در اساک مال و ذکر انفاق  
آنکه برای خدا گنایه است و لیکن شفتت بهر حال بنندگان تقاضای عفو کرده - نهما تو اصدقه الرقة من کل الرهن و نهما  
پس چه صید صدقه فقر و از هر چهل و هم یک در جمیع آنکه چه نصاب برسد که ویت و هم است - و بیس فی السعین و نهما شفی

و نیست و صد و نود و نیمی در کمتر از دو سیت چیزی می آید فاذا بلغت اثنين فقیها خمسة و اربعم بحساب مذکور که از چهل بگیریم - رواه  
 الترمذی و ابوداؤد و فی روایة لابی داؤد عن الحارث الا عور عن علی - و در روایتی مرالی و او در از حارث اعور که تابعی است مشهور  
 بصحبت علی و حکم کرده اند در وی از علی رضوانه علیهما السلام - قال زید بن اسبغ عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم - گفت زید بن اسبغ که بر او است از  
 حارث اعور که آن را میبرد حارث را که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم - گفت که در آن حضرت و موقوف  
 بر علی که گذشت تا این قول علی باشد نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم - اند قال - روایت کرد آن حضرت گفت - فاذا ربح العشر من کل المبعوثین من جمادیم  
 بترهید چهار یک از ده یک که از چهل دریم یک دریم است - و لیس علیکم شیء حتی تم ما نئی دریم - و واجب نیست بر شما هیچ چیزی تا آنکه  
 تمام شود و بگرد و دو سیت دریم پس در وی پنج دریم است - فاذا كانت مائتی دریم فقیها خمسة و اربعم - پس چون بود در  
 دریم پس در وی پنج دریم است - فما زاد فعلى حساب ذلک - پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هر چه باشد آنک را بیشتر  
 و در زیر و سیم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شهر و کوه سفند گشت و میگوید  
 و فی العشر من کل المبعوثین شاه شاه - و در کوه سفند آن در هر چهل گو سپند یک گو سپند است و در آنچه زیاده گرد و در چهل پنج نیست  
 الی عشرین و مائة - تا صد و بیست - فان زادت واحدة خشتان - پس اگر زیاده شود بر صد و بیست اگر چه یک شاه واجب  
 میشود و در شاه الی مائتين و اربع سیت شاه همین و شاه است - فان زادت ثلث شاه پس اگر زیاده شود بر دو سیت اگر چه یک شاه هم  
 باشد واجب میشود سه شاه - الی ثلثمائة - تا سه صد شاه و شاه به است و اصل شاه شصت بدلیل تصغیر و تیر بر شصت و جمع بر شصت  
 چنانکه جمع شصت شفا می آید - فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود نه اگر چه زیاده شود - فعلى  
 کل مائة شاه شاه - پس بر صد شاه یک شاه است در چهار صد چهار و در پنج صد پنج و در صد و در میان پنج نیست - فان لم تکن الا ربع  
 و ثلثون - پس اگر نباشد گری و نه - فلیس علیک فیها شیء - پس واجب نیست بر تو چیزی - و فی السجود فی کل یومین مائة - و در  
 گاوان در هر سی گا و تبیع ست که یک سال تمام کرده و در سال دوم در آمده و ذکر و انشی در اینجا برابر است - و فی الاربعةین منته -  
 و در چهل گا و سن ست که دو سال تمام کرده و در سال سوم در آمده است درین حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق  
 در فصل اول گذشت ظاهر آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان ازین قبیل نبود - و لیس علی العواقل شیء و نیست  
 بر شتران و گاوانیکه کار میکنند مثل گشت کار کردن یا کشیدن یا خزان چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و  
 این نیز فراموش شده است و نزد امام مالک در اندام زکوة است - و عن معاوان بن ابی بنی صلی الله علیه و سلم لما وجه الی الیمین - روایت  
 از معاود که چون آن حضرت متوجه گردانید و در تاد او را بجانب یمین - امره ان یأخذ من البقر من کل اثنين ثیبا او ثیبه - امر کرد  
 آن حضرت معاود که بگیرد از گاوان آن هر سی گا و یک گوساله نر یا ماده - و من کل الاربعةین منته - و بگیرد از هر چهل گا و دو ساله و تبیع ذکر  
 و ثمنش هر دو ذکرده و در شصت موقت ذکر کرده گفت که در بابل یا در تبیع نر یا ماده هر دو برابر است و در سن ماده معین ست - و الله اعلم  
 و نزد او در هر دو نر یا ماده برابر است و هر دو جانک است - رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و الدارمی - و عن انس قال -





خوایندی ظاهر میشود و روی شیرینی قبل آن یوکل منه پیشتر از آنکه خورده باشد از این احادیث دلالت دارند بر کفایت خوص  
 درین باب و بر همین اندعانه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را و لیکن فقها میگویند که این مقضی میگرد و بر او میگویند که در این  
 احادیث پیش از تحریم روایت که از قبیل پوشیده نماند که در و این احادیث در باب صدقه است و شایع در آن مساحت کرده  
 و اینجا استبدال مال بآل نیست تا بر او لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و  
 و اگر عام است مخصوص گردانیده شود فیه آن واقعه اعلم - رواه ابو داود - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فی الجبل فی کل عشرة ارضی رقی - روایت است از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة غسل در هر ده مشک یک مشک است - رواه الترمذی  
 و قال فی اسناده مقال - و گفت ترمذی که در اسناد این حدیث سخن است و مضی را و این وی مطعونند و لا یصح عن انبی - و بحت  
 مرید است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فیه البساب یعنی در باب زکوة غسل کثیر است - بسیار پیغمبر و علمای زنی اخلاق دارند و اما  
 شافعی در غسل زکوة نیست و معتوی از امیر المؤمنین علی روایت کرده که فرمود و لیس فی غسل زکوة نزد امام ابی حنیفه و این  
 عشر است اگر در ارض عشر است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از حد و اوقات و احوال حاجت امام ابی حنیفه  
 قول حضرت رسول است صلعم ما اخرجت الارض فقیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر و روی قیمت است و در روایت دیگره قیمت است  
 چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما ای که پیروان می آید از جبال و روی نیز عشر است نزد امام و غیره نیست نزد  
 ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که غسل که در جبال و بریه یا راض سوات یافته شود اگر چیزی از زکوة شده پس در روی عشر  
 و الا حکم صید دارد و واقعه اعلم - و عن زینب امراة عبد الله - روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابی است  
 و صحابه از روی روایت میکنند قالت خطبتنا رسول الله فخطبنا فوجدنا نساء منکم و ما نعلمن ما نعلمن و ما نعلمن ما نعلمن  
 پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - و یوم من حلیکن - و اگر چه از یور شما باشد و حلی بضم حاء و کسر لام و نشدید یا  
 و و ضعی حلیکن کبر حاء و سکون لام و برای وقتانیه بعد تحانه - فاکن اکثر الی یوم القيمة - زیرا که در سیکه شما بیشترین روز خیا شد  
 روز قیامت - رواه الترمذی - و احتقان کرده اند و زکوة حلی من سار پس نزد امام ابو حنیفه و روی زکوة است و نیز واکن زکوة نیست  
 و حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را و قول است و اظهر من است و همین مختار و نه مذهب احمد و آنچه برای پوشیدن نبود و یا  
 اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مباح کرده شده است برای اتفاق نزد حاجت و روی زکوة است باتفاق نزد ایشان  
 نیز و امام محمد و موافق که زکوة نیست در حلی از جوهر و آلی در هر حال و حجت آنکه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه  
 به جامهای پوشش وندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی و الذین یکنون الذین  
 و الفقه الاثیه و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی الرقة ربح العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صاحبیه و تابعین و من بعد هم  
 اختلاف داشتند در آن بعضی گفته اند که مراد زکوة حلیه عاریت دادن است و روایت کرده شده است این تاویل از صید  
 ابن السیب و حسن بصری و در دو عید ناظر در جانب و وجوب است و الله اعلم - و عن محمد بن سعید عن ابیه عن جده

ان امراتین اثنا رسول الله - ووزن اتمه فی غیر خدا را علی الله علیه وسلم - و فی ایام سواران من ذهب و سوسنای هر یک ازین  
 ووزن یاره بود از طلا - فقال له اتورویان زکوة پیش گفت آنحضرت آن دوزن را آیا ادا میکنید شما زکوة آنرا - قال لا - گفتند  
 او ای کفایت زکوة آنرا - فقال له رسول الله صلعم - پس گفت آنحضرت آن دوزن را - اتجبان ان میو که الله بسواریان شما  
 ایا دوست میدارید شما که پوشانده شما را خدا می تعالی سوار با از آتش و زنج - قال لا - گفتند آن دوزن دوست نمیداریم  
 پوشانده ما را خدا می تعالی سوار با از آتش و زنج - قال فادای زکوة - گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة آنرا - رواه الترمذی  
 و قال فی حدیث قد روی عن ابنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوه - و گفته است ترمذی این حدیثی است که تحقیق در آن  
 کبره است ثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن - و الثنی بن الصباح و ابن لهیعة ضعیفان فی الحدیث - و ثنی بن صباح  
 و ابن لهیعة که وی نیز از رواته این حدیث است ضعیفان داشته باشند در حدیث - و لا یصح فی باب الباب عن ابنی صلعم ثنی -  
 و صحیح نشده است در باب زکوة علی ازان حضرت خنیری - و عن ام سلمة قالت کنت البس اوصافا من ذهب یقلت  
 ام سلمة بودم من پیشو شدم اوصاف از طلا جمع وضع به ضاد و حاء میوه نوعی از زیور است و اصل وی از فقه است و از  
 ذهب نیز می باشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضع بحت سفیدی و روشنی او است و در صراح گفته  
 وضع درم سمره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید - فقلت پس گفت من - یا رسول الله اگر آنرا بگویم - یا کون  
 این که بران و عید واقع شده - فقال بائع ان یووی زکوة - گفت آنحضرت خنیری که برسد مقداری را ادا کرده میشود  
 زکوة آن یعنی بجهت نصاب برسد - فزکی فلیس بخریس و اداده شد زکوة آن پس نیست که بران و عید است بخنیرین هر سال زکوة  
 آن ادا کنند از جلیله و عید خارج است - رواه مالک و ابو داود - و عن صخره - ففتح سید و فتح سیم - بن جندب - ففتح و ال فتح  
 آن - ان رسول الله علی الله علیه وسلم کان یأمرنا ان نخرج الصدقة من الذی لغه لعلی - فهو آنحضرت امر میکرد ما را  
 که بیرون آیم صدقه را از مالی که آ داده میگردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و عید  
 و سوار میبود بران زکوة نبود - رواه ابو داود - و عن یحیی بن ابی عبد الرحمن عن یحیی بن احمد - یحیی بن احمد که نامی جلیل الله  
 شقی علیه است میان علما و ادوار بقیه الرای میگویند روایت میکنند از بسیاری صحابه - ان رسول الله - که بخیه است -  
 علی الله علیه وسلم قطع لیلال بن الحارث الخزنی - جدا کرده داد مر لیلال بن حارث خزنی را که از صحابه است و بران حدیث  
 در وفد ترمذی آمده بود و در اطلاع جدا کرده اندین امام است بعضی از لشکر یان خود را قطع زمین تا از حاصل آن رزق خود  
 سازد و در اطلاع گاهی بتملیک میشود و گاهی بخیه تملیک - معادن القبلیه - کانهای قبلیه از فتح قاف و یا نام ناحیه است  
 در ساحل بحر میان دی و میان مدینه پنج روزه راه است - و بی من ناحیه الفرع - و این قبلیه از جانب فرع است اعظم فا  
 و سکون را مخرج است در جانب بالای مدینه میان حرمین - فلک المعادن لایور خد منها الا الزکوة الی الی غیره -  
 که نه از قنبر میشود و از نه از زکوة که چهل یک صنیعنی گرفته میشود خمس چنانکه حکم معادن است و این مذنب امام مالک است

در تقوی و نزو امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر و ان خمس است و قول دیگر مشافعی را آنست که اگر یافته است آنرا تبع و

مونته چیل یک دید و الانجمن سروان افیورادو

شماره ۱

فصل الثالث - وعن علي رضي الله عنه العائلي صلى الله عليه وسلم قال ليس في الخضروات صدقة گفت آنحضرت  
که نیست در سبزیها و تره باز کوته و این نه سبب آنکه نماند است و میوه را که دیر نماند و سال تمام نمانند همین حکم دارند و زرد  
الو خضیفه و هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک است مگر گاه دنی و بهر از خضبت عموم قول آن حضرت صلعم با آنچه الارض  
فقیه الله شبه چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت - ولانی العراق صدقه - و نه در عراق صدقه است و عراق جامع عرب است و آن  
فروقتن رطب یعنی خرماي تر که به درخت است بر مینی خرماي خشک بطریق تخمین و اگر چه از ربع میوه تر بهر و خندان به میوه  
شک که آنرا از انبه گویند بر او تقدیم یا بر نون نهی کرده اند چنانچه در کتاب الایوب بیاید انشاء الله تعالی اما برائی بی  
مفسران و محققان که میگویند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخورند و تخلی هم ندارند که بدان رطب بخورند  
بخورند و تری در خانه دارند که بدان قوت عیال عیسا نماند پاره ازال که از قوت زیاده مانده است بصاحب تخلی میدهند  
و از روی رطبی که به درخت دارد و بخش میخورند و در این بجهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در دادن خسته اوسق  
رضعت داده اند و چون اقل از خسته اوسق بود روی از کوته نباشد چنانکه فرمود - ولانی اقل من خسته اوسق صدقه ولانی  
السواقل صدقه - و نیست بر چهار یا بیا که کار میکنند و نه برای تجارت اند صدقه چنانکه گذشت - ولانی البجته صدقه - و نیست  
در جبهه صدقه - قال الفقهاء البجته الخلیل والبغال والعبيد - گفته است صقر بقا که از روایه این حدیث است که مراد بکجه  
اسبان و استران و غلامانند که پیشانی دارند - رواه الدارقطنی - وعن طاووس ان معاوی بن جبل اتی بوقص البقر  
روایت است از طاووس یمنی که از مشاهیر تابعین است آورده شده بوقص گاوان تاز کوته آنهاست اند - فقال لم یا سرفی  
فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشی گفت معاوی امر کرده مراد روی آن حضرت بخیری از زکوته - رواه الدارقطنی و الا  
وقال الوصل المبلغ الغرقیه و گفته است شافعی که قص چیست که بچه نهابا که دروی از کوته واجب گردیده است خواهد استبداد  
خواه و سلطان فرموده صدقه اند که مراد از این اول مستانیر الکاچا آورده بودند و در عاوان اول بود و شافعی هم قص فرموده نبی شکست و نه مستان

باب صد و انفس

[illegible]

و شتر نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف صاع از بر و صاع از تمر و شیره و بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده و خیر تقیید بخیری و گفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تطوع بود و در جوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شیره بود پس مردم بعد از آن نصف صاع از بر گرفته و مایل بود و در قیمت بصاع از تمر یا شیره فاسم و زبیب و حکم هرست نزد ابی حنیفه و در حکم شیره است نزد ابی یوسف و محمد و مر و نیست از امیر المؤمنین علی که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر یا چون توسعه که در جوب است تعب لی بر تمام صاع و بهید از بر و غیره و از این معلوم میشود که زیاده بر نصف به طریق تطوع است

**فصل الاول** - عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شیره - گفت ابن عمر فرض کرد انبیا آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شیره درین حدیث ذکر نیست و اینجا تا هم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر و بعد از آن نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شیره و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شیره درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شیره در مدینه کم شد از شیره میداد و آن خبر یکبار نبود و علی العبد و الحرة و الذکر و الانثی و الصغیر و الکبیر بن اسلمین - بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد و وجوب بر وی مبنی و وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی و همچنین وجوب بر منیع بعضی و وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و او نام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است - و امر به آن توری قبل خروج و انساب لی مصلو و امر کرد و بعد از فطر که او کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث درین است که او بعد از نماز کفایت نمیکند لیکن آنچه از بعد اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل بسیار در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردیم - متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام - گفت ابو سعید خدری بودیم با کسی بر آوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم است که متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد از آن است لقمه ذال معجره و تشنه پیر را که متعارف در وقت نماز و اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود - او صاعا من شیره - یا بیرون می آوردیم صاعی از جو - او صاعا من تمر یا صاعی از خرما می خشک - او صاعا من من اقطه بفتح همزه و کسر قاف و طحاسی معله یا صاعی از قوت که آنرا ما خضر نیز گویند و آن شیره ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد - او صاعا من زبیب - یا صاعی از انگور خشک که آنرا مو نیز میخوانند متفق علیه

**فصل الثانی** - عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخراج صدقه هوکم - گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آید صدقه بزره خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای آن مععلق میباشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است - فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم

علیه وسلم نه صدقة صاعا حسن تهر او تسعیر - واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرمای ابو - و نصف صاع  
من قح - بفتح قاف و سکون هم یا نصف صاع از گندم - علی کل حرا و ملک ذکر او انشی صغیر او کبیر - بر هر کس نه از او باشد یا نبند  
میر باشد یا زن غریب باشد یا بزرگ - رواه ابو داود و النسائی - و حنبله قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر  
و هم از ابن عباس است گفت واجب گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطری صدقه فطری را بر عظمه و صیام -  
از جهت پاک گردانیدن روزه را و در بعضی نسخ مطهره لایمیا من المن و الرقت - از سخن پیرویده و لا یعنی گفتن و از رقت  
که واقع شده باشد در صوم و رقت بفتح را و فای معنی جماع و فحش و آنچه می رود از سخن میان مرد و زن در زیر محاف و آنچه خفت  
کند مرد و باز از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود بر هر کلام فای معنی مراد و قصیر است و گنا یا نیست که در او ای رفته یا که امر حق  
بوجود آمده باشد - و طهه للمساکین - و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بمساکین حتی نیاز گردانیدن ایشان  
از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است - رواه ابو داود -

**فصل الثالث** - عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلی الله علیه وسلم بعث منا و یا بنی فجاج مكة  
آنحضرت برای یثرب و فخرنا و از گندیده را و در کوه های کشته شده که نماند کند - الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم - آگاه باشید که  
صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان - ذکر او انشی حرا و عبد صغیر او کبیر بدان من قح - صدقه فطر دو دست از گندم منشی نصف  
صاع چه صاع چهار دست - او سواد یا بگندم که بر سبب باشد چنانکه نه باب امام ابو حنیفه است - او صاع سن طهریم - و کبیر مراد  
بر طعام گندم باشد او از برای شک راوی است و اگر جز آن باشد برای تنوع - رواه الترمذی - و عن محمد بن الحسن بن عیسی  
او ثعلبته بن عبد الله بن ابی صغیر یضم صا و فتح عین مملین - عن ابيه - این چنین است در نسخ مشکو و مشهور است عبد الله بن  
ثعلبته بن صغیر او بن ابی صغیر و ثعلبته صحابی است مراد از یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر در کاشف گفته است ثعلبته  
بن صغیر و بعضی میگویند ابن ابی صغیر مراد از صحبت است روایت میکند از وی پسرش عبد الله - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم صاع من بل و قح - شک راوی است و بر قح هر دو معنی گندم است میفرماید صاع از گندم صدقه فطر است  
از هر دو کس نصف صاع از هر کس - صغیر او کبیر حرا و عبد ذکر او انشی اما یحکم فیکبر الله - اما تو را که شش پسر را که میگفتند ابو داود  
و نامی بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن - و اما فقیر کم قیر و علیه اکثر ما اعطاه - و اما فقیر شش پسر - هر دو  
صغیر است او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگردد او را برکت صدقه و مضاعف ثواب آن را این معنی  
در غنی نیز خواهد بود تخصیص او بفقیر از برای تسلید و ترغیب است - رواه ابو داود

### باب من لا یحل له الصدقة

باب در بیان کسیکه حلال نیست مراد صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب پنجمین بسیارند باب  
من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مراد او مال معنی هر دو عبارت یکی است اما در بیان



انما اوصی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة به سوی کافر جائز نیست و مسقط ذمه و بستان کرده نمیشود  
 اندر عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و باطن زکوة به کافر متوان داد بخلاف صدقات و دیگر مثل  
 صدقه فطر و کفارات و تقوای مسلمانان حسب و فصل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی  
 از امام ابی حنیفه جائز است درین زمان و مشروع و ران زبان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جائز است دفع معنی  
 بنی هاشم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا بعلم که حواج ایشان خصوصاً جمع کتب  
 ایشان را در کار است بسیار است و کسیکه میان او و من کی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا باعام و عجات و احوال و  
 حالات و اولاد ایشان اولی و افضل است بلکه که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجهیت دارد و به کاتب خود و دیگر  
 دام ولد خود نیز نه

**فصل الاول - عن انس قال مر ابنی صلی الله علیه وسلم بتمرة فی الطريق -** گذشت آن حضرت بیک خرما می  
 خوراده افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد - فقال لولا انی اخاف ان نکون من الصدقة لاکتھا - پس گفت آنحضرت  
 اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آنکه میخورم من آن را ولیکن نه خورم از ترس آنکه با او از صدقه باشد  
 (اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت که است و طهارت چه به شریفی و حرام بود و با حدیث دیگر نیز معلوم شد  
 که بنی هاشم و عوالمی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بنی هاشم و عوالمی حرام است چه صدقه واجب و چه طهر و چه بر ایشان  
 صدقه واجب و طهر که از اهل الطهری و در بعضی کتب ثقه حنیفه صدقه نقل نیز حرام است بنی هاشم نزد صاحبیه و نزد ابی حنیفه و  
 روایت است و نیز معلوم شد که بر داشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه او بی چیزی باشد سنت است و اگر خورد نیز  
 جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم نسبت آتی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط و مقام شریف و حرمت  
 واجب است - یفق علیه - و عن ابی هریرة قال اخذ الحسن ابن علی تمر من تمر الصدقة - گفت ابو هریرة که گفت  
 امام حسن ابن علی همه از خرماهای صدقه بخجلمانی فیه - پس گردانید حسن آن خرما را در دهن خود - فقال ابنی - پس گفت بنی  
 صلی الله علیه وسلم کلمة فی فم کان و کسر آن و سکون خای و کسر آن بالقون کلمة است که جزو منع کرده میشود و وی می و  
 باز داشته میشود و از آنچه بگوید و نیز واجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطرحا - گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد  
 حسن آن تمر را از دهان خود و معنی گفته اند که کلمه انجیمه است و بخاری این را در باب من حکم بالفارسیه آورده - ثم قال -  
 پس گفت آنحضرت حسن - یا شمرت انما لا ناكل الصدقة - آسانی وانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه را ظاهر  
 این عبارت مشعر است بسا اقل علم امام حسن باین حکم و بعد نیست زیرا که وی منعی عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این و امام  
 اهل احادیث رسول الله را صلعم در صغر سن و بودند و زبان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله زیرا که بود ولادت  
 ایشان رسال دوم از بهر ت - یفق علیه - و عن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

روایت است از عبدالمطلب بن حارث بن اشم قرشی که در زمان آنحضرت به من رجوعیت رسیده بود و گفت گفت آنحضرت  
 این نده صدقات انجانی او سخا اناس - بدرستیکه این صدقه با نیست که در کهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را  
 پاک میکند - و آنها را تکل محمد و لا آل محمد - و این صدقات یا این او سخا حلال نیستند مگر محمد را و نه مرآی محمد را و با کل  
 انجانی اشم که حلال نیست مرآی آن را زکوة و آل را چند معنی است که جای خود تحقیق کرده شده است - رواد هم عین ان  
 رضی الله تعالی عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقلی به طعام سال عنه ایتیه ام صدقه - گفت ابوهریره  
 آن حضرت وقتیکه آورده میشدند نووی طعام می پرسید آیا بده است یا نه صدقه فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه خیرست که  
 اتفاق کرده میشود و هر فقره به طریق تمکلف و مهربانی و اراده کرده میشود بوسه ثواب آخرت و دروسه نوسه از خواستی و  
 نه بونی است آنرا که داده میشود صدقه بوی و نه بوی مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود و نذر و انقباض و مسکافات کرده میشود  
 و روی نه در صدقه - فان قبل صدقه پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است - قال لا صحابه کلموا - می گفت  
 آن حضرت مریاران خود را بخورید شما - ولم یأکل - و خود نخورد - و ان قبل هدیه - و اگر گفته میشد که هدیه است - ضرب بیده  
 میزد و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشا - فاکل منهم - پس میخورد با ایشان و ضرب معنی ثباتی در راه رفتن و معنی قرن  
 به طلب رزقی آید و از اینجا معلوم شد که آن حضرت قبول نمیکرد صدقه را و میخورد و آنرا بیه قبول میکرد و بر غایت میخورد آن را  
 شفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریره ثلث سنن - گفت عائشه بود در بریره نفیج با و کسر آ  
 اولی مولود عائشه سهینت یعنی حکم شرعی بتقریب وی و او رشد و ثابت گشت - احدی بسنن انما تعققت فخرت فی زوجها -  
 یکی از آن سهینت آنست که بریره آزاد شد پس میخورد و اندیده شد در زوج وی که نام وی غیث بود و اگر خواهد و تحت آن زوج  
 باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این خیانتست که علما اثبات کرده اند آن را در آنی که واه بود چون آزاد کرد و از آنجاست  
 که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید و شافعی اگر شوهر او نبوده کسی باشد و نذر و ما خواه نبوده بود خواه آزاد و این غیث  
 شوهر بریره بود و بریره از آنجاست غیث و عشق او و فراق او واه و میزن میگشت و فریاد میکرد و میگفت - و قال  
 رسول الله و گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اولای من عتق - و لا بر کسی راست که آزاد کرده است این صفت دوم  
 که در بریره بود و پادشاه آنست که بریره واه یهودی بود که او را سکا تب ساخته بود و چون از او بی بدگشت ثابت عاخر آید نذر  
 عائشه آمد که تا چیزی به بر کرد و بیل کتابک خود دادا کند و آزاد کرد و عائشه فرمود اگر به صاحبان خود بگویی که ترا به دست من ببرد  
 منجم پس وی رفت و به صاحبان خود آنچه عائشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفرستیم ما به شرط آنکه لای وی یعنی میراث و  
 برای ما باشد عائشه بان حضرت صلوات عرض کرد که یو چنین میکنید آنحضرت فرمود که غلط میکنید اولای من عتق و لا بر کسی است آزاد کرده  
 توانی عائشه بخود آزاد کن و لای ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل نیست سوم انیست که پیغمبر باید - و در اصل رسول الله - و در  
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یعنی در آید و خانه عائشه - و البرمه تهور علی - و حال آنکه وی یک میخوشت به گوشت بریده بصره

وسکون را ویک از سنگ که مشهور است در بلاد حجاز وین و آلان در حرمین شریفین نیز مشهور است - فقرب الیه خبر و آدم من ادم  
البیت - پس نزدیکی که اندیشه شد به سوی آنحضرت نان و نان خورش از نان خورش که در خانه بود و آدم بضم هم و سکون  
وال و ضم آن مفروض به هر دو آیه چنانکه فلک و بعضی گفته اند که به سکون مفروض جمع است - فقال الم ابرهه فیهما حجر - پس  
گفت آن حضرت آیاتی بنموی که در وی گوشت است - قالوا بلی - گفتند آری هست یکی که پیش رو روی گوشت است و یکی که  
علم تصدق به علی بریده - و لکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریده - و انت لا تأکل الصدقة - و تو نخوری  
صدقه را - قال ابو علیها صدقه و نه بدهی - گفت آن حضرت این گوشت بر بریده صدقه است و برای ما بدیه است یعنی اگر کسی چیزی  
به فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر به کسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز  
ملک فقیر شده بهر که بپذیرد و است متفق علیه - و عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل الصدقة و یتب علیها

بود آن حضرت که قبول میکرد و بهر را و خبر میداد و مکانات میکرد و بر آن - رواه البخاری - و عن ابی هریرة  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو دعت الی کراع لاجبت - اگر خوانده شوم من به سوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که  
شئی حقیر است قبول میکنم و دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکة و مدینه که آن کراع انعم میگویند  
و معنی اول انعم است و انصب قبول وی - و لو اهدی الی ذراع قبلت - و اگر هدیه فرستاده شود به سوی من یک دست  
گوشتند بر آن قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا - رواه البخاری - و عنهما قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم لا یسیر المسلمین الذی یطوف علی الناس - نیست مسکین آن که یک طواف میکند به مردم و گرد ایشان میگردد  
و ترویه الله علیه و سلم ان سواک میگرددند و در یک قدم یا دو قدمه - و التمرة و التمرتان - و یک خرما و دو خرما - و لکن المسکین  
الذی لا یجوز ان یتیمروا - و لیکن مسکین چنانچه کسی است که نوزاید تو اگر بی نیاز گرداند او را - و لا یطعن به فیه صدق علیه -  
و در یافتن و در رسیدن نمیشود و حال وی بجهت آنست که تصدق نموده شود بروی - و لا یقوم فی سال الناس - و بر نخواستن  
از کسی خانه و زاد و غیره بخت نمودن و سوال که مردم را و در فتنه است که بعضی زیرکی وجودت نعم است اشارت بخفا و کتمان حال و  
بجهت تصدق و ترکه که بر آن شود و توان رسید - متفق علیه

فصل الثانی - خرج الی رافع - ای رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلاً من بنی مخزوم علی الصدقة و رافع  
از بنی رافع که علی آن حضرت بود که آن حضرت فرستاده برگاشت مردی را از قبیله بنی مخزوم برگردتن زکوة - فقال  
لای رافع - یعنی که انصب منما پیر گفته آن مرد که ای ابی رافع محبت ما برین و بیا همراه من تا برسی از صدقه نصیب  
خود را و به هم جو از آن چیزی - فقال لا - پس گفته ابو رافع مصاحب منی شوم بهودی یک همراه تو - حتی الی رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فاسأل - پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - قال طلق  
الی رافع - پس رفت ابو رافع به سوی بنی مخزوم و سلم و آمد نزد وی - فقال له پس رسید آن حضرت را که بروم

همراه آن مردیانه - قال قلت لابي القاسم - من رفق ابو رافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم واندزد وروی - فبسا که پس بپرسید  
آنحضرت را که بروم یا نه - فقال ان الصدقة لا تحمل لهما - پس گفت آنحضرت بدرستی که صدقه حلال نیست اما که نبی را پیغمبر  
و ان موالی القوم من انفسهم - و بدرستی که موالی قوم از و تر باسی ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه از صدقه حلال نیست  
موالی ما را نیز نباشد - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
عليه وسلم لا تحمل الصدقة لثمنی یعنی حلال نیست زکوة مرغنی را - و لا لثمنی مئة سوئی - و نه حلال است مرخداوند قوت  
درست اعضا را که کسب روزی می تواند کرد و مئة یکسیریم و نشدند را بچند معنی آید قوت و شدت و عقل و استقامت و کام و قوت  
جسد و اگر ظاهر انقوة باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود و مر او را زکوة و آنقدر که ده است یا بیست یا سیست  
امام شافعی و قائل شده است بعد از حل زکوة مرغومی را که قادر بر کسب باشد و نیز و احلال است زکوة مرغومی را که اگر مالک  
نصاب که در وقت دریم است نباشد اگر چه قوی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میباید و صدقه را بفقرا می اصحاب خود  
اگر چه قوی و تند رست یباید و ند و همین بود و آخر امر از ان حضرت مسلم پس این حدیث منسوخ باشد یا مر او آنست که  
نمی باید فتنه کرد کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود با این مذلت و ذلالت - رواه الترمذی و ابو داود  
قاله اسی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة - و عن عبد الله بن عمر بن عبدی بن الحیار - بکے خاصی میجو  
و تخفیف تخمنا نیز از کبار تابعین است و قول او در زمان نبوت بود - قال اخبرني رجلان انهما اتيا النبي - فقلت خيرا و الله  
مراد و مر که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هونی حجة الوداع - و حال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود  
عبارت است از جی که آن حضرت کرد و بنیان احکام فرموده بود و بیع حیات نموده و بنوعیم الصدقة - و آنحضرت را در آن  
صدقه را - فسالاه منها - پس سوال کردند آن دو مرد آن حضرت را از ان صدقه پس آن دو مرد دیگر سید که - فرفعه فمالا  
و خففة پس چون سوال کردیم تا بر داشت و بلند گردانید آنحضرت و را نظر خود را و بپشت آنرا انداخت و بپشت آنرا انداخت  
نظر یعنی سرتاپا دید و نگاه کرد - فرادنا جلدین - پس دید و دانست ما را چاک و توانا - فقال ان صدقة اعطيت  
آنحضرت اگر نخواهد شهادتیم شمارا - و لا حظ فيها لغوی - و حال آنکه نیست نصیب و صدقه مرغونی را - و لا لثمنی مئة سوئی  
و نه - توانا را که کسب یثو اند که در معنی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر شمارا می باشد  
بر خوردن حرام میدهم شمارا و این بطریق تشدید و تقریف است تا تمییز باین معنی دهد که ظاهر حال شما قوتست و اگر در وقت  
همچنین آید که توانا آید حلال نیست شمارا و الا بدیم شمارا و در مذہب ما آنست که در صدقه خوردن عوارسی و زواله است  
اگر باین صفت راضی آید بدیم شمارا و در بین نیز نوعی از تشدید و تقریف است - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه  
یسار هر سلا - از علماء تابعین و کبار ایشانست ثقه کثر الحدیث مولی میبونه ام لم یمنین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
لا تحمل الصدقة لثمنی الا تحت حلال نیست زکوة مرغنی را که برایی پنج کس اگر چه غنی می باشد و نیزه ان و نه صدقه را





بر آئی که به تحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب از آنجا فرو آمده بود - فاذا فقهتم من ثمنه ثمنه کس ناکاه  
 شتری چند از شتران زکوة با خاضر بودیم میفوق - و ایشان آب میدادند شتران را و شتران من البانها کس و شتران  
 قدری از شیرهای آن شتران - فجعلته فی سقائی پس گریه اندیم و انداختیم آن شیر را در مشک و در سقا کبیر و در  
 مشک شیر آب - نو نه آب پس آن شیر که خوردیم این شیر بود که از آن جابر آورده بودیم - فاذا فقهتم من ثمنه ثمنه کس  
 عمر انگشتان خود را و در آن نوزده دانه سقار - پس بنزد روزگار رفتی که در شیر که خوردیم بود و در مشک که در آن غایت بودی  
 و قوس بود و اگر آنگاه فقیه چه کند یا نه آرد و زنده شود و خود را دست خوردن او را آنچه آنحضرت فرمود در حدیث بر پیر زهنت بود  
 که برای بیان جواز فرو کردن اقل در راه مالک و البیعی فی شب الایسان

**باب من لا تحل له من ثمن ثمنه**

باب در بیان کسیکه حلال نیست مراد از سوال کردن و کدانی نمودن و کسی که حلال است او را سوال کردن و گفته آمد  
 که نمی باید که سوال کند هر که نزد وی قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت و اقامت است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی  
 ندارد که بدان ضرورت کند حلال است که سوال کند و فقیه می گوید که اگر قوت یوم حاصل است یا قوت است بر کسب حلال مراد از  
 اقامت سوال و اقامت زکوة و سکین که چیز است که قوت یوم کند و در غایت کسب حلال حلال است مراد از سوال  
 و اتفاق و از علماء بر اینی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال با کراهت به شتر طاول آنکه خوار کند  
 نفس خود را و الحاح نکند در سوال و از آنکه مسئول عنه را و اگر کسی را ازین مسئله است و در اقامت است اتفاق و قبول  
 از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید که سائل چون وجوب الله سوال کند و او را شود بوی چیزی نریا که دنیا خبیث است  
 و چون بوی الله العظیم که در چیزی است که تخمیر کرده او را حق تعالی پس داده شود چیزی جهت زجر و منع و اگر گوید بحق است  
 بحق محمد به واجب نمیکرد و بر مسئول عنه چیزی دادن بوی کسی که گرفت با ظهار حاجت به رزق مالک نمیکرد و در چنین  
 اگر گوید به رزق که من عاوی ام و اگر کسی را بجهت علاج به رزق و در یا من است کتاب به معصیت میکند اگر بداند آن  
 معصی نه به نیز مالک نمیکرد و حرام است بروی و واجب است رزق بر مالک چنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بدبختی و  
 یا شتر سعایت وی و اقامت بروی و اگر فقیه بگوید برای سوال و نخواهد که دست سوال عنه بوسه بدهد چیزی بوسه  
 به بهر که ده است و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی نه و بجهت منع و زجر و نباید و او سائل را که دلیل زده بود و  
 و مطرب را که از همه فحش است این مسائل به و مطالب این ازین که اگر فقیه از کتب الله عالم

**فصل الاول** - عن قبیصة - ففتح قان و کسر موحده و سکون تخانیه و عاده هله - بن حنظلة - فی ثمنه و ثمنه کس  
 و قان و رآخر صحابی است سعد و در اهل بصره - قال - گفت قبیصة - ففتح حانه - اقیل و ضامن شده بود من و فی را  
 از جهت ویت و حانه ففتح حای محله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد و آوی از قوم بجهت ویت و قرآن و دیون میگیرد و





در سبب در نظر خوش آئیده و زنده در دل دشمن اخذ می شود نفس بزرگ رقیبه پس کسی که گیرد آنرا به سخاوت نفس یعنی بی اطلاع  
 و اشتیاق و الحاح برکت کرده میشود و مراد از آن مال - و من اخذ به با شرف نفس لم یبارک له فیه - و کسی که گیرد آن را به مطلع  
 شدن بر آن و انتظار دشمن آن را و مطلع کردن و بدل بستن و مان برکت کرده میشود و مراد از آن مال فی المصراع اشرف  
 اطلاع یافتن بر چیزی و از آن بالا بریزد و بگشاید - و کان کاذبی یا کل و لا یشیع - و باشد و می بگوید که می خورد و می نوشد - و الیه السلام  
 حیرت الیه السلام - و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد به است بالا آنکه بدو به دست پایین آنکه می ستانید یا دست بالا آنکه  
 نمی ستاند و سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آمده معلوم گردد و بهر تقدیر در وی نمی ست از سوال و بیان فضیلت ترک  
 سوال است و نه از استیضاح گردد و این حکم بر وی قول خود را نقلت پس گفتیم من - یا رسول الله و الذی یجک بالحق - سوگند که  
 فرستاده است ترا بحق در راستی - لا از او احد بعدک شیان - سوال نه کنم بعد از تو یا بعد از من سوال که از تو کردم و بعضی گویند که  
 بعد یعنی غیر است پس یکی را فرستادم از کسی چیزی - حتی افارق الدنیا - تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت و در هر تقدیر  
 رای مشتی بر زبانی ساکن همزه یعنی رسیدن چیزی از کسی و معنی نقص نیز آمده و چون گفتن از کسی چیزی سبب نقص است  
 بر آن اطلاق کردند متفق علیه - و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و هو علی المنبر - روایت است از ابن عمر  
 که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود - و یومئذ که الصدقة و التصدق عن المسکة و آن حضرت ذکر میکرد صدقه را و باز  
 او را دان از سوال - الیه العلیا خیر من الیه السفلی - و باز بر علیا تفسیر کرد و قبول خود و فرمود - و الیه العلیا بی المنفعة  
 بر نون و قاف در انفاق یعنی خرج کردن و دادن و السفلی بی المال - و دست پایان دستی است که سوال کننده است همچنین  
 واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و بی آنکه گفت و همچنین ذکر کرده بود و گویند همچنین آمده است روایت از آنکه در  
 سخای می مراد او را و الیه العلیا بی المنفعة تا و عین و فا از عفت یعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی است  
 تر است بر سیاق حدیث که گفته و یومئذ که الصدقة و التصدق عن المسکة و هر دو معنی صحیحست و نقل کرده شده است از آنکه  
 که صحیح روایت اولی است متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری قال ان ابی اسامه بن الا انصار ساروا لرسول الله  
 گفت که بعضی مردان از انصار سوال کردند رسول خدا را - صلی الله علیه و سلم فاعطاهم - پس داد آن حضرت ایشان را  
 آنچه طلبیدند - ساروا فاعطاهم - باز سوال کردند پس داد ایشان را - حتی نقدا عینیه - تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آن حضرت  
 بود یعنی از آن چیزی که او ایشان را بقتال یا چون عندی من خیر من اذخرکم لم یس گفت آن حضرت آنچه بپاشند در من از خیر منی الیه السلام  
 و زیاده نمی آید  
 پس بعد از سوال و نگاه دارند خود از آن نگاه میدارند و او را خدای تعالی و حق  
 میگرداند و مردم معنی سخن نیست الله - و کسی که بخواهد در دلی نیاز گردد و فرود آید و در سوال مردم معنی دیگر و اندویشی سازد و او را  
 خدای تعالی - و چون بخواهد بگوید که کف کند و در آرد و بگوید که بگریختن از خدای تعالی - و ما علی احد عطاء من غیر اذن  
 و او را در هیچ کس از آنکه بفرستد و فرستد از بعضی عطا می شود از آنکه بفرستد از بعضی عطا می شود از آنکه بفرستد از بعضی عطا می شود





پیشی است که آنی را قوت باشد و اگر داند و قوت شبانگاه که داند یعنی هر که قوت یک روز و شب حاصل باشد که بدان قوام بدن شود و کفایت کند سوال کردن بروی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد - و قال فی موضع آخر - و گفته است نفسی در موضع دیگر - ان یكون له شیع یوم اولیة و یوم - و در غنا که آن سوال حرام است اینست که باشد مراد از چیز که سیر گرداند او را در روز یا در شب و روز و شب چنان سیر که و کسب و فتح چیز که سیر شود - رواه ابو داود - بدانکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است بلکه پنجاه درم است یا قیمت آن و در حدیث آئیده از عطاء ملک از قولی که جعل درم باشد و درین حدیث قدر نقدی و شعی یوم و یکسب و شاعی اخذ بادل کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق ثبات بعضی علما چنانی را ذکر کرده ابو حنیفه و اصحاب وی به ملک و دیت و بهم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز دارد شده است که در کافی آن را ذکر کرده و ضمنش آنست که هر که سوال کند و باشد او پنج اوقیه الحدیث و پنج اوقیه و دیت و بهم است و طبعی گفته که این آسان تر است بهر دم و در کافی گفته که این ناسخ است مراد حدیث دیگر را و اندر علم تفسیر نه مانده که اینجا در حدیث شیع از نظر زکوة وضع از سوال و اعتبار ماستی و در هم نیز ابی حنیفه و در اول است و در ثانی قدر نقدی و شعی است و اندر علم و حسن عطاء ابن یسار عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله - روایت است از عطاء ابن یسار که از مشایخ تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت بنی خدیجه خدیجه صلی الله علیه و سلم من سأل منکم وله اوقیه او عدلها فقد سأل الحافا - که یک سوال کند از شما و حال آنکه مراد است اوقیه که جعل درم است یا شل اوقیه باشد و قیمت پس تحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاف که نه درم و منعی عنه است و در قرآن مجید و درج فقر گفته است لا یسکون الناس الحافا - رواه مالک ابو داود و انسائی - و حسن حبشی یضم حامی عمل و سکون موحده و شیرین مجرب بن جناده یضم هم و تخفیف فون - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المسکة لا یحل لغنی و لا الذی عره سوی - بر سببیکه سوال کردن حلال نیست مگر آنکه او در فقر و در قوت سلیم الاعضاء الا الذی فقر مریض - و لیکن حلال است مراد از فقر که چنانچه است بخاک و قمار و بفتح دال سکون قاف خاک و دفع بر خاک چفسیدان یضم هم و سکون دال و کسب قاف به خاک چسبانده که نایت است از شدت حاجت و فقر که او را بچاک افکنده است و نمی تواند برخاست و مسکین نیز ازین رو گویند که طاقت حرکت ندارد چنانچه در قرآن مجید میفرماید و مسکینا فخر او غرم مطلق - یا حلال است بر خداوند و ام که در فطاعت و شجاعت افکنده است غرم یضم عین و ام و تاوان فطاعت و طاعتی و من سأل الناس یشی یضم یامی و سکون مثله و کسب به مال - و سببیکه سوال کند مردم را تا بیا سکند بان ال خود کان فهو شاعی و یوم القیمة - بیات آن سوال زخمها و خراشها در روی او و در قیامت - و رضایا کلمین جنم - و سنگ گم که میخورند و از دوزخ رخصت و بفتح او سکون خا و سببیکه های تفسیر که شیر را بوی در جوش آید و رفیع کی فمن شاع فلیقل و من شاع فلیکثر من هر که خواهد گوید که هر که خواهد زیاده کند - رواه الترمذی - و حسن انفس ان رجلا من الانصاریة یسأل روایت است از انس که مردی از انصاریه - آید پیغمبر صلی الله علیه و سلم بسیار که حالیکه سوال میکند آن مرد از حضرت را و خواهد از حضرت چیز



و من انزلها بالقدرة و کسیکه فرو داد و حاجت را به خدا داد شک الله را بافتاد - شتابی کند و برساند او را بخدا بقیع غنیمت معنی فایده و کفایت نه غنای بکس غنیمت معنی تو نگری و بالدار می زییر که فرمود - ا ب موت عاجل او غنی آجل - پابه مرگ که نزد بیا میری یا به تو نگری که دیر حاصل گردد و تو نگری به موت حاصل نمیکرد و پس این تفصیل وی نه شود و اما کفایت موت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین مطلق است و گفته اند که اینچنین است و اکثر نسخ مصابح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غنا را اجل به نمره محدود است و این اصح است روایت و در روایت که قال الطیبری - رواه ابو داود و الترمذی -

الفصل الثالث - عن ابن القراسی - بکسر فاء تخفيف نسبت است به فراس - بن خنم ان القراسی قال قلت لرسول الله - روایت است از ابن قراسی از پدرش که فراسی است گفت گفتم مرا پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم اسأل - آیا سوال کنم من - یا رسول الله - از مردم چیزی فرو و حاجت - فقال ابی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا سوال کن - و ان كنت لا بد فاسأل الصالحین - و اگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان را از جهت کم ایشان و حلال بودن رزق ایشان - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن الساعدي

و ابن السعدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنة سبع وخمسين - قال سمعنا من عمر بن الخطاب - گفت عامل گردانید مرا عمر ابن الخطاب بگردن زکوة - فلما فرغت منها وادتها اليه - پس هرگاه پرداختم من از مردم صدقه و رسانیدم صدقه را به وی عمر امری بهانه - امر کرد برای من عمر با جرت عمل من عمل به عین و تخفيف میم فرو کار کن - قلت انما علمت الله و اجری علی الله پس گفتم من کار نه کرده ام مگر برای خدا و فرو کار من بر خدا است - قال خدا ما اعطيت - گفت عمر بکبر خیری که داده میشود -

فانی قدر علمت علی عهد رسول الله - پس به - بیشیکه تحقیق من عمل کرده ام و رزان پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم تعظمی - به قدید پس داد اجرت عمل مرا بموسیل عامل و ادای - قلت مثل تو که - پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم نه من بر خدا است - فقال لی رسول الله - پس گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم اذا اعطيت ثمنیا من غیر ان تسأل الله

چون داده شودی تو چیزی را بی آنکه سوال کنی تو و طیبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده اند تصدق کن - رواه ابو داود و وعن عائشة انی اسمع يوم عرفة رجلا یسأل الناس - روایت است از امیر المؤمنین علی که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند از مردم - فقال - پس گفت علی - انی هذا اليوم و هذا المكان - ایادین روز که روز عرفه است و روز خاص طاعت و عبادت و دعاست و درین مکان که عرفات و محل و - و اذا انصرف و نزل انوار رحمت است - فقال من غیر الله - سوال کنی از غیر خدا - تخفقه بالبدنة - پس ز علی آن مرد را برده بکسر دال و تشدید راءت زون و خفق به خای به جوف و قاف بدنه کسی را تخفقه دره و به پنهان شیر زدن کذا فی الصراح و گفت بهی خفق به چیزی پنهان زدن - رواه زرین و عن عمر قال سئل ایها الناس ان اطع فقرا - گفت امیر المؤمنین عمر میدانید یا بداندای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است - و ان الایاس - بکسر حمزه یعنی - و بدانند که نومید بودن از مردم تو نگری بی نیاز نیست - و ان المرء اذا



اتفاق میکند یعنی عوض دریافت مال - و بقول آخر العلم اعظم مسکاة - و میگویند فرشته دیگری خداوند را به خجیل آتلف یعنی  
 بزرگ شدن مالی که نگاه میدارد و متفق علیه و سخن اسما بر کمال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از اسما بنت  
 ابی بکر صدیق زوجه زبیر بن العوام که از صحابه بیان است و مناقب او بسیار است گفت آن حضرت انفق و لا تحصى - اتفاق کن  
 و شمار کن که چند و چند و چه و چه میبوی الله علیه و سلم پس حصه الله خدای تعالی بر تو دشمن و ده تبوم و با حصای خدای تعالی  
 قطع موده برکت و سد باب فردیت یا هر حساب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است - و لا فوی فیوی الله علیه - و نگاه مدار  
 مال را پس نگاهدار و خدای تعالی بر تو اتمل و با حفظ متعلق در رعایت یعنی ظرف و مراد این جابجا است و ترک اتفاق است  
 از معنی ما استطعت - بده آنچه میتوانی و رخص بقضا و و خای معجزه اعطای قلب و مراد آنست که بده اگر چه چیزی است اندک باشد و آنچه  
 حالت و قدرت است اسما را نیز تصور کرد و دانست که تصرف در مال نزع خبر و شری نیست بخوابد و متفق علیه - سخن ابی هریره  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب العزت جل جلاله  
 روایت میکند گفت ای تعالی - انفق یا این آدم انفق عليك - اتفاق کن ای پسر آدم تا اتفاق کنم یعنی افاضه و تقام  
 کنم من بر تو حکم آنکه اتفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب نریزمت - متفق علیه - و سخن ابی امامه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبدل انفق خیر یک - ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر چه  
 لفظ حدیث صحیح در آن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردند و راویان  
 و گوید ای آدمی بذل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است از تر اندل در با حق و نگاهداشتن چیزی را - و الا تسکرت  
 و نگاهداشتن تو آن را نه خجیل کردن بدتر است ترا - و لا تلام علی الکفاف - و نگویید بیدار میشوی تو بر نگاهداشتن که نافرمانی اگر  
 مقدار کفایت نگاه داری بکی نیست یعنی توفی که باز دارد از جو رسو ال این مختلف میشود با خلاف شخص و از آن و احوال  
 و اباهن بقول - و انما کن و بذل از اندازه کفایت به عیال خود و فراخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر  
 از ایشان زیاده آید به بندگان ده - رواه سلم - و سخن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الخجیل  
 و المتصدق - قصه و حال خجیل و آنکه صدقه میدهد و اتفاق میکند - کثل رجلین علیهما جنتان من حدید و یسبحون و یصلون و  
 یروا من کمال و در هر جنبه است از این جهت هم و تشنه نون معنی زره در روایت کرده شده است جنتان به موهده و نون  
 اصح است روایت و در آیه زیر که جبهه از آهن معبود نیست - قد اضطرت الیهما الی ندیما و تراقیما تحقیق چه چنانچه در حدیث  
 و ستمای آن دو سر و پستانهای ایشان و چهره و نهامی ایشان بخت تنگی آن دو زره و اضطراب در اصل یعنی  
 احتیاج و بی اختیار است و مراد اینجا انفصال و التصاق است قدسی ففتح شلته و سکون و آن پستان و آن زن و مرد  
 هر دو را باشد و فم و آنکه در ال و تشنه بدی با جمع درست و رویت به لفظ جمع و افراد هر دو آمده و بجمع اکثر ظاهر است  
 و زمانی جمیع تر قوه ففتح فوقانیه و سکون را و ضم قات استخوان میان مغاک شمر و عاتق و آن هر دو تر قوه است از هر دو و جابجا



وجمع باعتبار جوانب و اطراف است فحصل التصدق کما تصدق به مقتضى السلطة عنه - پس در استادمه که کند و هرگاه که تصدق  
 میکند فراخ میگردد و از وی - و جعل الخیر کلهم بمقتضى فاعلت - و در استاد خیر هرگاه که تصدق میکند بعد از تنگ  
 میگردد و در گردی آید - و اذقت علی حلقه - بکانه - و میگردد و هر حلقه جای خود را قویست - بان حاصل معنی آنکه جواد چون تصدق  
 میکند فراخ و گشاده میگردد و شیوهی بدان و فراوان به داری میکنند و با دستهای او و هر آنکه شود و بطل و بخیل و غلبی تنگ میگردد  
 پس از آنکه بعضی میگردد و دست وی و طبعی گفته که تخصیص کرده شد شبیه به این چنین از حدیثات بان که امساک و شمع از جبات امسا  
 و خاقت است فافهم متفق علیه - و عمرن جا بر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتقوا الظلم - پس نیز کنید ظلم را و کسی  
 بشود بدان و ظلم شامل انواع معاصی است و جمع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات یوم القیمة - بان انبیا و سلف به هراد  
 آنست که ظلم واحد سبب ظلمات متعدد و از اموال قیامت و شدادمان میگردد و اصل ظلم وضع چیزی بی غیر حلقه و غالب  
 استعمال او در قسم کردن بر خلق - و اتقوا شیخ - و پس نیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و شدت انواع اوست  
 زیرا که نتیجه حب دنیا و دهرات اوست - فان شیخ اهلک من کان قبلکم - زیرا که شیخ نیست که داند به است کسانی را که پیش از شما  
 بوده اند - فظلم علی ان سلکوا دمارهم بر داشت و بر آنکست ایشان را بر آنکه ریختند خون یک دیگر را - و استخرا امصارهم و حلال  
 گردانیدند چیز را که حرام گردانیده است خدا صلی الله علیه و سلم بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شیخ بر سفاک و دمار و استعمال  
 معاصی آنست که بذل اموال و موااسات اخوان سبب بخت و تو اصل است و امساک و شیخ سبب تهاجر و تقاطع و این  
 منفی بعبادات است که مؤدی بتبشاج و تقاطع است - رواه مسلم - بدان که تفسیر کرده اند شیخ را باشد بخل و بعضی گفته اند شیخ  
 بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخل در امر و ادوار و احاد آن میباشد و شیخ عام است که در تمام امور باشد و بعضی گفته اند  
 که بخل در مال میباشد و شیخ در مال و معروف و گفته اند که شیخ فصلت غریبه است که مجبول است بر وی آوری را و آن حکم و معنی  
 لازم دارد و در مکرزی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و احضرت الانفس شیخ و منی علیه و سلطنت اوست تا مستولی  
 گردد بر عرش قلب و شیخ کند از آن مقام ایمان زیرا که برین تقید بر شیخ میکند بطاعت و مساحت نمیکند بدان و بخل  
 انقیاد را برای سر خلا و شیخ در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلا و صلحت نظام عالم و تجارت آن و در موم آنست  
 که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شیخ مطاع این است خلاصه آنچه ذکر کرده است  
 تو بپشتی - و عمرن حارث بن وهب صحابی است بمادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از او رسد و دست در گرفتن زود است  
 میکنند تا آنحضرت و از ام المؤمنین حفصه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تصدقوا - تصدق کنید و غنیمت دانید  
 وجود آن و ثواب آن را فانی علیکم زمان پیشی الرجل بعددته زیرا که خواهد آمد بر شمارانی که بی برود و رسد و خود را یعنی  
 پیش مردم - فلا یجد من یقبلها - پس نمی یابد که قبول کند آنرا - يقول الرجل - میگوید مردی که می آید نزد وی مسدود -  
 و رجعت به بلایا امس - مگر می آید و می تواند حد و دوی - و زینبی پیش ازین - بعلتها - هر آنکه قبول میکند من آن را

فاما ایوم فلما خاف علی بها - اما امروز پس نیست حاجت مراد وی این حالت در آخر زمان خواهد بود و در زمان امروزی علیه السلام چنانکه  
در باب اشراط الساعة بیاید - متفق علیه - و عن ابی هریره قال قال رجل - گفت ابو هریره گفت مردی - یا رسول الله  
ای الصدقة اعظم اجرا - کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر و ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و دال اصل و بفتح تصدق -  
وانت کما تصدق - گفت آنحضرت بزرگترین صدقه آنست که تصدق کنی و حال آنکه توفقه رستی و بخیلی - تخشی دهه قرصا منی  
و جانی کمی ترسی در روشنی را و امید میداری تو انگری را یعنی تصدق کنی در حالتی که بجهت صحت امید جیات و در رازی عوار  
و محل این هست که بخیل کرده شود و اگر بدیشاید که فقیر گردد - و لا سهل - بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند تا خیر و توقف نه کنی  
یا تاخیر و توقف کن - حتی اذ بلغت الخلقوم - تا آنکه چون رسید به روح و رگ - قلت لفلان کنه و لفلان کنه - بگوئی مرغان را  
چنین و مرغان را چنین و فلان کان لفلان - و حال آنکه مال هست مرغان را گفته اند مرغان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده است  
مرغان را و لفلان انچه وارث زید که وارث زید است و وصیت است در حالت موت اگر خواهد جازت کند و اگر خواهد ابطال آنرا بخیل میکند  
تا آنکه مشورت میگردد و بر موت بعد از آن تصدق میکند تا انچه متعلق شده بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد هر دو یکی  
باشد در آوردن آن که نصیب ثبوت و قرار است امارت است بقدری آنچه مقدور است برای وی و گران گفته که احتمال دارد که بعضی  
مال وصیت باشد و بعضی اقرار قد بر متفق علیه - و عن ابی ذر قال انتمیت الی اللهی - رسیدم و ایدم بسوی پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم و هو جالس فی ظل الکعبه - و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه - فلما انی قال هم الاخرین  
در باب الکعبه - پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زبانا تر از هر سوگند پیروز و گار کعبه - قلت فداک ابی  
و ای من هم - پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادری که مانند کیانند آنها که ایشان را زبانا کار تر از هر سوگندی ستال هم گفت  
الا - گفت آن جماعت اند که بیشتر است ال ایشان - الا من قال - مگر کسیکه بگند - بگند و بگند و بگند - سه بار یعنی  
بذل کند و بنده از دال را اینچنین و این چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد و به قول خود من من بیت  
و من خلفه و عن یمنه و عن شماله - از پیش خود و از پس خود و از راستای خود و از چپای خود - و فیصل با هم - و اندک آن  
این جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال ایجا یعنی فصل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر هر افعال چنانکه  
قال سیده یعنی گرفت و قال برجاء یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث - متفق علیه

**فصل الثانی - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلعم - سمعی قریب من الله - سمعی نه دیک است از جناب**  
رحمت و رضای حق - قریب من الجنة - نزدیک است از بهشت که در آید آن را قریب من الناس - نزدیک است از دلهای مردم  
به محبت - قریب من النار - چون نزدیک شد به بهشت لا اجم بعید شد از دوزخ - و انجیل جید من الله بعید من الجنة بعید من النار  
قریب من النار - بر عکس حال سمعی درین حدیث مبایع است و در مدح سخاوت و در تمجید ظاهر است که مراد سخا و بخیل در او است  
و نکته باشد یا مراد انصاف این دو صفت است مطلقا - و لاجل سمعی احب الی الله من عابد لیل - و به تحقیق جابل سمعی دوست

و انچه شده است بر سبب خدا از عابد خلیل ظاهر مقابل این مای طلبه که گفته شود و جابل شی محبوب تر است از عالم خلیل یا گویند عابد شی محبوب تر است از عابد خلیل و گویند که سبب این طرفه شامل هر یکی از مقابل هر یک است با خصار و در عبارت فافهم

رواه ابی حمزه و ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لان یصدق المرء فی حجه تدریه هم یزیدون ان یتصدق بانه یزیدون - گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت بر آنینه تصدیق کردن مرد در زندگانی خود بیک در نیم بهتر است - و از آن تصدیق کردن وی بعد از نیم نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد - رواه ابو داود و ابو یوسف و ابن ماجه و ابن کثیر

و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شل الذی یتصدق عند موته او یصدق به حال کسبه مستحکم به یصدق به طعام را بعد از آن که میرشد و او را حاجت بر تمام نماند - رواه احمد و النسائی و الداریمی و ابی حاتم و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حمزه و ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خصان لا یتیمان فی الزنا

ابن خلیل و سر ر اخلق - و و خلعت جمع میشوند و هیچ مومن که مسلمان است کی خجلی و دیگر به خلقی از نفعی اجتماع چنان مظهر میشود که اگر کسی از این دو باشد تواند گفته اند که مراد اجتماع این دو خلعت است یا رسیدن به هر چه نهایت چنانکه افکار که پذیرفته باشند و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی به خلقی کند و خل و ندر و وجود آن نادر باشد و بعد از وجود او پشیمان شود و نفس را امت کند و با نفس در نزاع باشد منافات پسملانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که آن گرفتار باشند مگر آنکه مراد از حجت و قیاسی که در سیاق نفی که نفی عموم است مومن کامل باشد اگر چه ائمه این معنی درین عبارت خالی از تردید نیست یا آنکه تخیل معنی را جمع نمی آید و در فعل و آثار این دو خلعت و ترغیب برای آنکه آنهاست و یا حجت و ترغیب از دنیا و رضا بد است معنی آنکه آنها از نشان مومن نیست و نمی باید که در وی موجه و باشد و مراد سبب خلعت و نقصان به این پنج مخالف دین - شریعت است نه آنچه معارف است و میان مومن از لیس جانب و صابله در امور زیر که البته بعضی کس از اقوی و ارکان مسلمانی است فافهم - رواه الترمذی - و عن ابی هریره الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الجنه حب و لا یجیل و لا نمان - و در نمی آیند بهشت را این که کس اول حب قطع خواهد که آن مرد فریبده که بر چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق حب نیم دوم خجلی که در او ای من خدا و مواسا قه الله که کند سوم نشان بر تشدید و نیت نهاده بعد از عطا و تواند که مراد از من شی قطع نفوس باشد یعنی قطع نفوس و آنکه آن کند خیانت در آن و تواند که قطع او و تحاب از ذوی الارحام و سایر مسلمانان از آنجا که واجب است محبت و دوستی آنها و تا بل مثل این احادیث و اصول کلام معلوم شده است بجهت دلائل دیگر که دلالت بر ایمان عهده دارند و لیکن رسول خدا صلعم اقتضای کرد و در امثال این مواعظ به قول مجمل از جهت اتمام خوف و نفوس کافین و تمیز از آنچه موجب منفعت است و در دین با اعتماد آنکه علمای را منع در دین از جلع خواهند کرد آن را به آنچه حق است از اصول دین

رواه الکثرندی وحن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شرافی الرجل شیخ ابلع وحن خالع - بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شیخ خرم و فرج کشنده بر استخراب حق در روی و بلع خروشیدن بر احسانت مکرده و سنی شیخ سابق معلوم شد و دیگر بدوی و ترشنگی که می برآورد جان را از بدن از شدت غوغای غمی بخل شده بدو چمن سخت - رواه ابو داود و سند که حدیث ابی هریرة - و مسلم بخامست که ذکر کنیم حدیث ابی هریرة را که او پیش این است - الا یحیی شیخ والایمان کتاب اجماد الاشیا و اوله سال

فصل الثالث - عن عائشة - ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم کان لابی سلم - روایت است از عائشة که بعضی از زنان آنحضرت را در پیچیدند از وی - اینها صریح بکج خلقا کلام می آید شتاب ترست پویش وی بود و در این صریح تر بعد از وفات تو یعنی کلام می آید از بعد از تو پیشتر خواهد بود - قال الطولکن بدیا - گفت آن حضرت شتاب ترین شما از این لحوق بمن و از ترین شماست از روی دست یعنی از شما شتاب تر بمن خواهد بود پویش کسبیکه در از دست ترست از شما فاخته و قصبه نیز بخونها - پس گرفتند زنان بی باره را در حالی که گفتند و ندید دست هر یک را - و کانت سوده اطول من بدیا - و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است و از دست ترین این زنان - نه ان بعد از انما کان طول بدیا الصدقة پس دانستم بعد از ان که نبود مراد بدست و از این آن زن که آنحضرت خبر داده بود به سرعت لحوق وی بودی مگر صدقه و خیرات که دست و سه در ان در از تر و نیز تر بود یعنی اگر چه سخت جوی بدید بر ظاهر حمل کردیم اما آخر فکر و مال و نظریه قریبه و ائمه معلوم کردیم که مراد بطول بدست کثرت صدقه و انعام است و بدست یعنی نعمت می آید - و کانت امر غنا به لحوق ما زینب - و بود شتاب ترین از ما از روی لحوق بان حضرت معلوم زینب بنت جحش که در سال بیست و یکم از هجرت در زمان عمر و فاطمه یافت - و کانت تحب الصدقة - و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را - رواه البخاری و بی روایت مسلم قال گفت عائشة - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم امر عکرم لحوقی اطولکن بدیا - شتاب ترین شما از روی پویش بمن و از ترین شماست از روی دست - و کانت یطاولن انهن اطول بدیا - و بود فدا این زنان که گویان گشتی و نیز میگویند و ان که کلام می آید از ایشان و از دست ترست - و کانت اطولنا بدیا زینب پس بود و از دست ترین ما زینب - لانها کان کمال بدید و تصدیق - زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدیق میکرد درین روایت صریح معلوم نمیکرد و در سخت و در طول بدید ظاهر حمل کرد و بعد از ان در یافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شتاب بدید که از اول همین معنی نصیدند بعد از ان تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم - بد آن که از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد که آنکه پیشتر لاق شده بان حضرت معلوم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه بیان اهل سیر و معنی گفته اند که حضرت سوده بود و عیال بخاری در صحیح مومست بدان بلکه نصیح کرده بدان در تاریخ صغیر خود گفته این خط است از بخاری و موت سوده و زمان معاویه بود و در سند ابلع و همین دور شرح این معنی را پیشتر





اگر این آیه ایست بقول حق علیه قائلان میگفت آن آواز یعنی سبک آواز میگردد و حدیقه فلان را - الاساک - در تمام تر این نام تملی پسیم  
 تا بگویم که آن فلان تویی شما خشن فدا پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فصل یافتی که عالم غیب نام تملی نزد ابرار را حکم میکنند که بر وجهی  
 او را آب ده - قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود میخواهم که حقیقت حال را اظهار کنم و بگویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این  
 را بگویم نه - فانی الظالمی ما یخرج منها میسرند و شکی که من نگاه میکنم به سوسه خیره که بیرون آید از آن و حاصل میشود  
 در آن - فانه صدق بکنه - پس تصدیق میکنم سوم حصه آن - و اکل انا و عیالی ثلثا - و بخورم من و عیال من ثلث و دیگر از آن  
 و از رفیقا ثلثه - و باز میگردد و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت آن ثلث آنرا یعنی همه حاصل آن را حصه  
 میکنم کی بفقر امیدم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ صرف میکنم - و رواه مسلم - و عنه انه سمع النبی صلی الله  
 علیه وسلم یقول - و هم از ابی هریره هست که وی شنید آن حضرت را که میگفت - ان ثلثه من نبی اسرائیل ابرص و اقرع  
 و اعمی - بدستیکه که کس بودند از قوم نبی اسرائیل کی پس می دوم کل تبوم کور فاراد الله ان یتبلیهم - پس خواست خدا  
 تعالی که اینها را ایشان را و از ایشان نماینده شکست میگویند یا نه بخت الله الیهم بکار پس فرستاد خدا می تعالی بسو  
 این سه کس فرشته را - فانی الابرص - پس آمد آن فرشته نزد ابرص - فقال ای شی احب الیک - پس گفت فرشته با برص  
 که نام من چیست و داشته شده تراست به سوی تو - قال لون حسن و جلد حسن - گفت رنگ نیک و پوست نیک - و ینیب منی  
 الی فی قد قدر فی الناس - و این که بر و از من آنچه تحقیق بلید و مکرده میدارند بر امر و من یعنی این علت پس بر و و قدر  
 و پاکیزه شوم الان و ینیب بر من با و نصب آن و قدر منی که نزد آن باب سمع یس - قال تسبیح گفت آن حضرت پس مسیح  
 کرده فرشته او را دوست دارد و بر اندام وی - قد یسب عنه قد ره - پس رفت از وی بلیدی وی و علت وی - فاعطی ثوبا  
 و ثوبا جلد احسن پس داده شد او را رنگ نیک و پوست نیک - فقال ای المال احب الیک - باز گفت فرشته بوی پس  
 که نام مال محبوب تر است به سوی تو - قال الابل - گفت محبوب ترین مال نزد من شتر اند - او قال البقر - یا گفت البقر  
 بجای الابل - شک استحق - شک کرده است استحق بن رهویه که از اشراف امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوی این  
 حدیث است و الابل و البقر - الا ان ابرص او الاقرع - لیکن ابرص یا اقرع - قال احدهما گفت یکی از ایشان - الابل  
 و قال الاخر البقر - و گفت دیگری البقر یعنی شک و تعیین است و گفتن یکی ابل را و دیگری البقر را معلوم است که محبوب است  
 و غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل است - قال گفت فاعطی ثوبا عشاء پس داده شد  
 او را داده شتری حامل ده ماهه در قاموس گفته عشر الفهم عین و فتح شین و بد آنکه بر حمل او هشت ماه یا دو ماه گذشته باشند  
 و بشیر اطلاق کرده میشود و ابل و خیل - فقال بارک الله فیها - پس گفت فرشته برکت د با خدا می تعالی بر ترا درین  
 ثوبا بصورت ترا بجز و ثمرات - فانی الاقرع فقال ای شی احب الیک - پس آمد فرشته نزد کل پس گفت که نام چیست  
 و ینیب منی - قال شمر حسن - گفت موی نیک - و ینیب منی فی الناس - و این که بر و و

ازین این چیز که تحقیق کرده پیدا شده اند مردم - قال - گفت آنحضرت - منسحق مذموب عنه - پس مسح کرد فرشته او را پس رفت از وی کالی - قال - گفت فاعطی شعر احسن - پس داده شد سوی نیک - قال فای المال احب الیک - گفت فرشته پس کدام مال محبوب ترست به سوی تو - قال البقر - گفت بقر - فاعطی بقره حاملا - پس داده شد او را گاوی باز دارد و حامله گفت از جهت بودن وی از صفات مخصوصه بسیار و در و سه تذکیر و تانیث هر دو جایزست - قال - و عاقر فرشته و گفت - بارگه یک فیها - برکت و باد خدای تعالی و افزون گرداناد ترا درین کار - قال - گفت آن حضرت - فاتی الاعمی - پس آمد آن فرشته ای را فقال ای شیء احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب ترست به سوی تو - قال ان یرد الله الی بصیرت - گفت این که باز گرداند خدای تعالی به سوی من بنیائی مرا - فالبصر به الاناس - پس بنیم بوی مردم را - قال منسحق علیه بصره - پس مسح کرد فرشته او را پس باز گردانید خدای تعالی به وی بنیائی او را - قال فای المال احب الیک - گفت پس کدام مال محبوب ترست به سوی تو - قال النعم - گفت گو سپندان محبوب تر اند نزد من - فاعطی شاة و الدار - پس داده شد گو سپندان زانیده این تیر غل حاصلست در جزای ترک تا - فاتی بنان - پس استیاج کرد و ندان و و غنیم صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتیج در موضع دیگر کرده شده است - و ولد غدا - و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و استیاج و تولید یک معنی است و غالب استعمال استیاج و ابل است و تولید و غنم و استیاج و تولید معنی زانیده یعنی مثلی و استیاج چنانکه دایه آدمی را ست و لابد مالک تیمار داری و لاوت حیوانات خود میکند - فکان لهما و او من الابل - پس بود مرا یعنی صاحب شتر را و ادبی از شتر - و لهما و او من البقر - و مرا این را یعنی صاحب گاو را و ادبی از گاو دان - و لهما و او من الغنم - و مرا این را یعنی صاحب گو سپندان را و ادبی از گو سپندان یعنی بسیار شدند چنانکه او بسیار کرد و فاتی قال ثم اتی الابرص - گفت آن حضرت پیشتر بدستیکه آن فرشته آمد بر من را یعنی صورته پستی - و در همان صورت و یکدیگر را و خود که نخست آمده بود و این او خلست در شاعنت منع و الحاروی - فقال رجل مکین - پس گفت من مردیست سستیم قدر انقطعت لی الجبان فی سفری - به تحقیق گسسته است به من اسباب طلب رزق در سفر من جبان بود و همه جمع جیلست یعنی رسن و صرا و آن سبب است و تحقیق تیر و ابیت است جمع جیل یعنی استخوان و چار و ابیت یکم و موهده خطا و تصحیف است - فلا یبلغ لی الیوم الا بالکسر - پس نیست کفایت و رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی - ثم کما - پشته شود و ابداد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزلست برو چه حیثیت و مجاز و جایزست که گویند بدو داشته ایم و ابیت بخدا بعد از وی نبود و ابیتست که گویند بخدا و توفیق و فضل او - قالوا - اساک بالذی اعطاک اللون الحسن و العبد المومن و المال سوال میکنم ترا آن خدائی که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعبارة تبلغ به فی سفری - سوال میکنم تشریف لکه به هم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود این به طریق استعطاف و طلب مراد است نه حقیقت اخبار زیرا که عارض نه چنینست که گفت - فقال اعطوق کثیره - پس گفت ای صاحب حقها بیا راست یعنی

چهارم که فرموده ارم که تا بنا پیش می باید و او نوبت تو کی رسد فقال انه کافي اعزک پس گفت فرشته بدرستیکه شان  
این ست که گویان ترا می شناسم - ام کن ابرص بقدرک الناس فقیرا - آیا نبودی تو ابرص که پلید و مکرده میداشتند ترا  
مردم فقیر که مالی با خود نداشتی - فاعطاک الله پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال - فقال انما ورثت هذا المال کایرا من  
پس گفت داده نه شدم من این مال بگیر اراث ابا عن جد - فقال ان کننت کاذبا فقیرک الله الی ما کننت پس گفت فرشته  
اگر سستی تو دروغ گو پس بگیر داند ترا خدای تعالی باز کرده به سوی حالی که بودی تو یعنی ابرص فقیر - قال گفت آنحضرت  
و آتی الاخرج فی صورته - و اندان فرشته اخرج را در همان صورت که نخست آمده بود - فقال له مثل ما قال لند پس گفت  
فرشته مرا آن اقرب را مانند آنچه گفته بود مرا این ابرص را - و رد علیه مثل ما رد علی نذر - و جواب داد و در و کردی مانند آنچه  
در و کرده بود برین - فقال ان کننت کاذبا فقیرک الله الی ما کننت قال - گفت آن حضرت و آتی الاکمی فی صورته یعنی  
فقال رجل مسکین و ابن سبیل - پس گفت من مردی مسکینم و مسافر - انقطعت بی الجبال فی سفری فلما بلغ فی اليوم  
الایام یکم یک اساکب بالذی رد علیک بصرک شاة - سوال میکنم از تو بآن خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا کوفتندی  
استیع بهائی بسفرتی فقال - پس گفت آن مردی به بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانه آن - و کننت اعمی - و تحقیق بودم من کور  
فردا خدای بصری - پس باز گردانید خدای تعالی به سوی من بینائی مرا - فخذ ما شئت وری ما شئت - پس بگیر هر چه خواهی  
از گوسفند این و بگذاز آنچه میخواهی - فوالله لا اجدک الیوم شبنی اخذته نذر - پس بخدا سوگند می کنم و در مشقت نمی اندازم  
ترا امروز به پیش من که بگیرم تو از برای خوار اجدک یعنی منزه و کسر با وقع منزه و از جهد یعنی طاقت و مشقت - فقال -  
پس گفت فرشته - اساکب ملک - نگاهدار مال خود را تا آفتابیم - چرا این نیست که ابتلا کرده شده آید شماس کس تصادق  
نموده باشد به مجلس از منافق پیدا آید و شاکر از کافر - فقد رضی عنک و مخط علی صاحبک - پس تحقیق شنود و شد  
یعنی پروردگار تعالی از تو راضی شود و شاکر از تو و بران و دیار تو و رضی و مخط هم در لفظ مجهول نیر - وایت است شیخی علیه  
و علیهم السلام - یعنی با تو چه چیز نام او حواست صحابه انصاریه نیست نیر بدین اسکن آخت اسما ریت نیر بدین اسکن -  
فانتهت فانت - گفتند - یا رسول الله ان المسکین یقوت علی بابی - بدرستیکه مسکین بر آئینه می آیند بر درین - حتی استجی  
انا انما کثرتم به ارم من - فلا اجد فی بیتی ما اوفی فی یده - پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بنم آن را در دست وی - فقال  
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم اوفی فی یده و لو ظلفا محرقا - بده و نه در دست وی اگر چه سیم سوخته  
و ظلف بکسر ظا هم شکافته چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی شی محرق لا ینفع به و مقصود مبالغه است - رواه احمد و ابوداؤد  
و الترمذی و قال بذا حدیث حسن - صحیح - و عن مولی العثمان قال ابدی امام سلمة لفضته من لحم - روایت است  
از مولی که مر عثمان را بود و گفت فرستاده شد مرا مسمله را گوشت پاره - و کان ابی صلی الله علیه و سلم یجده اللحم -  
و بود آن حضرت که خوش آمد او را گوشت - فقالت لعمریه مغنی البیت - پس گفت ام سلمه مراد را که نه آن گوشت



ثلاث مرات گفت ابو ذر سے ہمارے یہ سخن را۔ قال نعم۔ گفت عثمان آری شنیدہ ام ابو ذر نے از قرائی صحابہ و زہاد ایشان  
 بود و نہ سبب او ترک کل و اختیار تجرید و عدم او خوار بود و مسئلہ شرعی آن ست کہ ہر چہ مالی ادا کردہ شود زکوٰۃ آن  
 کنند نیست و بہر آن و عین نہ لایسا وقتی کہ صلہ کند دروے حقوق از صدقات نافلہ و شراع وی درین مسئلہ  
 با معاویہ در شام در زمان عثمان مشہور و مذکور ست۔ رواہ احمد۔ و عن عقیقہ بن الحارث۔ صحابی قریشی  
 نوفلی ست اسلام آورد و در روز فتح مکہ۔ قال صلیت و را را بنی منی ائد علیہ وسلم و لم یذہب العصر گفت پیغمبر کواریم  
 من پس آن حضرت در مدینہ نماز عصر را فیلم تم قام سر عا پس سلام داد آن حضرت پیر بات و شتابان بیشتی رقاب  
 الناس پس در گذشت گردنهای مردم را۔ الی بعض حجر ناسہ۔ و رفت بسوی بعضی حجر ہای زنان خود۔ و فزع الناس  
 من سرعتہ۔ پس ترسیدند مردم از شتابی آن حضرت کہ چہ واقع شدہ است کہ این ہمت نیرفت۔ فخرج علیہم۔ پس بہر آن  
 آمد آن حضرت از خانہ بر صحابہ۔ فرمای انہم قد عجبو امن سرعتہ۔ پس دید کہ ایشان بہ تحقیق شگفت کردہ اند از شتابی و  
 قال ذکر ت شینا من تبرعنا۔ گفت یاد کردم چیزے را از زری کہ نزد ما بود تبرکے تار و سکون باز رہا من این تبرکے  
 حکایت ان کیچنی پس کردہ پند اشم کہ من کہ مرا از مقام قرب و شغول گردانہ با سوسے۔ و ابرہہ شگفتہ است پس  
 امر کردم منی قسمت کردن آن و از نیجا معلوم میشود کہ اتفاقات با سوسے مقرران را مشغول میکرد و اندوا معلوم  
 قرب فرود می آرد با آنکہ این ہمت برائے تعلیم و تنبیہ امت ست۔ و در این بارہ روایت ہے۔ و در و استیہ  
 مرخارے را این چنین اندہ کہ۔ قال۔ گفت۔ کنت خلقت فی البیت تبراسن صدقہ بودم من کہ پس گذشتہ  
 در خانہ زری از صدقہ۔ فکر است ان البیت پس کردہ پند اشم کہ بگذرم آن را کہ شب در آید بروے۔ و عن  
 عائشہ۔ رضی اللہ عنہا انہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخدی فی مرفقہ شہ و ناخبر او بسببہ و ناخبر  
 از عائشہ کہ وے گفت بود مرا آن حضرت را نزد من در بیمارے وی شش وینار یا ہفت۔ فاصرفی رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم ان افرقہا پس امر کردہ آن حضرت کہ تفریق کنم آن دینار یا یعنی ہر ہا ہر جا بودم و تفریق  
 بعضی جدا کردن فیشغلتی و جع بنی اللہ پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن در پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 و فرست نہ شد کہ بہ ہم شہ ما لعی عنہا ما فعلت الشہ او البیتہ۔ پستہ سوال کرد آن حضرت ہر اکہ چہ شدہ آن شش  
 وینار یا ہفت دینار و چیست حال ان خرج کردی آنہا را یا نہ۔ قالت لا۔ گفت عائشہ خرج نکردہ ام۔ و اللہ  
 نقد کان شغلتی و جبک۔ بخدا سوگند بہ تحقیق باز داشت مرا از خرج آن در دو۔ فدعا ہا پس علیہ السلام و ناخبر  
 شہ و عنہا ہی کہ۔ پستہ داشت و نہ او آن را در کف دست خود۔ فقال ما ظن بنی اللہ۔ پس گفت چیست گمانی  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ لولقی اللہ غر و جل و نہر عنہ۔ اگر ملاقات میکرد خدا را و حالی کہ این دینار  
 در دست او ست یعنی بگردن آنہا در دست منافی مقام نبوت ست۔ رواہ احمد۔ و عن ابی ہریرۃ



صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال وعنده صبرة من تمر - روایت است از ابی سیریه که آن حضرت در آمد بر بلال و نزد  
 بلال توده بود از خرمای خشک - فقال ما هذا بلال - پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و استعجاب چیست این تمبر یا بلال -  
 قال ثنی او خیرة لقد گفت بلال این چیزی است که ذخیره کرده ام نگاه داشته ام آن را برای فردا - فقال اما خیری ان  
 له عندنا فی نار جهنم یوم القیمة - پس گفت آن حضرت ایابی تری که به بینی مرا این تمبر را فردا در آتش دوزخ روز قیامت  
 یعنی بر سر دشت آن تبوی گویند رسیدار از آنجا و و معنی رسیدار و می - انفق یا بلال ولا تخش من ذی القربى الا  
 تخش کن الله و ترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی ترس که تادری  
 که عرش عظیم را پیدا کرده و بر پا میدارد و روزی تو البته خواهد رسانید و این ارشاد است به مقام تو کل و اعتماد بر حق سبحان  
 و عظمة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السجاء شجرة فی الجنة - جوان مردی درختیست و در بهشت یعنی مانند درختیست  
 خداوند شاهی که به پیوند و به طریقه از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود - من کان حنیفاً اخذ بعضن منها - پس هر که سخی  
 گرفته است شاخی را از آن درخت - فلم یرک انفسن حتی یدخله الجنة - پس نمیکند از آن شاخ او را تا آنکه می در آید و از او در بهشت  
 داخل شجره فی النار - و نخل درختیست و دوزخ - من کان شیخاً اخذ بعضن منها - پس هر که پختل است گرفته است شاخی  
 را از آن درخت - فلم یرک انفسن حتی یدخله النار - پس نمیکند از او را آن شاخ تا آنکه می در آید و از او در دوزخ - رواها  
 روایت کرده است این دو حدیث را - البیهقی فی شعب الایمان - و عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 باءروا بالصدقة فان البلاء لا یخطاها - شتابی کنید به صدقه زیرا که بد رستیکه بلا تاخو از نمی کند صدقه را و می گذرد از وی  
 بلکه می آید و دفع میشود - رواه زرین

### باب فضل الصدقة

این نیز احتمال حمل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آن است و بر آنچه شامل فرض و فضل باشد  
 و تسمیه آن به صدقه از جهت دلالت اوست بر صدق و حاجب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة به جهت  
 آن است که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد به صحت ایمان وی و کمال وی و وجه دیگر نیز گذشت  
 الفصل الاول - عن ابی سیریه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرة - کسی که  
 تصدق کند به مقدار چیزی که برابر است قیمت تمر را و عدل به فتح مثل شئی در قیمت و بکسر مثل در نظر یعنی گفته بفتح آنچه  
 عدل شئی بود از غیر جنس و بکسر از جنس و بر هر تقدیر میفرماید هر که تصدق کند مقدار تمره - من کسب طیب - از کسب پاک  
 و کسب از یدین و گردآورده و مردمانی است که گرد آورده است آن را از وجه حلال - ولا یقبل الله الا طیب -  
 و نمی پذیرد خدا سے تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب الاطیب - فان الله یقبلها  
 چهینه - پس بد رستیکه خدا می پذیرد آن را بدست راست خود - ثم یربها العاجبها - پشتر پرورش می کند آن

صدقه را و افزون میکند بر آن صاحبش - کما یروى فی احدکم فلو - چنانکه پرورش میکند یکی از شما که اسب خود را حتی تکه‌ای  
 مثل ارجیل - تا آنکه عیاشان آن صدقه مانند کوه فلک کعبه قرار دهند و آن عدد و سهم که اسب چون از شیر باز داشته شود تا یک سال  
 شود متفق علیه و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مالکم نه کنه هیچ صدقه چیزی را از مال  
 یعنی به صورت اگر چه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بجهول نزدیک برکت و دفع آفات  
 و ترتب اجر و ثواب - و ما زاد الله عبد الغفور الا عزا - و زیادت نه گرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن و  
 از کسی که جرمی کرد یا بدی اندیشید بوسه گرخت و در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه به ظاهر در صورت عفو  
 و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است نیز بر کسی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست - و ما تواضع  
 احد الله الا رفعة الله - و فروتنی نه کند هیچ کی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل است  
 بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت - رواه مسلم - و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 من اتفق زوجین من شئ من الاشیاء فی سبیل الله - کسیکه اتفاق کند دو چیز را از چیز یا در راه خدا چنانکه دو درهم  
 و دو دینار و دو جامه و دو اسب و بعضی گفته اند دو خبث را مثل درهم و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل  
 ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار اتفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً و درهم اتفاق نموده  
 باشد دیگر نیز که اتفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست - و دعی من ابواب النجاة - خواننده میشود آن کس  
 از درهای بهشت - و النجاة ابواب - و هر بهشت را در باب است متعدد و بعد از اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة -  
 پس کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بر دوی نماز - و دعی من ابواب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص  
 بahl نماز است - و من کان من اهل الجهاد دعی من ابواب الجهاد - و کسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن  
 خوانده میشود از در جهاد و من کان من اهل الصدقة دعی من ابواب الصدقة - و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود  
 از در صدقه - و من کان من اهل الصیام دعی من ابواب الصیام - و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در روزه  
 بفتح لا و تشدید تخانیه مشتق از رسته به کسر را بمعنی سیرانی نام و بیست از درهای بهشت که مخصوص اندر پادشاهان از آن  
 در روزه داران - فقال ابو بکر یا علی من دعی من تلك الابواب من خروجة - پس گفت ابو بکر صدیق نیست به کسی که خوانده  
 میشود از درها ضرر دهنده نشین هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه را بخواند شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که در آن  
 بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست فصل یثانی من تلك الابواب کلاما یس اینها خوانده  
 میشود و معنی کی از همه درها - قال ثم گفت آن حضرت تباری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها - و از هر در آن کس - و اید  
 میدارم که باقی توای ابو بکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جمیع انواع خیرات و نیکیها و اقسام صفاتی متفق علیه  
 و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتبع علم الیوم صالحا - پس بدان حضرت از صحت پاکست که هیچ کرده از شما از

روزه دار - قال ابو بکر انما - گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار - قال فمن تبع منکم اليوم جنازة - گفت آنحضرت عجم پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گزارده است بروی و دنبال وی رفته - قال ابو بکر انما قال - گفت آنحضرت فمن اطعم منکم اليوم مسکینا پس کیست که طعام بخوراند از شما امروز مسکینی را - قال ابو بکر انما قال فمن عاذکم اليوم مرغیا پس کیست که پرسیده از شما بیچاره را امروز - قال ابو بکر انما قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم ما اجتماع فی امرئی الا دخل الجنة - جمع نه شوند این چهار چیز یعنی در یک روز پنج مرد مسکین را که در آید و بشت - رواه مسلم - و ازین حدیث معلوم شد که معنی نیست از آن گفتن و اثباته فضیلت بزرگی خود به قصد طلب ثواب و طبع و دان کردن و آنکه بعضی ضوئیه منع کرده اند و گفته اند که در ویش را که انما بزرگان رو و مقید بآن نخواهد بود که بر قصد نیک و دعوی هستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلعم این را بخت آن پس است و شیخ قورشتی درین باب بسط کرده و طبعی آن را نقل کرده است و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا ایها المسلمین لا تحقرن حارة لجار تمنا - ای زان مسلمانان باید که خوار و خوار نشمرید زنی را که همسایه است بهر و صدق ما برای زنی دیگر که همسایه است و لو فرس شاه - اگر چه باشد عجم گویند فرس بکسر ف و سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف بعید و گاهی در شاه نیزه اطلاق کنند و اکثر در شاه ظلف میگویند چنانکه هم اسپ و عر را حاضر می نامند و این شی لا ینفیع به است که بهر و تصدق در وی نمیرد و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است و لو بظلف محرق اگر چه هم سوخته بود و این نهی احتمال دارد که برای زنی باشد که می دهد وی و فرستد به همسایه یا برای زنی باشد که او داده میشود فرستاده میشود برای وی و تصدق به زن بجهت آن است که کفران و سخط و رطبیعت زان بیشتر است - شیخ علییه - و عن جابر و حدیثه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کل معروف صدق - روایت است از جابر و حدیثه که گفت آن حضرت بر کار نیک که در وی خیر و تقرب به درگاه الهی است و معروف است و در شرح و تفسیر نیست خواه عطای مال باشد یا سخنی نرم در دهان که از دوسه دلی یا ساید و خاطری شاد و اگر دو صدق است و صدقه مخصوص به مال نیست - شیخ علییه - و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحقرن - نفع تا و سکون حار من المعروف شیا - نبرد و خوار پس از نیک را چه و لو ان تلقی اناک بوجه طلیق - و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بر دوسه که شاد و دعوی خوش - رواه مسلم - و عن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علی کل مسلم صدقة - لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن - قالوا - گفتند صحابه - فان لم یجد - پس اگر نیابد چیزی که تصدق کند چه کار کند - قال فیل بسدی - گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار بکند بهر و دست خود که حاصل شود از آن چیزی که تصدق - و تصدق پس بهر و ساند ذات خود را و تصدق کند با نچه فاضل ماند - قالوا فان لم یستطع - گفتند پس اگر نتواند کرد

آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر خیر - اول الفیصل - شکر را وی است و معنی همان است که تواند کرد - قال گفت  
 آن حضرت - یحیی بن ذوالحاجه الملقب بقیس یاری و بد خداوند حاجت اند و بگین تم زده وادخواه را - قالو افان لم یفعله  
 گفتند پس اگر نتواند اعانت کند و طهوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع - قال فیما مر بالخیر - گفت آن حضرت پس امر کند  
 مردم را به نیکی - قالو افان لم یفعل - گفتند پس اگر نه کند و نتواند کرد و امر بخیر - قال ینسک عن الشر - گفت پس باز واد  
 خود را از رسانیدن شر بمر دم چنانکه گفته اند مخرج را بخیر تو امید نیست بد برسان - فانه له صدقه - پس بد شکیله مساک  
 از شر مراد صدقه و خیرست خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم کل سلامی من الناس علیه صدقة - هر چند استخوان که از آدمی است بروی معنی بمقابله وی صدقه است  
 و سلامی بضم سین و تخفیف لام معنی عضو و معنی استخوان و معنی بند استخوان گفته اند و قول اخیر مختار ترست و درین دعا  
 سه صد و شصت بندست چنانکه در حدیث آینده بیاورد چون در پیدایش آنها حکمتهاست بانه و نعمتهاست علیه است  
 شکرانه آن صدقه لازم باشد - کل یوم یطلع فیه الشمس - هر روزی که برآید در وی آفتاب بعد از آن بیان میکند  
 که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست لیعمل بین الاثنين صدقة - عدل کردن میان دو کس و داد و مظلوم از ظالم  
 ستادن صدقه است - و یحیی بن الریحل علی دابة - ویاری دادن مرد را بر دایه وی فیصل علیه است پس بر وارد احوال  
 بر دایه او بر نفع علیه است صدقه - یا بر دایه او بر دایه او رخت او را صدقه است - و الزکوة الطلیقة صدقة - و معنی پاک  
 کردن وی ثواب باشد - یا سخن نرم که بر سائل گوید صدقه است - و کل خطوة یخطوها الی الصلوة صدقة - و هر گامی که بزند  
 آن را به سوی نماز صدقه است و خطوه پنجم گام و نفع یکبار گام زدن - و یطی الاوی عن الطریق صدقة - و دور کردن  
 آنچه از راه مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقه است متفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها قالت  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلق کل انسان من نبي اوم علی ستین و ثمانیة مفضل - پیدا کرده شده است  
 بهر شخص از اولاد آدم هم بر سه صد و شصت بند - فمن کبر الله - پس کسیکه بگوید یا خدا را و بگوید الله اکبر  
 و حمد الله و ستایشش بکند خدا را با حمد الله - و مل الله - و تعلیل کند بلام الله الا الله - و سبح الله - و یا کی یا و کثر  
 خدا را به سبحان الله - و استغفر الله - و طلب آمرزش گناها را کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی  
 او غفرل حجرا عن طریق الناس - یا کسی که او کند سنگی را از راه مردم - او شکره - یا خار - یا او عظم - یا  
 استخوان را که اینها کند ایشان را - او امر - بمحروف از نبي منکر - یا امر کند به شروع که شناخته میشود و چو داد  
 در شرع و نبی کند از نام شروع که شناخته نمیشود - عد و ملک الستین و الثمانیة - هر گوید و بکشد این اقوال و افعال  
 را همه با بعضی به شمار آن سه صد و شصت بند خصوصاً از امر و حق و نبی منکر که آن اقوال و افعال همه یک طرف و این دو یک طرف  
 فانه همیشه - نفع یار و دشمن بجهت معنی راه می رود و در روایتی میسی بضم یار و سکون میم و سین معنی شام می کند

یومئذ - و ران روز - و قدر خرج نفسه عن النار - و حال آنکه دور انداخته است نفس خود را از آتش و در قول و  
یومئذ اشارت است بآن که باید که هر روز این کار را بکند تا کفایت شود - رواه مسلم و عن ابی ذر قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم ان بكل تسبیح صدقة - بدرستیکه هر تسبیح صدقه است - و بكل تکبیر صدقة - و بهر تکبیر صدقه است -  
و بكل تحمید صدقة و بهر تحمید صدقه است و بكل تهلیل صدقة و بهر تهلیل صدقه است - و امر بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر صدقة -  
و بهر امر معروف صدقه است و بهر نهی منکر صدقه است - و فی بضع احدکم صدقة - و در بضع هر یکی از شما یعنی جماعی که بزرگ  
یا براه خود میکند صدقه است یعنی ثواب است و چون در برون بضع صدقه محل است بعد از استفسار بوده قالوا انفسنا صحا  
یا رسول الله ایاتی احدنا شهوت - آیا بیایید یکی از ما شهوت نفس خود را که جماع است - و یکن لانیها اجر - و باشد هر او را  
و ران شهوت مرد و ثواب - قال را تیمم و وضعفانی حرام الا ان غلبه فيه و زره گفت آن حضرت خبر دهید مرا شما که اگر  
نبود یکی شهوت را در حرام آیا بداند بروی بارگناه - فکذا لک اذا وضعفانی الحلال لک اجر - پس همچنین و قسمیکه  
نبود شهوت در حلال باشد هر او را ثواب یعنی اگر چه جماع در حد ذات خود صدقه و عبادت نیست ولیکن چون در  
فمن آن ادای حق زوجه و نگاهداشت نفس از حرام است بچشم نمی نفس از هر هوا و کف وی از مصیبت متضمن اجر  
و ثواب باشد و اینها بیکدیگر آورده و گفت فی بضع احدکم صدقة به خلاف تسبیح و تحمید و امثال  
آن که عین عبادت است - رواه مسلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم الصدقة  
المقویة للصفتی - نیکو صدقه است شتر ماده که زانیده که شیر دارد از روی عطیه که بکسر لام و فتح تیر آید و نافع غلب و آنرا  
نفع بکسر لام نیز گویند و نافع بعد از زانیدن تار و سه اه نام او تقوی است بعد از ان لبون و ضنی بزرگ غنی بسیار شیر را  
و فتح بکسر میم و سکون نون در اصل یعنی عطیه است و غالب اطلاق او بر نافع دشت است که محتاجی را به عاریت دهند  
تا از شیر و سمنه متفع گردد و بعد از قضای حاجت با لکش باز دهد و این در اهل خیر از عیب متعارف بود و آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم آن را مدح کرده و ستوده - و انشاء الله تعالی صدقه است گویند بسیار شیر دار از روی نفع - تعدد و با نافع  
و ترویج با نفع - با نافع و شیر و شبانگاه میکند با نفعی دیگر یعنی نگاه و بیگاه شیر میدهند و بدان نفع میشوند متفق  
و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یغرس نخلا ینتفع به مسلمانی که بفرشاند و نفعی را -  
او نیز بر زرعا - یا بکار گوشتی را - یا کل منه انسان او طیر او بینه - پس بخورد از آن آدمی یا پرنده یا چار پا سه  
الا کانت له صدقة - مگر آنکه باشد هر او را صدقه و صدق بر نفع و نصیب هر دو روایت است متفق علیه - و فی روایتی مسلم  
عن جابر - و در روایتی مسلم از جابر آمده که - و ما سرق منه صدقة - و آنچه قوریده شد از آن نیز هر او را صدقه است  
و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غفر لامرأة مؤمنة بکلب علی راس رکی - آمرزیده شد  
مزننی زانیه را که گذشت به سگ بر سر جاسه و مؤمنه بضم میم اولی و کسر ثانی یعنی زانیه از مؤمن یعنی امحاکا که یعنی در یاد داشت

چیز سے راہ چیرے ورنہ کی چاہ۔ یثیت کا و قیقندہ اعطش۔ ورحالی کہ برمی آرد آن سگ زبان خود را از تنگی  
نزدیک است کہ بکشد اورا تنگی۔ قترعت خضا۔ پس بکشید آن زن زانہ موزہ خود را۔ قاتقشہ بنما۔ پس بر بست  
موزہ را بفر خود بخمار بکسر عجب سر پوش زنان۔ قترعت لمن المار۔ پس بکشید آن زن برائے آن سگ چیز سے  
از آب کہ سیراب گشت بدان۔ قفقر لماندنگ۔ پس آمرزیدہ شد مر آن زن را بان عمل کہ آب وادون بہ سگ است  
فکیف بہ آدمی خصوصاً صالح قیل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام۔ ان لنا فی الہام اجساد۔ بدرستیکہ  
ما را در احسان کردن ہما تم وسیعہ اب کردن آنها ثواب است۔ قال فی کل ذات کبد ربطتہ اجبہ۔ گفت آن حضرت  
در احسان کردن ہر حیوان خداوند جگر تر ثواب است و جگر تر کنایت است از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیاتیست  
و بعضی گویند جگر چون تشنہ گرد و تر میشود و پچنین چون بر آتش نہادہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصف کرد جگر را تیرے  
باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتی ذات کبد جزا آمدہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبد ربطہ  
مبالغہ است چہ ہر گاہ در جگر ترا جوشد در جگر گرم بہ طریق اولی خواہد بود و این حکم مخصوص بغیر موزیات مستثلی  
ما و کثرم و جزآن۔ متفق علیہ۔ و عن ابن عمر و ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غلب امرہ  
فی ہرۃ مسکتہا۔ عذاب کردہ شد زنی از بہت گرمی کہ کہشتہ نگاہداشت آن زن کہ بر را۔ حتی ماتت من الجوع۔ تا آنکہ  
مرد آن گرمی را گر سنگی۔ فتم یکن لطمہا۔ پس نبود آن زن کہ چیز سے بخورد آن گرمی را۔ ولا ترسلہا۔ و نہی کرد کہ بگذارد  
و رہا کند اورا۔ قال من خاش اللارض پس بخورد کہ بہار کہ کہما کہ بر زمین انداختنش بکسر خای ہر حشر است  
زمین انچہ و باغ ندارد و اب بپیشیت جاحشرات زمین و نجسہا و مانند آن۔ متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من رجل یفصن شجرۃ علی ظہر طریق گذشت مرد سے بہ شاخ و درخت کہ بر پیشیت  
راہ است و فوق او است و ظاہر است بران۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ ولا یحین ہذا یفصم ہمزہ و فتح نون و کہ  
حای مملہ شد و ہ از تنجیہ و بسکون نون و تخفیف حار و فتح تحتانیہ و نون ثقیلہ از انجا ہر آئینہ کیسو گردانم این شاخ  
را عن طریق اسلمین۔ از راہ مسلمان۔ لا یؤذیہم۔ تا ایزانہ کنند این شاخ مسلمانان را۔ قاتوخل الجنتہ۔ پس در آردشہ  
آن مرد در بہشت بہ ہمین نیت کہ کرد یا کیسو ہم گردانید۔ متفق علیہ۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
لقد رايت یثعلب فی الجنتہ۔ گفت آنحضرت ہر آئینہ تحقیق دیدم من مرد سے را کہ بگرد و دو تنم میکنند در بہشت۔  
فی شجرۃ قطعا من ظہر الطريق۔ بہشت درختی کہ برید آن را از ظاہر طریق و فوق آن۔ کانت قودی الناس  
بود آن حضرت کہ از ارمی کرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغہ بیشتر است کہ آن حضرت اورا  
چشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگردد در بہشت باز و نعمت و در حدیث سابق نیز توسعہ از مبالغہ بود کہ  
ببریدن شاخی بہ بہشت و آمد چہ جائے تمام درخت۔ رواہ سلم۔ و عن ابی ہریرۃ۔ نفع موحده و کون



رار و نبرای صحابی است مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد آن حضرت و او است کشته عبد الله بن خطیل بنجای بمجمعه  
و طایفه همدان و متین در روز فتح مکة - قال - گفت ابو بکر - قلت - گفت من - یا بنی الله علی شیتا متفع به - پیامبران  
هر آنچه از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اغزل الاوی عن طریق السلین - گفت آن حضرت که سوکن انچه از راه  
کننده است از راه مسلمانان از خمار و سنگ و جز آن و بنیداختن اذ از راه در حکم کیس کردن است و بتاویل شامل  
تمامه دفع آثار است از هر جنس که باشد - رواه مسلم و سند که حدیث عدی بن حاتم - و سرانجام است که در کتب حدیث  
عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمانان شد که در وی این کلمه است اتقوا النار فی باب علامات النبوة -  
در باب علامات النبوة - ان شاء الله تعالی - و این حدیث و از است که بان مناسب تر است

**الفصل الثانی - عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة حبسنا به عیسى - الله**  
بن سلام که از صحابه کبار است و از اجاریه و بود و گفت هنگامی که قدم آورد و حضرت مدینه را بهر آنکه آمدیم من نزد آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم پیچیدم حال و صحبت نبوت وی - فلما تبیت وجهه غنت ان رجلیس بوجه کذاب - پس هنگامی که دیدیم و تامل  
کردیم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روسه و بی نیست روی دروغ گوی و تبین یا بطریق تامل و تفرس بود  
یا به علامات مذکوره و در توحید و سیاق حدیث ظاهر و معنی اول است پیوسته و در دل بهر اشی که حق مقرر است در رو  
و او از پیغمبر معجزه است سپس در همان مجلس ایمان آورد و عبد الله بن مسعود و یاران بروی خود بر او افتادند  
چنانکه در مجلس مذکور است - فکان اول ما قال - پس بود نخست پیغمبر که گفت آن حضرت و صحبت من  
این کلام بود یا ایها الناس اتقوا السلام - اسی آریسان فاش که دانید سلام گفتن را یا آن جناب که ظاهر کرد و آید  
بانه گوید چنانکه سلم علیه نبشود یا به معنی آنکه غام گردانید بر آشنایان و بگویند هر که پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق  
اسلام است نه از حقوق صحبت و اطعموا الطعام - و بخورایند طعام همانان را و اگر اریان را و هر که محتاج باشد بدان -  
و صلوا الارباحام - و بپوشید بر چهار پا احسان کردن و صحبت داشتن و خواطرات نمودن بخودشان بر قدر رعایت  
قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل موضوعی است که بچیدران پندار میگردد - و صلوا بالاییل  
و الناس پیام و نماز بگزاید و شب در حالی که مرادم و خواب باشد که این او خصل است در اخلاص و در صحبت  
تخلو الجنة بسلام - این کلام بکنید می در آید و بشت به سلامت از عذاب و در جواب و آشنایان که آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم صحبت تو اضع وجود و عبادت که اصول کمال است بدنی و مالی و دین و متعلق است و او التبرع می  
و این تاج و الداری - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجبت الله من عباد الله  
کنید خدای هر آن را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا آنکه خدای او را  
آفریده باشد - و اطعموا الطعام و اتقوا السلام و تخلوا الجنة بسلام - و این حدیث مطلق است و اگر چه در حدیث

و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که او خلع است و در نفع و دوران حدیث تقدیم کرد و سلام را که اقرب است به محبت و ایثار و تخصیص کرد و به ذکر صلوات ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن انس - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة تنطفئ غضب الرب - بدرستی که صدق کردن هر آینه می کشد آتش خشم آسمانی را - و تدریج میثه السور - و در دیگر داند مرگ بد را اشارت است ب حصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و بعد از و قال و میثه کبیر میم و سکون یا ر حالت موت و مراد میثه السور حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی به کفر و کفر آن کرد و از آلام و اوجاع و خج و فرج و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت رحمت و گرفتاری و سوسه شیطان و غیر آن از آنچه منفی گرد و بسور خاتمت و دو خاتمت عافیت نمود و با شستن ذلک و موت نجات در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است - رواه الترمذی - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل موت صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص بال نیست - و ان من المعروف ان تلقى اخاك بوجه طلق - و بدرستی که از جمله خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی کشاده طلق بفتح طاء و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور است و ان تفرغ من ولو كن في النار اخيك - و از جمله معروف است که به بریزی از دو لایب خود در آورند برادر خود را که در دو لایب فاضل ماند و در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر اینست یا کنایت است از فضل و احسان - رواه احمد و الترمذی - و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تبسك في وجه اخيك صدقة تبسمك كذا تو در روی برادر خود صدقه است و در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن - و امرک بالمعروف صدقه - و امر کردن تو بمعروف صدقه است - و نهيك عن المنكر صدقة - و نهی کردن تو از منکر صدقه است - و ارشادك الرجل في ارض الضلال لك صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در روی راه گم می کنند متر صدقه است - و نصرك الرجل الرومي البصر لك صدقة - و یاری دادن تو مرثیه بنیادی را متر صدقه است - و اذنه بفتح و هم و دتیه شدن - و اما طمك الحجج والشوك و اعظم عن البطريق لك صدقة - و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را که در روی احتمال از راه مردم باشد از راه متر صدقه است - و اخر انك من ولو كن في ولو انك لك صدقة - و ریختن تو از دو لایب تو برادر خود متر صدقه است - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن سعد بن عبادة قال - به دایت است از سعد بن عبادة انصار غنی که از مشاهیر صحابه است و مقبولان در گاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعدات بدرستی که مادر سعد بنیچه مادر من مرده است فامی الصدقة افضل پس کدام صدقه که بر وجه وی کنم فاضل تر و بهتر است - قال المار - گفت آن حضرت که آب بهتر است صدقه هست که برای وی چاه کنی و بنسنگان بدی - فخر میرا پس بکنند سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود

ناخیر جاری باشد۔ و قال۔ و گفت۔ بنده لام سعد۔ این چاه برای ام سعد است و برای اوست تا ثواب این  
بروح وی برسد۔ رواه ابو داود و النسائی۔ و عن ابی سعید۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم۔ رواه ایست  
از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت۔ ایما مسلم کما سئلوا با علی عری۔ هر مسلمانی که پوشاند مسلمانان و دیگر اجماع  
کبر بر شکی و عری نفیم عین و سکون را بر شکی ضد نفیس نفیم لام۔ کساه الله من خضر النجدة۔ پوشاند او را خدای تعالی  
از حله های سبز بهشت و خضر نفیم غای و سکون ضا جمع اخضر نفیم است بقول غزول عالمیم شیاپ سندس خضر۔  
و ایما مسلم اعظم مسلمان علی جوع الطمة الله من ثمار النجدة۔ و هر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر شکی بخوراند او را خدای تعالی  
از میوه های بهشت۔ و ایما مسلم اسفا مسلمان علی ظما۔ و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانان را بر شکی نمی اصرار نماز بهشتین  
معموز نشه شدن۔ سقاها الله من الرقی المنخوم۔ بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر  
شده است طوط آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من رقی مخوم ختامه مسک  
یعنی مهر کرده اند او را به مشک بجای گل که او را می رانند مهر میکنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن از آن  
بوی مشک می آید۔ رواه ابو داود و الترمذی۔ و عن فاطمة بنت قیس۔ صحیبه قرشیه از جماعات اولی است  
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان فی المال حقاسوی الزکوة۔ بدرستیکه در مال حق است خیر زکوة  
یعنی زکوة مال خود فرض است البته باید داد و هر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که بپایا کرد و چنانکه نماز و روزه  
و حج هم فرض است و هم نفل۔ تم تلا۔ پسر خواند آن حضرت برای اثبات و تأیید این مطلب این آیت را که پس ایها  
تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب الاية۔ تا آخر آیت وجهه استمدلال باین آیت بر ثبوت حق خیر زکوة در مال  
آن است که حق تعالی وجع کرده است او را از مؤمنان را بدادن مال به حجت و می خویشان و یتیمان و سکیان را بعد از آن  
عج کرده است باقامت صلوٰۃ و ایامی زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال است و آن صدقه نفل است رواه الله عز و جل و این  
و الدارمی عن همیشه نفیم موحده دفع ما و سکون تخانیه و من ملاء صحایبا ان شاء و حدیث وی در بعد از آنست عین ایها رواه همیشه  
از پدر خود۔ قالت گفت همیشه که قال۔ که گفت پدر روای رسول الله صلی الله علیه و سلم ان فی المال حقاسوی الزکوة۔ چه چیز است که مال است منع دوی۔ قال الخ  
و ندون کسی را از آن۔ قال المار۔ گفت آنحضرت آن خیر است که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را خدای می و جوی باشد  
و دیگری را از آن منع نباید کرد و قال۔ باز گفت۔ یا نبی الله ما تشی الذی لا یحل منه۔ چه چیز است که حلال نیست منع دوی۔ قال الخ  
گفت و دیگر یک است که منع آن را نیست چنانکه ملک زاری دارد مردم را از گرفتن ملک از آن منع روا نیست و هر یک از اینها در حدیث  
آن در باب حیا و الموات و الشرب بیاید نشاء الله تعالی و در اینجا آتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست۔ قال۔ باز گفت یا نبی الله  
ما تشی الذی لا یحل منه قال۔ گفت آن حضرت۔ ان یحل الخیر یک۔ کردن تو خیر را بهتر است مگر این که جامع است مگر نه خیر است  
یعنی همه هر چه بخوای و هر چه بپسندد از آن منع نکن۔ رواه ابو داود۔ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

علیه وسلم من جمیع ارضائیه فلهما اجر یکذا زنده گردان زمین مرده یعنی زمین انقاد و از راعیت کنین ثابت است مراد را  
 در آن ثواب حکم آن در باب حیات موات بیاید و ما کلت امانیه من فلول صدقه و سر چکر که بخور کسی از حال آن زمین پس ثواب آن  
 مراد است و عاقبت هر طالب زرق از آن سهمیه و طائر عانی کی و عاقبت جماعت و در روایتی العزانی نیز آمده - رواه النسائی و الدار  
 و بعضی فتح رواه الداری - و عن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من منع نخه لبن - کسی که عطا کند  
 عطیه شیر یعنی ناخته یا شاتی و به بقیه تا مدتی شیر آن را بخورد و باز رد کند به سوی وی - او درق - یا عطا کند عطیه نقره  
 را مثلاً او درق مشهور نقرج و او کسر نام دراهم منقوب است و مراد قرض دراهم و دنانیر است و آنرا صفتی نام کرد زیرا که  
 رد کرده میشود بر صاحبش و نخه یعنی عطای مطلق نیز آید - و بهی زقاقا - یا راه ناید گمراهی را یا کوری را شتی از  
 بهایه فز قاق یعنی نامی معینی که چه که بخانه رود و بمعنی رسته از خاک در بهایتین نشانند نیز آید برین تقدیر بهی از  
 بهی گیرند یعنی تصدق کند و بنج رسته و رختان خوار او بر هر تقدیر بهی تخفیف دال است و در روایتی به تشدید دال  
 نیز آمده از بسا که مبالغه و الله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند - کان له مثل عتق رقبة - باشد مراد را مانند آزاد  
 شدن نبوده - رواه الترمذی - و عن ابی جریر - یفهم جم و فتح را و تشدید یاد که نام و سه جابر بن سلیم - یفهم سین  
 و فتح لام است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول صحیح و شهرت صحابی است قلیل الروایه روایت کرده است از و سه  
 محمد بن سیرین - قال اتیت المدینه - گفت آدمم مدینه - فرأیت رجلاً یصلی الناس عن رایه یس و دیدم مردی را  
 که باز میکرد مردم از راسی وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میر و ند و عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل  
 میکنند چنانکه فرمود - لا یقول شیئاً الا صدق و اعنه ینگوید آن مرد چیز را و رای نمی زند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند  
 او را و عمل میکنند بدان و اصل صد و باز گشتن است از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز بر میگرددند و رود که فرو  
 آمدن است بر آن و صد و بعضی مطلق باز گشتن نیز آید - قلت من هذا یفهم من کیت این مرد - قالوا ان رسول الله  
 گفتند که این بنی خد است و فرستاده اوست بخلق برای هدایت ایشان - قال و هبت و قلت - گفت جابر بن سلیم  
 رفتم پیش آن حضرت و گفتم - علیک السلام یا رسول الله مررتین - و دوبار گفتم این را استقال - گفت آن حضرت - لا تقل  
 گو - علیک السلام - زیرا که - علیک السلام تحیه الکیت - سلام مرده است که مرده را بدان تحیت بنمایند - قل -  
 بگو - السلام علیک - که تحیت زنده است و ظاهر این عبادت این است که چون زیارت مرده بر فرمود علیک السلام  
 بگویند السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند و لیکن تحقیق آن است که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم  
 السلام زیرا که ثابت شده است که آن حضرت در زیارت متوفی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که  
 علیک السلام تحیه المتوفی است جابر عادت مردم در اغلب احوال و وجش آن است که زنده را میگویند سلام را  
 به علیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید مگر لازم آید بخلاف میت که در سلام از وی متحقق نیست و نیز

شرعیت سلام برای آنست که مسلم مبارزت می کند مسلم علیه را با من و سلامت از جانب دی و تقدیم علیک که موضوع بر آن  
 حضرت منافات دارد و مناسب نیست آن را که ذاقیل فافهم باز میگوید جابر بن سلیم - قات انت رسول الله یفتم من  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای تو رسول خدائی - فقال انما رسول الله الذی ان اصحابک فمرد عتوت که شفعه عنک پس گفت  
 آن حضرت من پیغمبر خدا یم آن خدائی که اگر برسد ترا زبانی پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زبان را از تو و تاد  
 و عتوت مفتوح است برای خطاب و فتم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زبانی رسد و من دعا کنم که رسول ایدم  
 دور کند زبان را از تو و همچنین در مابعد - وان اصحابک عام منته فمرد عتوت انبتهما لک - و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا  
 کنی تو او را بر دیند برای تو - و اذا کنت بارض قفر - و اگر باشی تو در بیابان مملکه - او فلاه - یا در دشت شک راوست  
 فصلت را صنگ - پس راه کم که دشت تو - فمرد عتوت - پس دعا کنی تو او را - رد یا علیک - بازی آرد وی تعالی را حله را  
 بر تو و قفر بتقدیم قاف مفتوح بر فانی یعنی که در وی آب و گیاه نبود و فلاه بفا افتاده و صحرای فراح و در قول آنحضرت  
 صلعم که من رسول خدا یم که این صفات اوست ابشارت است که دی مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه درافاضه غیر  
 و برکت از پروردگار عالمیان که بر آن نهاده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم - قلت -  
 گفتیم - اعند الی - اندر زکن مر او نصیحت کن - قال - گفت آن حضرت - لا تبین احدا - دشنام مده هیچ کی را -  
 قال - گفت جابر بن سلیم - فما سببت بعده حراد لا عبدا - پس دشنام مکردم بعد از آن هیچ کی را نه از او نه بنده را - و لا یزیر  
 و لا شاه - نه شتر را نه گوسفند را یعنی او میان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام مکردم چنانکه عادت عوام می باشد  
 قال - گفت - آنحضرت - و لا تحقرن شیئا من المعروف - و خوار و خور و بدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو  
 به کسی کنی هر که هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و شکمگ و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن غنیمت دان - و ان حکم خاک  
 و انت منبسط الیه و جبک - و عهد میکنم بسوی تو باین که سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فراح  
 و کثاده است بسوی آن برادر روی تو - ان ذلک من المعروف - بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است  
 و انفع از ارک الی نصف الساق - و برادر از خود را تا نیمه شاق - فان ابیت فالی الکعبین - پس اگر سر کشی  
 میکنی از بلند کردن از تا نیمه شاق و نفس و طبیعت تو بر نیاید اروا آن را پس بزدان تا هر دو شت انگ - و ای ک  
 و اسبال الازار - و در و در خود را از خمر و هشتن ازار - فانها من الخیلة - زیرا که از خمر و هشتن از جمله کبر و شرف  
 و ان الله لا یحب الخیلة و بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را خیله بفتح میم و کسب خا و سکون یا و خال  
 و خیلا و ضم فار و فتح میم محدود که در این مسئله با واقع آن در کتاب الباس میاید افتار الله تعالی - و ان  
 و اگر مردی دشنام دهد ترا - و یحک بالعلم فیک - و سز نش کند ترا یعنی که بداند وجود آن در تو - فلما تحیره بالعلم فیه  
 پس سز نش کن از او یعنی که میدانی تو وجود آن در دس - فانما و بال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن مگر

بر روی دو نور و در بال نی اتقی و بزی بدی بدی میدی پست بدی بدی سبل باشد جزا - اگر مردی حسن انی من عیصله و ظاهر محضت  
صلعم اندا و این صفات مذکور در ذات آن شخص احساس نموده پس وصیت کرد بدان و الله اعلم - رواه ابو داود - روایت کرد  
این حدیث طبر تمام بود او - و روی الترمذی منه حدیث اسلام روایت کرده است ترمذی از جمله این حدیث صدر آن را تا حدیث  
سلام که بود جوی سلام او در آن حضرت صلعم و گفت عییک اسلام فوی کرده آنحضرت او را از آن و بعد از وی تا آخر حدیث روایت  
نکر - و بود و بعضی جوشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده و لیکن لفظی دیگر و آنچه مذکور است و کتاب لفظی را او  
فوی روایت سودر روایتی بجای فاما و بال و لک علیه این عبارت آمده است - فیکون لک اجر ذلک و باله علیه پس بیانش مر ترا  
ثواب آن وی باشد و بال آن برک - وعن عائشه رضی الله عنهما انهم ذبحوا شاة - روایت است از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت  
آن حضرت صلعم ذبح کردند گوشت پزی را - فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باقی متها - چه چیز باقی ماند از آن  
گوشت - قالت البقی منها الا کتفها - گفت عائشه باقی ماند از وی گوشت نه دی یعنی همه تخمیش که دزد و لبقه ان دادند و حجات  
همسایه ها فرستادند الا کتف که در خانه ماند - قال - گفت آنحضرت - بقی کلها غیر کتفها - باقی ماند همه شاة جز کتف وی یعنی  
باقی آنست که آنچه بر دم و اوید که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید  
میفرماید ما عندکم نفیذ و ما عند الله باق - آنچه نزد شماست سپر - میگردد و آنچه نزد خداست پابنده است - رواه الترمذی  
و صحیح - وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول - گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت  
را که می گفت - امن مسلم کاسلما ثوبا - نیست هیچ مسلمانی که می پوشاند مسلمان را جامه - الا کان فی حفظ الله - اگر آنکه  
باشد آن جامه پوشانند و در نگاهداشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله - اوام علیه منه فرقه تا آن وقت  
باقی ماند از آن جامه پاره - رواه احمد و الترمذی - وعن عبد الله بن مسعود برقمه - روایت است از ابن مسعود  
در حالی که رن می کند حدیث را و می رساند آن را بان حضرت - قال الله یحییهم الله - که کس اند که دوست میدارد و  
ایشان را رضای تعالی - رجل قام من الیس یلو کتاب الله - یکی از آن - مردی بود که برخاست و پاره از  
در حالی که بخواند قرآن را و در ناز یاد غیر ناز و ظاهر اول است - و رجل یتصدق بصدقة خفیة - دوم مردی که  
تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را - اراه قال - گمان میبرم او را که گفت -  
من تماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که می پوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است  
در اخفا - و رجل کان فی سمریه - سوم مردی است که بوده است در پاره از لشکر - فانتم احباب - پس شکست  
خوردند یاران او - فاستقبل العدو پس روی آورد و دشمنان دین را جنگ و فتح نمود - رواه الترمذی و  
قال نه حدیث غیر محفوظ - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است  
و معنی محفوظ در مقدمه معلوم شد - احمد روایت ابو بکر بن عیاش کثیر الخطا - یکی از راویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است



به تخمین و ششین معجزه دوی بسیار غلط میکند در حدیث و این کلام ترجمه دوی در اسناد و خاص است از اسانید  
 این حدیث و اسناد دیگر صحیح است کناقیل - **و عن ابی نور قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**  
**تملثه بحیثم الله و تملثه بعیضهم الله** - سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر  
 که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی **قالا الذین بحیثم الله** - پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را  
 خدا سه تعالی فرج ائی قوم با یکی از آن سه مردی که مذکور است درین تفسیر که مرد سه سائل آمد گردوی را  
 فسألهم بالله پس سوال کرد ایشان را به محض نام خدای تعالی و از جهت رضای دوی - **و لم یسألهم بقربانیه و بیهم**  
**و سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان است - ممنوعه** - پس ندانند ایشان را و آنچه  
 سوال کرد و فسخان رجل با عیانهم - تو ریشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مرد سه ازین  
 قوم این قوم را با ایشان خاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندانند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد  
 بر ایشان باین خیر پس انداخت ایشان را - **فاعطاه سراً** - پس داد آنرا نهانی - **لا یعلم بعطیه الا الله و الذی**  
**اعطاه** - در حالی که نمیدانند داده شده او را مگر خدا و آن کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم  
 آمده و این روایت شبهه و نسب است بخلاف که معنی تاخیر است چنانکه میگویند بخلاف که دنان از غروره فلان یعنی  
 متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد با سائل و داد او را پوشیده گذاشت و تو ریشتی پس آن مرد که دوست  
 میدارد او را خدای تعالی این مردیست که از میان قوم جدا شد و نهان با سائل دادند آن مرد که آمد قومی را و سوال  
 کرد و چنانکه خاص عبارت است فانهم - و قوم سار و ایلتیم - دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب -  
 حتی اذا کان النجوم احب الیهم ما یعدل به - تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چه برابر  
 کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر خیر - **فوشعوا و سعم** پس نهادند میان قوم سرطای خود  
 را بخواب - **نظام** - جل ششم - پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ - **نظام** احدم تملثی - در حالی که گفتم  
 میکند مرد و غایت نفعی نماید - **و یملکوا یائی** - و بخوانند آیات کتاب را و این حکایت قول حق تعالی است که آن خضر  
 کرده ذی الصراح تلقی چالوسی کرد و تلقی با شکیب دوتی و نری کرد و در تلقی ناز و نیاز نیست که میان خوب  
 و محبوب میکند و در امر است که خیر زبان وقت و حال شگفت بیان آن نواز شد چنانکه نیران مجاز اشارت  
 بر آن کرده است و حال حقیقت عالی تر از آنست **فیظم** اسی عاشق ناز و نیاز از مستمندان  
 چشم گرم تو عین ناز است نازی که در و در صد نیاز است - **و شد المثل الاعلی** تعالی و تقدس و خیر و عطا  
 مشایخ طریقت گفته اند که یکی از نشان های بهشت که درین دنیا گذاشته اند ذوق تلقی است که مجبان در دنیا  
 وقت سحر یابند اشارت بشاهد قلبی که نمونه روی بصری است که در آن عالم خواهد شد انهم از رقص

در جل کان فی سرتیه فلقی الصدوق فمزوا فاقبل بعدد ربه - سوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمد و دشمنان را بچنگ  
پس شکست داده شد و نهای این لشکر پس اقبال کرد این مرد پسینه خود یعنی روتی آورد و بچنگ و در اقبال پسینه  
سباغه است در مقابل و جرات یعنی پسینه کشاده بی تخاصی مقابل شد - حتی قاتل او بچنگ - تا آنکه کشته شود آن مرد  
یا کتایش کرده شود و نصرت داده شود و مراور - و الله الذین یغنم الله الشیخ الزانی - و آن سه که دشمن میدان  
ایشان را خدا یکی پسر زنا کننده است که شرم ندارد از پیری خود با وجود خدمت آله و عدم قدرت بعضی نبش باطن و افکار  
شبهت آورده میشود بدان - و الفقیه النخال - دوم در ویش تکبر کننده است که با وجود اسباب خجسته و اسرار  
و شکستگی تبسول نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید که بر شت است از گدایان در شت تر - روز بروز و پیش  
سر و جامه تر - اما استغفای فقیر و تعفف از سوال ناشی از غرور و رضا بدان و عدم التفات به نیاز و اهل آن و دیگر  
شیرین حاشا امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پند ده مرا یا امیر المؤمنین فرمود و بگوید که هر بانی تو گدای  
بر فقیه آن به طلب ثواب خدا و نیکوتر از آن بکبر فخرست بر اغنیایا و اعتماد و توکل به خدا - و انشی اعلی - و شریفی است  
ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و بازیر و ستان مهرانی نمی ورزد و بعضی گفته اند سر و دایک که این  
توانگرست در ادان حق از قرض غیر و راه الترنندی و انسانی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی -  
و لم یذکر - و ذکر کرده است نسائی این عبارت را که - و الله یغنم الله یعنی ذکر کرده است نسائی آن سه که  
را که دشمن دارد و ایشان را خدا و اقتصاد کرده است بر ذکر عبودان الهی تعالی و عمن النفس قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تیل - وقتی که پدید آمدن خدای تعالی زمین را شروع کرد و زمین که پدید  
آمد و بچنگ - خلق الجبال - پس پدید آمدن خدای تعالی کوه بار - فقال بها علیها - پس نهاده کوهها بر زمین و قال فجاء  
تکلم و ضرب به و آمده - فاستقرت پس قرار گرفت و حکم گشت زمین بر آن کوهها بدان - و الله یغنم الله یعنی ذکر کرده است  
ستوه - فزکوفت بر و انفس منیع کوه - فجاءت الملائكة من شده الجبال - پس شگفت کردند فرشتگان از خلق کوهها  
فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی  
سخت تر از کوهها - قال نعم الحديد - گفت پروردگار تعالی آری آهن سخت ترست از کوه که زینه رزده میکند آن را  
فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من الحديد - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی  
سخت تر از آهن - قال نعم النار - گفت پروردگار آری آتش سخت ترست از آهن و غالب قاهر است بر کوه که میکند از و آتش را  
فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من النار - پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت  
تر از آتش و غالب و قاهر بر وی - قال نعم الماء - گفت آری آب غالب است بر آتش که میکند در سیر و دیگر و اند  
آن را - فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من الماء قال نعم السج - گفتند ای پروردگار آیا هست بر آب که شمع

و تحرک و متزلزل میگردد و انداخته فقال یا رب اهل من خلقت لشيء اشد من الريح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة به ميتة  
 يخفيها من تملكه - گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقه و اوان فرزند آدم است که تصدق میکند بهت است  
 خود وی پوشد آن صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی مخالفت نفس و قهر  
 طبیعت و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود بهیچ چیز از آنچه مذکور شد و نفس آدمی همچون ست بر غبار و طبع  
 که بهیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بر ریاضت و مجاهده و کمال توفیق الهی و باید وی بسی اندر از طبع آدمی است اینها  
 سمع و ریاضت و عجب و حبش و طلب تفوق بر امثال و اقربان پس دوست میدارد از اهل انقیاد را و چون تسخیر کند  
 نفس و طبیعت را و غالب آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سر طعمای کند غنیمت  
 پروردگار را و غنیمت پروردگار را مقابلت نمیکند آن را بهیچ چیز در شدت و صعوبت و اگر فرض کرده شود  
 نزول غنای وی تعالی مثلاً بیج و تصدق کند بعد از سر منقطع گردد و غنای مذکور و مشکفت گردد پس صدقه سر  
 از ریج باشد و بعضی گفته اند که از جهت عظیم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته اند که از جهت آنکه حاصل میشود بآن رضای  
 الهی تعالی و رضوان من الله اکبر - روه الترمذی و قال هذا حديث غريب وذكر حديث معاوية بن وهب انه قال  
 معاذك ان من است - الصدقة تطفى الخطيئة في كتاب الامان - در کتاب الامان

**فصل الثالث - بحسن ابی زور قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عبد الله يتفق من كل مال**  
 له زوجين - نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست و دو چیز چنانکه دو اسپ یا دو شتر یا دو  
 شل اسپ و شتر و در نیم و دینار - فی سبیل الله - در راه خدا - الا استقبلته حجة الحجية - مگر آنکه پیش می آید او را  
 پرده داران بهشت - کلمه بدعوه الی ما عنده - هر یک ایشان میخواهند او را به سوی چیزی که نزد او است از ناز  
 و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است - قلت و کیف ذلک - ابو ذر میگوید گفت من و پریدم از آن حضرت  
 که چگونه است اتفاق زوجین از هر مال - قال - گفت آن حضرت در جواب آن - انکانت ابلا فبعیرن -  
 اگر باشد اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را و ان کانت بقرة فبقرتین - و اگر باشد اموال گاو و ان  
 پس اتفاق کند دو گاو را چون و نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده تعیین است که مراد از ان  
 همین خواهد بود ولیکن بجهت احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آن را  
 فهمیده باشند و الله اعلم - روه النسائی - وعن هرمد - بفتح هیم و سکون را و فتح مثله - بن عبد الله - از  
 ثقات تابعین است و مفتی مصر بود و در زبان خود و عمر بن عبد العزيز از وی استفسار میکرد - قال - گفت من  
 حدیثی بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم - حدیث کردم بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - انما سمع رسول  
 صلى الله عليه وسلم يقول - که وی شنید آن حضرت را که میگفت - ان طلل المؤمن يوم القيمة صدقة -

بر ستم که سایه مومنین و پناه خدای وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده  
 و تواند که صدقه را بمثل بجزوئی سازند که در گری روز محشر بر سر وی سایه کند - رواه احمد و حسن ابن مسعود و قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء - کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در  
 خراج روز عاشوراء - وسع الله علیه سائر سنه - فراخ گرداند خدای تعالی پرده در بانی سال دی - قال سفیان  
 گفته است سفیان ثوری - انما قد جربناه فوجدناه کذلک - بدرستی که ما آنرا سودیم این را پس یافتیم این را همچنین -  
 رواه زرین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود و زرین عبد ربی که از اکابر علمای حدیث است - و روی البیهقی  
 فی شعب الایمان عنه و عن ابی هریره و ابی سعید و جابر - و روایت کرده است بیقی از ابن مسعود و از ابی هریره  
 و از ابی سعید و زرین و از جابر بن عبد الله - و ضعف - و علم کرده است بیقی به ضعف این حدیث و نیز گفته است  
 که اگر چه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون شوم کرده شوند بعضی از آن به بعضی منجر میگردد و ضعف او بقوت بداند آنچه ثبوت  
 رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشوراء و صوم است و توسع طعام و حدیث هموم صحیح است و حدیث توسع ضعیف  
 ولیکن بعد از طرق و کثرت آن بمراتبه حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنه فی ایام السنه احادیث واروده در روز  
 عاشوراء از صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات تفصیل ذکر کرده ایم دائر علم - و حسن ابی امامه - صحابی مشهور  
 و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است باین کیفیت - قال قال ابو ذر یابنی الله آیت الصدقة  
 ما ذی - گفت ابو ذر یابنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست - قال  
 انما ان سفاهة - گفت آن حضرت ثواب صدقه چند است و از احادیث معلوم میشود که صدقه چند است بآیات  
 صد و آیت که یکیش بجهت انبیت سبع سنبل فی کل سنبله مائة جنة نیز ولات دارد بر آن - و عند الله المزیة و نزل  
 خداست زیادت که اگر خواهد از هفت صدقه هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه و الله یضاعف لمن یشاء در آخر  
 که بیه مذکوره اشارت است بآن و ضعف بکسر فدا و بنویشتن چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست  
 همچنین تا میرود - رواه احمد -

### باب فضل الصدقة

ان فضیلت صدقه یا بحکم آن است که آن در حد فائز است و یا به سبب آن است احتیاج ایشان بدان چنانکه آیه هر چه  
 احتیاج الیه است در وقتی و حال یا نسبت تقوی یا واقع است بر حالت محروم و یا به جهت و تصدق مثل جود و بودن وی  
 بر طهر غنی چنانکه در تفسیر احادیث معنی آن معلوم گردد و صدقه آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر ربی  
 از وی دانند آن یا بصفاتی که مرئیت در تصدق علیه چنانکه بودن او سختی احسان و انعام و بودن وی عیال و  
 و روی هم وی یا سوال کنند بوجه الله و مال آن اکثر احادیث که مذکور اند درین باب از قسم اخیر است

**الفصل الاول** - عن ابی هريرة - وحكيم بن خزام - بكسر حاء و زاء صحابی مشهور است برادر زاده ام المومنین خدیجه است از ایشان فرمود بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جا بلیت گذرانده و شصت در اسلام - قال قال رسول الله  
 گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خبر الصدقة باکان عن طهر عنی باکان بهترین صدقه با چیز است  
 که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند بر صدق بران و بسطها نماید بران یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج  
 نگردد اندیشنی قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیادت از آن بماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد و چنانکه فرمود  
 و ابدار من تعول - و آغاز کن با اتفاق بر کسیکه غفوری وی میکند از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا  
 و سخاوت نفس باشد تبوک و نفقه خدای غریب و در تصدق کردن از فقر ترسد و لذت استایش که آنحضرت ابو بصیر  
 را چون برگرد از تمام مال خود برسد که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود انزل الصدقة جسد لقتل چنانکه در حدیث  
 ثانی بیاید و اما احادیثی که اول بسیارست و تحقیق آنست که اگر تبوک درست باشد و عیال نیز موافقت کند بدین چه خواهد والا  
 رعایت کند و سابق دارد چنانکه نفس و عیال را در جسد لقتل نیز فرموده است و ابدار من تعول - و رواه البخاری و در راه مسلم  
 عن حکیم و حمده - روایت کرده است مسلم و حکیم بن خازم و نه بخاری از ابی هريرة و حکیم هر دو کرده پس این حدیث را باعتبار روا  
 حکیم متفق علیه بود و از ابی هريرة از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 انما اتفق المسلمون نفقة علی الله و هو یحبها کانت له صدقة - روایت است از ابی مسعود انصاری که صحابی مشهور است  
 و او را بدرستی گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او به پدر باعتبار سکونت است که در آنجا بود و نه بجهت حضور غرضه آن و الله اعلم  
 که گفت آن حضرت چون اتفاق کند مسلمانی نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن  
 میباشد آن نفقه صدقه اگر چه نفقه انداده است و با اهل و عیال خود داده متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم وینار النفقة فی سبیل التدریک وینار است که اتفاق کرده توان را در راه خدا یعنی جهاد  
 و دینار النفقة فی رقبته - و دیناری دیگر است که اتفاق کرده و آزاد کردن بنده - و دینار تصدق علی مسکین و دینار  
 دیگر است که تصدق کرده بران بر مسکین - و دینار النفقة علی الملک - و دیناریست که اتفاق کرده بر اهل و عیال خود -  
 اعطها اجر الذی نفقة علی الملک - بزرگترین آن دینار با از روی اجزان دیناریست که اتفاق کرده آن را بر عیال خود  
 رواه مسلم - و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل دینار نفقة الرجل فاضلترین دیناری که  
 اتفاق کند آن را مرد - و دینار نفقة علی عیاله - دیناریست که اتفاق کند آنرا بر عیال خود و عیال مرد و زن و فرزند  
 و هر که در نفقه و مؤنت او باشد - و دینار نفقة علی الذی فی سبیل الله - و دیناریست که اتفاق کند آن را بر چارواک  
 خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چارواکی سوارسی که برای جهاد میباشد گویا که حکم عیال دارد - و دینار نفقة  
 علی اصحابه فی سبیل الله - و دیناریست که اتفاق میکند آن را بر یاران خود در راه خدا که این سه محل افضل مصداق

صدقه است از غیر خود اما افضل یکی از اینها بر دیگر است ازین حدیث معلوم نمیکرد و یارب مگر تقدیم ذکر شمار می بدان توان نمود  
 واحادیث دیگر صریح است بدان - رواه مسلم - وعمر ام سلمه قالت قلت - روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت  
گفتم - یا رسول الله ای احب الی الله علی بنی الی سلمه - آیا مرا نزد تو ابی هست از جهت آنکه اتفاق میکنم بر پیران ابی سلمه  
 انما هم نبی - نیستند پیران ابی سلمه مگر پیران من و ابی سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت مسلم و از کبار صحابه بود چون  
 از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت آمد و از ام سلمه پیران مانده بودند و ام سلمه بر ایشان اتفاق میکرد پس پرسید  
 از آن حضرت که مرا و اتفاق بر ایشان ثوابی هست که آنها چون پیران شوهر من اند گویند پیران من اند و مرا و پیران  
 ابی سلمه نه ام سلمه اند و الا آنها و پیران ام سلمه اند نسبت آنها با ابی سلمه چندان فائده ندارد و آنها عمر فریبت بود که ریب  
 آن حضرت بودند قدس سره - فقال انفق علیهم فلک اجرا انفق علیهم پس گفت آنحضرت اتفاق کن بر پیران ابی سلمه پس  
 متر است اجرا نچه اتفاق کنی بر ایشان یتعلق علیهم - وعمر زینب امراة عبد الله بن مسعود - روایت است از زینب  
بن ابی مسعود که صحابه است متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و روح وی و ابی سلمه بریده و ابی سعید خدری و عائشه از  
روایت دارند - قالت قال رسول الله - گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - و ترغیب انسا بر اتفاق تصدق  
 یا معشر انسا تصدق کنید ای گروه زنان - و من حلیکن - اگر چه از زیورهای شما یان باشد - قالت فخرجت الی عبد  
 الله زینب پس بر شتم از مجلس آنحضرت که این کلام از وی در آن شنیدم به سوی عبد الله - فقلت انک رجل خفیف  
 ذات الیه پس گفتم بر سبیکه تو مردی بستی سبک دست یعنی نفی که گرانی مالی نداری - و ان رسول الله - و بر سبیکه پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وسلم تمام از الصدقة تحقیق امر کرده است ما را به تصدق - فاته فاساله پس بیای آن حضرت را پس پرسید او را  
 یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلافی و از دواچی که مرا باقت - فان کان ذلک یجبر  
 عنی پس اگر باشند آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسنگی میکند از من ادا کنم آن و صرف کنم بر شما و الا امر شما  
 الی غیر کم - و اگر کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و بر من آن را به سوی غیر شما الی غیر کم علی غیر کم هر دو روایت است - قالت  
 فقال لی عبد الله لی الخیانت - گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود بر و و پیران  
 و مرا سبکین کن گویا وی از من شرم داشت از پیران آن که محل جیاجاب است - قالت فانطلقت - گفت زینب پس  
 رفتم من نزد آن حضرت - فافا امرأة من الانصار باب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار ایستاده است بر و پیغمبر  
 خدا - صلی الله علیه وسلم و حاجتی حاجتها - و حال که حاجت من حاجت اوست یعنی آن زنی نیز بر اس پر سیدان این  
 سخن در گفتن همین مسله آمده بود که ایا اتفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه - و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 قد اقبلت علیه المنابة - و بود آنحضرت که به تحقیق انداخته شده بروی نزدگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست  
 در آمد بر و سبکی بی آن وی - قالت فخرج علینا بلال - گفت زینب پس بیرون آمد بر بالایل از نزد آن حضرت



فقلنا له ایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجبه ان امراتین بالباب پس گفتیم ما امر بال را بیا آن حضرت را پس خبر کن  
 که دوزن بروریتاوه اند. تساءلک انجری الصدقة عنهما علی ازواجهما و علی انیتام فی حجورهما. سوال میکند آن دوزن ترا  
 آیا بندگان میکنند تصدق کردن از آن دوزن بر شوهران ایشان و بر بیانی که در کفار ایشانند بطلب هر چه از آن تصدق بر سر  
 از اتفاق بران واجب بود ظاهر سوال از اتفاق بر بیانی در دل منمراشتند یا آن پنج طرا ایشان رسیدند فانه و انهم  
 من یکن. خبر کن آن حضرت را که چه کسانییم یا یعنی نام ما را در حضرت وی خبر که بسیار و بنشینید آن نام تصدیق وقت  
 شریف وی لازم آید به بلیدین در حضور و از جهت عدم حاجت بآن. قالت قد خل بلال علی رسول الله گفت زینب  
 پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فساله پس پرسید آن حضرت را ازین مسئله. فقال له رسول الله  
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من هیا چه کس اند آن دوزن. قال امرأه من الانصار و زینب. گفت بلال یک  
 زن است از قبیل انصار و دیگری زینب است. فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الزینب. پس گفت آن حضرت  
 کدام یکی از اینهاست زینب نام چه کس از صحایب است پس پرسیدین که آمده است کدام یکی از آنهاست بلال یا زینب که شهور  
 چنین زینب امرأه عبد الله خواهد بود مطلق آور و یا نام آن زن دیگر را شنید و این را شنید. قال امرأه عبد الله گفت  
 بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است. فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آری کذا میت می کند از آن  
 بر شوهران و بر بیانی که در کنار ایشانند و یعنی نسخ نفقه نیست همین گفت که. لیس احران او القراة و احبا الصدقة  
 مر این دوزن را از قرابت و خویشی است که به شوهران و بیانی دارند و از صدقه است پس فصل و اکمل باشد از صدقه  
 بر غیر ایشان متفق علیه اللفظ سلم. و نحن میمونه بت الحارث انما احدثت و لیه فی زمان رسول الله  
 از ام المؤمنین میمونه که وی آزاد کرده و او خانه را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذكرت ذلك رسول الله  
 پس آن که در میمونه آن را رسول خدا صلعم. فقال لواء عطیتها انما کان عظم الامرک پس گفت آن حضرت که میدادی  
 توان ده انصافیان خود را که محتاج بودند بخادمی بود بزرگ تر مر ثواب ترا ازینجا معلوم میشود که صدقه هم افضل است  
 از اعتاق و متفق علیه. و نحن عاقلشم رضی الله عنهما قالت. گفت عائشه. یا رسول الله ان لی جارية یسیر  
 مر او و همسایه اند. قالی ایمایدی. پس بسوی کدام یکی ازین دو مدینه فرستم. قال الی احرها فکتاب بابا. گفت آن حضرت  
 نفرست به سوی کسی که نزدیک ترست و وی از تو پس پیغمبر در میانگی درین باب نزدیک و است نه اتصال بخدا و مر  
 آن. رواد النجاری. و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا بلخت مرقه فاکثر مار یا. و ذنیکه یبری  
 شور بای را پس بسیار کن آب آن را. و تعاهد جیراک و باز پرس کن همسایه بای خود و نفرستادن شور با نجاری  
 ایشان و مرقه بقیع میم و را شور بای. رواد سلم

افضل الثاني عن ابی هريرة. قال یا رسول الله ای الصدقة افضل. که ام که از انواع صدقه فاضل تر



اسم آبی تعالی میگردد - رده الهی و انسانی و الهی - و سخن امم پیچیده بفهم موصد و فتح جیم و سکون تخمینیه در آخر  
وال صیغیه انصاریه است - قائلت قال رسول الله صلعم رده و الی السائل و الی بطلان محرق - بازگردانید سائل را اگر چه  
بهم سوخته باشد و بطلان بکسر غای مجمر و سکون نام سیم شگافه گا و و گو سفند و این مبالغه است و در محرق نهاده  
مبالغه است - رده مالک و انسانی و رده الهی و الهی و رده انسانی و رده الهی - و سخن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم  
من السعداء منکم بائع فاعیزه - کسی که پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهد و او را - و من سائل با  
فاعطوه - و کسی که سائل کند و آنچه او از شما بخواهد بدهد پس بدهد او را - و من دعاکم فاجیبوه - و کسی که دعوت  
کند شما را و بخواهد به طعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مالتی نباشد شیء یا شتر عری - و من صنع الیکم  
معروفا فکانوه - و کسی که بدین سوی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیکوئی کنید با وی و صنع فاعیزه  
نیکوئی کردن به کسی و معروف نیکوئی و فاعیزه پاداش دادن به کسی فعل است - فان لم تحذروا ما کان فاعیزه - پس اگر نیاید  
چیز که پاداش دهید او را پس دعا کنید بر او یا حتی ترویج آن قریب فاعیزه - تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات  
کردید او را و اگر دید حق او را یعنی مبالغه کنید در پاداش و اگر نیکوئی حاصل کرد و شکیست و نیکوئی مشیخ روح میفرمود  
که کفایت میکند درین باب قول جزاک الله فیما عملت و ردت عجزت از نفس خود  
مکافات و تقویض دمی بحق سبحان تعالی رده او را و رده الهی و انسانی و سخن چنانچه قال قال رسول الله صلعم ایضا  
لو جرد الله الالهة - سوال کرده نشود و طلبیده نشود و چه چیز از این بابت وی و بنام وی اگر شکیست در اینجا و معنی است  
یکی منع از سوال کردن از مردم وجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود و آنچه خدا اگر شکیست و بشت خود از مردم سوال  
کرده نمی شود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چه چیز وجه الله فرمود که سوال کرده نشود از خدا چه چیز از مقام دنیا و جنت  
حضرت و نهای وی را اگر سوال کنید بشت سوال کنید که غلبه است و باقی و مقصود مبالغه است - رده او را و او را  
**فصل الثالث - عن انس** - قال کان ابو طلحة اثر الانصار بالمدينة ما لا من نخل - انس گفت بود  
ابو طلحة که از مشاییر صحابه است در روح ام انس بود بیشترین انصار از روی مال از درختان خرما و کان انس ابواله  
الیه بر حار - و بود محبوب ترین مالهای ابو طلحة به سوی ابی طلحة بر حار که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ خنکات  
و شش و یکسره موجد و قسم و بدست و در اول کتاب آمده است - و کانت مستقبلة المسجد - و بود بر حار مقابل مسجد  
نبوی صلعم - و کان رسول الله - و بود پیغمبر خدا صلعم به خلها می و را در آن بوستان را - و شتر ب من بار فیها طیب -  
و میخورد از آبی که در روی بوستان و شتر ب من - قال انس فلما نزلت نبه الایة - گفت انس پس هرگاه که فرود آمد از  
آیت که - من تنالوا البر حتی تفقوا عما تنجون - هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه اتفاق کنید از آنچه دوست تر دارید آن را -  
قام ابو طلحة الی رسول الله - ایستاد ابو طلحة و رفت به سوی پیغمبر خدا صلعم فقال - پس گفت ابو طلحة - یا رسول الله

ان الله يقول - بدرستیکه خدای تعالی بگوید - لمن تناولوا البسیر حتی یشفقوا فما تجبون - وان احب مالی الی البسیر حاد - بدرستیکه  
محبوبترین مال من بسوی من بپوشاک است که بستان مذکور است - و آنها صدقه الله تعالی را بپوشاک - بدرستیکه این بپوشاک  
صدقه است برای خدا امید دارم منی را بپوشاک این آیه گوید - و ذکر ما عند الله - و امید میدارم ذخیره نهادن آن را  
نزد خدا بیفتنما پس بنه آن را - یا رسول الله حیث ارکب الله - انما که نباید ترا خدای تعالی و قدر اید برای تو بران  
یعنی بده هر که بخوای و هر جا که مناسب دانی - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم یخ یخ ذلک مال رانج  
خنی فی آن یعنی بپوشاک مالی سودمند است بر تو لکن آن یخ کلمه ایست که گفته میشود نزد خود و یخ درضا بپوشاک  
بعضی اوست و لکن اگر کرده میشود برای ابوالله و آخر وی ساکن است و چون وصل کنند مجبور و منون و وی مخفف است  
و گاهی میشود و نیز آید و فرمود ان حضرت - و قد سمعت ما قلت - و به تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر - وانی ای  
آن بجمعها فی الاقرین - و بدرستیکه من می بینم و می دانم که بگردانی توانی از خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا تو  
صدقه وصله رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحة افعل پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی و بگردانم آن را در خویشان خود -  
یا رسول الله قسمها ابو طلحة فی اقارب - پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود - و بنی عمه - و در سپران عم خود این بیا  
اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه و زمران امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه مال  
فراوان خرید و در برای بندگان و متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصدقة ان شیخ  
کبد اجمالا - فافضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را بطیبی گفته که مؤمن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق  
رواه البیهقی فی شعب الایمان -

## باب

عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن مسمات و ملحقات باب سابق را و بعضی نسخ باب  
المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خان  
و خدام را نیز شامل است

فصل الاول بحسن عا لیسمة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غیر مشقة - چون  
انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده میشود در حالی که تباه نکند و واسراف  
نه نماید است - کان لها اجر با انفق - باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وی - و لکن و اجاره  
بما کسب - و باشد هر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست - و لکن زن مثل ذلک - و باشد  
هر کسبینه دار که این طعام حلال اوست مانند آن ثواب کردن را و شوهر او است - لا یحقق بعضهم اجر بعض شیئا -  
که نمیکردند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را باجر کامل ثواب تمام است و موجب نقصان نه متفق علیه

و این حدیث مطلق است و چه از تصدق زن از طعام مرد و او از آن کندی یا نه و چه می سبکبند که جائز نیست زن را تصدق  
بچیز جز از مال مرد و دیگر یزید وی را این حدیث را تاویل میکنند اینانکه این منی است بر عادت این حجاز که اهل  
و خاتم را از آن کرده میگردانند و در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سالکان و غنیان و فقیران و در هر چه است  
در عیال و از آن و شاید که آن جماعت حمل کنند آن را بر همه جدیدان هم و عن ابی هریرة - قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله من کسب ثوبا و ما من غیره و ما من غیره و انفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی یا علم زن  
بر نهایی سراج چیزهای دلا و غیره و آنکه باشد که انفاقی از شوهر و زوجه بشود آنکه که امر و در آن راجع است به او و مرد  
نیز او شهری باشد یا در زمینی باشد که هر دو قول است - قلنا ما خلفه اوجه پس هر آن زن را است نیمه احوال یعنی

شتر که سب میان ایشان متفق علیه و عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
انما زن اسلام الا این از وی مسلمی و امر به تنقیح و در اسلام و انفاق و آنکه که میوه بد آنجا میگرد و خنده است بدان علم  
کرده است بدان مالک - اما در آنجا که تمام طایفه به تصدق و در حالی که خوش است بدان نفس و سه

و که بهیست نمیدارد و تنگی نمی نماید - بیدار می اندازد امر که پس میرساند آنرا به وی که یکبار میگرد و خنده است  
مرد و بدان - اهدا تصدقین یکی از آن دو تصدق کند و آن مستحب و مرد و تصدق کند و یکی مالک که بتفقیقت تصدق  
نیکند و دیگر همین بخازن تصدق به تصدق مذکور و تصدق است که در حکم تصدق کننده است به ظاهر و این عبارت

از قبیل قول ایشان است که میگویند اهل علم احد السائین و انما احد السائین و مرد و شتر است او است در اجزای  
و این حدیث کسراف نیز خوانند و اندک متفق علیه و عن ابی هریرة قالت ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه و آله  
ان ای اهلک تصدقنا گفت عائشة که مردی گفت هر آن حضرت را که مادر من مرده است به هر گاه گمانی و تصدق یعنی

ناگهان شدن کاری و اقلات یعنی - بودن یا نیز آید - و اما ما تو کلک تصدقت - و گمان می برم او را که اگر سخن میگوید  
و بهوشیار میبود و تصدق میکرد و چه چیز سه و وصیت میکرد و بدان - فعلی که اجازان تصدقت عذاب پس آیا بهیست مرد را  
ثوابی اگر تصدق کند از جانب و سه - قال نعم گفت آن حضرت آری سیر مرد را ثواب تصدق که میکنی از جانب

وی - متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدق و میرسد به بیت هم چنین و بنا بر استغفار برای میت  
و نه بهیست اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است که در عبادات بهرینه امتحان و از هر شکل نماز و تلاوت قرآن و خیر  
و حصول ثواب است امام علیه السلام یا فی در رفته را بهیست میگوید که شیخ اجل اکرم عمر الدین حمید الاسلام را بعد

از فوت او در خواب دیده که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعد موصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم بر خلاف  
آن یافتیم و الله اعلم  
الفصل الثانی - عن ابی امامة - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله فی خطبته عام حجة الوداع - گفت ابو امامة







ضروری است که ثابت میگردد نه با اختیار بخلاف شر اگر وی در حکم است و دست با اختیار - قائلت مبارک گفت آن زن - یا رسول الله  
 آنکه آن علیها صوم شهر بود و برادرین روزه یک ماه که آن را به علت مرض یا سفر یا حیض خورده بود - افاهوم عنهما - پس  
 آیا روزه دارم من از جانب وی - قال صومی عنهما - گفت آن حضرت روزه بدار از جانب وی - قائلت مبارک گفت آن زن  
 انما حج قضا فاجع عنهما - مادر من حج نگذاشته و دست هرگز آید حج بگذارم از وی - قال نعم حجی عنهما پس گفت آن حضرت  
 آری بگذار حج از وی سر و او سلم - بعد از آنکه این حدیث و دلالت دارد بر آنکه ولی را سیرسد که نگاه دارد از میت آنچه سیرسد  
 بود از روزه فضای از مضایق یا از کفارت و باین رفته است امام احمد بن حنبل و ترمذی نیز نه کرده اند اما از آنکه گفته  
 که قال الطیبری و نهیب ما آن است که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی  
 از دیگران و نه نماز گزاری و هیچ یکی از دیگران بلکه اطعام کند و فدیة دهد اگر و میت کرده است واجب است فدیة از قنط  
 و اگر وصیت کرده باشد میت که تبرع کند و رفته اما لازم نیست و زود شافعی حاجت نیست بصیت که از ذکر فی البدایة تفصیل  
 لازم آن است که بجا و از چند نوع است یکی مالی مخصوص است چنانچه ذکر کرده و دیگر برائی مخصوص چنانچه مصلوة و دیگر مرکب از مالی و  
 برائی چنانچه حج و نیابت و غیره - اما در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود فعدل نائب و جاری نیست  
 در نوع ثانی هیچ حال زیرا که مقصود نائب نفس است و آن حاصل نمیکرد و فعل نائب و جاری میگردد و در نوع ثالث نیز  
 غیر از جهت معنی ثانی که مشقت است بتغییر مال و جاری نمیگردد و نه قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج فعل جاریست  
 و نائب در حالت قدرت زیرا که نائب فعل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آن است که حج فعل بود و فاهوم و الله اعلم  
 تمام شد کتاب الزکوة بوالله و توفیقه و تالی او است کتاب الصوم فسال الله الثمامه

### کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی انساک و در شریع عبارت است از بازداشتن نفس از طعام و شراب و جمیع و اختلاف  
 کرده اند که مصلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آن است که مصلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده  
 است و اعلموا ان خیر اعمالکم المصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم  
 فانه لا عمل له و ظاهر این خصوص بمعنی طاب است فافهم

فصل الاول بحسب ابی هریرة - قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون  
 می درآید رمضان گشاده میشود درهای آسمان - و فی روایتی تحت ابواب الجنة گشاده میشود و درهای بهشت - و غایت این  
 جنت و بهشت میشود و درهای دوزخ و ستمت الشیاطین - و زنجیر و پیکر ده میشود شیطانان - و فی روایتی تحت ابواب النار  
 گشاده میشود و درهای رحمت و صفای شقی از رمضان است بمعنی ستمت تا فتنه گرایان آفتاب بر یک فردین و جزآن و  
 سوختن قدرها و بگریه و پند کردن و سوختن درون و علت ناک شدن وی از آن و گویند که در آن هنگام که فصل

میگرداند اسما می شنود را در لغت قدیم نام گردند آنها را بزبانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بر آن هر دو اسم علم  
 تحت تحقیق و به تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت و عفو  
 اعمال بی نایب و احاطت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بدل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ  
 از تشریف نفس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و قیام شهودات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته  
 شدن طرف معاصی و وسوسه و روایت اخیر که اثبات قیام ابواب رحمت میکند تفسیر می میکند و خلاصه همین معنی این است  
 متفق علیه - و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في النجاة ثمانية ابواب فرمود آن حضرت  
 که در بهشت بهشت درست به نام ابوابی الریان - از حد و دوری است که نامیده میشود آن را ریان یعنی فتنه را و تشریف  
 یا از روی بهی سیرانی - لا یدخله الا الصائمون - در نمی آیند آن را مگر روزه داران بیان آن در باب فصل صد روز  
 متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ایا ما و احتسابا با عفو الله  
 بالقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد و رمضان را از جهت ایمان بخدا و اقبال به روی و تصدیق بر عهده وی چشم داشت  
 اجماع و ابوی آمرزیده شود و بر آنچه پیش رفته است از گناه رومی - و من قام رمضان ایا ما و احتسابا با عفو الله  
 من ذنبه و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماند از روز و شبهای وی از جهت ایمان و صبر و قدر آمرزیده شود و آنچه پیش رفته  
 از گناهان وی - و من قام لیلة الله را یا ما و احتسابا - و کسیکه قیام کند در شب در جهت ایمان و احتساب - عفو الله  
 ما تقدم من ذنبه متفق علیه - و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل عمل ابن آدم یضاعف - هر عمل نیک  
 آدمی را مضاعف کرده میشود باین وجه که - الحسنة بشراشها - یک نیکی ده چند وی - الی سبع مائة ضعف - تا ده صد  
 مانند اندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص و سجد سجدات و غیره و قال الله تعالی الا انما یضاعف الله  
 تعالی مگر روزه که جزای آن بی حد و بی اندازه است - فانه لی - زیرا که روزه برای من است - و اما آنچه می بیند - و من  
 جزای همه بآن هر چه میخواهم و چند آنکه میخواهم از حد و احصای بیرون فانه لی زیرا که روز در محض مراست اگر چه چه چیز را  
 آملی و تقدیر و همه عبادات برای اوست و روزه را در آن میان تخصیص کرد و تکیه و تشریف خاص مخصوص کرد و چند  
 از جهت آنکه این عبارت پذیرفت از ریاضت و شکیه است از چشم غیر بخلاف سایر عبادات که ریاضت را به پیاپی و  
 اندام منع کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلوم است و از جهت آنکه نفس را در آن حظی نیست و چنانکه  
 فرموده یسع شهوره و طعامه من اجلی - ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصاً طعام خود را که احتیاج بدان است  
 و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعام و شراب و گفته اند که جز حق سبحانه و تعالی معبود و روزه  
 نه شده و تعلیم کفار و بیعت عصری از اعصار معبودات خود را بصوم نبوده اگر چه معبودات معلوم در دنیا است و بعضی  
 گفته اند که استغناء از طعام و سایر شهودات از صفات پیر و درگاه تعالی است و چون تقرب جستن به راه و سجد

تعالی آنچه موافق و مشابیه صفات مقدس اوست نسبت کرده آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن است که اضافت از جهت  
آن است که و سبب سجانه عالم است به تقدیر ثواب و تنقیص آن و منفرد است بدان - لایصالح فخر حنان - هر روزه دار را دو  
خوشی و نشاطانی است - فرقه عند فطره - یک فقرت نزد کشادن روزه است یا بجهت تعاش طبیعت بسبب وسایل  
بعد از گرسنگی و تشنگی با هم می خورد و اینست عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سر و شیرین می برآورد و شکرانه را از روزه  
دل یا بجهت شکر بر تمام نعمت و توفیق - و فرقه عند لقاء رب - و فقرت دیگر نزد حصول نقای پروردگار است که در آخر  
خواهد شد - و خلوت فم الصائم الطیب عند الله من سبج المسک - و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد  
از بوی مشک تصویر و تخیل معقول است به محسوس و خلوت بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاص تنبیه شدن بگو  
دهن - و الاصلیام جبهه - و روزه سپر است و پناه است از رسیدن شیطان در دنیا یا از آتش و دوزخ در آخرت -  
نازداکان یوم صوم احدکم فلا یفث یضم فایس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که کلمه بکلام تمیز و نجش نگویید -  
ولا یصخب یفثخ و ابندنگر و انداز را بندگان و خصوصت - فان سابه احد او قائله فلیقل انی امر بالصائم ایس اگر شام  
و پیر و پاره و رازی و قال کند یعنی خصوصت کند او را کسبی پس باید که دشنام ندهد و خصوصت نوزد و گوید که من هرگز  
روزه دار نبیان گوید یا بدل خود گوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصوصت نایم بعضی گویند که  
اگر روزه فرض باشد نبیان گوید اگر فضل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف  
صوم فصل است و در فرض التبه نبیان گوید - متفق علیہ -

الفصل الثاني - عن أبي هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كان أول ليلة من شهر رمضان صفحت الشياطين ويحرق إبليس نخت شبى الزمان رمضان يندكروا ويشنون ويحكم به يشنون شياطين وصفاء بكم صا ووال تبدوغل وانجا سيرا بدان نندكند انقيده وغيره وصفه تبه تشدين فارايت است - و مرده آبن و نندكروا ميشوند سرشان سخت از جن و مرده فتهجات حج مار و چنانچه طلبه جمع طالب - و غلقت ابواب النار - و ميشوند و رباي آتش - فلم يفتح منها باب - پس كشاده ميشود و از ان دريچ دري - و تحت ابواب الجنة - و كشت ميشوند و رباي بهشت فلم يفتح منها باب - پس بسته ميشود و از وي دري - و دنياوي نشاود - و نديكند و آواز ميدهد و از ان ميشوند و ميگويد - يا باغي الخير اقبل - 4 ي طلب كننده نيكى و ثواب پيش آسكه كه وقت قست - و يا باغي الشر اقص - و اى طلب كننده بدى باز و انفس خود را از گناهان كه وقت توبه از گناهان و ترك كردن آنهاست - و لله عطاء من انار - و مر خدای راست آنرا و گاه از آتش و دوزخ نمي در رمضان - و ذلك كل ليلة - و آن آنرا و در خيبر مخصوص به شب قدر نيست - رواه الترمذي و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل و قال الترمذي انه حديث صحيح

الفصل الثالث - عن أبي هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا تكلم رمضان - آمد شما

رمضان شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده شده است در وی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است  
 خدای تعالی بر شمار ذره آنرا به نیت فی الجواب السواء - گشاده میشوند در وی در ای آسمان - وخلق فی الجواب الجیم -  
 وپخته میشوند در وی در دایره ودرخ - وخلق فی مرقه الشیاطین - وغل کرده میشوند در وی مرقه شیاطین وغل بغیر  
 بگردن نیت لیلۃ خیر من الف شهر - در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیر الله حرم  
 من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد یکی و ثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه  
 در حدیث انس باید دانین مهاله است یا مراد خیر خلق باه رمضان و ظاهر آن است که مراد ثبوت حقیقت حرمان است باطل  
 نظر از متعلق - رواه احمد و الترمذی - وعن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام وقرآن  
 شفاعان للعبده - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند بر بنده را - یقول الصیام ای رب انی مسنة طعام  
 واشبهوات بانها تسقنی فیہ - میگوید - روزه ای پروردگار من بدرستی که من بازو شتم او را از فورش و شبهوات دیگر  
 چنانچه آب و جوع در روز پس قبول کن شفاعت مراد در وی و ظاهر آن است و الله اعلم که مراد تمامه شبهوات باشد  
 از سبب لذات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آن است که تمامه اعضا و حواس را یافت فرماید و از آب و  
 بازو در عظم رحمت الهی منع طعام و شراب جماع اتفاق گردانیده را شامل باشد و غلبت بر نیت صغیان ثوری نفس  
 صوم است - بقرآن شفعه النوم باللیل تسقنی فیہ - و میگوید قرآن شمع کرم من او را خواب را پیش پس قبول آن  
 شفاعت مراد در وی شفعه شفعان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خواش کرم من و در روز  
 گناه کسی را شفع و شفع خواش گردانیده پس شفع شفاعت شفع نفع فاعل شفعه آن پذیرفته شده و شفاعت  
 رواه ابی نعیم فی شعب الایمان - و احمد و طبرانی نیز رعایت کرده و ربالی وی حجت اند و صحت و حاکم گفته صحیح علی شرط  
 مسلم و عن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس در آید ماه رمضان پس گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضر کم و فیہ لیلۃ خیر من الف شهر - بدرستی که این ماه حقیق حاضر شده شمار  
 و در وی شبی است بهتر از هزار ماه - من و ما فقد حرم الخیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شده از آن شب پس تحقیق محروم  
 گردانیده شد از خیر همه خیر - و لا یجوز خیر الا کل محروم - و محروم گردانیده میشود از خیر من شبی که هر کسیکه محروم است  
 از سعادت و موسوم است به صوم است بدان این عبارت ناظر و معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره یقین  
 رواه ابن ماجه - و عن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان -  
 گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در یومین روز از ماه شعبان - فقال یس گفت - یا ایها الناس قد اظلمکم  
 شهر عظیم ای مردمان تحقیق اشرف کرد و سایه انداخت شمارا بهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی است که برکت  
 کرده شده است و در - شهر فی لیلۃ خیر من الف شهر حبل الله صیامه و نیت گردانیده است خدای تعالی روزه و صیام







**فصل الاول - عن ابن عمر** - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصوموا حتى تروا الهلال - روزه نماز  
تا آنکه ببینید هلال را - ولا تقطروا حتى تروه - و آنهارا نریزید برای عبید تا آنکه نبینید آن را - فان عم علیکم فاقدره -  
پس اگر پوشیده شود ماه بر شما بنام یعنی با برپس اندازده کنید ماه را یعنی به شمارید روزهای او را پس روزه تمام کنید و اگر  
گروانید این عدد را در راهی که پوشیده شده است بر شمار و مواجب بدین گفته است که این ندریب ما و ندریب مالک  
و این خفیه و مجهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد از قدرین نازل تم و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این  
ماه سی روز است یا بیست و نه و این قول غیر سدید است زیرا که قول مجتهدان قبول و نامعتبر است در شریع و اعتماد بر آن  
بقول آن که در آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و خلف و سلف رضی الله عنهم بدان محل متوجه  
و اعتبار نکردند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث آمده باید سخن الله امیه لا ینکب و لا ینحسب  
الحیث و فی روایتی قال اشهر تسع و عشرين لیله و در روایتی آمده که ماه بیست و نه شب میباشد - فلا تصوموا حتى تروه  
پس روزه ندریزید تا آنکه ببینید ماه را - فان عم علیکم فاکملوا العدة بثلثین ریس اگر پوشیده شود ماه با برپس شمار پس تمام  
گروانید شمار سی روز و این روایت صحیح است و بدان که مراد شمار سی روز است نه رعایت حساب نجوم و نازل -  
**متفق علیه - عن ابن عمر** - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صوموا العدة ثم فان عم علیکم فاکملوا العدة  
شعبان ثلثین متفق علیه - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم ان الله امیه لا ینکب و لا ینحسب  
فرموده یعنی عرب گرهی ایم ای که حساب و کتاب را نریزید - اشهر یکذا و یکذا - و یکذا - ماه چهلین است و چهلین و چهلین  
هر چه نگشت هر دو دست نمود - و قد الامام فی القائله - فلیت ترا نگشت را در بار سوم برای تعیین عدد و بیست  
تم قال - پشتر گفت آن حضرت صلعم - اشهر یکذا و یکذا - بی آنکه ترا نگشت را عقد کند - یعنی تمام الثلثین - در  
هائیکه پیچید آن حضرت تمام عدد سی را یعنی صرة تسع و عشرين و صرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد  
بار دیگر سی روز متفق علیه - و عن ابی بکر - فلیت موحده و سکون کاف ثناء در آخرهای مشهور است از اصحاب  
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نام وی فلیت است بضم فون و فتح فا خود را از بالای قلعه روز طائف از چرخ چاه نزد  
آن حضرت انداخت پس کینت او را بکمره شد و یکبار فلیت با سکون کاف چرخ چاه - قال قال رسول الله صلى الله  
علیه و سلم شهر عید لا یفقدان - و و ماه عید اند که کم میشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگر چه در عدد کم شوند و بیست  
و نه آیند آن روزه که ام اند رمضان و ذوالحجه متفق علیه - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلى الله  
علیه و سلم لا یفقد من احدکم رمضان بصوم یوم او یومین - باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بر روزه یک روز یا دو روز  
الا ان یکون رجلا کان یوم صوما - مگر آنکه باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی  
معین مثل دو شنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیت ذلک الیوم -

پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نمی خصوص است بضعاف و آن حضرت صلی الله علیه و سلم می فرموده است

بیان موسم شعبان و رمضان متفق علیه

**الفصل الثانی - عن ابی سهریره** - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تصدعت شعبان فلا تصدعوا

چون نمیرسد ماه شعبان پس روزه ندارید این نیز در حق کسی است که قوت ندارد و برپایی و افشیدن روزه باین

رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احصوا ابطال شعبان

در رمضان - شمار کنید ماه شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بهیچ وجه

یا سنی است - رواه الترمذی - و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت النبی صلی الله علیه و سلم یصد شهر شعبان

تقاعین الا شعبان و رمضان - گفت ام سلمه ندیدم من آن حضرت را که روزه میداشت و ماه پیاپی مگر شعبان

و رمضان را - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه - و عن عمار بن یاسر قال من صام اليوم الذی

یشک فیہ فقد حصی اباقاسم کسیکه روزه دارد و در آن شک کرده میشود پس تحقیق بی ضرر مالی کرد ابو القاسم یعنی محمد

رسول الله و ابو القاسم گفت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه

و الدارمی - بعد از آنکه یوم الشک عبارت است از روزیکه احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد

پوشیده شدن بلال و برابری آن در شب روز بیست و نهم و علما را اختلاف است در روزه آن مختار نزد امام

ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن است که روز شک روزه ندارند و بگذرد است روزه و افشیدن و روزه و اگر دارند

بیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مشبیه است

نزد ما هر کسی را که موافق ائمه روزی که حادث دارد روزه داشتی در آن روز و هر خاص را و غیر ایشان افطار کنند

بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان غشی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود روزه

دری از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگفتند از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند بلال را اگر میدیدند

آن را بایستی شنیدند خبر آن را در روزه میداشتند و الا مطلع اگر صاف و بی غایت بودی افطار می نمودند و اگر غایت بود

روزه میداشتند و محل کرده اند این را بر عموم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه بیست و نه روز

میدارند و الله اعلم - و عن ابن عباس - قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال انی رايت بلال

یعنی بلال رمضان - آمد اعرابی نزد آن حضرت و گفت بدیستی که من دیدم ام بلال یعنی بلال در رمضان را -

فقال اتشهد ان لا اله الا الله - پس گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی بوجدانیت حق - قال نعم گفت اعرابی اگر

گواهی میدهم - قال اتشهد ان محمدا رسول الله - گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خدا است -

قال نعم - گفت آری گواهی میدهم - قال یا بلال انون فی الناس ان یصوموا حکفت آن حضرت انی بلال ندانم

در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و وزیر  
 حدیث و دلیل است بر آنکه یک مرد دستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی و رواه برمهانی و غیره  
 نیست لفظ شهادت و تفصیل طایب آن است که در سبب حقیقه و صحیح از سبب شافعی و مشهور از سبب احمد آن است  
 که ثابت میشود بطلان رمضان بخبر واحدی عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر و شیئی است که متعلق  
 به آن است و جواب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث از اخبار انچه واحد عدل و نزد مالک و در ترمذی و غیره  
 را و در روایتی از احمد و سخی شرط است شهادت در کس چنانکه در سائر شهادت است و لیکن عدالت فخر شرط است با لفظ  
 و طریقی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد  
 بعضی مقبول است خبر امراته و بعد و این در صوم است با غیم و در فطر با غیم شرط است عدو شهادت و عدالت و حدیث  
 و بی علت و در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد و تواتر است و نزد بعضی اهل محله و روایت است از ابی یوسف  
 پنجاه مرد - و سخن این عمر قال تراءى اناس الملل - بیک دیگر نمودند مرد ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن  
 آن - تا خبرت رسول الله صلی الله علیه و سلم الی ائمه - پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را بتمام  
 و امر الناس بصیامه پس روزه داشت آن حضرت و امر کردم مردم را بر روزه داشتن - رواه ابو داود و الدارمی  
**فصل الثالث** - عن عائشه - رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلی الله علیه و سلم يحفظ من شعبان  
 ما لا يحفظ من غيره - گفت عائشه بود آن حضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگار بانی میکرد و آنچه میکرد از غیر  
 شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه می نمود و در شعبان ایام ماه شعبان برای محافظه صوم رمضان فی الصراح تحفظ  
 بسیار و بیدار بود و یک یک یاد کرد و ن - ثم یومئذ یرویه رمضان - پسر روزه میداشت آن حضرت و حدیث  
 ماه رمضان - فان ثم علیه عدد تسعين يوما ثم صام - پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد و سی روز را پسر روزه میداشت  
 رواه ابو داود - و عن ابی النخعی - یفتح موعده و سکون مخبر و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سعید  
 این غیر ذر کوفی - قال کیف خرجنا للعمرة برون اکیم ما برای عمره گزارون - فلما نزلنا بطن نخلة - پس چون  
 فرود آمدیم ما بطن نخلة که موضع نیست میان مکه و طائف - ثم انما الملل - چه شدیم بر طلب بلال - فقال لبعض القوم  
 هو ابن ثلث - پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب است - وقال بعض القوم هو ابن لیلین - و بعضی از قوم گفتند  
 که این ماه دو شب است - فلقینا ابن عباس فقلنا - پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم - انما انما الملل  
 فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن لیلین فقال ای لیلیه را تیموه - گفت ابن عباس که نام شب  
 دیدید شما ماه را - قلنا لیلیه کذا و کذا - گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیدید  
 فقال ان رسول الله - پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم مدله و لرویه - مدت کرد و انیده است

رمضان را وقت دیدن بلال یعنی مدت رمضان را آن دیدن بلال گردانیده است یعنی هرگاه که بلال بنییه رمضان کند -  
 فهو یلته را میگوید - پس این بلال مرثبی راست که دیده آید او را در آن شب - و فی روایتی گفته قال - و در روایتی از ابی بصیر  
 همچنین آمده است که گفت وی - اهلنا رمضان - و دیگر ماه رمضان را اهلان و استمالان ماه دیدن و یعنی بر داشتن  
 آواز و دیدن بلال نیز آید - و سخن بذات عرق - و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات عرق است بکسر العین  
 و سکون لانه و یک بهمان موضع است که مذکور شد - فارسنامه جلالتی ابن عباس لیسا که پس فرستادیم ما در وی  
 به سوی ابن عباس که پرسید او را این ماه کدام شب است - فقال ابن عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس  
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله قد ردة لرویتیه بدرستیکه خدای تعالی به تحقیق مدت گردانیده است رمضان  
 را در آن دیدن بلال - فان ائمتی علیکم فاکملوا العدة - پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانیده شمارا  
 یعنی سی روز شمار کنید و روزی را درید - رواه مسلم

و سحر و تافیه انظار نظر بسیار است نفس و قطع شهوات امری است که کرده اند از البیاری رهایی و در باب احوال و  
 معاملات اعدا و الله علیه من بر کاشتم انتهی کلامه - و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 اذا قبل الکیل من بهننا - چون پیش آمد تاریکی شب از اینجا یعنی از جانب مشرق - و او بر النهار من بهننا - و پس  
 روز روز از اینجا یعنی از جانب مغرب - و غربت الشمس - و روز و در وقت این اقبال و او بار نیز بسبب  
 غروب آفتاب خود به بود و ذکر این برای تاکید و تفرید و قول یس است - فقد افطر الصائم - پس تحقیق روزه گذار  
 روزه در این وقت انظار روحی بایه که انظار کند متفق علیه - و عن ابی هریره - قال سئ رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم عن الوصال فی الصوم - نمی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن و روز و  
 یازده بی اکل و شراب در میان آن - فقال له رجل - پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحابه - انک لو اهل  
 بدستیکه تو وصال میکنی بسیار رسول الله پس مراجع منع میکنی از آن و حال آنکه تو میخوانی از او اکل و شرب خود - قال -  
 گفت آن حضرت - و اکلیم متلی - و کلام کی از شما اندوز است - انی ابيت لیطعمنی ربی و لیسقینی - بدستیکه من شب میکنم  
 در حالی که احام میدهد مرا آنکه بدو روزه و تربیت کند من است و آب میدهد و مرا متفق علیه - بدو آنکه علم را درین  
 طعام و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوب بود که برای آن حضرت شراب از زود و در و گاه بی آمد و خور و وی نوشید  
 و این کثرتی بود و از ضایعی تعالی نفی بود که صلی الله علیه و سلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود و اگر چه خورد و از آن نیز  
 فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اطل غنم بنی یثرب لیطعمنی و لیسقینی روزی یکم نذر و در و گاه خود طعام و شراب  
 میدهد مراجع آنچه موجب افطار است شرعاً طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق فحش عادت از بهشت و از پیش  
 چه در و گاه آمده باشد بطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد به طعام و شراب اینجا قوت است که لازم است پس گویا  
 قوت مراد بر و در و گاه من قوت اکل و شراب بی بخشید و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب میگردد و افاضه میکند و بدان  
 قوت بر طاعت و عبادت می یابیم و مراد به طعام و شراب سیرت و سیرانی است که بی طعام و شراب آن حضرت  
 را حاصل میشد و المجهود و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت  
 بود و در گرسنگی و تشنگی نیز بخشید و درین معنی قوت در ضمن سیرت و سیرانی است و گفته اند معنی اول راجع تر است چه  
 سیری و سیرانی منافی حال صائم است و نفوت مقصود از صوم وصال است چه روح این علی گرسنگی است تشنگی و نیز چا  
 آن حضرت در اکثر طریق بود چنانکه سنگ بزرگ مبارک می بشت کفانی فتح الباری و مختار است که مراد طعام  
 و شراب محسوب نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات  
 و فیضان لطافت الهی که در دل شریف وی صلی الله علیه و سلم وارد می گشت حاصل میشد که بدان از غذا  
 جسمانی و لازم آن معنی میشد و این در مجتبه های مجازی و مسترهای حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت



معنوی که امر آنحضرت را بوجوب تعلیمه اخلاق است علما را در صوم وصال در غیر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که جائز است یا حرام است یا مکروه و طائفه گویند که جائز است مگر کسی را قاضیست بر آن و بی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عایشه آمده است و از بعضی صحابه مثل عبداللہ بن زبیر و حمزہ و ابی بن کثیر مثل عبداللہ بن ابی معمر و عامر بن عبداللہ بن الزبیر و از اہل بیت می بقول است و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابو حنیفہ و امام مالک و امام شافعی تنہی فرمودہ اند بر کہ است و اختلاف کرده اند کہ کہ است یا تنہی است یا تنہی و اول صحیح ترست و امام احمد گفته کہ جائز است تا سحر و این در حقیقت تأخیر افکار است نہ وصال و جمہور بر آنند کہ آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر حدیث یہمین است و از اہل سلوک آنہا کہ مولی اند بر یا ضمت نفس و گرداختن وی افطار میکنند بکف اہل تہذیب و حقیقت وصال بر آید و اللہ اعلم

### فصل الثانی - من حلفۃ - یعنی اللہ عزہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم من لم یجمع الصیام

قبل الفجر فلا صیام کہ - کسیکہ نہ نیت نہ کند و تعلیم غم نہ نماید روزہ را پیش از فجر پس نیست روزہ و او را جمع الصیام یا صیام جمیم و کسیریم از اجماع یہنی وستی غم و ثابت حرام بودن بر کاری - رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدلسالی و الدارمی و قال ابو داؤد و وقفہ علی حقیقتہ - و گفته است ابو داؤد کہ موقوف گردانیدہ است این حدیث را بر حلفہ صوم یعنی یہمین و عین ہمد و در میان آنہا کہ از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینہ و عبد الزلق از وی روایت دارند و از دیگران یقین زاری و فتح موحده و سکون تخانیہ منسوب بر پید نام او یعنی بن صہب است از یاران زہری است و وہ بسال باو بودہ و سماع حدیث از وی نمودہ - و ابن عیینہ نیز از اتباع است و مشہور است - و یونس الاہلبی بفتح ہمزہ و سکون تخانیہ منسوب بایہ شہر شہور از شام نام پدر وی نیز بدست - کلام عن الزہری - ہمہ ایشان بمعرفہ بیدری و سفیان و ابن یونس روایت می کنند از زہری و موقوف میدارند این حدیث را بر حلفہ و معنی حدیث موقوف در تقدیر معلوم شد کہ قول صحابی باشد و آن حضرت صلی اللہ علیہ و سلم رفع مکر وہ باشد و گفته اند کہ این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب متہ فرج بخاری روایت کردہ اند و داؤد قطنی نیز روایت کردہ و گفته کہ رجال اسناد وی بمثلقات اند و ظاهر این حدیث آنست کہ روزہ بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکہ روزہ رمضان و قضا و غیرہ و کفارت یا نفل و لیکن مذہب و در اینجا مختلف است مذہب مالک یہمین است کہ نیت از شب برای روزہ شرط است بہر روزہ کہ باشد نظر معہوم این حدیث و شافعی و احمد نیز برین قائل اند و غیر نفل یا نفل جائز است نیت قبل از اذان نزد شافعی بعد از اذان و مال نیز مذہب مالک آنست کہ روزہ ماہ رمضان و نفل و تدر معین جائز است بہ نیت از نصف نہار یعنی کہ قبل از اذان است و برابر روزہ قضا و کفارت و نہر مطلق نیت شرط است از شب و دلیل بہر یک مذکور است و شرح قد بر و عن ابی ہریرہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم اذا سمع النداء احدکم

والا انما نری بیده - چون بشنود بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد - قلا یقینه  
 حتی یقینی حاجت نمند - پس باید که نهد آوند را تا آنکه بر آرد و حاجت خود را از وی یعنی نبوشد آب را احتمال دارد که مراد  
 از آن مغرب باشد پس درین تاکید است برای تحجیل افطار اگر چه ترک اکل و شرب نزد آن مننونست یا اذان  
 صبح بود یعنی مدار بر اذان نیست لکن بر حقیقت صبح کند اگر چه بقیین طلوع کرده است بخورد و در شک تحری  
 نماید اگر در غالب فتن شبست بخورد و الا بخورد و گفته اند که مراد اذان بلال است که به شب میگفت چنانکه در باب اذان  
 گذشت و قید بودن اذان در دست اتفاقی است - رواه ابو داود و در بعضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله یحب  
 و هم از بانی هریره است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی ان یحلم فطره - دوست داشته ترین  
 بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روز کثادن از جهت اذناک شرف متابعت و شکر گذاری  
 ترخیص و اعتقاد نعمت و اغمار رنجگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که یهود و نصاری تاخیری کنند  
 در آن - رواه الترمذی - و عن سلمان - ابن عامر صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است  
 بیا و این خطاست یا از کاتب یا از مولف کتاب کند قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطار احدکم  
 فلیفطر علی امره چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خور یا فانه برکت پس بدرستی که یا یا افطار  
 بر خور یا سبب برکت و زیادت ثواب است - فان لم یجد فلیفطر علی امره - پس اگر نیابد برکت را پس باید که افطار کند بر آب  
 فانه طهر پس بدرستی که آب پاک کننده است یا افطار با آب پاک کننده است معده را از آلائش و صاف کننده  
 است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام داشته باشد بشود قبول  
 میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که برسد بوی شیرین نتفع گیرد و چون بوی غایت اشتغال خصوصاً  
 قوت با حره که اشتغال وی از خلوات بیشتر و قوی ترست و چون خلوات اهل حجاز ترست و مجبول است طبیعت ایشان  
 بر آن و تربیت یافته است به آن اشتغال ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را بر ذره خشکی حاصل میشود پس  
 چون تر شود و اشتغال وی بنگذاگان تر گردد و در اندام اولی بجال نشد و گرسنه آن است که اندک آبی شرب کند پس اذان  
 طعام بخورد و رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و لم یذكر فانه برکت غیر الترمذی - و ذکر کردیم که  
 لفظ فانه برکت از ترمذی - و عن الحسن قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات -  
 بودند آن حضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز بگذارد و بر چند خرمای تر - فان لم یکن رطبات تمیرات - پس اگر نبود  
 خرمای تر پس افطار میکرد بر چند خرمای خشک و در بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده - فان لم یکن تمیرات  
 حسی حیوات سن یا کسکس اگر نبوی بود خرمای خشک هم می نوشید چند گفت آب - رواه الترمذی و ابو داود و قال  
 الترمذی فی حدیث حسن عریب - و عن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نظر صائماً

از خبر نماز یا قناده اجله - روایت است از زید بن خالد که از شامیه صحابه است گفت گفت آن حضرت که یک روز کشتایان را  
روزه دایره ایسان در سامان غراکنده را پس مراد است مانند اجروی بجهت اعانت بر غیر و شریک شدن در آن -  
رواه البیهقی فی شعب الایمان و محی السنه فی شرح السنه و قال صحیح - و گفته است محی السنه که این حدیث صحیح است و در  
ونسائی و ابن ماجه و ابن خزمیه و ابن جبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند و عن ابن عمر رضی الله عنهما  
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت <sup>الطهاره</sup>  
واقبلت العروق وثبت الاجران شاکر الله تعالی - رفت تشنگی و تر شد رگهای و ثابت شد اجرو ثواب اگر خواسته است  
خدا افطار هموزست خورد و در مقصود معنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواه ابو داود و عن معاوی بن زهره یقین زای هوکن  
ما از ثقیف تابعین است - قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد  
میگفت - اللهم کما صحت بخدا و در برای رضای تو روزه داشته ام - و علی بن زید قناده افطرت - و بر روی تو که سانیجا  
کند ام روزه را - رواه ابو داود و مرسل

**فصل الثالث - عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهراً ما عمل**  
ان سس الفطر - همیشه است دین غالب ما و ای که شبانی کنند مردم افطار را - فان البیرو و انصار علی یورخرون  
زیر که پیرو و نصاری تاخیری کنند و افطار پس و خلعت ایشان و بهم بنای علی ایشان غلبه و شوکت است  
و دین و دین کلام اشارت است که قوم دین و غلبه آن در مخالفت ای ای دین است - رواه ابو داود و ابن ماجه  
و عن ابی هریره - رضی الله عنه تا می است از اقران مسروق - قال - گفت - و خلعت انما و مسروق علی عایشه -  
و آدم بن مسروق بر عایشه - قنات - پس گفتیم یا - یا ام المؤمنین جهان من اصحاب کرم - و در و اند از یاران محمد  
صلی الله علیه وسلم - احمد بن حنبل الا فطر یجیل العلوة - یکی از آن دو و مرث ثانی می کند در روزه کشتادن و شسته بانی  
میکنند در نماز گردید و در یعنی نماز غریب - و الاخر یو خرا افطار دیوخر العلوة و دیگر از آن دو و در تاخیری کند افطار را  
و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عایشه ایها یجیل الا فطر یجیل العلوة - کدام یکی از آن دو و مرث یجیل میکند و افطار  
و یجیل میکند نماز را - فلما عبد الله بن مسعود و یقیم ما آن مرد که یجیل میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه -  
قال کذا صنع رسول الله - گفت عایشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و الاخر ابو موسی - و مرث دیگر  
که تاخیر میکند ابو موسی شعری است رضی الله عنه پس ابن مسعود عمل بغیر میت می کرد و ابو موسی برخصت و ابن مسعود  
اعلم واقعه است و احکام و اقدام است و اتباع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است او را نیز سندی یا عذر  
خواهد بود و شاید گاه گاهی میکرده باشد و الله اعلم - رواه مسلم - و عن العرباض بن ساریه صحابه است  
از اهل صفه و از آن گویند کان که نازل شده در ایشان و لا علی الذین اذنا ما توک تخلم آ لایه قال دعانی رسول

گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی السجود فی رمضان - بطعام سجود رمضان اینجا سجود یعنی سینه است زیرا که خواندن  
 به طعام میگویند - فقال یلم الی و اخذ من المبارک پس گفت آن حضرت بیا بسوی طعام - بگفت کرده شده و روی چنانکه  
 و اول باب گذشت تا آنکه سجود است و در این باب نیز در سجود است و در این باب نیز در سجود است و در این باب نیز در سجود است  
 و در این باب نیز در سجود است و در این باب نیز در سجود است و در این باب نیز در سجود است و در این باب نیز در سجود است  
 و در این باب نیز در سجود است و در این باب نیز در سجود است و در این باب نیز در سجود است و در این باب نیز در سجود است

باب تشریح الصوم

یعنی در روز نشستن روزه از آنچه فاسد گرداند او را ناکرده بود و روی تو تشریح یعنی بعد است و تشریح باری تعالی بعد است  
 از آنچه روایت هر وی از نقائص و عیوب و در حدیث آمده است الا ان تشریح یعنی دور است از معاصی و در حدیثی  
 دیگر آمده است انما یبیت فی جاییه بعد است از و با و جاییه نام و بیست و شش

**الفصل الاول** - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یصح قول الزور - روزه  
 ترک نکند سخن و دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور و زسی از قول است و مراد اینجا شامل قول فعل  
 تا صحیح افتد قول وی - و العمل به - و ترک نکند عمل کردن را بر و باطل - فلیس الله حاجتی ان یصح طعامه و تشریح  
 پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی غایتی و مبالائی در آن که ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این گناهیست  
 از حد قبول یعنی مقصود از اینجا صوم و بشرعیت آن همین گناهی است که شکی نیست بلکه کسر شعوت و اطعامی نماند نیست  
 است تا نفس از امارگی بر آید و مطلقه گردد و در واه انجاری - مشایخ گفته اند صوم قسم است کی صوم عوام که عموم حجت  
 آن همه عالم است و آن اساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و حواس از لذات  
 و شهوات محصره و مکرر و بلکه از انماک و رباح نیز از آنچه منافی کس نفس و قمع او است و صوم اخص انجواص و آن  
 اساک از هر چیزی که در بدن حق است و عدم الثقات بغير وی و فخلق با سواهی وی سببی نه - و حکم عاقلیه رضی الله

عنه و قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و یبایع و یوهم ما کم - گفت عایشه بود آن حضرت که بوسه میداد و  
 بسیار شربت می کرد و می نوشید و اندام نمیشد و زمان میسرانند - و کان انکم لایریدون و آن حضرت با کسری شهادت خود  
 و شهوت خود را در و رباتی عاقلیه اسباب فسخ نموده و بعضی حاجت و روایت مشهور تر و محشین همین است و گاهی  
 و ایت کرده میشود بکسر غلبه و سکون را و این نیز یعنی حاجت است و بعضی عضو فسخ نیز می آید و بقیه بیدار است  
 عضو مراد عضو فسخی است و در و فسخی گفته که محل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس حسن عمل او  
 به حاجت عاقلیه - و تشریحی گفته که در این باب حدیث از عمر بن الخطاب و حفصه از سلمه ابن عجمه و اساک  
 ابی هریره رضی الله عنه نیز آمده و حدیث عایشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه غیرترم و در



و سه روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نیگردد و نه فائدا طهر اشد و سقا  
 ز بر آنکه بخوراند است او را و نه نوشانیده او را مگر خدای تعالی بتق علیه و این حکم عام است و در هر روزه فرض باشد  
 یا فضل و نه همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد  
 از امام ابی حنیفه که می گفت اگر نمی بود اقوال مردم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت آنکه این حدیث را قائل بشدم  
 تقضا و در مدایع گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد و جماع از جهت استوار رکینت و وعنه  
 قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم اوجاره رجل فقال - ورائنا می انگذشته ایم مانند آن حضرت ناگاه  
 آمد او را مردی پس گفت آن مرد - یا رسول الله بکت - بلاک شدم من معنی بافتادم در گناه و در روایتی زیاده کرد  
 و ابلکت و بلاک کردم معنی زن خود را بافکنده او را در گناه - قال مالک - گفت آن حضرت چه شده است و چه کرده  
 تو که این را میگوئی قال - گفت آن مرد - و تحت علی امرائی و انما صائم - اقدام بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در  
 روایتی بجای و انما صائم فی نهار رمضان واقع شده فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم  
 بل تجد رقبه تقصرا - ای ای یابی بنده را که از او کنی آن را - قال لا - گفت نمی یابم - قال - گفت آن حضرت - فصل تسلیع  
 ان الصوم شهرین متتابعین - پس ای ای توانی که روزه داری دو ماه پیایی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت  
 آنحضرت - بل تجد طعام شهرین مسکینا - ای ای یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را - قال لا - گفت نمی یابم قال  
 گفت آن حضرت - اجلس شهرین و بکت النبی - و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از  
 طعام و بوی دهنش کفایت می شود و گفت نفهم گاف و قبح هر دو رواست - فبینما نحن علی ذلک آتی النبی پس در آن  
 آنکه ما برین حال بودیم آورده شده پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لعرق فیتمر - بنزیلی بافته شده از برگ خرما و عرق نفع  
 عین و دوا و به سکون نیز آید و لعرق الکحل الصمغ - بنزیل سطر که در وی پانزده صاع تابست صاع گنجد و پانزده  
 صاع شصت است - قال ابن السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد باطل و کجاست - قال انا - گفت منم اینجا حاضر  
 قال - گفت آن حضرت - خذ بها تصدق به - بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا اگر کفایت خود - فقال الرجل  
 اعلمی فقری - پس گفت آن مرد و یا تصدق کنم بر فقیر تر از خود - یا رسول الله یعنی من خود فقیر تر از همه ام بر فقر چه  
 تصدق کنم - فوالله ما بین لایقها - پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه - یرید البحرین - میخواهد به لایق  
 درین دو حره و در زمین سنگ لایق سوخته و در نیه مطهره در میان دو سنگ لایق واقع شده - این بیت فقر من این بیت  
 نیست اهل خانه فقیر تر از این خانه من فصیح آنی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه - تا آنکه چپ آمدنهای  
 آن حضرت و ناب دندان پیشین و در دندان ایشان دیشک میگویند و آن دندانهاست متصل با عیالت و در روایات  
 بیت الواجده نیز آمد و آن دندانهاست در نهایت دهن که آنرا ضرب العقل و ضرب الحکم میگویند و وقت بلوغ



و کمال عقل بر آید و پیدا آرد آن آفتاب و خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق دنیاهاست تحقیق این در موضع خود ذکر  
که روم شده است ثم قال اطهر المک پیتر گفت آن حضرت بآن مرد و بخیر آن عمر اهل خانه خود را چون دید آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخیر کفارت و در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت  
و چون اهل بیت کفایت میکنند از کفارت اکثر علمای برین اند و بعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است  
و بعضی گفته اند که نسخ است و قول قدیم همان است که گفته شد و الله اعلم - متفق علیه -

فصل الثانی بحسن عایشہ۔ ان انبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یحبہا وہو صائم۔ روایتی کہ عایشہ رضی اللہ عنہا کہ آن حضرت بوس می کند اور احوال آنکہ آن حضرت روزہ دار بود۔ ویس لسانہا۔ وی یکید آن حضرت زبان عایشہ را بوس می کند و گفته اند بعضی شل مقصد مجتہدین لیکن ہلہ بطرف زبان بیابند و جوبہ بہ تمام دیان شک نیست کہ این بر تقدیری بود کہ آب دہان در حلق فرو نرود۔ رواہ ابو داود و گفته اند کہ سند این حدیث ضعیف است یکی از روایہ وی محمد بن و نیا رطامی البصری و دیگر سعید بن اوس است و ہر دو ضعیف اند و اللہ اعلم۔ حسن ابی ہریرہ ان رجلا سال انبی صلی اللہ علیہ وسلم عن المباشرة للصائم۔ ابو ہریرہ روایت می کند کہ مردی پرسید آن حضرت را از مباشرت صائم با مرد و مباشرت لمس مرد و زن است یکدیگر را و ملاقات بشہرہ بشہرہ و غیرہ خرج۔ فرض نہ ہست کہ آن حضرت صائم اور او باجماع گردانید۔ فاتادہ آخر فساد۔ و آمد آن حضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از مباشرت بشہرہ بشہرہ پس نمی کرد و از او را شیخ فرمود۔ فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاہ آن کسی کہ رخصت کرد و او را پیر بود۔ و او انہی تھا وہ کتاب۔ و آن کسی کہ نمی کرد و او را جوان است پس معلوم شد کہ پیر را درست است و جوان را نہ نال ہن و عورت است و در غالب سبب آن پیر کے جوانی است۔ رواہ ابو داود۔ و عتہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من دبر عورتا فلیس علیہ قضاء کسی کہ سبقت کند و غلبہ آرد و اراقی پس نیست ہر وی قضاء یعنی سبیل روزہ نیست۔ و من استقام عورتا فلیقض۔ و یکدیگر کی کند قبضہ باید کہ قضا کند کہ سبیل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این بہر دو صورت مطلق است و برابر است کہ قبی پری دہن باشد یا کمتر از آن و این ست نہ سبب آنکہ شہد و امانت است و صحابہ انہی امام محمد و اتفاق است آنکہ را در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف مقلد میگردد و امام محمد قضا کی اگر قبلی باشد قضا کند چنانچہ در حدیث نیست و ذکر نکرده است در ہدایہ نہ سبب امام ابو حنیفہ را در بعضی شروح ہدایہ گفته کہ قول محمد روایتی است از ابی حنیفہ گفتہ من و نجدہ توفیق کہ امام محمد در موطای خود گفته است کہ من است قول ابی حنیفہ۔ رواہ الترمذی و ابو داود و ابن ماجہ و الدارمی و قال الترمذی نہ حدیث غریب لا یرواہ الا احمد و گفتہ ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسم اور اگر از حدیث عیسی بن یونس و قال محمد بن النجاشی اگر از ابو حنیفہ۔ و گفته است محمد بنی نجاشی۔ کہ ان نمی برم این حدیث را کہ محفوظ است و محفوظ مقابل شایست

و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد - و عن معان - بفتح میم و سکون مده - بن علی علیه السلام گفته است روایت دارد  
 از حضرت ابی الخطاب و ابی الدرداء و ابی یان - ان ابا الدرداء و ارحمته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قارفا فطره رواه  
 ابی اناسه که ابو الدرداء حدیث کرد که در آن حضرت تی کرد پس اظهار کرد - قال فاقیت قوبان فی مسجد دمشق -  
 گفته است حدیثی پس ملاقات کردیم قوبان را در مسجد دمشق - فقلت ان ابا الدرداء و ارحمته ان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم - پس گفتیم - و گفت که ابو الدرداء حدیث کرد که من را که پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم قارفا فطره رواه  
 گفتند قوبان اینست گفته است ابو الدرداء - و انما حبیبته و صورته - و من ربحته بودم برای آن حضرت آب و شکر آور  
 و قوبان مولای آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی - ظاهر این حدیث و انما  
 یار و که فی ناقض و ضوضیه و تقریه حدیث سابق استقار یعنی تعهد می نمود و خواهر بود و راوی تمیز نکرد و کذا قال  
 و این حدیث استمدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و سلیمان و ابن المبارک و ثوری که فی ناقض و ضوضیه و حمل کرد  
 ثانی و انما که قائل نیستند بنقض فی وضوضیه یعنی در آن و در وی یا بر استیجاب و انما علم و حکم و ظاهر این حدیث  
 بصیرت تدبیر الاسلام حاضر شده بر سر و قاعده شایسته را - قال رایت البی صلی الله علیه و سلم مالا حصی تیسوک و هو حاکم  
 گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شمار نمیتوانم کرد و سوا کسی که در حال آنکه می سوزد دارد و رواه الترمذی و ابی یان  
 و این حدیث مطلق است و در جو از سوا کسی که در آن سوز دارد و علما را اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جازمه میدانند  
 خواه سوال سبب باشد یا ترک کرده شده باب و غیر اقبل از زوال بود یا بعد از آن و ابو یوسف گفته مکرده است رطب  
 و سبیل و نذر شافعی مکرده است بعد از زوال زیرا که در وی از آنکه خلوف است و نذر و احمد و سحنی مکرده است  
 در آخر نماز پس آنکه مکرده نیستی دارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صحیح به اعلی - و عن انس  
 قال جاز رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم قال استکایت یعنی - گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت شکایت  
 کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم من بدو اند میگویند شکایت کرد فلان حکم خود را وقتی که بدو آمد شک  
 یا چشمم گاهی چون میگویند شکایت کرد و لیکن او یعنی در رند شد و بیمار شد و اصل شکایت یعنی گله است و ان  
 نیز ازین باب است - اما تحمل و انما - گفت آن مرد و آری سر که چشم و چشم من شکایت من و حال آنکه از  
 روزه دارم - قال نعم - گفت آنحضرت آری سر که بشنیدن جبره زبان نمیکند اگر میخواهی بخش  
 رواه الترمذی و قال البی اسناد به بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست  
 اسنادی قوی - و ابو عاتکه الراوی لضعف - و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف و انشائی شود و حکم  
 کرده میشود و به ضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس  
 اسنادی قوی نیست و بهیئت زمره است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و درین باب چیزی و شک



و کفارت برائت واجب گردانید و قبول احمد قال شده اند بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و دوی صائم بود و روایت کرده است نیز که افطار الحاجم و الحجوم و من هیچ کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کنند صائم حجامت را باشد تر و من محبوب تر و اگر کنند حجامت نمی گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع می کرد آن حضرت و چون بمصر آمد میل کرد بر خضت و در فتح الباری گفت که بود شافعی که می گفت حدیث ابن حبان در احتجام آنحضرت انشأ و ارجح است از حدیث اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزی که از داخل و خارج و در نمی آید چیزی که از خارج به داخل نیز حجامت موجب منفعت و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جمیع هم اگر چه چنین است ولیکن ثابت شده است اجتناب از آن نهی و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار حجامت است و قوی میگویند که حجامت اگر چه مفسد نیست اما کرده است از جهت طریای خضت و خون پاک و علمای ائمه چهارگانه که در اندرون مجمع حدیث افطار الحاجم و الحجوم و تأکیدند بر این خود و حضرت آن معقول و منقول و گفته اند که در آن روز نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمهور تاویل میکنند آن را که مراد افطار تعریف برای او است و وقوع و بیان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و کتاب بنقل از بعضی است بیان کرده است و بعضی میگویند این قول نهی افطار است نهی از حجیم و حجیم را بود که یا حجیم است یا از کتاب یا از حجیم و دیگران میگویند که حجامت و آن امر غریب است پس از او پیش فقط از کتاب ما و شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت از وی یک شب هم حجامت می نمود و این قولی فرموده و مقصود بیان عمدت از جانب ایشان بود یعنی خوب بنا کرده اند که حجامت کرده اند ولیکن پاک نیست که وقت شام و در سجده است و بعضی میگویند که خضت بعد از نبی است تا وقتی که سر بر زمین

و سخن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر یوم من رمضان من غیر شهوة و لا مرض کسیکه افطار کند روزی که از رمضان بی رغبت شری چنانچه سفر و پیری و بیم مرض - لم یقیض عنه صوم الدهر کاله - قضا کنند از وی روزه تمامه عمر - و ان هامة - اگر چه روزه دارد و قاضی عمر و این حدیث از بابها قاضی و صیغه است و مراد آنست که فیصله روزه فرض در آن مرتبه است که بر روزه نفس و قضا آن یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کفار و غیره و ماه کفایت می کند و این - روزه احمد و اکثر صحابی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری و ترمذی و ابن حبان و روایت کرده آن را بخاری از ترمذی بواسطه بطریق شریفه و رواه است چنانچه احادیث صحیح بخاری است - و قال الترمذی سمعت حمدا بنی البخاری - و گفته است ترمذی شنیدم حمدا بنی بخاری را میگوید - میگوید بخاری - ابو الهکوس - یضم بهم و فتح طای و کسر و او مشدود در آخرین معانی - الراونی - که راوی این حدیث

از اعراف غیر نماز الحدیث - نمی شناسم مراد از این حدیث و گفته است گمان نمی برم بر او که شنیده باشد آنرا  
 از بابی هر سوره و این خلقت تطبیقی گفته است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده بشود پیش روی گذاردن بیس که  
 و گفته - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من دناکم لیس یؤمن بحدیثه الا انما سبیا - روزی که در آنست  
 مراد از حاکمی از سوره خود که تشکیلی چنانکه - روزی که در آنست و دروغ و انبیا و دیگر منافی خود را باز ندارد - و کم  
 من دناکم لیس یؤمن بحدیثه الا انما سبیا - و با شب خیر نماز گزینست مراد از حاکمی از قیام خود که بیداری چنانکه نماز  
 در زمین مقصوب کند و ارتکاب منافی نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتقاد دارد  
 و لا یشتبهین مدو مقصود تشکیلی یا تشکیلی سخت - رواه الدارمی و ذکر کرده فی حدیث - و ذکر کرده شده است حدیث  
 تعلیق لایم و کسرات - بر صبره و بفتح صا و ممال و کسر موحده که در روی ترک مبالغه در اشتیاق است مسلم  
 فی باب سنن الوضوء - اگر چه در بعضی این را ذکر کرده است -

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قلت لایضاح ان اصائم خصلت  
 است که روزی که کشاید مرز و مرز دارد - الحجامه و انشی - الاحتمال - مراد بقی آن است که سبقت کند  
 و غالب آید و بعد کند که وی بفرست چنانکه گذشت - رواه الترمذی و قال بنی حدیث غیر محفوظ - و گفته است که  
 این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - و عهد الرحمن بن - و در این حدیث یوسف فی الله یست - و گفته اند که مراد  
 کرده است آن را در قطنی و سقی و روایت کرده است ابو داود و ترمذی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود و اشبه است بهو اب و ابو زریعه گفته که این است و عن ثابت البنانی - یعنی  
 موحده و خفیف نون از کبار تابعین است روایت می کنند از انس - قال - گفت - سهل انس بن مالک پیغمبر  
 شد از انس پیغمبر مالک - گفتیم مگر چون الحجامه لایم علی عذر رسول الله - و یا بودید شما که کرده پنداشتید  
 حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا - گفت انس که روزی پنداشتیم حجامت را - الامن اصل  
 انفس - مگر از جهت پیدا شدن ضعف بجماعت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد و اندک معلوم را اگر دست و ران -  
 رواه البخاری - و عن البخاری - تعلیقاً - و روایت سه از ثمالی بطریق تعلیق و معنی تعلیق و رتبه  
 معلوم شد - قال - گفت بخاری - کان ابن عمر یحجم و یوه ام - بود این که که حجامت میکند و حال آنکه ه ام است  
 یعنی حجامت میکند و روزی - ثم تکرر - بعد از آن گذشت حجامت کردن را در روزی - فلان یحجم البلیل -  
 پس بود که حجامت می کرد و شب - و عن عطاء رمی الله عنه قال ان منهن - گفت عطاء که از تابعین است  
 اگر آب در دهان چنانچه - ثم انزع مانی فیه من الماء یستر رخیة آنچه بود در دهان و سه از آب - لایفه ان  
 تر و در ریه زریان نمی کند و اگر فرو برد و بگلو آب دهان خود را - و انشی فی فیه و فرو برد چنانکه آب دهان

در همین او بعضی گفته اند وی نافیه است یعنی چیزی باقی نمانده است در دهن وی و گفته اند که اصل عبارت ما ذی سست  
خا از کلمه نسخ اقتاده و معنی آن است که وجه چیزی باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیزی باقی نمانده است بعد از بخورن  
آب از دهن بیافیه و شیخ ابن حجر گفته است و در روایات دیگر ما ذی بصریح آمده است تقدیر - ولا یضع العلك  
و بخاید علك را بکسر عین مهله و سکون لام معروف است مثل مفعلی و آن را علك رومی میگویند که برای قوت دندان  
میخایند و علك یعنی نسیج و چسبان مثل سیرشم نیز آید و علك نسیج یعنی خابیدن نیز می آید - فان از در و رقیق علك  
را اقول انه یفطر - پس اگر بگوید بر آب و دهن را که بخاییدن علك پیدا می گردد و می گویم که وی افطار میکند زیرا  
از وی چیزی جدا نمی گردد که بشکم در روز و تازه بشکند - و لکن نهی غنه - ولیکن نهی کرده میشود از فرو بردن و  
مکرده است و احتیاط نیست و در بعضی نسخ و میضع العلك بی کلامه لا و گفته اند که این ادق است بایق فافهم - رواه الطبرانی

فی ترجمه باب

باب صوم المسافر

همانکه احادیث آورده در صوم مسافر و افطار وی مختلفه و بعضی وارد شده اند در اباحت افطار بی تعرض با آنکه صیام  
یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بختیار میان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و در صیام نظر در تفاوت  
احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل قوی که افطار و صیام هر دو جایز اند و اختلاف دارند در آنکه کدام  
یکی ازین دو افضل است یا هر دو برابر اند ابو حنیفه و مالک و شافعی و ثوری و حجازی ایشان بر آنند که صوم افضل است  
کسی را که طاقت دارد از جهت ابرای ذمه و آسان بودن او و موافقت مسلمانان و شکل بودن قضای بعضی از  
بعضی رمضان و نقل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در روزه داشتن صالح حجت است مرا ایشان را و نیز در احمد  
و اسحق و آذرعی و سعید بن السیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز  
نقل کرده اند از جهت تسک بنظر قول خداوند تعالی فعدّه من ایام اخر و با حاشی که وارد شده است و در  
صوم تا آنکه بعضی از اصحاب بطور ابرار صوم در سفر رفته و گفته اند که اگر روزه دار و قضا کند که قوتش همان است  
و بعضی علما بدان رفته اند که هر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و بنده غیر است  
در آن واقعه اعلم

فصل الاول - عن عائشه - رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمر و الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه و سلم  
اصوم فی السفر - گفت عائشه که حمزه بن عمر و الاسلمی که از اصحاب است گفت مر آن حضرت را آیا روزه دارم در سفر  
و که در کثیر الصیام - و بود این مرد بسیار روزه دار و قال ان شئت فسم و ان شئت فافطر پس گفت  
مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم اگر نمی خوری روزه را بخور یا اگر نمی خوری روزه را افطار کن و در این حدیث که در آنجا  
در آن حدیث





از روزه و هم رمضان بود و در آن بکه و فتح آن سبتم - و کان ابن عباس یقول - و بود ابن عباس که میگفت - نه صام رسول الله تحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - یعنی در سفر یا درین سفر - و افطر - و افطار کرده است یعنی پیرو و وجبه عمل فرموده اند - نه من شام صام و من شام افطر پس هر که خواهد روزه دار و دیگر که خواهد افطار کند یعنی پیرو و وجبه عمل فرموده پیغمبر است - متفق علیه و فی روایت مسلم عن جابر - و در روایتی هم مسلم را از جابر این چنین آمده است انه شرب بعد العصر - که آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

### فصل الثانی - عن انس بن مالك کعبی صحابی است غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان

صحابه به میت دو کس اند که نام ایشان انس است از ان میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را یک حدیث است در صوم مسافر و حامل و مرضع - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله وضع عبدا المسافر شطر الصوم - و بدانست که خداوند تعالی نماز و صوم را از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آن را از روزه وی نصف نماز را که چهار رکعتی را بدو رکعت آورده - و الصوم من المسافر و نماز او است و روزه را از روزه مسافر و عن المرضع و الحامل - و نماز او است و روزه را از روزه شیر دهنده و از زن باردار و افطار در مرض و حمل را بر شصت و شصتی که اگر کسی از این کند پیغمبر یا انفس ایشان را روزه او بر شصت و شصت است که حکم عقد اجاره ارضاع بروی لازم شده است امام بروی ارضاع لازم نیست اگر اتناع آرد و جبرش نتوان آورد مگر آنکه پدرش فقیر باشد یا مرضع نیابد بچنین اند که بپای راه رود و او را ترندی و انسانی و ابن ماجه و عن سلمه بن محبوب - یضمیم و تقع حار و حله و شایع موحده مفتوحه و آخر قاف و کسر باینز گفته اند و لیکن محدثان فتح با سنجو اند صحابی است و حسن بصری از وی روایت می کنند و بسوی سنان بن سلمه که از وی این روایت را از او بیان نمود و نحوه چند کرده نیز صحابی است - قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم من كان له صوم له تادی الی تبعه کسیکه باشد مراد از هر کس که برساند او را بمنزل در حالت سیر و انسانی و جموله یعنی چه چیز است که برداشته شود بار بروی شتر یا خیر یا آن یعنی مرکب یا قیسیم رمضان حیت او که پس باینکه روزه دارد رمضان را هر جا که در یابد رمضان او را یاد در یابد و نشان را ازین حدیث معلوم می شود که بر تقدیر آسانیش و انسانی در سفر روزه باید داشت و امر بروی محمول بر ندب و استحباب و الا انظار جابر است و در سفر اگر چه مشقت نبود با جماع و برین حدیث سخن بحدیث ضعف بعضی رجال است که اسناد کرده اند و ذکره اشبح

ابن حجر - سواد ابو داود

### فصل الثالث - عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج عام الفتح الی مکه فی رمضان - روایت

از جابر که آن حضرت پیرون آمد و سال فتح مکه بود که در رمضان - صام - پس روزه داشت و راه حتی پنج کیلومتر پیغمبر کاند و تحفه ها را و فتح مکه پیرو تا رسیدن این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک به عثمان بر سهیل از د

فصام الناس - پس روزه داشتند مردمان - ثم دعا بفتح من مار - پسر طلبید قدحی از آب - فرقه - پس برداشت قدح  
 - حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح شکم خربند - پسر نوشید آب را به نقیل ایستاد و آن بطن  
 قدح تمام - پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بطنی مردم روزه داشتند یعنی بروزه ماندند و افطار  
 نکردند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند - فقال - پس گفت آن حضرت - اولئک العصاة اولئک العصاة -  
 آن کسانی که توبه نمیکنند یا آن کسانی که توبه نمیکنند گناهان کردیم و در روز برآید و در جزیره یزد که مخالفت کردی و فعل رسول الله  
 علیه و سلم را و قبول نکردی رخصت خدا را و غرض و او را و دشده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای  
 را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود و غریبههای از نه از آن جهت که روزه داشتن حرام است و سفر چنانچه  
 طاقت ندارد به تویم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و قدح بر - رواه مسلم -  
 و عن عبد الرحمن - بن عوف - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صائم رمضان فی السفر  
 کالمطعم فی الحضر - روزه و از نه رمضان و سفر مانند افطار کننده است و در جعفر ازین حدیث معلوم میشود و منع  
 از صوم در سفر همچو منع انظار و در جعفر و این محمول بر نفس و خون ملاک در صوم و در بعضی مواردی که است که نشاء  
 و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک غزیت - رواه ابن ماجه - و عن حمزة - بن عمر - قال لا تسلمی  
 الله قال - گفت - یا رسول الله انی اجری قوه علی الصیام فی السفر به - رسید که من می یابم در خود قوت بر روزه  
 داشتن و در سفر - فعل علی جناح - پس ایام است بر من گناه - قال - گفت - ای رخصه من الله - این افطار رخصت  
 است و از خدای غرض و عمل من اخذ بها نحن پس کسیکه الله کند بر رخصت و عمل کند به آن پس نیک است  
 نظر بشود که در تیسیر آتی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت - و من احبها ان یصوم فلا جناح علیه - و کسیکه  
 دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بروی و درین اشارت است باو بوی افطار - رواه مسلم -

### باب القضاء

ظاهر است که او بقضای صوم رمضان باشد و اگر مردان عام تر باشد ضرورت دارد و ظاهر است که او باقی باشد و قضا  
 و نه کفارت و اگر تعدد باشد بغير کفارت است و قضا و در ابواب سابق آن گذشت و اگر تعدد باشد چنانچه سفر و مرض و در اینجا قضا  
 انفصل الاول - عن عائشه - قالت کان یوم علی الصوم من رمضان گفت عائشه بودشان که می بود بر روزه من  
 روزه از رمضان که بعد از خورده بودم - فما استطاع ان اقضی الا فی شعبان - پس نمی توانستم که قضا کنم  
 مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت - یحیی بن سعید یعنی الشغل من آتی او آتی  
 صلی الله علیه و سلم یعنی منع میکرد عائشه رضی الله عنها را از قضا ماهی و دیگر شغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت  
 از جهت طلب کردن و صلی الله علیه و سلم استماع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه بشتی بودن و در آنحضرت را و آنحضرت

در شعبان و اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت و درین میان عایشه فرمت نی یافت و روزه قضای کرد - متفق علیها  
و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم ذروها شاید الا باذن زوجها  
مزن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضرست مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را  
و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بر مذمب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل  
بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مرد و ترجمه باب قضای صوم است وجود  
یا عدم آن پس موافق باشد بر مذمب شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم - و لا تأزون فی بقیة الايام  
و اذن کنند زن هیچ یکی را بدر آمدن خانه شوهر مگر باذن وی اگر چه محرم باشد - رواه مسلم - بحکم معاودة العدة و تیه  
انها قالت لعائشة ابان الحائض تقضي الصوم ولا تقضي العلو - و روایت است از معاودة عدوی که تا بقیة شعبان  
و کیفیت ادام الصباست که وی گفت مر عایشه را که چیست حال حائض که قضای کند روزه را که در ایام حیض  
خورده است و قضای کند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند و ماقط شد او ای آن بند حیض - قالت عائشة کان  
یصیبا ذلک - گفت عایشه بود که میرسد ما را آن یعنی حیض - فمؤمر قضای الصوم پس امر کرده می شدیم بقضای صوم  
و لا تأمر بقضاء العلو - و امر کرده می شدیم بقضای نماز یعنی این امر عقید نیست که شارع بدان حکم کرده است علت  
آن پرسیدن حاجت نیست اگر چه ممکن بود که وی گفت در قضای نماز جرم و مشقت تمامست باین سبب قضای  
آن واجب نه شد اما عایشه را گفتگو بر نیست شاید که وی میگفت ما را هیچ نیست و مشقتی در اشارت کرد که  
در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه نماید باید کرد - رواه مسلم - بحکم عائشة  
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات و علیه صوم عام غفر له و یکسیر و و بر وی صوم است  
که قضا کند و آنرا - روزه دارد از جانب وی ولی وی - متفق علیها - بد آنکه اختلاف کرده اند علما و کسیکه مرد و بر وی صوم  
واجب بود و قومی بدان رفته اند که جائزست که روزه دارد و ولی وی درین قول قائل است امام احمد و شافعی  
در قولی صحیح کرده است آنرا و در بعضی از جهات تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که تخیرست ولی میان  
صوم و اطعام و جمهور علما بر آنند که جائزست و تمسکین است اطعام که آنرا فدی میگویند و باین قائل شده امام  
ابو حنیفه و مالک و شافعی و واضح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود  
از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تأویل کرده اند این حدیث را با آنکه  
مرد و بر وی صوم واجبست و تکفیر است و این تأویل بعیدست مگر آنکه ثابت شود بدلائل و بیکر که فدی واجبست  
و صوم درست نه - متفق علیها

الفصل الثاني من نافع عن ابن عمر - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات و علیه صیام رمضان

فایضاً علم مکان کل یوم مسکیناً - کسیکه بمیر و بر روی روزه رمضان باشد پس باید که خورائیده شود و از جانبها و پس بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث تنسک جمهرست و غالباً این ناسخ اول است یا اول مازل است بهین چنان گفته شد - رواه الترمذی و قال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم موقوف است زیرا که تقدیر کفارت بے سماع از شارع درست نباشد

**فصل الثالث - عن مالک -** باخه ان ابن عمر کان یسأل - روایت است از امام مالک رسیدہ است اورا کہ ابن عمر بود کہ پرسیدہ میشد - هل یصوم احد عن احد و یصلی احد عن احد - ایاروزه و اوردیکی از جانب دیگری و نمازیکردیکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد میں گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ روزه و نمازیکردیکی از دیگری روزه نمازیکردیکی از دیگری که امرای دینہ وی شود اما در روزه و نمازیکردیکی از جانب او را بدیگرے بخشدین اختلاف است و صحیح جواز است - رواه فی الموطا -

### باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فراہ برداری کردن و توہ پستی گفته کہ تطوع توانائی نمودن و آنچه نہ فرض باشد آوردن و عبادت ناظر را تطوع گویند از آنکہ بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند بے آنکہ شارع اورا تکلیف کند -

**فصل الاول - عن عائشہ -** قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر یفطر حتی نقول لا یصوم - گفت عائشہ بود آن حضرت کہ روزه می داشت تا آنکہ می گفتیم کہ دیگر افطار نخوابد و او افطار میکرد تا آنکہ می گفتیم کہ دیگر صوم نخوابد و نقول در سر و وجابتاً و توانیہ نیز روایت است یعنی تا آنکہ می گفتی تو است مخاطب و مقصود آن است کہ عبادت شریف آن حضرت در روزه فعل و اتمام و استمرار نبود گاهی چند روز متوالی روزه میداشت تا آنکہ مردم گمان می بردند کہ هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند روزی روزه می برد کہ مردم گمان می بردند کہ هرگز روزه نخواهد داشت و ہم عایشہ میگوید - و ما راایتنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم شہراً الا یفطر و ندیم من آن حضرت را و بیچ نامی کہ کامل و تمام کرده باشد - روزه گریه رمضان را - و ما را یشہ فی شہر اکثر صیامی شعبان - و ندیم آن حضرت را و بیچ نامی بیشتر روزه دارند از شعبان یعنی آن مقدار کہ در شعبان روزه می داشت و بیچ نامی داشت چنانکہ گفت روی روایت قال - و در روایتی این چنین آمده است کہ گفت عائشہ - کان یصوم شعبان کلہ - بود آن حضرت روزه می داشت شعبان ہمسہ شعبان را و چون درینجا میماند بود باعتبار اقامت اکثر مقام کل و او ان اکثر را حکم کل گفت - کان یصوم شعبان الا قلیلاً - بود آن حضرت کہ روزه می داشت شعبان را آنکہ اندکی و بعضی بگویند معنی عبارت این است کہ گاهی تمام شعبان را روزه می داشت و گاهی اکثر اشرا

و این معنی بهترست خصوصاً بر تقدیر روایت و کان بود و زنی فافهم متفق علیه - و عن عبد الله بن شقیق - از کبار تابعین و ثقات ایشان است - قال قلت لعائشه اکان النبی - گفت گفت مرا عایشه را آیا بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یصوم شهر اکل - روزه می داشت بیج ماهی را همه ماه - قالت ما علمته صام شهر اکل الا رمضان - گفت عایشه نمی دانم من آن حضرت را که روزه داشت باشد ماهی را همه روزه می داشت بعضی آن ماه را یعنی بیج ماهی را تمام روزه می داشت بیج ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذاشت حتی پیغمبر - تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است از موت و اشارت آنکه بودن آن حضرت در دنیا و توقف در روزه برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه آخرت و توجه بان عالم بود کار تمام کرده و گذشت - رواه مسلم - و عن عمران ابن حصین - بعضی حار و فرج داد و معتدین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را می دید و بروی سلام می کردند آورده اند که یکبار سه داغ سوزان پس از دیدن ملائکه محراب گشت - عن النبی - روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم انه سأل عن آن حضرت سوال کرد عمران را - او سأل رجلاً وهو یسعی - یا سوال کرد و مردی را و عمران می شنیدند که دارد در صورت حال بر بستر بیماری سوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است - فقال یا باطلان - پس گفت ای باطلان کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کنیت او را به گفتند چنانکه اکثر کتب خطایکنند و میگویند ای باطلان یا باطلان کس یا او کنیت نداشت او را باطلان علی الاطلاق به کنیت ذکر کرده اند یا آن حضرت کنیت او را ذکر کرده باشد را می فرمودش کرد و الله اعلم - اما صمت من سر شعبان - آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان قال لا - گفت نداشتی ام - قال - گفت آن حضرت - تا انما افطرت - پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان قسم بومین - پس روزه دارد و در روزی که آن مرد روزه کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نمی از تقویم رمضان بهوم یک روز چنانکه در فصل اول از باب رتبه الهلال گذشت باز کشید خود را از ان منته و مقدار پس بیان کرد آن حضرت که روزه مندر و معتاد منتهی عنه نیست بایست و اگر فوت شد قضا باید کرد و در بعضی روایات و بعضی نیز گفته اند و بقیع را بعضی اول ماه و او وسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قیاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا بعضی اول یا او وسط است زیرا که از صوم آخر شعبان منتهی واقع شده است و تحقیق آن است که هر روز را گفته نمی شود مگر دو روز آخر ماه که قمر و شب آنها مستقر و پوشیده می شود و توجیهش آن است که گفته شد متفق علیه - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصیام بعد رمضان شهر القحوم - فاضترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه خداست که محرم است بعضی میگویند که محرم یا محرم روزها مشهور است که خدای وی اعظم است و میگوید آن است حدیث



آینده از ابن عباس و اصناف برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد از محل استفسار بشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود و چار ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند و در محرم جواب داده می شود که شاید فضل آن در آخر ظاهر شود یا از عموم ماه محرم مانعی پیدا می شود و افضل الصلوة بعد الفریضه صلوة اللیل و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تجمید است افضلیت آن از حیثیت تاب و شدت و وجود اخلاص و با فضیلت سنن و رواتب با تیرستی که در آنهاست چنانکه در مذہب خفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکید منافات بآن ندارد در بیان ترتیب نوافل در رواتب و در افضلیت تفصیل در شرح مذکور است و رواه مسلم و عن ابن عباس قال ما رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یجری صیام یوم یفصل علی غیره الا یوم عاشوراء گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزه روزی را که تفصیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر روزه گامه این روز را که روز عاشورا است و هذا الشهر و ما صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تشری قصد کرد آن طلب کردن چیزیکه احی است یعنی سزاوارتر است در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام روز نهم است و این خطاست و در بعضی توهم و تخیل هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که فضیلت روز عاشورا بنی بر نعم ابن عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این چنین فهمید و دریافت و الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سائر ایام غیر حججه که در افضلیت روز عرفه و وجوب از یکدیگر اختلاف است و تحقیق دارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفه همچو دو سال است بنیق علیه و عنہ قال صین صام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم عاشورا و امر بعبادته و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بر روزه داشتن روز عاشورا و قالوا گفتند اصحاب یا رسول اللہ انہ یوم یعظم المیود والنصارى - بدرستی که روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را یهود و نصاری - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لمن فقیست الی قابل الا صوم التاسع - اگر بپاییده ماندن تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر تر است از برای اظهار مخالفت بابل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده بلکه دفعات یافت در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم التاسع سنت باشد اگر چه روزه نداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جهت صحت غرض آن حضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن است که روزه دارد روز نهم و دوم و یازدهم همچنین آمده است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس دوم ششم و دهم سوم و دهم چهارم و هفتم و عن ام الفضل بنت الحارث - وایت است از ام الفضل بنت الحارث - که امر آنرا به عباس است و نام اولیا به است و خواهر ام المومنین میونہ است و ام عبد اللہ بن عباس نیز است مشهور بام الفضل شد





و روز عاشورا چشم دارم که گفتم که گناهان سال را که پیش از دست گرفته اند که مزیت و فضیلت موسم عرفه را بر همه  
عاشورا بخت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد است صلی الله علیه و سلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام  
رواه مسلم و عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم الاثنین یوم از ابی قتاده است که پرسیده  
مشبه غیر خدا صلی الله علیه و سلم از روزه روز دوشنبه فقال فیما ولدت پس گفت آن حضرت در روز دوشنبه  
زائیده شده ام من - و روزه از روزه شنبه نخست فرستاده شده است و بی بر من احتمال دارد  
که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است  
و درین روز بهر تقدیر سبب آن شکر آن نعمت وجود آن حضرت و وجودین و شریعت اوست - رواه مسلم -

و عن معاویه العذری و غیره انهم ما لیت عایشه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من کل شهر ثلثه ایام  
روایت است از معاویه که وی پرسید عایشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم  
گفت عایشه آری میگوید معاویه - قالت ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم من عایشه را از کدام روزها  
ماه سه روزه میداشت - قالت گفت عایشه کم این بیایی من ای ایام الشهر یصوم - بود آن حضرت که با یک میخ  
از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت - رواه مسلم - ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه داشتن از هر ماه  
در هر سه روز که باشد کفایت می کند و تنقید به سیر دوم و چهارم و پنجم نیست و لیکن اکثر احادیث و آثار و راجع  
واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است  
مجموع اقوال نه است در شرح آن بیان کرده ام - رواه مسلم - و عن ابی ایوب الانصاری - صحابی  
بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اربعه ای هجرت در منزل و سه بود از وی آمده است  
انه حدثه که وی حدیث کرد را وی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
قال من صام رمضان ثم اتبعه ستان شوال - گفت آن حضرت که یک روزه دارد در رمضان را پس تا پنج گرداند  
آن را شش روزه را از شوال - کان که صیام الدیر کانه - باشد پنج روزه روزگار همیشه - رواه مسلم - و عن

ابی سعید الخدری - قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم یوم الفطر والنحر - نمی کرد آن حضرت  
از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر اشیاء  
نزد غیر روایت و نزد ما نیز جایز است و توضیح کرده شود در روز دیگر متفق علیه و عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم لا صوم فی یومین الفطر و الاضی - نیست روزه در روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید اضی  
که عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در وی داشتن در وی نیست و تحقیق فی اصول الفقه متفق علیه  
و عن ثقیفه یضم لون و یفتح موحده و سکون تحتانیه و ثبین معجم - الهذلی - یضم ما وقع وال معجوب بن بطله

بن مبرکه که ابن ابیاس صحابی است او را بنیشتہ اخیر میگویند۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام  
اکل و شرب۔ روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم۔ روزهای خوردن و  
نوشیدن است و آنها را ایام ضیافه الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در این ایام میکنند  
و نیز فوج بهی در وقت طلوع آفتاب می گفتند۔ و ذکر الله۔ و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر  
خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده و ذکر الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را در این ایام تفسیر کرده اند به تعبیر الله بعد از  
نماز فرض و نیز در حج قربانیاوری جبار و جبران چنانکه در کتاب الحج بیاید۔ رواه مسلم۔ و عن ابی هریره۔

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة۔ روزه ندارد یکی از شما روز جمعه۔ الا ان یصوم  
قبله او یصوم بعده۔ مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد  
بلکه روزه دیگری که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه یا وی غنم کند و اگر سه روز روزه دارد بهتر است۔ متفق علیه۔

و عتبه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحضروا یوم الجمعة بقیام من بین الیایم مخصوص مگر دانید  
شب جمعه را به شب خیر است از میان شبها۔ و لا تحضروا یوم الجمعة بقیام من بین الایام۔ و مخصوص نه گردانید  
روز جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها۔ الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم۔ مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که

که روزی دارد یکی از شما بتدریج عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم شلأ عادت کرده اند کرده است اتفاقاً روز  
جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست۔ سواه مسلم۔ بدانکه روزی از صیام

یوم جمعه تها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را احوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفاءی آن  
کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم مشابهاست به یهود و نصاری که

که روزی معین را تعظیم می کنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را نصاری یوم  
الاحد را جزایح و شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است و صوم آن معنی نیست اما از

پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد و لذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آن است که بنده را باید که  
در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نجات الهی غراسمه باشد و وقت را مخصوص ساختن

و در اوقات دیگر معطل بودن چیز نیست و این معنی ثبوتی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است اما  
علی المتقین فافهم و الله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در مورد گفته است نه شنیدم من هیچ احدی که از اهل علم

و فقه از آنها که اقتدا با ایشان توان کرد که نمی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و در بعضی از ایشان را که روز  
جمعه تنها روزه می داشت و بدان تحریر میگرد و شیخ محی الدین نووی گفته این که مالک گفته است بر این است

در ای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او به تحقیق ثابت شده است و رای او

یوم جمعه تهنات وارد شد و حدیث صحیح در آن پس متعین است قائل شدن بدان و مالک منفذ و درست که او را حدیث  
 نرسیده و داودی از اصحاب مالک گفته که نرسیده این حدیث مالک را و اگر نرسیده مخالفت آن نمیکرد و الله اعلم  
 و عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله و بعد  
 عن النار سبعین خریفا - سیکه سوزه دارد یک روز و در راه خدای تعالی دور و در خدای تعالی روی او را از آتش  
 دوزخ مقدار سافت بخت و سالیانه که مراد بدان جهاد است و در فصل سوم با جهاد احادیث آمده و طبری گفته که تواند  
 که مراد بدان لوجه الله باشد و مرید این است آنچه از ابو سهریه آمده و تا خرباب و مراد بخیرین سال است و عرب  
 ابتدا بی سال بخیرین کند - متفق علیه - و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله - گفت  
 عبد الله بن عمرو گفت هر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم خبر اک تقوم النهار و تقوم اللیل - ای عبد  
 آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و میداری باشی تمام شب و درین کلام تهدیدی و سلفی است  
 که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید بقیعت بل پیش من بل یا رسول الله بخندین است که منیرانی قال فافضل گفت آنحضرت صلی الله علیه  
 نیست اگر بخندین است کنتم فطرتم روزه دارم فطر کن - و تم و تم - و شب بر خیر و خواب هم کن - فان لمجدک علیک حق  
 بدرستی که من ترا بر توفیق است که بسیار در تعجب نیندازد و بیار نه شوی و هلاک نگردی - و ان لیحدک علیک حقا  
 و بدرستی که من ترا بر توفیق است و گاهی خواب هم کنی چشم را آرام دهی - و ان لزدجک علیک حقا - بدرستی که  
 من ترا بر توفیق است و رزق بر ممراته بغیر تا اطلاق می کنند و رزق و جبهه بتایند - و ان لزدجک علیک حقا - و بدرستی که  
 من زیارت کنندگان و همانان ترا بر توفیق است که بدین تو بنیانید که با ایشان سخنی کنی و صحبتی داری و با ایشان  
 طمانی بخوری و در رفیع و اسکون و اوج جمع زار چنانکه رجب جمع را کب - لا صام من صام الله به - روزه نما  
 سیکه روزه داشت همیشه و جه این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت صوم ثلثه ایام من کل شهر صوم الله هر کله  
 روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار است همیشه - صم کل شهر ثلثه ایام - روزه دارد هر ماه سه روز -  
 و اقرار القرآن فی کل شهر - و بخوان قرآن را در هر ماه - قلت الی اطلق اکثر من ذلک - گفتم بدرستی که من طاقت  
 و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و در قرآن - قال - گفت آن حضرت - صم افضل الصوم صوم داود در روزه  
 فاضل ترین روزه که روزه داود است علیه السلام - حیام یوم و افطار یوم - روزه یک روز و افطار یک روز  
 و اقرانی کل سبع لیل مره - و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار - و لا تزد علی ذلک - و زیاده  
 کن بر آن در روزه و در قرآن - متفق علیه - و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند  
 باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد

الفصل الثانی - عن عائشه - رضی الله عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم الاثنین



والجُمُعِیس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز و شب و خشنوبه - رواه الترمذی و النسائی - وعن ابی هریره  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرض الا اعمال یوم الاثنين والجمعیس - عرض کرده میشوند اعمال بنده گان  
در روز گاه غریب یا بنده نویسندگان اعمال از لاکه روز و شب و خشنوبه و خشنوبه عملها را خود هر روز و شب می بردند و یک  
عرض در بین دو روز یکبار می کردند یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میکنند و این  
باشند و بعد از آن جهت که در بعضی کتب آمده است که در بعضی اعمال در شب نصف شبان مثل  
این گفتند که از قاضی ابی یوسف علی و ابی امام - هر چه دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حال که من  
روزه دار باشم سبب روزه داشتن در شب و خشنوبه این است و از برای روزه و شب و سبب دیگر نیز در  
فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد که در اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست  
که در کدام ساعت میگردد و صوم سبب نهار است و یا از جهت آنکه وی مجتمع میشود با دیگر عملها - رواه الترمذی  
و عن ابی ثور قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اوصت من الشهر ثلثة ایام - اسی بود چون  
خواهی که روزه داری از هر ماه سه روز یکم ثلث عشره و اربع عشره و خمس عشره پس روزه دار نیز دهم  
و چهار دهم و پانز دهم که آنرا ایام بغیر گویند یعنی روزهای شبهای آنرا روشن اند سابقاً معلوم شد که هر سه روز که روزه  
دار و روست و لیکن درین سه روز فصل است و روایات در وی اکثر و بعضی آثار در ایام سود یعنی روزهای  
که شبهای آنها سیاه است بیست و یکم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است - رواه الترمذی  
و النسائی - وعن عبد الله بن مسعود قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من عرفة کل شهر ثلثة ایام  
بود آنحضرت که روزه می داشت بعضی اعیان از اول ماه سه روز - و قلما کان یفطر یوم الجمعة - و اندکی بود که فطر  
میکرد و در جمیع ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم - رواه الترمذی  
و النسائی و رواه ابو داود و ابی ثور و ابی امام - روایت کرد تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد  
آن را ابو داود و ابی ثور و ابی امام و آخرین حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد - و عن عایشه  
رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنين - گفت  
عایشه بود آن حضرت که روزه می داشت و بعضی اعیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - و من الشهر  
الاخر الثلاثاء و الاربعاء و الجمعیس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه بدست و فطر تا ختم آن و اول  
اکثر است و از چهارشنبه بابتبار آمده - رواه الترمذی و عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
یا مرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر - گفت ام سلمه که بود آن حضرت که هر چه دوست دارم سه روز  
از هر ماه - اولها الاثنين و الجمعیس - اول آن سه روز یوم الاثنين بود تا ثلثه و از چهار یوم الجمعیس بود و یا

روایت است زور روایتی او انجیس آمد و حکم کرد و چنانچه طبرانی آورده و منی این چنین بشود که خیر می باشد. اشنت که ابشدا  
 بدوشنبه کند یا پنجشنبه که سر و دست برکت اند و روایت کتابی که به او است نیز برین معنی حمل میشود که وفایم - رواه ابو داود  
 و الترمذی - و عن مسلم و ترمذی صحابی است ابو عبد الله سلم یعنی گفته اند عبد الله ابو سلم قال سألت ابا عبد الله عن رجل قال  
 من یأکل من سیده شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عن صیام الدهر - از حکم روزه و هر - فقال ان لا یأکل علیک  
 حقاً پس گفت آن حضرت بدرستی که مرزن ترا بر توحی است و همیشه روزه داشتن سبب منفعت و تقوی و تصور  
 و رادای آن حق است - صم رمضان و الذی یبیه - روزه دار ماه رمضان را و آنکه متعل است بر رمضان که هر دو با  
 شته شود باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان هر دو است این چنین است و در شهر روزه فرشته - و کل کارها را در این ماه  
 و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه - فاذا انت قد صمت الدهر کله یسر - اکنون تو به تقوی روزه داشته باشی و هر دو  
 را ازین حدیث معلوم می شود که حکم بصوم و هر چه در حساب بودن حننه عشره اشال نیست بلکه شارع بفضل خود و  
 صوم و هر می دهد خواه بآن حساب یا بغیر آن حساب فافهم - رواه ابو داود و الترمذی و عن ابی هریرة عن رسول  
 روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم می فرمود که هر روزی که روزه دار روزه داشته  
 روز عفو و عفو از جهت و عیدان شقت و عید و راد است و طائف آن چنانکه گذشت و گویند که نبی تعزیری است  
 تعزیری - رواه ابو داود - و عن عبد الله بن بسر یعنی موصوفه و سکون علیه یحیی احسن - الصائم یفعل ما یحمله  
 و تشدد یدیم و بعد آن - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال - روایت است از عبد الله بن بسر از ابی که صحابی  
 و پدر او که در بیست و نهم و سه که عطییه نام دارد و خواهرش که او همان نام دارد و همه صحابی اند روایت می کنند از  
 خواهر خود صما که آن حضرت گفت - لا تصوموا یوم السبت - روزه نداشتید روز شنبه را یعنی تنها - الا فیما اوتیر  
 علیکم مگر و چیز که کفر من کرده شده است بر شما اگر بپایان تراش بندز باشد - فان لم یجد احدکم الا حار غنیمه -  
 پس اگر نیاید یکی از شما اگر پوست درخت انگور یا مرکب لایم و مودود - او خود شجره - یا نیاید مگر چوب درخت -  
 فلیمضه پس بایک که بخاید آن را یعنی از طهارت کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیاید بماند  
 یوم السبت انگور و یا چوب درخت هم بشکند و سبب نبی از صوم سبت از صوم عظیم است بصوم و در تعظیم و می تشبه است به یوم  
 و اگر چه ایشان روزه نمی دارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه  
 بیاید که آن حضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد محبت ایشان که ایشان روزه نمیدانند و در  
 بجهت آنکه عید ایشان است پس در وقتیکه ترک کرد صوم سبت و احد را تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر  
 روزه داشت بقصد محبت و جهت محبت است که از قبل - رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی  
 و عن ابی امامه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام یوماً فی سبیل الله - یکبار روزه دار و دیگر روز

در راه خدا جعل الترنه و بین انرا خدقا - میگردد اند خدای تعالی میان وی و میان آتش خدقی - گماشت  
 و الارض - بقدر رسانفتی که میان آسمان و زمین است مقصود میباشد است و ابن المغیر است از آنچه در حدیث  
 ابی سعید خدری گفته شد بعد از آنکه وجه عن انرا سبعین خریفا و خندق گوی که گردا بره شهر بکشد معرب کند  
 ر واه الترنندی - و عن عمار بن مسعود - اقصاف کرده شد در محبت وی و بنی او را در صحابه ذکر کرده اند و بنی و  
 تا باین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انتم ابا رة الصوم فی الترنه - فرمود و روزه داشتن  
 و زمستان غنیمت بارده است که گنایت است از حصول وی بی تعب و دشواری - ر واه احمد و الترنندی و قال هذا  
 حدیث مرسل و گفته است الترنندی این حدیث مرسل است این قول الترنندی بنی بر بودن وی تا بنی صحابی -  
 و ذکر حدیث ابی هریره - و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول اوست این لفظ - ما من ايام احب  
 الی الله فی باب الاضحية - و باب الضحیة و براسه بیان فضیلت عشرة ذمی الحجج و عمل و ران -  
 فی فصل الثالث - عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود صیام  
 یوم عاشوراء - گفت ابن عباس که آن حضرت قدم آورد مدینه ایس یافت یهود را روزه دارند روز عاشورا -  
 فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی اسرائیل انتم صیوم الیوم الذی تصومونه بیعت ان  
 روز که روزه صیوم را پیدا شد - فقالوا انه یوم عظیم - پس گفتند یهود این - روزی بزرگ است - بنی الترنه و بنی و قوم  
 رستگاری داده است خدای تعالی و در سه موی را علیه السلام قوم او را - و غرق فرعون و قومه - و غرق  
 کرده است فرعون و قوم او را غرق بقیع را به مشدده و بکسر را به مختلفه نیز روایت است و برین وجه فرعون  
 مرفوع است یعنی غرق شده فرعون - فقامه موسی شکر - پس روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت  
 ففرض یضومه - پس ما روزه می داریم بجهت موسی و شکر - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انتم صیوم الیوم الذی تصومونه  
 فحقن اقلی بوسی منکم - پس ما سزاوارتر و نزدیک تریم بوسی از شما و ذین عبارت اشارت است با نکه  
 ماکه روزه می داریم بواقفت موسی بجهت موافقت شما - فقامه رسول الله صلی الله علیه وسلم روزه داشت و روزه عاشورا  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بعیامه - و امر کرد و صحابه را به روزه داشتن این روز را بخواه اشکال می آرند  
 که خبر یهود و در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بجهت ایشان بخواهش آنکه شاید که ظاهر شده  
 صدق این خبر را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواه یا بجهت جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن  
 سلام و جزوی از علمای ایشان یا وحی شده بعد از خبر ایشان متحقق علیه - و عن ام سلمة رضی الله عنها  
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الیوم و یوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداد  
 روز رجب و یکشنبه را - اکثر الیوم من الایام - بیشتر از آنچه روزه می داشت از روزهای دیگر و یقول -



از ملک و بشیر بگذران ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث  
 از ترک او در بعضی نظر و از نظر بعضی احوال به لفظ جمع آمده - رواه احمد و ابن ماجه و عثمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه السلام من صام یوما ابتغار وجه الله کسی که روزه دار و در روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی ایستاده  
 بعبده الله من جنم - و در دیگر روایات از بعضی تعالی و در برخی - که بعد از آنکه بپایان رساند و در روزی شایع می شود و در  
 فسح - در حالی که آن شایع چو زده است - حتی تا آنکه بپایان رساند و در غایت پیری عمر شایع می شود و تمام  
 عمر که بپایان رسیده باشد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد - رواه احمد و در روزی البیهقی فی شعبه الانبیاء عن سلمه  
 بن قیس صحابی است از اهل کوفه

**باب در منومات و ملکیات ابواب سابقه متعلق به صوم فضل و نقص و کی و قضا فی آن**  
**فصل الاول - در عایشه - رضی الله عنها قالت دخل النبی -** گفت عایشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 فوات یوم - روزی فقال هل عندکم شیء - پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام - فقلنا لا -  
 پس گفتیم نیست نزد ما چیزی - فقال فانی اذ احاتم - پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزه دارم  
 یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت فضل و در نماز جایز است و بعد از آنکه نیت با و این قایل است  
 امام شافعی و امام احمد و اکثر علماء و امام مالک و بعضی آنکه و بگوید قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض  
 چنانچه گذشت در باب بعد از باب روتیه الهمال - ثم اتانا یوما آخری - پس آمد آن حضرت نزد ما و روزه دیگری بر ما  
 که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمد و پرسید - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله  
 اهدی لنا - فرستاده شده است برای ما چیست بفتح حار جمله و سکون تخماید و آخرین معاد و آن طعام  
 که ساخته شود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سبزه یا غذا از نمد و حبس و در اصل یعنی خنط  
 و مرغ است - فقال ارینه - پس گفت آن حضرت بعایشه نماز احس را که بگوید و در روایتی قریب  
 نزدیک گردان آنرا - فلقده صحبت علماء - پس هر آنکه تحقیق صحیح کرده ام من - روزه و این بر خاسته از نیت  
 روزه - فاکل - پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار هموم تعلیق جایز است به عذر و برین اندا که  
 علا و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جایز نیست افطار بگذر رضایت و مانند  
 آن زیرا که این البطلان علی است و البطلان علی منی غنه است از جهت قول وی سبحانه و لا یطلبوا عما کم و همچنین  
 بر علی که مشروع کرده شده است و در آن لازم میگردد و بر شروع و اگر نقص کند واجب است قضای آن و در روایتی  
 جایز است مطلقا زیرا که قضا خلف است پس باکی نیست به نقص آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است  
 و نیز مالک قضا کند اگر چه به نقص کرده است و این بحث در حدیث زهری از عروه شریف که در رواه مسلم

و عن ابن عباس رضی الله عنه قال دخل النبي - وراثة النبي صلى الله عليه وسلم على ام سليم - بام سليم فبصينته ما وفسست  
فانتهت بمرور من بطن اور دام سليم نزلوا انحضرت خراور و عن - فقال اعيدوا منكم في سقاة - پس گفت آن حضرت  
بازگردانید روغن خور را در شک که روغن در وی بود و روغن غسل را در آنجا اکثر و مشک می اندازند - و در کم  
فی و غلظ - و بازگردانید خرمای خود را در ظرف خرمای - خانی صام - زیرا که بعد ستمیکه من روزه دارم اینجا نخورند که غلظ  
بجو و در آبش ظاهر غلظ می بود و نمک بعد از آن دال باشد یا اظهار جاکرت و عدم اظهار منافات بدان نادر و تم تمام لی نایقه من است  
پس استابتا و در وقت آنحضرت بجایش از خانه - فصل غیر المکتوبه - پس بگزار روز نماز غیر فریضه را - خدا علامه سلیم و اهل بیت  
پس دعا کرد و ام سلیم را و اهل خانه او را که ای دعای از برای جبرکس خاطر وی باشد که روزه نخورد و نیز دعوت شریف  
بود که چون در خانه کسی می در آمدند نمازی گزارند و برای وی دعای کردند - رواه النجاشی و عن ابی هریره  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دعی احدکم الى طعام و هو صائم - چون خوانده شود یکی از شما به سوئی  
طعامی و حال آنکه وی روزه دار است - فليقل الى صائم - پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نه کن  
گفتن این سخن بر زبان کلامی است که گزشت و فصل اول از کتاب صوم - و فی روایت - و در روایتی اینچنین  
آمده است که قال - گفت آن حضرت از ادعی احدکم فليجب - وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما به طعام پس  
باید که اجابت کند و دعوت را و برود - فان كان صائما فليقل - پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز  
کند یا دعا کند - و ان كان لم يطعم فليطعم - و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد و روزه سلم  
فصل الثانی - عن ابی بکر رضی الله عنه قال لما كان يوم الفتح - گفت ام هانی وقتیکه شد - روز فتح  
یعنی فتح مکه - جبارت فاطمة نجست علی بسیار رسول الله - آن فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا -  
صلى الله عليه وسلم و ام هانی عن یمنه - نشست ام هانی یعنی ششمین جانب راست آن حضرت - فجارت الولیده  
بأمریه شراب - پس او در خانه را و آورد که در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا خمر آن فاطمه -  
پس داد الولیده آن را آن حضرت را فشربت منه پس نوشید آن حضرت از آن شراب - ثم ناول ام هانی  
پیشتر داد آن حضرت را ناول ام هانی - فشربت منه - پس نوشید ام هانی از آن شراب - فقالت - پس گفت ام هانی -  
یا رسول الله لقد افطرت و كنت صائمة - هر آینه به تحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار و در روایتی آمده  
که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من - فقال - پس گفت آن حضرت یعنی بام هانی - اکت  
تقصین شعیبا - آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی را از روزه یعنی این روزه روزه قضا بود از رمضان  
یا نه - قاله لا - گفت ام هانی قضا می کردم چیزی را - قال فلا یفکر - گفت آنحضرت پس زیان نمی کند ترا - ان كان اطعم  
اگر بود روزه تو روزه نفل - رواه ابو داود و الترمذی - و الدارقطنی و فی روایتی لا یفکر - و در روایتی لا یفکر

در روایتی



و تریست اما نه این آمده که در لفظ اختلاف است - و فیه - و در وی این عبارت است - و قال قلت یس گفت ام هانی یا رسول الله انی کنت صائم - آگاه باش بدرستی که من بودم روزه دار - فقال الصائم المتطوع امیر نفسه - پس گفت آنحضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است همانکس خود است و اختیار را بدست اوست - ان شاء صام وان شاک افطر - اگر نخواهد روزه دار و اگر نخواهد افطار کند و در روایتی این نفسه و امیر نفسه بطریق تشکیک راوی و تفسیری گفته که تا ویش این است که مراد از امیر که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر میشود از امور که امیر و این ساخته شده است بر آن چنانکه کسی که ضیافت می کند قومی را یا فرزند می آید به قومی و می بیند که در ترک افطار در وقت انداختن مصاحب خود را پس او را میرسد که واقفیت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گردید و بی وجه و شقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از آنکه ام غصه ها که وارد شده است در حدیث امیر بقضا چنانکه در حدیث آمده اند عایشه باید فافهم اند آنکه در کتب سیر بالفاق روایات آمده است که قبح که در رمضان بود و همین تقدیر شکل میشود و بدان صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلیف نکرده اند و ترمذی گفته است که در اسناد وی مقال است و ترمذی گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان نسائی استی و در حدیث ام هانی ذکر قبح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام و صوم نیست بلکه اقامت آن حضرت است و ترمذی گفته است که اقامت آن حضرت در روز نهار و نیز روایات در وقت اقامت آن حضرت در روز و شریع رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده که اقامت می کنند که قبح بعد از رمضان باشد و الله اعلم - و عن الترمذی عن عروة عن عائشة قالت کنت انا و حفصة ما نین - گفت عایشه بودم من و حفصة روزه دار - ففرض لنا طعام استثنی او - پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی که خوش داشتیم آن را - فاکلنا منه ایس خوردیم ما از آن طعام - فقالت حفصة یا رسول الله انکنا صائمتین ففرض لنا طعام استثنیاه فاکلنا منه پس گفت حفصة یا رسول الله بدرستی که ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد برای ما طعامی که خوش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام - قال - گفت آنحضرت - افصیایو ما اخری کانه - قضا کنید در روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل خفیه است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافیه میگویند که امر تقضا به طریق استحباب است و شاید که آن صوم نفل یا قضا بود و در سبب نزد ایشان آن است که واجب نیست قضای صوم نفل همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیست که رو به نفل خورد واجب است قضا همچنین نزدیک مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقا و نفل لازم می گردد - بر شروع و تحقیق فی اصول الفقه - و رواه الترمذی و ذکر جماعه من الحفاظ و رواه الترمذی عن عائشة و سلم و لم یذکر و انیه عن عروة و نه اصح - روایت کرد این حدیث را ترمذی و ذکر کرد ترمذی چنانکه عنی از حفاظ



## باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود و روی از راق و نوشته میشود و متفکرها و میشود و آجال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی به سکون و ال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریک و ال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زیاده است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال و تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث و روایات که در رمضان است مخصوصا در او تا بر عشره اخیره مخصوصا در شب بیست و نهم و در قولی وی دوازده است و در تمام سال و نقل و متحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه دانسته و گفته که قاضی خان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عمره و جز ایشان مرویست انتهى و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن در یافته میشود و در کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همچنین منقول است از صاحبیه ولیکن تعیین است نزد ایشان متقدم و متاخر میشود و در فقاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که در وی متحول میشود در سال و در رمضان میباشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابو حنیفه از آنکه که دلالت دارد بر بودن او در عشره اخیره از رمضان با آنکه مراد رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را در آن جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند بر آنکه مکمل میکند طرق احادیث را و الفاظ آنرا برین معنی است که گفت کاتب حرون بنده مسکین عبد الحق بن سید الدین عفا الله عنه که این قول اثر است بطریق اقوال و جمیع آن و گفته اند که حکمت در انقضای آن آنست که مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و انکار و عتقا گفتند بر آن و گفته اند که هر که اجتهاد کند و بیداری شب یک سال تمام و سیاد آنرا انشا الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدر الله لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامت و امارت است و استنباط کرده اند آثار از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها و از باب کشف از اهل بصائر و ابصار آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بر وی چیزیه از عالم ملکوت و بارست از قوی نقل کرده است که در ختان و در آن شب سجده کنند و بر زمین افتند باز بنهایت خود باز گردند و سجده کنند و در روی هر چیزیه و بهی در فضائل اوقات از طریق انراعی از علیمه ابن ابی عمیر روایت کرده که گاهی مشهور در آن شب شیرین گردد و در ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره و بنی عبید الله از ابن مسعود آمده است نموده و در آن شب ساطع میشود و انوار حق در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شبنمه میشود و سلام و خیر و طاعت از آنکه که و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده این امور بها کسیکه دریابد آن شب را

و متاثر کنند ازین امور چنانچه در و است که در کس در یکی باشد و آن شب را هر دو در یابند و برای یکی ازین چیز پاکش گردند و دیگر بر او احسن آنچه حاصل گردد و در وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و خضوع و اخلاص است و این اشیا یکی که امانت است بل شبهه و مشابهه خوارق عادات بحمل خطرست و جای شبهه است و به تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحین و تخریض و ترغیب و ترنیده و داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر است یا اکثریله است و اگر تمام شب احیا کند و نچرخد بر من و ملال و احتمال و را دایم فی القصر و سخن مکرده نگردد و افضل و اکمل است و الا هر مقدار که توفیق قیام یا بد تقصود حاصل است و لایزال است الی ایمن و کان سید شکر و رزقنا الله

**الفصل الاول - بحسن عبادت شب - رضی الله عنهما قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تحروا ليلة القدر فی الثمن**

من العشر الاواخر من رمضان - طلب کنید و بچید و بجوید و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر از رمضان که شب بیست و یکم بیست و دوم بیست و پنجم بیست و ششم است که از یکی ازین پنج شب بیرون نخواهد بود و اگر چه مبهم است - رواه البخاری - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم از و الیله القدر فی المنام - روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آن حضرت نموده شدند شب قدر را در خواب - فی سبع الاواخر - و هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست و الله اعلم - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرج من صلی الله علیه و سلم اری روز یکم قدر تو اطاعت - و در بعضی نسخ تو اطاعت - فی السبع الاخره - خبر مودعی بنیم و می دانم خواب شما را که به تحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر - من کان یحرم یا علیه فی البیت الاواخره من سبک است طلب کننده شب قدر را پس باید که طلب کند و در هفت شب اخیر ازینجا معلوم میشود که رویای صالح را اعتبار است و امور وجودیه و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد - مشفق علیه و عن ابن

**عباس - رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم قال التمسوا فی العشر الاواخر من رمضان ليلة القدر -**

روایت است از ابن عباس که آن حضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر را - فی تسعة تنقی - و در شب نهم که باقی می ماند مراد شب بیست و نهم است - فی سبعة تنقی - و در شب هفتم که باقی می ماند مراد شب بیست و هشتم است - فی خاتمة تنقی - و در بیت پنجم که باقی می ماند و این موافق است بحدیث عباد بن الصامت که بیاید یا مراد بتاسع و سابعه و خامسه تسع و سابعه و خامسه چنانکه در حدیث ابی بکر است پس در او تاری است که واقع می شوند و روزه باقیمه از عشره اخیر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و نهم است یا در او تاری که واقع میشوند در هفت روز و آن سه شب است و در او تاری واقع در پنج روز و آن دو شب است فافهم - رواه البخاری - و عن ابی سعید الخدری - رضی الله عنهما

عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشر الاول من رمضان - روايت است از ابی سعيد كه آن حضرت اعتكاف  
كرد و روزه شب نخستين از رمضان - ثم اعتكف العشر الاوسط - پسر اعتكاف كرد و روزه شب ميانه را - حتى بته تركيه -  
و رقيه تركي كه نوبتي است از رقيه كه خود دياد باشد - از نهد و گفته ميشود آن را بفارسى خرگاه - ثم اطلع - بفتح خمره و سكون  
طالبه تخفيف - راسته - پسر برون آورد و روزه را يعني از رقيه - فقال اني اعتكف العشر الاول اتمس بربه الالباء -  
پسر گفت آن حضرت بدرستي كه من اعتكاف كردم عشره اول را در حالى كه التماس ميكنم اين شب را يعني شب قدر را  
ثم اعتكف العشر الاوسط - پسر اعتكاف كردم عشره اوسط را يعني براى التماس اين شب - ثم اتمس بربه الالباء -  
الاخره - پسر آمد و شدم من يعني آمد مرا آينده از فرشتگان پس گفته شد مرا كه آن شب و روزه شب پسين است -  
فمن كان اعتكف معي - پس كسيكه بود كه اعتكاف كرده بود با من به طلب اين شب - فليعتكف العشر الاخره - پس  
بايد كه اعتكاف كند و روزه شب آخر را تخصيص امر بايگان بطلبان آنها كه اعتكاف كرده و طلب نموده بودند براى  
آنست كه چون طالب و نقش آن بوزد و درنياقند باز اعتكاف كند تا دريا بدهد آنها كه طالب نيستند فاعلم  
ببشيدن يا نشيدن - نقد است بربه الالباء - پس به تحقيق نموده شدم من اين شب را يعني ميدين و در خواب و -  
عشره اخيره - ثم انسيها - پسر فراموش كرد و آينده شدم آنرا - و قدر را يعني اسجدي مار و طين من به بختها - و  
تحقيق ديدم خود را در خواب كه سجده كنم در آب و گل در وقت پنج آن شب كه در خواب ديدم او را - فاستسود  
في العشر الاخره - پس طلب كنم آن شب را و روزه شب آخره - و استسود فاني كل وتره - و طلب كنم او را و روزه  
طابق اين شب كه برون از اين نيست - قال - گفت - راوي فخرت اسما را كه الالباء - پس بار بار آسمان و آن  
شب - و كان المسجد على غريت - و بود بققنا مسجد بعلو شى منى بر شانه هاي دو فشان و عرايش بفتح عين معله و  
كه در ثوبين جو خانه كه از شاخ و برگ و فشان ساخته شود چنانكه باري تا گاهى سازند و عيش بر چيزيك در سايه آن نشيند و سقف  
مسجد در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم از شاخ و برگ و خرابه بود و فوكت اسجد پس چنگيد سقف مسجد و كن چنگيد آن سقف  
خانه از باران فخرت عيناى رسول الله پس ديدم هر دو من بندي خدا صلى الله عليه وسلم علي حبه الله المار و الحين - و  
آنكه پيشاني آن حضرت از آب و گل بود و من بندي فخرى و خوشترين - و بهر تاسيع بنيت و يك اين روايت ثابت است كه  
شب قدر ببيت و يك باشد متفق عليه في المعنى و اللفظ - سلم - اين حديث متفق عليه است و معنى آن اينست كه هر روز  
كرده اند و لفظ سلم راسته - الى قوله تا قول روى كه اين است بفتح ال و انما عشره اول و اخيره و الهاني لاجبارى - و لفظ الهاني به  
سر بخارى راسته و اين روايت ابى سعيد بخارى بود - و روى روايت عبد الله بن ابيس - فقيم خمره و فتح نون و سكون بفتح نون  
سجده انصاري بزرگ است مثل - گفته است - ليلة ثلث و عشرين من شعب شبيب و سوم - رواه سلم - همچون نمره بفتح نون  
و نشيد اين حديث بفتح مهله و فتح موحده و سكون تحتايشه تا بى الله است كه بايسته را در ياقوتيه ثبت سال در كتابايت

که زانیده و ششست در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر  
 علمای قرامت بوده از اصحاب عبداللہ بن مسعود و ابی بن کعب و عبداللہ بن مسعود از وی چیزی از غرابت می پرسید  
 و ابی بن کعب بوی میگفت ای ز تو نمیخواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهی مگر آنکه پرسی مرا از آن - قال سالت  
 ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد اللہ بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت که برادر تو ابن  
 مسعود می گوید - من لیم الحول یصیب لیلۃ القدر - کسیکه قیام بیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را - فقال  
 پس گفت ابی بن کعب رحمه اللہ - رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی - اراد ان لا یتکلم الناس - بنحو این  
 غرض وی ازین گفتن آن است که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را در یابند بحصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند  
 و باقی سال با آرام و آسایش بگذرانند و بعد در عمل ننمایند - اما انه قد علم انما فی رمضان - آگاه باش بدینستیکه  
 ابن مسعود تحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است - و انما فی العشر الاواخر - و تحقیق دانسته است که شب  
 قدر در ده اخیر است - و انما فی لیلۃ سبع و عشرین - و تحقیق دانسته است که آن شب در بیست و هفتم است و هفتم  
 از بیست و نه شب است سوگند خور و ابی بن کعب در حالتی که استثنای می کند یعنی انشاء اللہ میگوید و ختم میکند که - انما لیلۃ  
 سبع و عشرین که شب قدر شب بیست و هفتم است ازین بیست و نه شب که گوید که فقلت - پس گفت یعنی ابی بن کعب را - بای  
 شئی تقول ذلک - بچیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا - یا ابا اللہ - کنیت ابی بن کعب است - قال بالعلامۃ التي  
 اخبرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت به نشانی که خبر داده است ما را آن حضرت - ایما لایة - شک را بدیت که  
 بالعلامۃ گفت یا لایة و هر دو یک معنی است - انما تطلع یومئذ لا شعاع لها - علامت این است که آفتاب در صبح  
 آن شب می برآید و در حالتی که نیست روشنی مراد را - رواه مسلم - و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند  
 طشت و از پنجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را به نشان گفت نه بعضی دیگر این نشان در غیر این شب  
 یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی اللہ عنہ خواند اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را و پرسید  
 ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را که من بیند آم  
 یا گمان می برم که آن شب هفتم است که می گذرد و یا شب بیستم که باقی میماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آنرا  
 گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و هر سیکه دو در هفت و آدمی پیدا  
 کرده شده است از هفت اندام و پنج روز از هفت و سجد میکند به هفت و طواف را و کرد و چهار را هم  
 و چیزهای دیگر که هفت اندیش گفت عمر تحقیق در یافتی تو چیزی را که ماند را یا قیتم و بعضی از فضلا گفته اند  
 که خداست تعالی فکر کرد لیلۃ القدر را در سوره انا انزلناه و در سه جا و این نه حرف است مجموع آن بیست و هفت  
 حرف است و این و امثال آن امارات طیناست نه دلائل قطعی و هیچ کس را یقین حاصل نیست و این را اگر



آن حضرت بودند آن کرده نشد به یقین هر صاحب را و اگر کسی آن از صاحب باشد که اعلام کرده شده او و وی نیز ممنوع بود از  
 اظهار آن بجهت حکمتی که در انقضای آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سوگند داد مرا آنحضرت را که خبر دهم او را بدان پس در غضب آورد آن حضرت سپس  
 فرمود اگر از من می کرد مرا خدا می آید که خبر میدهم بدان خبر میدهم او را شمار اگر گویند پس سوگند خوردن ابی بن کعب  
 بی استثناء و فریم کردن وی بدان چه بود و جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنابر غلبه ظن و سوگند  
 خوردن بر غلبه ظن جایز است و مواخذة نیست بر آن همچنین هر که گفته است بعلیه ظن و جهاد گفته و آنچه محمد صلی الله علیه و سلم  
 و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجهد فی الفجر الاواخر الا یجهد  
 فی غیره - گفت عایشه بود آنحضرت که کوشش می نمود و شقت می کشید و بر عمل در عشره او آخر رمضان انداخته نمی نمود در  
 غیر عشره او آخر - رواه مسلم - و عنهما - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشره میجره - بود  
 آن حضرت چون می دسار و میزد رمضان محکم می بست از آن خود را کنایت است از اجتهاد و عبادات زیاد و بر عباد  
 یکنایت از گوشه رفتن از زمان - و احیی لیلہ - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را و  
 ایثار لیل که می گویند و معنی دارد با بختی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و تازگی وی و عبادت کردن  
 است در آن یا بختی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی و بیداری است خصوصاً به عبادت  
 و خواب و حکم موت است و بیکاری حکم مرده دار و - و ایقظہ الیه - و بیداری می گردانید اهل خانه خود را تا آنها نیز  
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر و عمر نمایند - متفق علیه -

**فصل الثانی - عن عائشة - رضی الله عنها قالت -** گفت عایشه گفتسم یا رسول الله روایت اینست  
 ای لیلۃ القدر یا اتول فیما خبرتہ مرا اگر بگویم که کدام شب است شب قدر و در میانم آن - ایچه گویم از ذکر و عبادت  
 قال قولي - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم انک عفو رحیم - فاراد ما بعد استیکام تو عفو کننده  
 و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی بکره - قال سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انما یستحب ان یبکی انکب - گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت استیجاب  
 کنید از این لیلۃ القدر را بنی تسع یقین او فی سبع یقین او فی تسع یقین - و زنه شب که باقی میانند که چهار  
 است یا در هفت شبی که باقی میانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میانند و آن در شب است چنانکه در حدیث  
 ابن عباس ذکر کردیم - اولت او آخر لیلۃ - یا بگوید در سه شب که باقی میانند که شب بیست و هفتم است یا شب  
 بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که عمل آنجا تمام میشود و بنده مستحق اجر میگردد و بنی گفته اند که بنی تسع  
 یقین محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم و اثلاث بر بیست

در هشتم و آخر میل به بیت و هم و بعضی گفته اند به مسجد نبوی - و عمر بن الخطاب - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ليلة القدر گفت ابن عمر پرسید ه شد آن حضرت از شب قدر - فقال هي في كل رمضان پس گفت حضرت آن شب در كل رمضان است و این در وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص بر رمضان و در آن رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است و مخصوص بشهره او اشرافیت که اقال بطیبی - رواه ابو داود و در و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق - و گفت ابو داود و در روایت کرده است آنرا سفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق کازاکا بر تابعین است - موقوف علی ابن عمر - موقوف بر ابن عمر در رفع کرده به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عن عبد الله بن انیس قال قلت - گفت من - یا رسول الله ان لی بادیة اکون میاها بهر سنیکه میزادیه ایست که یباشم در آن و انا اصلی فیها و من غازی میگزرم در آن بادیه - بعد از آنکه خمری بلیة آنرا لها الی هذا المسجد پس امر کن به شبی که نزد ام در آن شب به سوی این مسجد اشارت کرد و به مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم گوید که صدوی طلب شب قدر بود فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیلة ثلث و عشرين - فردا می شب بیست و سوم - قبل لایة کین کان ابوبکر یصنع - گفته شد هر شب او را چگونه بود که میگردد و بر تو در مسجد - قال کان یدخل المسجد و اوصی العشر - گفت پس روی بود پدر من که می در آمد مسجد را چون می گذارد نماز عصر - فلا یخرج منه الحاجة - پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافی با تمکات باشد و در بعضی اصول - الا الحاجة - یعنی بیرون نمی آمد از مسجد بگر برای حاجت ضروری چنانچه حاجت بشری که متکلف مضطر است بدان - حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح و جدد ابته علی باب المسجد - پس چون میگزارد و صبح را می یافت چاره وای خود را بر در مسجد - مجلس علیها - پس می نشست بر دایه - و حتی بادیة - وی پیوست بادیة خود را - رواه ابو داود

الفصل الثالث - عن عبادة - ابن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه و سلم لیخبرنا بليلة القدر - گفت عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه و در وقتیکه نمودند بوسی لیلته القدر را تا خبر دهد ما را بليلة القدر - قتلاهی رحلا من المسلمین - پس نزاع نمودند و دعوت کردند بیک و دیگر و در روز مسلمانان فقال - پس گفت آن حضرت - خرجت لایة لیلته القدر - بیرون آمدم تا خبر دهم شما را به شب قدر که کدام شب است قتلاهی پس نزاع کردند - فلان و فلان فرقت - پس بر دایه شد آن شب در فراموش گردانید شد تعیین آن بیشتر نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع و دعوت بیک و دیگر شنیع است و سبب حرمان از برکات و خیرات و غالباً نزاع ایشان نباح بود و با متجاوز از حد اعتدال - و عسی ان یکون خیر الکم - و نزدیک است باشد که این بر داشتن از خاطر تعیین آن و بمعنی که دانیدن آن بهتر مر شمار که سبب جد واجتماع و ذکر طاعت و عبادت گردد - فالتاسعة و السابعة و الثامنة - پس طلب کنند آنرا در بیت و هم و بیت و هم

و بیت پنجم ازینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند و در میان این سه شب یا تدریس میان این سه شب  
 بغایت ظن کرده اند اعظم و او اینجاری و سخن نفس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان ليلة القدر  
 نزل جبرئیل فی کبکبه من الملائکه چون شب است قد فرود می آید جبرئیل و جماعت از فرشتگان و کبکبه لغیر  
 و فتح جماعت یعلمون علی کل غبیه قائم اتفاقاً ذکر الله دعای کنند و استغفار نمایند و درودی فرستند  
 بر هر بنده که این عباد داده است باشد که یاد میکند سر خدا را غرور حل - فاذا کان یوم عیدیم پس وقتیکه باشد  
 روز عید مسلمان یعنی یوم فطریم یعنی روز فطر ایشان - باهی اللهیم ملائکه - فاختاری کند فدای تعالی وی  
 به بندگان خود فرشتگان خود را که طغنه میزدند بر ایشان به عصیان بقیول - پس میگوید - یا ملائکتی ما جارا جیر  
 و فی عالمه - ای فرشتگان من عیبت پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را - قالوا ربنا جارا ان یوفی اجره  
 گویند فرشتگان ای پروردگار ما این ست پاداش او که تمام داده شود اجرت وی - فقال ملائکتی عیبت  
 و انانی قضوا فی رشتیه عیبت پس میگوید پروردگار تو ای فرشتگان من غلامان و دایان من گذاروند عیبت  
 مرا که فرستیدم بر ایشان که روزه رمضان است - ثم خذوا یحیی الی الله عامه پند بیرون آمدند در حالی که  
 بر میدارند از خود را بدعا میخوان بکسر عین و فتح آن - و عظمی و جلالی و کبری و علوی و تقوی و سکاتی - بگویند  
 بقلبه و قدرت و بندگی و جود و بندگی قدر و بندگی مرتبه من - لا یهم - هر آینه اجاب میگویم و قبول میکنم دعا  
 ایشان را - فیقول ارجوا الله شفقتکم پس میگوید بیدعای تعالی برگردید تحقیق آمدیم مرشدا - و بدلت  
 بنیایکم صفات و تبدیلی میکنم بدیهای شما را به نیکبای یعنی بدیهی را می آموزم و میگویم انما کنان را و نیکبای  
 من پذیرم و ثابت میکنم و انوار طاعات را یا تبدیلی میکنم بلکه معصیت را از نفس بلکه طاعات بلکه میدهم  
 بدل بر معصیت طاعت و ثابت میگردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت هر دینا  
 بسیار از فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان منیره او را و نهان دارید گناهان کبیره او را و گفته میشود مرورا  
 کردی تو روز چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را و منکر میشود وی ترسد از گناهان کبیره  
 که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدین بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مرا گناهان بسیار  
 که نمی بینم آنها را اینجا الحذر - قال فیرجعون مغفور الهم - گفت آنحضرت پس بر میگرددند بندگان در حالیکه تضرع  
 شده است در ایشان را - رواد البیہقی فی شعب الایمان -

### باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت بازداشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجا بستن و لازم بودن چیزی را در و بستن  
 و در و بستن چه کسی در شرع و درنگ کردن و مسجد و لزوم و بستن بر وجه مخصوص و اعتکاف در ظاهر و در باطن

خفیه سنت مکرره است از جهت موافقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چیست که  
در صحیحین از حدیث عایشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعطاکان را و آنحضرت  
عمل میکرد و نه از قبل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعطاکان را هرگز و واجب نمائند آنرا با وجود آنکه یک سال  
نشست در سال و دیگر قضا کرد و در عشره نبشت در سیر که واجب آنحضرت در واجب با وجود موافقت آن بود  
که امر میکرد بدان و آنکار میکرد و بر ترک آن و در اعطاکان گفت کسیکه دوست می دارد از شما که اعطاکان کند  
باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نخستین در سال و دیگر در عشره بجهت قضا بود بلکه در سال و قضا بود  
بجهت کمال شوق و تمییز و استعداد و قبول درگاه و صواب آنست که اعطاکان بر قسم است واجب و آن عطف نیست  
کسیکه نکرده بیان و واجب گردانیده آنرا بنفس خود و سنت و آن در عشره اخیر رمضان است و جز این در قسم  
مستحب است و خفیه مرزبان را در مسجد بیت توحید کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی است که جدا کرده میشود و برای  
نماز و احکام مسجد نیست که درین حکم که جواز اعطاکان ناساست و روی و قول قدیم شافعی نیز برین است و نقل  
کرده اند بعضی از اصحاب که اعطاکان عراده در مسجد بانه و خود جائز است و برین قایل است امام احمد رحمه الله  
و نقل آن حضرت صلی الله علیه و سلم از وای مطهره را دلیل است بران و منع بجهت مصلحتی و دیگر بود چنانکه بیان  
بهران از امام ابو حنیفه و امام محمد بن حنفیه که در ده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود و روی خمس صلوات تا اقامت  
سبب ترک جماعت که مکرر تر از آنست که در دو باعث بر خروج پنج وقت نه شود با امرکان اینتر از آن  
و در شرح ابن باز امام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است و روی اگر چه اقامت  
کرده نشود و روی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعطاکان واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت  
و اعطاکان نقلی جائز است و غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در حاکم  
که در زهد شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمیع شافعیه جائز است در مسجد بستر بدانکه اکثر عدالت  
اعطاکان را حدی می بینند اگر نیت مدت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مدت اعطاکان است که چیست نزد  
بعضی اقل آن ساعت است و ازین جهت گفته اند که باید بود که چون در مسجد در نیت اعطاکان کند تاواب  
آن بدست آید و در نزد و این قائل شد من نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نه در نیت اقل اعطاکان  
یک سوره است و نه در نیت آنست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در نیت است و در نیت صوم است  
و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعطاکان باشد و در کمتر از یک روز صوم اگر کند  
کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و مکرر اشتراط صوم آنست که چون نیت اختلاف شب کند  
جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

**فصل الاول** در عین عبادت رضى الله عنهما ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يكتف الاخر من  
 رمضان حتى توفاه الله - گفت عبادت بود آن حضرت که اعتكاف میکرد و در شب اخير از رمضان تا آنکه میرانند  
 و را خدا و این بعد از آن که در عشر اول و او سبط شست و شب قدر را در نیافت و باره نمود که شب قدر -  
 در عشر او آخر است چنانکه در باب سابق گذشت - ثم اعتكف از واحد من بعده - بیشتر متکف شد نزد او و حاجت  
 آن حضرت بعد از وی یعنی در عشره اخير و این حدیث دلیل است بر موافقت آن حضرت بر اعتكاف و بودن  
 آن سنت موكده چنانکه مذکور شد - متفق علیه - و سخن ابن عباس رضى الله عنهما قال كان رسول الله صلى  
 عليه وسلم اجود الناس بالخير - بود آنحضرت جوادترین مردم به نیکی و جمیع اوقات - و كان اجود ما يكون  
 فی رمضان - و بود جواد تر بودن وی حاصل وقتیکه میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقات به فعل خیر -  
 كان جبرئيل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان - بود جبرئیل که ملاقات میکرد آن حضرت را در هر شب در رمضان  
 میفرستاد علیه السلام رضى الله عنهما قال عرض میکرد بر جبرئیل آن حضرت قرآن را و میشنید و میگوید که این حدیث  
 فاذا اقیه جبرئیل كان اجود خیر من الاربع المراتب - پس وقتیکه ملاقات میکرد او را جبرئیل بودی علیه السلام جواد تر  
 و جود تر و خیر تر به نیکی از باکره باکره شده است و فرستاده شده است به اشارت اشارت است بقول حق  
 سبحانه و تعالی - و هو الذی یصل الیه بالبر - و جبرئیل بر سر او میفرستاد و فرمودی آید بان اسط - و بعد از  
 شش روز پس از آن و سیاحت جبرئیل و جود و خیر و نشاء - غیرات و مبرات و برکات بود و خصوصاً درین  
 اوقات و در چندین اشارت است - بآنکه آدمی را در اوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر و فعل خیر و انسب و آید  
 باید که گوش دهد و آوردن این حدیث در اعتكاف بجهت آنست که آن حضرت در رمضان متکف میبود و متفق علیه  
 و سخن ابی هریره - قال كان یعرض علی النبى صلى الله عليه وسلم القرآن کل عام مرة - بود که عرض کرده میشد  
 بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کند - جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را  
 بر جبرئیل چنانکه در اول حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که  
 نخست جبرئیل عرض میکرد بر آن حضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرات  
 بر وی میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان است و آرد شده است که هر دو بخوانند قرآن را بطریق  
 بهرست چنانکه حافظان بیک و دیگر بطریق و در بخوانند - فخر علیه مرتب فی الامام الذی قبض فی - پس عرض  
 کرده شد قرآن بر آنحضرت و در سال که بن کرده شد روح متقدس وی - و كان یشتغل کل عام عشر ايام  
 آنحضرت که اعتكاف می کرد و هر سالی یک عشر - تا عتکاف عشرین پس اعتكاف کرد آن حضرت و عشر و عشرین یعنی  
 بیست و نیز خوانده اند که هر دو عبارت یکی است - فی الامام الذی قبض فی - و در سال که قبض کرده شد آنحضرت

از جهت کمال شوق در پیدا و استغفار و وصول درگاه بیت و عده وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیر تیر کرد و در  
 مدینه و الباقی از حدیث عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعتکف اونی الی راسه و فی  
 گفت عایشه بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد نزدیک من میگردد و اندر سر مبارک خود را و حال آنکه وی در مسجد  
 ای بود و ناز جلوه پیش شانه میکردم من آنحضرت را ترجیح میداد که در آن و موی فرو رشتن از اینجا معلوم شد  
 که باکی نیست بر آوردن معتکف سر خود را از مسجد و کان لایدخل البیت الا حیاه الانسان - و بود آنحضرت  
 که پیش می آمد از مسجد بر برای حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب و خروج از مسجد  
 نیز و جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صریح در آن از اصول نمی یابیم چه آنکه در شرح او را گفته است  
 که پیروی می کند بر این غسل فرض باشد یا نفل یستحق علیه - و عن ابن عمر رضی الله عنه ان عمر قال لنبی  
 روایت است از ابن عمر که عمر بر سر سید پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال کنت نذر فی الحیاة انی اعتکف  
 بیده فی المسجد الحرام - گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در حیاة که اعتکاف کنم پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 قال فاقوت نذرک - گفت آن حضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی یستحق علیه - و این حدیث  
 استدلال کرده شافعی و احمد در روایتی بر آنکه عموم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن نذر زیرا که اگر  
 عموم شرط بودی امر فیکره و بوفای این نذر و جواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر  
 نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس روایتی که در وی لیل واقع شده است شب بارز و دست چنانکه از این  
 روایت شب مراد است و نذر ابی حنیفه و مالک عموم شرط است در اعتکاف مطابقا واجب باشد یا نفل و متمسک  
 ایشان حدیث عایشه است که باید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صحیح است در اکثر احوال عموم و اعتکاف  
 فصل انسانی عن انس - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یعتکف فی البیت الا و اخر من مضان - گفت انس بود آنحضرت که اعتکاف  
 میکرد در شب آخر از مضان قلم بقیعت عام پس اعتکاف کرد یک سال - فلما کان ایام القبل عتکف عشرين - پس بقیعت  
 شد سال آینده اعتکاف کرد در شب و مضان و این بطا بر علامت و وجوب است و لیکن تضامی سنت مبرکه و نیز آمده است چنانکه  
 سنت ظهور بر اینست که آنحضرت در آنکه در کتاب الصلوة گذشت - رواه الترمذی و رواه ابو داود و ابن ماجه عن ابی بن کعب  
 و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اراد ان یعتکف صلی التجر - بود آنحضرت و بقیعت نیز است که  
 اعتکاف کرد یک سال از نماز بر آنست و نفل فی مشکف - پیغمبر و آمد و حاجی اعتکاف خود - رواه ابو داود و ابن ماجه - و گفته اند که این  
 روایتی بر اینست که روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب نیز روایت کرده و ملوکا و استدلال کرده با نیز روایت کرده که فاضل است  
 که آنجا که اعتکاف از اول نماز عشره اخیره کند و این قائل است از برای و ثوابی و لیست در یک قول و ابو حنیفه  
 و آنکه و شافعی بر آنست که بر آنست که در حدیث پیش از این و بعد از آن که اعتکاف را با عتکاف و یا عتکاف

در حدیث







و نیز آن در ذکر فضیلت نبیائین کرام وین - پس بیاورد و ناته بزرگ کومان را فبفتح کان و کون و اونا فبفتح نون و کون  
فی غیر آنهم و لا قطع رحم - بی از کتاب معصیت مثل سر قید و غضب و بی بریدن قرابت که واجب است پیوند بدان  
این شخص پس بعد نمیشد که از این اشیاء انواع معصیت است - فقلنا پس گفتیم یا رسول الله که ما نخب ذلک  
همه دوست می داریم از او در دایمی حجب بختیانی - قال - گفت آن حضرت اظلاله و احدکم الی المسجد - آیه پس  
بیاورد نمی کند یکی از شما به سوسه مسجد تعلیم پس تعلیم کند و بداند - او یقر اینین من کتاب الله - یا بخواند و در  
و کتاب خدا و بعضی نسخ فیعلم تخفیف از علم و برین تقدیر کلام او برای شک یا تنوع است - خیر من تا مقبول  
این تعلیم و آیت و خواندن آن بهتر است هر او را از و ناته - و قلت خیر له من ثلث - و سه آیت بهتر است هر او را از  
سه ناته - و ارفع خیر له من اربع - و چهار آیت بهتر است از چهار ناته - و من اعدا وین من الابل - و همچنین اینها بهتر است  
از اعدا خود و از شتران یعنی پنج و شمش آیت بهتر است از پنج و شمش و علی هذا القیاس و ایل اسم جنس است  
شامل نر و ماده و نر با حمل گویند و ماده را ناته چنانکه انسان مرد و زن را هم گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امراة  
گویند اگر گویند که آتی از قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر دارند که بر آنها تفصیل  
نمهند و بیان فضل قرآن بان کنند جوایش آن است که حقیقت مراد آن است که اشتغال بامر دین بهتر است  
از آنچه محنت و مشقت می کشند و آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آن را به مثالی خاص و مخصوص اگر چه  
بناته کومان از جهت بودن آنها از خیار اموال عیب یا مراد آن است که تعام قرآن و اشتغال بامر دین و امر معاش  
نیز نافع و موجب مزید فی و برکت است و بیشتر از اشتغال بجمع اموال و نیاست حکم وین متیق الله جعل له محض  
و برتر قس من حیث لا یحسب و در امر معاد و چه گویند که تمام دنیا و مافیها در جنب او محو و متلاشی است تا قسم  
و بالله التوفیق - رواه مسلم - و عن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
ایحب احدکم ان یرجع الی الله ان یجذبه ثلث خلفات عظاما سما - گفت آن حضرت آیا دوست می دارید یکی از شما  
چون باز گردد به سوی اهل خانه خود که باید در وی سه ناته آیت تن بزرگ فرجه و خلفات جمع خلفت یعنی خاوا ته  
و که در ناته آیت تن - فقلنا نعم گفتیم یا ارسى دوست می داریم از او - قال - گفت آن حضرت فقلنا آیت یقر بون  
احدکم فی صلوة خیر له من ثلث خلفات عظام سما - پس سه آیت که بخواند آنها یکی از شما و در نماز خود بهتر است هر او را  
از سه ناته آیت تن بزرگ فرجه و همین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است - رواه مسلم - و من قال الله  
رضی الله عنهما الماسر بالقرآن مع السفة الکرام البرة - بزرگ و نیکو و پیاپیاده و ادب تا در قرآن بجهاد و مجاهد  
با آنکه و انیاست که بزرگ گانند و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است به عمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است  
و سفره جمی مسافر جمعی کاتب شوق از سفر جمعی کتاب یا معنی سفر شوق از سفارت یعنی میانجی شدن و سر راه

علامه اند که انسخه ای کنند کتب سوادیه را از موجب محفوظ و میمانی میشوند میان خدا و رسول وی یا انبیا اند که انسخه نموده  
 وی را و سفیر اند میان خدا و اوست یا هر او اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم اند که اول انسخه قرآن پیش  
 کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان بنویسند و کرام جمع کرد و جمع باربعی نیکو کار - والله یقرء القرآن و یسمع  
فیہ و یرو علیه شاق - و آن کسیکه بخواند قرآن را و در میماند و بخواند آن قرآن و خوب نمیرد و زبان او در آن  
 و بر زبان میماند و زبان او خواندن قرآن بر دهن و شوار است مراد او و اجرت یکی اجرت قرارت و درم اجرت  
 اگر چه با هر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز نفیاتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تسکین  
 طالب است به مشقت و ریاضت فایده یفق علیه و یحسن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لا یخسر الا علی الغنیم - نیست هاجی رشک بدون کرب و دوس - رجل آتاه الله القرآن - یکی مردی که داده است  
 او را خدای تعالی قرآن را - فهل یقوم به النار اللیل و آتاه النار - پس آن مرد و بر بخیزد و قرآن و بخواند آن را در  
 ساعات شب و ساعات روز - رجل آتاه الله الاضواء اللیل و آتاه النهار - مردم مردی که داده است  
 او را خدای تعالی مالی پس آن مرد و نفاق می کند از آن مال و ساعات شب و ساعات روز - یتفق علیه - و در  
 کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و تحقیق مال هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام  
 همه مستفاد از دست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز نفید علم است فافهم -  
و یحسن ابی موسی - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن  
مثل الاثره جده و حال مسلمانی که بخواند قرآن را همچو حال اثره است بضم سز و سکون تا و ضم را و تشدید حیم  
و اترج بی اترج و ترنج نیز میگرد و ترنج در روایت نیز آمده میوه معرنی است که جامع است میان طیب طعم طیب  
راحه چنانچه فرمود - یحمها طیبه و طعمها طیب - بوسه وی خوش و مزه و سه خوش است و همچنین مؤمن که بخواند قرآن را  
لذت میگیرد و از آن و عکس دیگر و از بوسه اشعه نور قدس و وصولی یابد بدگران - و مثل المؤمن  
الذی لا یقرء القرآن مثل الثمره لا یرج لها و طعمها حلو - و حال مسلمانی که بخواند قرآن را همچو حال خرباست  
 که نیست بوسه مراد مزه و سه شیرین است - و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن مثل الحماة لیس لها ریح و طعمها  
 و حال منافقی که بخواند قرآن را همچو ضلل است که نیست مراد باجوبی و فرو و سه تلخ است - و مثل المنافق الذی  
یقرء القرآن مثل البجانه ریحا طیب و طعمها مر و حال منافقی که بخواند قرآن را همچو حال ریحان است که بوسه  
و سه خوش است و مزه وی تلخ است - یتفق علیه فی روایه - و در روایتی این چنین آمده است - المؤمن  
الذی یقرء القرآن و یعمل به کالایه و المؤمن الذی لا یقرء القرآن و یعمل به کالایه - و درین روایت یعمل  
 به زیادت کرده و در حجت اولی گفتا الجنون مؤمن نموده است از عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت

از اعتقاد و کرم و در دل دارد داشته باشد و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اتوا و یضع به آخرین - بدرستی که خدای تعالی باینده مرتبه میگرداند  
باین کتاب یعنی قرآن که کسی را که ایمان آورد و بوی و عمل کرد و بداند آن و تلاوت می کند آزاد اخلاص می و در آن  
در آن و پست می گرداند بوی که بوی دیگر را که بر خلاف آن باشند - رواه مسلم - و عمر بن ابی سعید - انخذ منی  
ان اسید - یضم حمزه و فتح سین منه - بن خضیر - یضم حاء ممله و فتح فاء و یضم یاء ابی انصاری ست از نقبای انصار  
کبیر ایشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز گزار و بر وی و دفن کرده شد بقیع  
سنه عشرين و قیل احدی و عشرين - قال - گفت - بنیامو نفر من الیل - سوره البقره - و را شنای الله و ی بخواند  
و شرب سوره بقره - و فرسه مر بوطه بخند - و اسب وی بسته شده بود و زردی - از حالت الفرس - ناگاه یحیی  
اسب فی انصراف جولان کرد بر آمدن - تسکنت - پس خاموش گشت اسید و ترک کرد بخواندن را - تسکنت  
پس ساکن شد اسب و آرام گرفت از جولان - فقره پس باز خواند اسید - محالست - پس باز جولان کرد و اسب  
تسکنت تسکنت - پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسب - ثم قرار بقیع خواند - فحالت الفرس - یب بر لایان  
کرد اسب سه بار بچنین واقع شده - فانصرف - پس برگشت اسید از قرار و گذاشت قرار و کان  
یعنی قریا منها - و بود پسر اسید که ناسش یحیی بود و نزدیک با اسب - فاستقیق ان نصیبه - پس ترسید اسید  
برسد اسب پسرش را و از او رساند او را و لما اخره - رفع را سی الی السمارة - و چون پس انداخت اسید پسر  
و دور افکند از اسب برداشت سر خود را بجانب آسمان - فاذا مثل الظلمه پس ناگان چیز را بدید مانند سایبان  
فیما انشال الصالح - و ان ظلمه امثال چیز است مانند چراغها - فلما اصبح حدث النبی - پس چون صبح کرد این  
حفیه خبر کرد و پسر را صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن حضرت مکرر دو بار - اقرار یا ابن نضیر اقرار یا ابن  
نضیر - بخوان ای پسر حفیه و مراد و ادم و استمرارت بر قرار - قال - گفت اسید بن حفیه که است  
از انصراف و گذاشتن قرار - فاستقیقت - پس ترسیدم من - یا رسول الله - و فرسخه استقیقت بی فاع - ان تقاطع  
از آنکه پایمال کند اسب یحیی را - و کان منها قریا - و بود یحیی از اسب نزدیک - فانصرفت الیه - پس برگشتم من  
بسوی یحیی - و رفعت را سی الی السمارة - و برداشتم سر خود را بسوی آسمان - فاذا مثل الظلمه فیما انشال الصالح  
پس ناگاه دیدم مانند سایبان ست که در وی مانند چراغهاست - فخرجت حتی الای - پس بیرون آمدم من از جای  
خود تا آنکه نمی بینم من آنها را - قال - گفت آنحضرت - و تعدی ما ذاک - و می ندیدی که چیست آنچه می توانست  
ظلمه و صلیح - قال لا - گفت اسید و زنی یا بم که چیست آن - قال - گفت آنحضرت - ملک المملکه و نبت بصوتک  
آن فرشتگان که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی و موقوفات را بصوت نظرالت من ایسا و اگر

میخواند می تمام شب هر آنکه صبح می کردند آن فرشتگان در حالی که نظری کردند مردم بسوی آنها و هم می رسیدند  
 لا تنواری ششم - پوشیده نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیه و اللفظ التجاری و فی مسلم - و در صبح  
 مسلم واقع شده است لفظ - عزبت فی الجو - بالارفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو نیت جمیع و نشدید و او  
 میان آسمان و زمین و کشادگی و ادس - بدل فخر جت علی صیغه اشکلم - بجای لفظ فخر جت بصیغه اشکلم که در روش  
 اولی واقع شده است - وعزبت الی البرار - قال کان رجل یقر سورة الکہف - و گفت برادر بن عازب که از  
 مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را - والی جانب حصان - در پهلوی و سس اسپ بود و حصان  
 یکسر حاد و صلب و صیل - مربوط بنشین - بسته شد و بود آن اسپ در درختن شطن بشین بمعنی و طای صلب هر دو  
 منقوش برین دراز را گویند - متعشبه صحابه - پس پوشیده آن اسپ را و آمد بر بالا سدی ابر سس فصلت مذکور  
 پس گفتند آن ابر که نزدیک شده می آید می آید - و جعل فرستاده نفر - و گشت اسپ و سس که می گزید و تنفر بیاو  
 هر دو روایت است و فرس خاک و میو نشا هر دو آید فلما أصبح اتی النبی - پس چون صبح کرد آمد آن مرد و نزد پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم فرستاد که آید پس ذکر کرد آن واقعه را بر اسس آنحضرت - فقال تلک اسکیته میس گفت  
 آنحضرت که آن اسکیته است - تنزلت بالقرآن که فرود آمده است بسبب قرآن سکینه بمعنی آرامش و آسایش  
 و معنی رحمت آید و آنچه حاصل گردید و بوس آرام و سکون و صفای قلب و هر و طمئت نفسانیت و فرود آمد  
 فیما سس رحمانیت و دنور ذوق و غنیمت و گاه سس صورت گیر و بصورت ابر و مانند آن و کلام در و سس در فصل  
 اول از کتاب اعظم زیاده برین گذشته است قدس بر متفق علیه - و عن ابی سعید - بن معلی - یضم هم و  
 فتح بین و تنصیر یلام صحابی انصاری مدنی است - قال کنت اصلی فی المسجد - گفت بودم من که نماز میکردم  
 در مسجد - فدر علی النبی - پس خواندم را پیغمبر صلی الله علیه و سلم علم اجیده صی صلیت - پس جواب ندادم من آنحضرت  
 را تا آنکه نماز کردم - ثم ایتیمه - پس ترادم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز - فقلت - پس گفتم بقصد اعتذار  
 نمودن جواب - یا رسول الله انی کنت اصلی - بدرستی که من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم - قال  
 گفت آنحضرت الم یقول الله - آیا نگفته است خدای تعالی - استجیبوا لله و لارسله اذا دعاکم - پاسخ دهید خدا را  
 و رسول را و قیام بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواندن او را جانب حق است و طاعت  
 او طاعت حق - ثم قال - پس گفت آنحضرت - الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن - آیا تعلیم نکنم و ندانم ترا  
 بزرگترین سوره که در قرآن است - قبل ان تخرج من المسجد - پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد - فاخذ بید سس  
 پس گرفت دست مرا - فلما اراد ان یخرج - پس هنگامی که خواستیم که بیرون آییم - فقلت - گفتم - یا رسول الله  
 انک قلت لا اعلمک اعظم سورة من القرآن - بدرستی که تو گفتی که بزرگترین سوره از قرآن



قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قرآن - محمد بن عبد الله بن الحارث بن اسد - این سوره سبع مثانی است  
والقرآن اعظم الذی اوتيته - و این سوره قرآن عظیم است که داده شده است مرا اشارت است بقول حق سبحان  
وقبالی و نقد آیتها که سبع من المثانی والقرآن اعظم یعنی تحقیق دادیم ترا ای محمد بن عبد الله آیت که مکرر میشود و نماز قرار  
دست یا تکرار شده است بران بوضاحت و اعجاز و ثبات گوینده است بر خدا پیغمبر که وی سبحان اهل آنست  
که مراد بران فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بران نیز فاتحه است و بمبانی فرمود که قرآن عظیم همین است  
و جزو اعظم قرآن است و تحقیق فی کتب التفسیر - رواه البخاری - و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است  
که این قصه نسبت باب بن کعب است و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجاءوا  
بکم مقابرنا و انید خانهای خود را خالی از ذکر تلاوت و عبادت مثل مقبره آنکه مانند مرده در وی افتاده باشد  
بعد از آن ذکر که در جیره که افضل و نفع است مریوت و اهل آنرا که تلاوت قرآن است و فرمود - ان الشیطان  
یفتر من البیت الذی یقر فی سوره البقرة - بدستگاه شیطان میگردد از خانه که خوانده میشود و در وی سوره  
بقرة - رواه مسلم - و عن ابی امامه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اقرؤا القرآن - گفت  
ابو امامه شنیدم که می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را - فانه یا فی یوم القيمة شفیعاً لاصحابه - پس بدرستی که  
قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت می کنند بر آن - افسرد  
الزهریون - بخوانید و سوره روشن و تابان تر و تازه را - البقرة و سوره آل عمران - آن دو سوره که ایم اند  
سوره بقرة سوره آل عمران فانها ثانیان یوم القيمة کانهما غامتان - پس بدرستی که آن دو سوره می آیند  
روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابرند غام ابر و در قاموس گفته غام ابر سفید - او غیا یثان - بدو یک  
تختانی هر چه سایه کند بالا سر ابر و جز آن - و قرآن من طیر - یا و جماعت از طیر اند - صوائف - صفه ده  
و فرق با کس فاد سکون را در صل گله گویند مراد تشبیه به یکی ازین سه چیز است - تحاجان عن اصحابها - در حالیکه  
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تخصیص کرد بجهل سوره بقرة و فرمود -  
اقرؤا سوره البقرة - بخوانید سوره بقرة را - فان اخذ ابرک - پس بدرستی که گرفتن این سوره برکت و سبب  
مزی نعمت و سعادت است - و ترکها حصره - و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانی است - و لا یستطیعها البطلة  
و توانائی ندارند اخذ از اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز و ادبی افتد - رواه مسلم -  
و عن الثوالب - یفتح نون و تشدید او - بن سنان - یفتح سین مملو و کسر آن بحال است ساکن شام -  
قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول یوتی بالقرآن یوم القيمة و امله - گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت  
آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن - الذین کانوا یقرؤون - آن که سابقه بودند که عمل میکردند با جهل

قرآن - تقدیمه - بضم دال - سورة البقرة وآل عمران - پیشوای کذ قرآن را سورة البقرة و سورة آل عمران - کاتھا غامضان  
گو یا این دو سورة در برابرند - او طلسان سوداوان - یا دوساکنان سیاه و صف سپاهی از جهت از دحام و ترام  
و برهم نشستن بعضی بر بعضی است - بنیها شرق - در میان این دو سورة فرجه و فرق است از جهت فصل و تمیز تمیز  
و شرق در اصل شگافتن گوش گو سفند و بعضی شرق اینجا بعضی اشراف و درخشندگی گیرند و آن نیز تو قسمیست  
او کاتھا فرقان من طیر صوان تحاجان عن صاحبها رواه مسلم - وعن ابی بن کعب - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر یضم یم و سکون نون و کسر ذال مع کسیت ابی بن کعب است - اندری ای آئین من  
کتاب الله ملک اعظم می در بانی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگ تر - قلت - نعم - الله و رسوله اعظم -  
خدا و رسول خدا در نا تر است - قال - باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر اندری ای آئین من کتاب الله ملک اعظم  
قلت - این باز گفتیم بزرگتر آیت از کتاب خدا - الله لا اله الا هو الحی القيوم - یعنی آیت الکرسی - قال - گفت ابی بن  
کعب - نصر بانی صدری - پس زود آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیده صریحا ذکر است - و قال - ینک  
العلم - و گفت آنحضرت گوارا با تو ترا علم - یا ابا المنذر - هیچ کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگتر  
آیت الکرسی است اگر چه آن دریافت تبصره و اتفاق آنحضرت بود ینک نعمت تحانیه و سکون با و کسر نون و در بعضی نسخ  
ینک بهمه و اصل همین است و ینک تخفیف آن است - رواه مسلم - وعن ابی هریره - قال کفی سؤل  
گفت ابو هریره وکیل گردانید و این خبر خدا صلی الله علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطر است که ابو  
رضی الله عنه میبرد تا وقت دیگر میان فقرا بخش کند - فامانی آت پس آمد مرا آئینده بی شخص آمد فحمل بخشون الطعام پس شروع  
کرد آن شخص آنکه میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود - فاخته پس گرفتم آن شخص را و قلت لا رفعلک الی  
رسول الله و گفتیم سر آئینده بیدارم ترا می برم بهوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خیم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص  
الی محتاج و علی عیال بدستیکم من فقیرم و برگردن من بار عیال است - ولی حاجه شدیدة - و مرا حاجتی سخت است - قال -  
گفت ابو هریره - فخلیت عنه - پس رها کردم او را - فاصبحت - پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال ابی  
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل امیرک البارحة - چه شد امیردی و می شب تو - قلت  
گفتم - یا رسول الله شکلی حاجه شدیدة و عیالا - گاه کرد حاجت سخت را و عیال را - فرجته و خلیت عنه پس نهانی  
کردم او را و رها کردم او را - قال اما ان قد کنذ بک - گفت آنحضرت آگاه باش که دی تحقیق در روع گفته است  
تو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - و سیعود - و نزدیک است که باز آید نزد  
الله سیعود - پس دانستم من که دس باز می آید - بقول رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا - صلی الله علیه  
و سلم - الله سیعود که دس باز می آید - فرصدته - پس منتظر شستم او را - فجار بخشون الطعام - پس آمد در حالی که

می گیر و طعام بهر دو کف دست خود - فاخته - پس گفتم او را - فقلت لا رفقک الی رسول الله پس گفتم من بهر دست  
می بر دارم و می برم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال و غنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود - گفت بگذار  
بدرستی که من محتاج ام و بر من یار عیال است باز نمی آیم - فرمودت خلیفت مبدیه فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
یا اباسریرة المصل اسیرک البارة قلت یا رسول الله منی احاطه شد - ید و عیال لا فرحت خلیفت مبدیه فقال امانه قد کنه  
در رخ گفت در دعوی ایتیم و عیال و باز آمدن - و سید و فرستاده چهار سیمت من الطعام فاخته فقلت لا رفقک  
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا آخر ثلث مراتب - و این آخر سه بار است که می آتی - انک تزعم لا تعود و لم تعود -  
بدرستی که تو میگوئی که باز نمی آئی تو پیشتر باز می آئی - قال - گفت - و غنی - بگذار مرا همراه انک کلمات رفقک الله بها -  
تعلیم کنم ترا کلماتی که سود کند ترا خلاصی تعالی بآن کلمات - و اذا اوسیت الی فراشک فاقرأ آیه الکرسی - چون پناه گیر  
و بیای تو بسوی جانم خواب خود پس بخوان آیه الکرسی که - الله لا اله الا هو حتی تنتم الا لله تا ختم میکنی آیه الکرسی و این  
آیه الکرسی اذن گویند که در و سه ذکر لفظ کرسی است - فانک لن یزال علیک من الله حافظ پس بدرستی که  
همیشه می باشد بر تو از جناب خدا انکاسبانی - و لا یفرک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جردن و انس  
حتی تصبح - تا آنکه صبح میکنی - خلیفت مبدیه - پس - اگر دم او را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانی هر سیره اندر فرمود  
بود که او را بهمانی کنی و البته پیش می آری پس را که او را و میگوید ابوهریره - فاصبحت - پس صبح کردم و  
نزد آنحضرت آمدم - فقال لی رسول الله - پس گفت هر پنج خبر خدا - صلی الله علیه و سلم مصل اسیرک - چه شد  
اسیر تو - قلت گفتم - زعم انه فعلنی کلمات یغنی الله بها - گفت که وی تعلیم می کند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خداوند تعالی  
بسبب آن کلمات - قال - گفت آنحضرت - امانه قد صدقت - آگاه باش که وی به تحقیق راست گفته است آنچه گفته  
است از خاصیت آیه الکرسی و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده - و هو کذوب - و وی در میان  
اعمال خود در رخ گوشت - تعلیم من مخاطب شد ثلث ایال - میدانی تو اسے ابوهریره با که خطاب میکنی و با که سخن میگوئی  
درین مدت سه شب - فقلت لا گفتم نمی دانم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطان از شیاطین است که بر تخیل  
صدقات و اخلال به محل خیر انده بود - و رواه البخاری - و عن ابن عباس رضی الله عنه قال بینما جبرئیل  
قاعده عند النبی صلی الله علیه و سلم - و شنایم آنکه جبرئیل آمد نشسته است نزد آنحضرت - اذ سمع نقیضاً من فوقه -  
ناگاه شنید جبرئیل غم یا آنحضرت او از من بالا سه خود نقیض بقاف و ضا و حیر و از آمدند او را و کرد و محمل  
و بالان شوال مناسب ترست بقیح - فرفق راسه پس برداشت جبرئیل دم یا آن حضرت سر خود را و فقال -  
پس گفت جبرئیل غم - نه بابا من السامع ایوم - این در می است از آسمان گشاده شده سر زرد - و لم یفتح فم  
الا ایوم - و گشاده نشد آن در هرگز مگر سر زرد - ففرق منه ملک - پس فرود آمد از راه آن در فرشته و این کلام را می

قتال۔ پس گفت جبرئیل غفرم۔ هذا ملک نزل الی الارض لم یزل قط الا لیوم۔ این فرشته ایست که فرو آمده است بمسکوت  
 زمین و فرو نیامده بود مگر اگر فرشته مسلم۔ پس سلام گفت آن فرشته۔ سبحان بشر بنورین او بیست و یک سال گفت فرشته  
 با حضرت شاد و شویب و بنور سے کہ داده شد و بقیان و نور۔ لم یوتها نبی قبلک۔ و او فرشتہ آن دو نور بیخ پیغمبر سے  
 پیش از تو۔ فاتحہ الکتاب و خواتیم سورۃ البقرہ و نور کہ نام ستیا کی سورۃ الحمد دیگر دو آیت کہ در آخر سورۃ بقرہ انداز  
 آتن الرسول تا آخر سورۃ من تقرأ حرف ستمائة عظیمہ۔ ہرگز خوانی بجز از فاتحہ الکتاب و خواتیم سورۃ بقرہ مگر اگر کہ داده شد  
 ثواب آن ترا اجابت کردہ شود و دعا ہای کہ در آن است یعنی این عمل البتہ مقبول است و این دعا ہا البتہ مستجاب اند  
 و مراد بچون کلام ہاست کہ در انہا واقع اند مثل ابدنا و ربنا لا تو افخذنا و ربنا لا یخذنا و جزآن بر تقدیر یعنی اول اگر جزو  
 کہ اجزای کلمات اند از حروف صحیح مراد و از ذخیرہ درست است چنانکہ آمدہ است کہ ہر حرف قرآن را اجر می و ثوابی است۔  
 رواہ مسلم۔ و عن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا قیان من آخر سورۃ البقرۃ۔  
 روایت است اندابی مسعود کہ نام وی عقبہ بن عمرو بن ثعلبہ انصاری است گفت گفت آنحضرت دو آیت است  
 از آخر سورۃ بقرہ۔ من قرأ بہمانی لیلۃ۔ کسیکہ بخواند این دو آیت را در شبی۔ کفایت میکند خوانندہ را  
 یعنی دفع میکند از وسوسہ شریک و انس را یا بسندہ اندازد از باقی اورا و در شب اگر هیچ ورد دیگر بخواند کفایت  
 است بتفوق علیہ۔ و عن ابی الدرداء۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ غزیرا  
 من اول سورۃ الکہف۔ کسیکہ یاد گیرد و بخواند آیت از اول سورۃ کہف۔ عظم من الدجال۔ نگاہداشتہ نشود  
 از دجال مراد دجال مسموم است کہ در آخر زمان برآید و مردم را در فتنہ اندازد و از ہر کذاب و کفر و جہل و دلت  
 کذب و خیانت و خداع و تمییس است۔ رواہ مسلم۔ و در روایت ترمذی ہم از ابی الدرداء ہمہ آیت نیز آمدہ است  
 چنانکہ در فصل ثانی بیاید و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایمیر احدکم ان یقرئ لیلۃ ثلث القرآن۔ یا  
 تا توانی میکند یکی از شما از آن کہ بخواند در شبی سہ یک قرآن را۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ کیف یقرئ ثلث القرآن۔ چگونه  
 خواند یکی از ثلث قرآن را در شب کہ خالی از عسرتی نیست خصوصاً اگر شب میفرمائی با وجود او را و دیگر و او اسے  
 حق نفس و زہد و جہ کہ امر است بہ رعایت آن۔ قال قل ہو اللہ احد یعدل ثلث القرآن۔ فرمود این سورہ برابر است  
 ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانہ بفضل خود تضاعیف ثواب آنرا برتر  
 اصل ثواب قرأت ثلث قرآن میرساند و گفته اند کہ قرآن را قصص است از احکام و توحید و قل ہو اللہ احد مثل  
 بر توحید۔ رواہ مسلم۔ و رواہ النجاشی عن ابی سعید و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا ان ابی بنی صلی اللہ علیہ  
 و آلہ وسلم را در روایت است از عائشہ کہ آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکر سے و سر بہ بقیع سپین و تخفیف  
 شدہ و پتہ تھانیدہ بارہ از لشکر یعنی نو بجہ کہ بجای فرستادہ شد عظیم۔ و کان یقرأ لاصحابہ فی صلوٰۃ ثم یقبل ہو اللہ

و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن صراحتاً در نماز که با ایشان می گذارد پس خشم میکرد و قرائت را  
 به قیل میخواند احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از اقامت و بعد از اقامت میخواند احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از اقامت و بعد از اقامت  
 و سوره است میخواند و قرآن قیل میخواند احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از اقامت و بعد از اقامت  
 قیل میخواند احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از اقامت و بعد از اقامت  
 کیفیت نمیکشید باین تا آنکه سوره دیگری نیز بخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذارد و سوره دیگری بخوان گفت بن این  
 سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر نکرده می دارید می گذارم شما را و او را  
 افضل قوم می دانستند و کرده می داشتند که خبر دس امامت کند ایشان را - علماء جواد که و از آنک لایعنی - پس  
 چون باز آمدند از لشکر که کردند آن قصه مرثیه را صلی الله علیه وسلم - فقال - پس گفت آنحضرت - سلوه لایعنی  
 یعنی ذلک بر سر سید او را بر سر چه می کند آنرا یعنی التزام سوره قیل میخواند احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از اقامت و بعد از اقامت  
 که بر سر چه می کشی - فقال - پس گفت آن مرد و لایعنی لایعنی - از بر سر آن می کشم که این سوره و صفت خدا  
 تعالی است - و اما احب ان اقربا - و من دوست می دارم که بخوانم او را - فقال النبي صلی الله علیه وسلم اجروه  
 الله یحب - خبر و بیدار که خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت  
 از وی پرسید که چه منع کرد ترا از آنکه کنی آنچه امر می کند ترا یا این توجه داشت ترا با التزام این سوره در  
 هر رکعت گفت بدرستی که من دوست می دارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو از او را و او را  
 ترا در بهشت میفوق علیه و عن انس - ان رجلاً قال - روایت است از انس که مردی گفت - یا رسول الله  
 انی احب نده السوره - بدرستی که من دوست می دارم این سوره را قیل میخواند احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از اقامت و بعد از اقامت  
 قال - گفت آنحضرت - ان جب ایا با ذلک الخ - بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را و او را و او را  
 و مستحق آن گرداند - رواه الترمذی و رواه البخاری معناه - روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر چنانکه  
 ذکر کردیم - و عن عقیقه - بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان آیات انزلت الایة - ایامی نبی  
 و نبی شناسی آنها را که فرود فرستاده شده است امشب مقصود تعجب و تعجب است از ان لم یکن قط - دیده داشته  
 نه شده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ بریر که در ان پناه بخوید از مکاره ظاهر و باطن و جهانی و روحانی  
 بکمال مبالغه و تکرید قیل اعوذ برب اهلک و قیل اعوذ برب الناس آن آیات این است که این دو سوره شریفین آن است - رواه مسلم  
 و عن عائشہ رضی الله عنها ان النبي صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیل - بود آنحضرت و عقیقه  
 می آمد به سوره جامه خواب خود هر شب - جمع کفیه تم نفث میماهم می آورد و هر دو کفیه خود را پست در می دید  
 در هر دو کفیه نفث و نفث و نفث و دم کردن صریحی آنکه از آب و من چیز که با و باشد و فضل و میدان





در عایت نکست حق مرابرو اور اقر و غضب خدا و بر انداز و از درگاه رحمت و نذر را مخصوص بر جم کرد انید  
 اشارت است بنفایت اتهام و اعتنای بوسے۔ رواہ فی الشرح السنہ۔ وعن عبد اللہ بن عمر و قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقر او ارتق۔ گفتہ میشود صاحب قرآن را و ملازم  
 او را تبادلت و عمل بخوان و بر و بر درجات جنت بر قدر آنچه بخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند  
 باقصی درجات جنت برآید کہ آمادہ کردہ شدہ است بر اسے او و لائق است بحال او پس امر شامل است بحسب  
 اصحاب قرآن را از انبیاء و مطہرین و اولیاء و علماء و سایر صاحبین بر قدر درجات ایشان۔ و تل لکنت ترتل فی الدنیا  
 و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل سیکردی در دنیا فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیہ خواندن  
 ترتیل بتجہتین سخن ہموار۔ فان منزلک عند آخرتہ تقر بان پس بدرستی کہ منزل تو نزد آخرتہی است کہ بخوانی اگر۔  
 رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم ان الذین یسین فی جو فی من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستی کہ آن کی کہ نیست و بر درون  
 وی چیزے از قرآن بچو خانہ ویران است کہ آدمی درون و سے نیست و فی الصراح جون درون شکم ظاہر  
 آن است کہ مراد حفظ قرآن است زیادہ بر اینچو بہ الصلوٰۃ و بعضی تعبیر کردہ اند و گفتہ اند حفظ او نظر او اللہ اعلم۔  
 رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی بذل حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم یقول الرب۔ میگوید پروردگار تبارک و تعالیٰ من شغلہ القرآن عن ذکرہی و مسکتہی۔ سیکہ بازی دارد  
 اور از قرآن اندک زمین و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن است۔ اعطیتہ افضل ما اعطی السالمین۔ میدمم او را  
 بہتر و زیادہ تر از آنچه میدمم سوال کنندگان با ظاہر آن است کہ گفتہ شود ذکر کنندگان را لیکن همچنین گفتہ و  
 اکثافاً بذکر سوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریف زیرا کہ ذکر کہیم  
 دشنامے وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمدہ است سیکہ باز دارد و او را ذکر من از سوال  
 من میدمم اور بہتر از آنچه میدمم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہمہ ذکر و دعا  
 جزوے از قرآن است و قرآن کل اکمل است و آنکہ بعضی از درویشان مریدان اند کہ مشغول میدارند قلاوت  
 قرآن را چید گاہ موقوف گزارند مصلحت در و سے آفت کہ ظہور اثر در ذکر اسرع و اظہر است و حصول آن  
 در قرآن بطلی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر و نتیجہ ذکر و زود آید و در و و غیر  
 نکرد آنکہ بسر حد ملکہ برسد و بفنا سے تمام کشد کہ الفانی لایزالی او صافہ و در قرآن ویرانیدہ و دیر پائندہ  
 کذا ذکر الشیخ الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمۃ واسعہ و نیز گفتہ است کہ طالب القرآن و تلاوت آن  
 در نماز و غیر نماز ہر آنزدے کہ درین راہ وار و برسد۔ و افضل کلام اللہ علی سائر الکلام بفضل اللہ علی خلقہ

و فی فضل کلام خدا براتی کلام ای خلق بجز فضل خداست خواست بر خلق و س - رواه الترمذی والداری و البیهقی  
فی شعب الایمان و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حرفاً من کتاب اللہ - فله حسنة و حسنة فحسبکم انکم تسئلون عن فضل کلام اللہ  
مراد از نیکی است و مقرر است کہ ہر نیکی جزا داده میشود بدو مانند اقل این است و اکثر را حدیث نیست اگر گویند این  
خود در ہر جا ہر نیکی است فضل قرآن چیست جوابش آنکہ ہر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن است کہ ہر حرف و  
وی ثوابی مرتب است و در سائر اعمال ہر عمل یک نیکی است نہ کہ ہر بارہ از وی نیکی دیگر باشد ہم علی ہست کہ مرکب  
از چند عمل است آنجا ہر عمل کہ بعد عمل است نیز نیکی است فافہم بعد از ان می فرماید - لا اقول الم حرف - نمیگویم  
الم حرف است - الف حرف - الف تنها حرف است و همچنین - لام حرف و ہم حرف - مراد باین کلام نہ نفی حرفی است  
از الم کہ مرکب از سہ حرف است و متع سورة است و اثبات مراد باین حروف را بلکہ مراد نفی از اسامی سہ دانبا  
مرسمیات را کہ با لفظ حرف اند پس باین معنی حسنات الم کہ فائزہ سورة بقرہ است مثلاً نو و باشد و آنکہ در الم  
ترست ہستی فافہم - رواه الترمذی والداری و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسناداً و عن  
الحارث الاور - تابعی کوفیت مشہور بصحبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ - قال ہر حرفی  
گفت گذشتہ و مسجد ظاہر آن است کہ مسجد کوفہ مراد است - فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاہ ہم  
درآمدہ اند و سخنان فوض باب درآمدن و سخن درآمدن و بکار آمدن و آمدن - فدخلت علی علی - پس درآمد  
بر امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ - فافترتہ - پس خبر دادم او را باین حال مردم - فقال - پس گفت علی رضی اللہ عنہ  
او قد فعلوا - یا این چنین است کہ تو گفتی و تحقیق کردہ این خلعت شیعہ را و فوض کردہ در اباطیل - قلت لیس  
گفتم آرسہ کہ دزد - قال - گفت علی - انا الی سمعت رسول اللہ - آگاہ باش بدستیکہ من شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ  
علیہ وسلم یقول - می گفت - الا انہا سگون فتنہ - آگاہ باش بدستیکہ قصہ این است کہ نزدیک است کہ پیدا شود  
فتنہ از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اہوا - قلت ما المخرج عنہا - گفتم چیست بنیل پیرون آمدن و بجا  
یا قتل از ان فتنہ - یا رسول اللہ قال کتاب اللہ - گفت آنحضرت مخرج کتاب خداست کہ قرآن است -  
قیہ بنا ما تمکلم - و ان قرآن جمیع خبر چیز نیست کہ پیش از شما بودہ اند از احوال امم باشی و وقائع ایشان - و خبر بعد  
و خبر خیرے کہ پس از شما پیدا از احوال مردم آیندہ و احوال قیامت - و حکم بانیکم - و در قرآن است حکم حکام  
معاملات و وقائع کہ میان شماست - ہوا الفصل - اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مقبول و مبین  
کہ نیست در وی اشتباہ و اہام - لیس بالنزل نیست قرآن نہر لہ یعنی بہیودہ و نادرست خلاف جد اشارت است  
مقبول حق سبحانہ انہ لقول فصل و اہو بالنزل - من ترکہ من جبار قصمہ اللہ - کہیکہ باند او را و افتادہ و نورزا

ہو سہ دستہ و مستقبل گرد و بقل و ہر اسے خود از سر تکرار کند و ستمگار معاند حق بشکند و پارسہ پارسہ کند اور را  
 خدای تعالیٰ - و من یبتغی الہدی فی غیرہ اضلہ اللہ - و کسیکے طلب کند را راست را و غیر قرآن گمراہ سازد اور را  
 خدا سے تعالیٰ - و ہو جبل اللہ الثین - و قرآن رسن خداست استوار کہ ایشان را می کشد بدان بدر گاہ قرب  
 خود و ایشان میرساند آن در گاہ تعلق و تمسک بدان - و ہو الذکر الحکیم - و اوست ذکر متعل بر بیان سعادت  
 و کمال مہدار و مہار و باطن - و ہو الصراط المستقیم - و اوست راہ راست کند و دوی و آسان بنزل مقصد و رساند  
 و ہو الذی لا یزغ بہ الا سوار - و قرآن آن چیز می ست کہ میل نمیکند بسبب و می ہواہی نفس از حق باطل مگر آنکہ  
 اتباع کند شاہدات را و ترک کند محکومات او را - و لا یلتبس بہ الا ستمہ - و اینچہ نمی گرد و بوسے زبانہا یعنی شتہ و مخط  
 نمی گرد و بغیر خود از جهت غایت اتیان و افراد و سے بفضاحت و اسلوب یا مردان ست کہ دشوار نمی آید و رنگ  
 نمی گرد و بیزبانہا از جهت التشریح و لہا بہ تلاوت و التباس پوشیدہ شدن کار بر کسی و اینچہ شدن تاریکی  
 یا روشنائی - و لا یشتع منہ العلم - و سیر نمیشوند از سے علمانی احاطہ نمیکند علوم ایشان بدان تا بایستند از ان شہ  
 ایستادن کسی کہ سیر نشود از طعام و فارغ می گرد و از ان و با سیر نمیکرد و از تلاوت و سے کسیکے بدانند و حاضر گرد و  
 از سلامت الفاظ و لطافت معنی آن - و لا یخلق عن كثرة التردد - و کہنہ نمی گرد و از بسیار سے تردد و تکرار و سیر و  
 روق و رواج و می و لذت قرار و استماع و سے و یخلق بفتح یا و یضم لام و یضم یاء و کسر لام نیز روایت است -  
 و لا یقنی عجائبہ و تمام نمیشود و پیرداختہ نمی گرد و کار ہای شگفت و سے و تمام نمی گرد و معانی و معارف و سے و از جهت  
 است کہ سیر نمیشوند از سے علما و کہنہ نمی گرد و از تکرار - ہو الذی لم یثبہ الحق انہ سمعہ حتی قالوا - و قرآن چیز سے ست  
 کہ باز نیامد بجن و قیام نہ شنیدند آنرا یعنی باز نیامدند از مبع و ثنائے و سے و توقف و صبر دست نداد ایشان را تا آنکہ  
 گفتند ہمیں بہایت و استیصال - انما سنا قرنا عجبا - بدرستیکہ ما شنیدیم قرآن شگفت را - یہدی الی الہد -  
 کہ راہ ینہاید بسوے صلاح کار رشد برہ شدن و بمان بودن مراشد بیا راہہا - فامنا بہ - پس ایمان آوردیم  
 بقرآن این نیز بقول حق و تمہ آیت است - من قال بصدق - کسیکے قائل شود و حکم کند بقرآن راست گو شود -  
 و من عمل او جبر - و کسیکے عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب دادہ شد - و من حکم بہ عدل - و کسیکے حکم کند بوسے  
 و بر فرمودہ و سے و عدالت کند - و من دعا الیہ ہدی الی صراط مستقیم - و کسیکے دعوت کند و خواند مردم را بسوی  
 قرآن راہ نمودہ شود بسوی راہ راست - رواہ الترمذی و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث اسنادہ مجہول  
 و گفت ترمذی این حدیث بہت کہ اسناد و سے مجہول است یعنی رجال اسناد و سے مجہول اند - و فی احادیث  
 مقال - و در احادیث امور کہ منتہا سے اسناد است سخن ست نسائی گفتہ کہ قوی نیست و در قوے گفتہ لایاس بہ  
 و شعبی گفتہ کہ کذاب است و ابن معین گفتہ کہ ضعیف است و بعضی گفتہ اند نقد است و محسن معاذی کہ نبی - انہم جیم و فتح

اور ثقات تابعین ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وعمل بآیہہ۔ کسیکہ بخیر اند قرآن را  
وعمل کند بخیر سے کہ در قرآن ست۔ ایس والدہ تا جویوم البقیۃ۔ پوشانیدہ شود پدر و مادر اور انفس کے روز قیامت  
منورہ احسن من ضوء الشمس نے بیوت الدنیا کو کانت نکیم۔ روشنائی آن تاج نیکتر و تھیر از روشنائی آفتاب باش۔  
در خانہاے دنیا اگر میوہ آفتاب در خانہاے شہائینی نزدیک بشما و درین مبالغہ است در نورانیت و سے و بعضی  
گفتہ اند کہ اباس تاج کنایت ست از ملک و سیادت۔ غنا ظلم بالذی عمل بہذا پس چیست گمانا سے شہا بان کہ یکہ  
بخیر اند و عمل کند قرآن یعنی پدر و مادر اور بسبب و سے این درجہ دین کہ امت خواہ شد قیاس توان کرد کہ خود

را چہ خدا فرماہ بود۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ و عن عقیبہ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
یقول لو سئل القرآن فی الہاب تم ایتی فی النار ما حرق۔ اگر گردانیدہ سے شود قرآن را در پوستی پسترا ندانجہ نشود  
در آتش عیسوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیث کہ اگر لہر فیض و تقدیر در آتش اندازند نوز و لیکن مہور  
این کہ امت ہر دست ہر کس نیست یعنی گفتہ اند کہ این معجزہ قرآن بود در زمان کہ امت نشان آنحضرت صلعم  
و متحقق بود و بعضی گفتہ اند کہ مراد از آخرت ست کہ ہمیر ست میان حق و باطل و خبر حق کارگر تنقید و بعضی گفتہ اند  
کہ مراد آن ست کہ ہر کہ قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نہ رود و مراد بابا ہر پوست آدمی و بدان اوست  
و اباب کہ ہر ہزہ جلد غیر مدبوع را گویند و درین مبالغہ دیگر ست کہ فساد و احتراق بحجم غیر مدبوع نہ دوسرایت می کند

رواہ احمد و ابو داؤد و الدار سے۔ و عن علی۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن  
ہر کہ خواند قرآن را۔ فاستظمرہ۔ پس یاد کرد از آنرا۔ فاحصل حلالہ و حرم حرامہ۔ پس حلال گرداند حلال اورا و حرام  
گرداند حرم اورا یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان۔ اوحد اللہ الخبۃ۔ می در آرد اورا خدا سے تعالیٰ در بہشت۔ و شفیع  
فی عشرۃ من اہل بیتہ۔ و قبول میکند شفاعت اورا در وہ کس از اہل بیت و سے۔ کلیم قد و جیت ہم النار۔ ہر  
اہل بیت و سے کہ تحقیق واجب شدہ است مرانہا را آتش یعنی این چنین اہل بیت کہ فاسق اند و مستحق آتش شدہ اند

رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و حفص بن سلمان الراوی لیس ہو بالقوی  
یصفی فی الحدیث۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب کیف تقرآن فی الصلوۃ  
گفت آنحضرت مرا بی بن کعب را کہ چگونه قرأت میکنی در نماز یعنی چہ بخوانی در نماز۔ فقرام القرآن۔ پس خواند

ابی بن کعب فاتحۃ۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ انزلت فی التورۃ و الانی الانجیل  
ولانی الزبور و عرود و نوحا سو گنت کہ فرو فرستادہ شدہ است در توریت و نہ در انجیل و نہ در زبور۔ و لانی  
القرآن مثلاً۔ و نہ در قرآن کہ از ہمہ فاضل تر ست مانند ام القرآن۔ و انہا سبع من التائسۃ و القرآن العظیم  
الذی افقیتہ۔ و ام القرآن سبع التائی ست و قرآن عظیم کہ دادہ شدہ است سرافیسر این در فصل اول

در حدیث سعید بن ابی کثیر - رواه الترمذی وروى الدارمی من قوله - وروایت کرده است واری قول  
 وری - انزلت ولم یزکری بن کعب - و ذکر کرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب او را بیاگفته است عن  
 ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما انزلت فی التوراة ولا فی الانجیل ولا فی الزبور - و القرآن شکلا یعنی مثل اسم  
 القرآن الحدیث - و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و انزلت  
 فاقروا - بیا خوانید قرآن را پس بخوانید او را - فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ و قام به - بدرستی که حال قرآن  
 مگر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را و قیام یل کرد و بدان کشتن حراب محسوس گشت - همچو حال انبیا است - هر چه کرده شده  
 از مشک - تفویج ریج کل مکان - میدان بود و در هر جای فوج و میدان بود و خوش - و مثل من تعلم  
 و قروا - و حال کسی که آموخت قرآن را پس خواب کرد و قیام یل نکرد و حال آنکه قرآن در شکم او است  
 کشتن حراب او کی علی مسک - همچو حال انبیا مشک است که بسته شده است سر و پوشیده نماند که ظاهر  
 حدیث آنست که مراد بقیام شب بر خاستن و خواندن قرآن باشد و نه ناز شب بقرینه مقابلهت وری بر تودیه یعنی  
 خواب است و یعنی ان قیام بقرآن عمل بدان مراد دارد و تودیه کنایت از غفلت و ترک عمل را زنده ماندن هم  
 رواه النسائی و ابن اقیه - و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیه المصیر کسی که بخواند سوره حم را که او را  
 سوره مؤمن میگویند تا قول وی و الیه المصیر قوله تعالی حم تزل الکتاب من الله و انزل الیه علم غافر الذنب و قابل التوب است یعنی  
 ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر و آیه الکسی - و بخواند آیه الکسی را - چین یعنی - هنگامی که هیچ کند - حفظ بهمانی کسی نگاها  
 میشود به برکت این دو آیه از آفات و بلاهای ظاهر و باطن تا آنکه شام کند - و من قرأ به صبح می حفظ بهمانی یعنی - هر کسی که بخواند  
 آن دو آیه را هنگامی که شام کند گاه باشد شوقا آنکه صبح کند - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب -  
 و عن الثعلبی بن بشیر - و لدت وی بعد از چهار ماه است از هجرت و او دل مولودی است که زائیده شد نصار را بعد از  
 هجرت و او را و الدین او را صحبت است - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات و الارض  
 بالقیام - بدرستی که خدا را تعالی نوشت کتابی را یعنی او را که در ملائکه را نوشتن آن پیش از آنکه پیدا کند آسمان  
 زمین را بعد از هزار سال - انزل منه اثین ختم بها سوره البقرة - و فرستاد از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بر آن  
 دو آیت سوره بقره را تحقیق این کتاب و کتابت و سکس با این مدت و شرح ذکر کرده شده است - و انزلت  
 فی دار ثلث لیال یقر بها الشیطان - و خوانده میشود این دو آیت و هیچ سراسر شب پس ای که نزدیک شود  
 از سراسر شیطان - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن ابی الدرداء  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکاف عصمه الله من فتنه الدجال کسی که بخواند  
 سه آیت را از اول سوره کاف را شعله میشود از فتنه و حال چنانکه تمام شده است در صحاب که در آن شب





اذا نزل نازل شدة ورايشان ولا على الذين اذا ما اتوا تكلموا الآية - ان النبي - روايت مى كند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم  
يقول السجات قبل ان يرقى فيخوض السجات را پيش از آنكه خواب كند و سجات بكسب باسے موحده سورتها سے كه در اول  
آنها سبحان يا سبح يا سبح است كذا قال الطيلى - يقول ان فيهن آية خير من الف آية - مى گفت آنحضرت كه درين سورتها  
آيتى است كه بهتر است از هزار آيت و طيلى گفت كه آن آيت بهم است چنانچه شب قدر و ساعت جمعه و الله اعلم  
و ثواب كه آخر آيت سوره خمر مراد باشد و دوسے مذكور و مشهور است و سادعيه ماثوره و اول سوره حديت عظيم  
بذات الصدور نيز مذكور است و شمول اين حديث بقول طيلى على الاجمال است و الله اعلم - رواه الترمذى  
و ابو داود و رواه الداريمى عن خالد بن معدان بفتح سيم و سكون عين ممله - و سريلا - بطريق ارسال زهير كه خالد  
ابن سبت - و قال الترمذى في هذا حديث حسن غريب و عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان سورة في القرآن تلتون آية شفقت لرجل حتى غفر له - گفت آنحضرت كه سوره است در قرآن كه سى آيت است  
شفا عت كرم دوسے را تا آنكه آمرزيده شد آن مرد را - و هى وان سوره - تبارك الذى بیده الملك رواه احمد  
و الترمذى و ابو داود و النسائى و ابن ماجه و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبي - گفت ابن عباس  
كه در بعضى اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم - خبارة على قبر خيمه خود را به قبر سے و خبار بكسب خاسے بهر ممد و خيمه  
و در بعضى نسخ خبارة تبار و آخر - و هو لا يحب ان قبره - دوسے گمان نمى برد كه آن قبر است - فاذا فيه انسان ليبر  
پس ناگاه در آن قبر آدمى است كه خيوان سوره - تبارك الذى بیده الملك نتي شده - تا آنكه ختم كرد اين سوره را  
فقال النبي - پس آن پيغمبر را - صلى الله عليه وسلم - پس خيمه و او آنقدر شد - فقال النبي - پس گفت پيغمبر  
صلى الله عليه وسلم - اين سوره مانع است يعنى منع كنده و باز دارنده است عذاب را از فرشته  
خود سهرى المخبية - اين سوره رستگارى و نجات خواننده خود را بخيرين عند الله رستگارى ميدهد و رواه  
از عذاب خدا رواه الترمذى و قال - و گفت ترمذى - هذا حديث غريب و عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم  
كان لا ينام حتى يقرأ روايت است از جابر كه آنحضرت بود كه خواب نمى كرد تا آنكه بخواند - المنة بل و تبارك الذى  
بيده الملك رواه احمد و الترمذى و الداريمى و قال الترمذى - و انما حديث صحيح و كذا في شرح السنة  
و في بيان گفته مى سنند و شرح السنه كه اين حديث صحيح است - و فى الباب غريب - و در بيان گفته مى سنند كه اين حديث  
غريب است مگر گفته ام كه خواب است با صحت منافات ندارد مگر آنكه مراد غريب شاذ باشد - و عن ابن عباس و انس  
بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نزلت تعدل نصف القرآن - گفت ابن عباس و انس  
كه گفت آنحضرت سوره اذ نزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرات و سے ثواب قرات  
نصف قرآن است - و قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن - و قل هو الله احد برابر است ثلث قرآن را -

اولی ایها الکافرون قرآن سید قرآن را و در توحید بودن افاضت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدء و معاد می کند  
و درین سوره بیان معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها  
الکافرون سید قرآن آنست که قرآن مثل ست بر توحید و ثبوت احکام و قصص و این سوره محتویست  
بر اول زیرا که برآت از شرک اثبات توحید است و الله اعلم - رواه الترمذی و عن معقل بن یسوع و سکون  
عین و کسره قاف بن یسار - بفتح تخانیة و تخفیف ملامه صحابیت از اهل بقیة الرضوان روایت می کنند از دوسه  
حسن بصری و غیره - عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات - گفت آنحضرت هر که  
گوید یا ایها الله که صبح کند سه بار - اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سوره  
الاحقر - پس بخواند سه آیت از آخر سوره حشر از قول و سه سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره -  
و کل الله ببین الف ملک - وکیل گرداند خدا را تعالی بوسه بنفاد هزار فرشته را توکیل وکیل گردانیدن  
و گفتار شستن کار را بکسی - یصلون علیه حتی یبسی - درود می فرستند این بنفاد هزار فرشته بر و سه دعا می کنند  
و آخر شستن میخوانند مراد آنکه شام کند - و ان ات فی ذلک الیوم مات شهیدا - و اگر سیر و آن کس در آن روز بکشد  
شبهه و می یابد ثواب شبهه ان - و من قالها حین یبسی کان بملک المنزلة - و کسی که بگوید این آیات را بکشد  
که شام می کند باشد بهمان منزلت که در صبح بگوید که ده شد از توکیل بنفاد هزار فرشته و صلوات ایشان بر او  
و شهید مردن اگر میرود در آن شب - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث خریب -  
و عن انس من قرأ کل یوم مائتة کسبیکه بخواند سر روز دو نیست بار - قل هو الله احد می عنه ذنوب حسین  
سنه - محو کرده شود از دوسه که گناهان پنجاه سال محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح - الا ان یکون علیه  
دین - مگر آنکه باشد بر و سه و سه - رواه الترمذی و الدارمی و فی روایت حسین مرتبه - و در روایت دارمی  
خو اندرین و سه پنجاه بار واقع شده - و لم یکر الا ان یکون علیه دین - و ذکر کرده است دارمی این استثناء  
و این استثناء و معنی دارد یکی آنکه این گناه که دین است محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تعلیل  
و تشدید دیگر آنکه بر تقدیر و بر دین گناهان محو کرده نمیشود و قرأت این سوره تاثیر نمی کند و الله اعلم و عنه  
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه - کسی که خواهد که خواب کند بر جانیه خود  
پس خواب کند بر جانب راست خود - ثم قرأ بآیه مرتبه - پسر بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القيمة یقول  
یا رب - و تیکه باشد روز قیامت سه گوید مراد او را بر در و کار - یا عبدی او حل علی یمینک الجنة - ای بنده من  
در آسمان بر جانب راست خود بهشت را - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن ابی هریره ان النبی  
صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقرأ روایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردی که

سچواند۔ قل ہوا اللہ احد فقال۔ پس گفت آنحضرت ادحیث۔ واجب گشت۔ قلت ما وحیث یگفتم من چہ چیز واجب شد  
 قال الحجۃ۔ گفت آنحضرت بہشت واجب شد۔ رواہ مالک والترمذی والنسائی وعن فرقة بن نوفل یفتح فا  
 وسکون را تابعی است و بعضی گفته اند کہ مراد از محبت است۔ وعن ابیہ۔ روایت می کنند کہ پدرش نوفل کہ صحابی است  
 انہ قال کہ پدرش گفت۔ یا رسول اللہ علمنی شئیاً اتوہ اذا ودیت الی فراتی۔ بیاموزان مرا چیزی کہ گویم آنرا وقتی  
 پناہ آرم بمسوسے جائے خواب خود یعنی بخوانم در وقت خواب رقت۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اقرء بخوان  
 قل یا ایہا الکافرون فانما براؤہ من الشکر۔ زیرا کہ این سورہ ہزار بار است از شکر ہر یک عبادت انجہ عبادت  
 ی کنندگان این پس در خواب روئے برے شوق از شکر و پاک اللہ الایمن آن را گریہ برے توحید مہر سے  
 رواہ الترمذی والبوداؤد والدارے۔ وعن عقیبة بن عامر قال بنا انما سیرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 در اثنا سے آنکہ من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الحجۃ۔ میان الحجۃ و بقیعیم و سکون حاسے مہر وفا  
 والابواب۔ و میان ابوالفتح ہمزہ و سکون موحده و کسیر ہمزہ نیز آمد ہمزہ و موضع اند میان کہ۔ ہمزہ زار ہما  
 تشریف دگر گیا۔ از غشتینار یح و ظلمۃ شدیدہ۔ ناگاہ پوشیدہ را با بوزار کی سخت۔ فجعل رسول اللہ پس گشت  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تہود۔ کہ پناہ می جوید۔ با عوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس۔ در وقت از روایا  
 فقیہیہ آمدہ کہ ترک قل ازین دوسورہ جائز است و این حدیث سند دوسے یتوانہ بود۔ و فیقول۔ و یگوید آنحضرت  
 یا عقیبة تہود بها۔ اسے عقیبہ پناہ جو باین دوسورہ۔ فہا تہود شہود بہا۔ پس پناہ نہ جتہ است ہیج پناہ جوئیدہ  
 بانند این دوسورہ و تہود ہے مانند۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عبد اللہ بن حبیب لضم خانے ہمزہ و فتح ہمزہ  
 صحابی است مدنی حلیف انصار۔ قال گفت۔ خرجانی بیدہ مطروحات شدیدہ۔ بیرون آمدیم و شب با باین  
 و تاریکی سخت۔ لطلب رسول اللہ۔ در حالے کہ میجویم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فادرگناہ پس دریا ہم  
 آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ قل۔ گوئی بخوان۔ قلت۔ پس گفتم من۔ ما اقول۔ چہ گویم یعنی  
 چہ خوانم۔ قال۔ گفت آنحضرت بخوان۔ قل ہوا اللہ احد والعمودین۔ و بخوان تہودین بقیعیم و کسر واد  
 مراد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است۔ عین بقیع و عین مہمی۔ و رہنگائی کہ بیج کئے  
 و رہنگائے کہ شبانگاہ کنی۔ ثلث مرات۔ بار تکفیک من کل شی۔ بسند کی می کنند از سر جنب یعنی دفع میکنند  
 ہر اوقات و بلارا۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد والنسائی۔ وعن عقیبة بن عامر قال قلت رکت اُنتم۔  
 یا رسول اللہ اقرء سورہ ہود و سورہ یوسف۔ یا بخوانم سورہ ہود یا سورہ یوسف یعنی بقصد تہود دفع  
 ہے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لن تقر انی ابلغ عند اللہ ہرگز نہ خوانی تو چیز را آسان تر و تواتر  
 در باب تہود و خدا من قل اعوذ برب الفلق کہ و روئے تہود است از شر تمامہ مخلوقات عموماً و خصوصاً

## رواہ احمد والنسائی والدارمی

**الفصل الثالث** - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعربوا القرآن - اعربا بکفہ  
 قرآن را یعنی بیان کنید و اظہار کنید معانی آنرا و اعربا در لغت بمعنی بیان و اظہار آید و حرکات و سکونات را کہ نحو بابا  
 اعراب سے گویند ہم بجهت آن سے گویند کہ ظاہر و مبہین سے گرد بان معنی و درین شریک است ہر کہ زبان عرب  
 سے داند بہر زبان بیان فرمود انچہ مخصوص است بابل شریعت و مسلمانان بقول خود و اتباعو اعراضہ -  
 و پیرو سے کہند و غرائب قرآنرا و تفسیر کہ در غرائب را بفرانض و حدود و فرمود - و غرائب قرآنہ و حدودہ - و غرائب  
 قرآن فرانض است یعنی احکام واجبہ و حدود و اوست یعنی سنن و آداب و تسمیہ اینها بفرانض بجهت آن  
 باشد کہ مخصوص است باہل دین و از جهت آنکہ ایمان غریب است پس احکام و سے نیز غریب باشد و طبیعتی گفتہ کہ مراد  
 بفرانض مقدمات مواریث است و بحدود و احکام یا مراد بفرانض انچہ واجب است بر مکلف اتباع آن و بحدود  
 اسرار و رموز چنانکہ مکمل آیتہ ظہور و بطن انتہی - و عن عائشہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قرأہ القرآن  
 فی الصلوۃ افضل من قرأہ القرآن فی غیر الصلوۃ - خواندن قرآن در نماز بہتر است از خواندن آن در غیر نماز  
 و افضل حالات قرأت قرآن خواندن اوست در نماز الیستادہ بعد از ان نشستہ - و قرأہ القرآن فی غیر الصلوۃ  
 افضل من التسبیح و التکبیر - و خواندن قرآن در غیر نماز بہتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید اگر چہ در نماز باشند  
 زیرا کہ تسبیح و تکبیر و تحمید و تحمیل ہمہ جزو قرآن اند و افضل دادہ اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتغال  
 قیام بہ قرأت قرآن - و التسبیح افضل من الصلوۃ - و تسبیح و تحمید و ذکر خدا نا فاضلتر است از صلوۃ و صرف  
 مال در راہ خدا دشوہر آن است کہ عبادت متعدی سے کہ نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم کہ  
 نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید کہ مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از ان مستثنی ہو و ذکر خدا  
 اکبر و بزرگتر است از ہر چنانکہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ ذکر تبار و فاضلتر است از اتفاق و سبب و فضیہ در راہ  
 خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث کہ در کتاب مذکور است یکی از اینهاست فتدبر - و الصلوۃ افضل  
 من الصوم - و صدقہ دادن در راہ خدا و مال صرف کردن بہتر است از روزہ داشتن و اساک کردن در مال  
 و گفتہ اند کہ در صوم اساک مال است از نفس بعد از ان صرف کردن مال بر ان و در صدقہ صرف کردن مال  
 بر غیر چنانچہ گفتہ است بیت و گر نہ چہ حاجت کہ زحمت برے - ز خود باز گیرے و ہم خود خورے - بجهت  
 افضلیت صوم کہ اشارت کردہ شد بان بحدیثی کہ در کتاب صوم گذشت کہ ہر عمل نبی آدم کی بدہ است مگر روزہ  
 کآن برائے من است و من خرا میدہم بدان باقی است و شک نیست کہ اخلاق جات و حیثیات بہتر است  
 و در شال این سائل باین اشارت کردہ بقول خود - و الصوم خیر من النار - و روزہ داشتن بہتر است از آتش

و در نوح و سبب حفظ و نگاه داشتن است از آفات شہوات و کید شیطان که سبب دخول نارند و گفته طبعی که چون نظر  
کرده شود و بذات عبادت نازنا فضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کند مہر کی بسبب اثر و خدایت آن  
صوم افضل بود استی و عن عثمان ابن عبد اللہ بن اوس - بفتح ہمزہ و سکون واو - انشقی بفتح شلثہ و قاف  
عن جده - روایت سے کہ عثمان ابن جبر خود کہ اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال - گفت اوس  
قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قرأ الرجل القرآن فی غیر المصحف الف ورجع - ثواب خواندن  
مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن ہزار درجہ دارد - و قرأت فی المصحف نصف عالمی و کلم الی اسفلی  
درجہ - و ثواب خواندن و سے در مصحف زیادہ کردہ میشود بر ثواب خواندن از ہزار تا دویست ہزار درجہ از جهت  
زیادت ثواب نظر کردن مصحف و مساس کردن و ہر شستن آن و تحقیق دارد شدہ است کہ نظر کردن  
در مصحف عبادت است و بسیار سے از صحابہ و سلف در مصحف میخواندند آورده اند کہ عثمان راضی اللہ عنہ در مصحف  
پارہ شدہ از جهت کثرت قرات و سے در آن و تو و سے گفتہ کہ این حکم علی الاطلاق نیست بلکہ اگر قار سے را در یاد  
خواندن تدبیر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یا در خواندن افضل باشد و اگر  
ہر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طبعی گفتہ کہ ممکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی و در صوت  
قرأت از مصحف بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
ان ہذا المصحف لہذا الکامیہ الحدید - ہر ستمیکہ این دہکامے مردم رنگ سے گیر و تیرہ سے گردد  
چنانکہ رنگ میگیرد و آہن - اذا اصابہ المار - و تیکہ برسد آہن را آب - یقیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ اجلاؤا  
چہیت سبب روشنی دل و صفات و سے - قال اکثرہ ذکر الموت و ملائکہ القرآن - گفت آنحضرت موجب جلا سے  
تلاوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است تلاوت برفیع است و ہر نیز روایت کردہ آمد و ہر درجہ اول مراد  
اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - رو سے البقی الاحادیث فی الاربعۃ فی شعب الایمان - و عن النبی  
بفتح ہمزہ و سکون تحتانیہ و یفا - بن عبد الکلامی - بفتح کاف و زای - ان یحیی ہذا المصنف و یسویہ  
از بین صحابی است رئیس قوم خود بود و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را نزد خود طلبید پس حجت کرد و سلمان  
قال - گفت ایفع کہ - قال رجل - گفت مرد سے - یا رسول اللہ اے سورۃ القرآن اعظم - کدام سورۃ قرآن  
بزرگتر است - قال - گفت آنحضرت - قل ہوا اے احد - ان سورۃ بزرگتر است و سابقا کہ شست کہ اعظم سورۃ  
قرآن فاتحہ الکتاب است - متنبہ تعد و جہات و صفیات است چنانکہ گفتہ - قال - گفت آن مرد - فای ایتہ  
اعظم فی القرآن - جس کلام آیتہ در قرآن بزرگتر است - قال آیتہ الکبری - فرمود آیتہ الکبری بزرگتر است  
کہ اللہ قال لا اله الا هو الحی القیوم - است - قال ہی آیتہ یا سبجہ اللہ بحب ان یصیب و اسک - گفت آن

پس کلام آیت اسے پیغمبر خدا دوست سے دار سے کہ ہر سہ خیر و برکت و دعا سے او تر و اوست تر استقال خاتمہ  
سورۃ البقرۃ فانما من خزائن رحمۃ اللہ زیر کہ آن از خیرینہ ہائے رحمت خدا سے تعالیٰ ست میں تحت عرش  
از زیر عرش سے تعالیٰ اعطا ہائے اللہ و انہ است خدا سے تعالیٰ انرا باین امت مرحومہ۔ کم شرک انجیر  
من خیر الدنیاء والاخرۃ نگذاشتہ این خاتمہ پیچ خیر از خیر دنیا و آخرت۔ الا شملت علیہ۔ مگر انکہ شملت ست  
بر و سے و در گرفتہ و بیان کردہ است انرا پس قول و سے امن الرسول اشارت ست بایمان و تصدیق و یمننا  
و اطفا باسلام و احکام ظاہرہ و ایک المصیر بجز اسے عمل و رافت و لا یكلف اللہ نفسا الی آخرہ بنافع و نفعیہ  
و اخرویہ۔ رواہ الد رستہ۔ وعن عبد الملک بن عمیر بن نعیم بن عیین مملہ و فتح سیم۔ مرسلہ۔ بطریق ارسال  
زیر کہ سے تابعی ثقفی و قاضی کوفہ و بعد از شعبی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاتحہ کتاب  
تشفاء من کل امر سوء فاتحہ شفا ست از سر و در جنبانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخواند۔ رواہ الد رستہ  
و البیہقی فی شعب الایمان و عن عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ قال من قرأ آخر آل عمران سیکم بخواند آخر  
سورۃ آل عمران از قول و سے تعالیٰ ان فی خلق السموات و الارض تا آخرہ فی لیلہ۔ و رشی۔ کتب لہ قیام  
لیلہ۔ نوشتہ شود در آن کس را ثواب بید از سے شب نماز کردن و در سے یعنی ثواب بجز و خواندن این  
آیات بعد از ہر نماز استن از خواب ہر سے بعد مشہور و مذکور ست در احادیث و عن کحول۔ روایت ست  
از کحول شائے کہ از مشاہیر تابعین ست۔ قال۔ گفت۔ من قرأ سورۃ آل عمران یوم الجمعة صلیت علیہ السلام  
الی الیسی کہ سیکم بخواند سورۃ آل عمران را روز جمعہ و در سے فرستند بر آنکس و استغفار کنند ہر اوراد و متکا  
تا شب۔ رواہ الد رستہ۔ روایت کرد این ہر دو حدیث را دل سے۔ وعن جبر بن نعیم جم و فتح موحہ و یکن  
تجانیہ۔ بن نعیر۔ نعیم نو و فتح فاو سکون یا و را و آخر از ثقات تابعین شام ست و از حضرت عیین جاہلیت  
و اسلام ہر دو روایت ان رسول اللہ۔ روایت می کنند کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ان اللہ  
ختم سورۃ البقرۃ باین۔ بر سبیکہ خدا سے تعالیٰ ختم کرد سورۃ بقرہ را بدو آیت۔ اعطیتما من کثرۃ اللہ سے  
تحت العرش۔ دادہ شدہ اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا کہ زیر عرش ست۔ یعلیٰ بن۔ پس پیامورید ان  
کلمات را کہ در ان دو آیت اند و علمون فسادکم۔ و پیامورید انما رازان خود را و امل بیت خود را۔ فانما صلوة  
زیر کہ آن کلمات کہ در ان دو آیت اند استغفار اند چنانکہ در صلوة ملائکہ آمدہ۔ و قرآن نعیم قات و کسر آن سبب  
قرب الیہ بچاہ صاحبیت زیر کہ ذکر اند۔ و دعاء و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت۔ رواہ الد رستہ  
و عن کعب۔ روایت ست از کعب بن مالک کہ صحابی مشہور ست۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
قال یقرؤ سورۃ بود یوم الجمعة بخواند سورۃ ہو در از جمعہ ذکر خیر از ثواب آن نکرد از جهت ظہور ان



یا اشارت بکثرت و عدم احصای آن۔ رواه الذاریه و عن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان  
قرآن سوره الکافر فی یوم الجمعۃ انصار له النور ما بین الجمعین۔ و روایت مست از ابی سعید خدری کہ آنحضرت  
گفت کسیکه بخواند سوره کاف را در روز جمعہ روشن می گردد و براس و سینه نور ایمان و هدایت در میان رفتگی  
بیان و جمیع اسنہ۔ رواه البیهقی فی دعوات الکبیر و عن خالد بن معدان۔ یفتح میم و سکون عین از نقاش  
تا بعین شام است که بفتاوتن از صحابہ را دریافته۔ قال۔ گفت بروایت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم  
اقرؤا المجتہ۔ بخوانید سوره را که رستگاری دهنده است از عذاب دنیا و آخرت۔ و ہی الم تنزیل۔ و آن سوره  
الم تنزیل است کہ در سوره آیت سجدہ است۔ فانه بلغنی ان رجلا کان یقرأها۔ زیرا کہ بدستی مرا رسید و است  
کہ مردی بود کہ میخواند آنرا۔ بالقرآن شینا غیر ما میخواند هیچ چیز را جز این سوره یعنی نکر دانیده بود و براس و سینه  
در سوره جز این سوره۔ و کان لثیہ الخفا یا۔ و بود آن مرد بسیار گناہگار و فحش و جناح علیہ پس بر آن  
کرد این سوره باز و سوره خود را بران مرد نیفتد آمد و بر سوره افتاد و در پناه خود گرفت گناہت از ظهور ثواب  
خواندن آن۔ قالت رب اغفر له۔ پس شفاعت کرد این سوره و گفت اے پروردگار من بپایا مرز مرد را  
فانه کان یکثرت قرار تے۔ پس بدستی که آن مرد بود کہ بسیار۔ می کرد خواندن مرا۔ فتشعبا الرب  
تعالی فیہ۔ پس قبول کرد شفاعت او را و پروردگار اقرار حق آن مرد۔ و قال الکبوالہ بكل حقیقۃ حسنه۔  
و گفت پروردگار به فرشتگان بنویسد براس این مرد و بر سینه نیکی یعنی بدیای او را بپایا مرز نیکیا  
را بنی برید بلکه بر سید بدل بریدی نیکی و ثابت کنسد بدل عقاب ثواب۔ و در معوالہ در حق۔ و بعد  
گفت امان اکتفا کنسد بلکه بماند گردانسد براس و سینه در حق۔ و قال ایضا۔ و گفت نیست  
انما سجاد عن صاحبانی القبر۔ بدستی که این سوره دعوت سے کند و قبر از جانب خوانند خود کہ از دست  
میگرد خواندن آنرا اتقول۔ جلال انجین می کند کہ میگوید۔ اللهم ان کنیت من کتابک فتعنی فیہ۔ خواندن اگر ستم  
من سوره از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا و حق دے۔ و ان کن من کتابک فاعنی فیہ۔ و اگر تو تم  
من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب۔ و انما کمون کا سید۔ و بدستی که این سوره سے گرد و فید۔ ته الہی  
بچو جانور پرنده بچم جناح علیہ۔ می گردانند و سینه از او بر سوره خود را بر خوانند و خود را شفاعت دے پس  
شفاعت سے کند مرا و از شفاعت من عذاب القبر۔ پس یفتح۔ کہ کند مرا و از عذاب گور۔ و قال فی کتابک شافع  
و گفت در سوره تبارک الذی بیدہ الملك ان تدین۔ و کان خالک لا یجیب شیئ الا ارجا۔ و بود خال۔ و این  
کہ در سوره این حدیث است شب نمیکرد و خواب فیزت تا آنکہ بخواند این دو سوره۔ و قال طاووس  
و گفت طاووس یانی کہ از مشاہیر تابعین است۔ و قدما علی کما سوره فی القرآن۔ تفصیل داده شده اند این

برہم سورہ کہ در قرآن است۔ بہترین حصہ بہت نیک۔ رواہ الدار سے۔ روایت کردہ این را دار سے و این دو حدیث است کہ دلہ سے روایت کردہ مولف آنرا جمع کردہ و قول طاووس نیز حدیثی دیگر است کہ دار سے آنرا روایت کردہ و این احادیث مسلسل اند و لیکن در حکم مرفوع اند زیرا کہ این اخبار معلوم نمی گردد مگر از احادیث رسول خدا چنانکہ در اول حدیث اشارت کردیم بآن۔ وعن عطاء بن رباح۔ بفتح را و تخفیف با سے موحدة البی است از اعلام علماء واجلہ فقہا و ثقہ کثیر الحدیث است امام ابو حنیفہ گفت ندیم من از انہا کہ دریافتیم ایشان را خاصہ از عطاء بن رباح و ابو دوسے رضی اللہ عنہ اسوداع و اعراف طس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شدہ شنیہ حدیث از ابی عباس و ابی ہریرہ و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشہ رضی اللہ عنہم ہشتاد و ہشت سال عمر یافت و سنہ صحت و پانزدہ عالم رفت۔ قال یحییٰ ان رسول اللہ۔ گفت رسید مرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأ یس فی صمد النہار نفیت و اسخ۔ گفت کسیکہ بخواند سورہ یس را در اول روز پر فاختہ شود و حاجتہا کے و سے رواہ الدار سے مرسل و عن معقل۔ بفتح میم و سکون معقلہ و کسر قاف۔ بن یسار۔ بفتح یحسانہ و سین مملہ۔ الحرانی۔ بفتح میم و فتح لا و نبون نسبت بقرنیہ کہ نام قبیلہ است صحابی است از اہل بیعت الرضوان روایت کردہ از دوسے حسن بصرہ و غیر دوسے۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأ یس ابتغاه وجه اللہ تعالی۔ کسیکہ بخواند سورہ یس را از برائے طلب رضا کے خدای تعالی۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ آنرا زیرہ شود و مر او را چیز کہ پیش رفتہ است از گناہان و سے۔ فاقروا ما عند موتکم۔ پس بخوانید آنرا نزد مرگہای خود یعنی آنکہ شتر موت اند تا بشنوائید ایشانرا و بگذرانید معافی آنرا بر دلہاے ایشان پس گرد و در حکم قرأت و گرد و سبب منفرت و ذنوب و احوال دارد کہ مر خواندن این سورہ را خاصیتی باشد۔ در غفران و ذنوب کسیکہ مشرک باشد بر موت و فوائدہ شود و نزد دوسے۔ رواہ ابی یحییٰ فی شعب الایمان۔ وعن عید اللہ بن سعید و انہ قال روایت است از ابن سعید کہ دوسے گفت۔ ان کل شیء ساء۔ بد رستیکہ مر ہر چیز کے را رفعت و بلند سے و سنام القرآن سورۃ البقرہ۔ و بلند سے قرآن سورۃ البقرہ است سنام بفتح سین مملہ و اصل کوہان شتر است بعد از ان استعارہ کردہ شد۔ مر ہر چیز بلند۔ را و سنام زمین و سطا است بعد از ان استعارہ کردہ شد۔ بواسعہ رفعت و بلند سے۔ وان کل شیء لباب۔ و بد رستیکہ مر ہر چیز پر اخلاصہ است۔ وان لباب القرآن لفصل و بد رستیکہ خلاصہ قرآن مفصل است و ان اول از حجات تا آخر قرآن بر قول مشہور و درینجا اقوال است کہ در باب القرات از کتاب الصلوۃ گذشت۔ رواہ الدار سے۔ وعن علی رضی اللہ عنہ انہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن۔ روایت است از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ دوسے گفت رضی اللہ عنہ شنیہم آنحضرت را کہ می گفت مر ہر چیز را عروس است

و عروس قرآن سوره الرحمن است عروس بالفتح زن و مرد و خواسته کید گیر را و مراد اینجا حسن و جمال است که لازم  
 عروس است و آن تکرار قول دوست تعالی عباسی آلا ربکما آتکذبان - که حسن و جمال خاص سے بخشید و مراد از  
 شئی چیرمی است که مناسب است که اضافت کرده شود و بسوسه عروس - و محسن ابن مسعود قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ سوره الواقعه فی کل لیله لم یصبه فاقه ابد - کسیکه بخواند سوره ازا وقت  
 الواقعه را در هر شب نرسد او را فاقه فی الصراح فاقه در رویش و حاجت مند شدن - و کان ابن مسعود یا سرشار  
 یقرآن بهانی کل لیله - و بود این مسود که می فرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را در هر شب بدانکه شایع  
 ترغیب کرده به بعضی عبادات که موش و نافع اند در امور دنیوی و دیر که حصول آنها در دین است و در دین تا بهر  
 تقدیر بشنول باشند عبادت بهر وجه که باشد و این عبادت محبت است با آن عبادات محبت آن مفضی است  
 به محبت کسیکه آورده است آنها را زیرا که بجهت محبتی است و ازین جهت است انسان و سه تعالی بقول خود  
 اذکم بانعام و بنین و بنات و عیون و در روع را نموده آن - و اوها البیعتی - روایت کرده این و در حدیث را بهی  
 فی شعب الایان و عن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسبح بحسب نده السوره - بود آنحضرت  
 که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربک الاعلی - است گفته اند که دوست داشت از جهت قول حق  
 سبحانه است ان ندفعی الصحف الاولی حضرت ابراهیم موسی که شاهد است بر حقانیت قرآن و دوست بود بر سر کان  
 و اهل کتاب رزاه احمد و عن عبد الله بن عمر قال اتی جبل البلی - گفت آمد مردی چیر می را صلی الله علیه و آله  
 فقال اقرأتی پس گفت آن مرد بخوانان مرا - یا رسول الله فقال - پس گفت آنحضرت - اقرأتک من ذوات الر  
 بخوان سوره از سوره ها که صد رست بالراوان پنج سوره اند و در نسخه دیگر ذوات الایمانی لفظ ثلثانیست  
 یعنی از آن سوره ها که صد رست و در اینجا الم را نیز داخل میشود - فقال - پس گفت آن مرد در اعتذار از عدم  
 قرات این سوره که برت سخی - بزرگ شد سال عمر من - و اشته قلبی و سخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت  
 و غلط سانی - و درشت و سلبه شد زبان من - قال فاقرا کتاب من ذوات حم - پس گفت آنحضرت بخوان سوره  
 از آن که حم است در اول و سه - فقال مثل مقالته پس گفت آن مرد ما نی سخن خود که گفته بود در اعتذار بیا لاجل  
 گفت آن مرد - یا رسول الله اقرأتی سوره جامعه - بخوانان مرا سوره را که فراموش کرده است همه طالب دنیا و آخرت  
 را و ثواب و عقاب را باختصار - فاقراه رسول الله صلی الله علیه و آله و از آن است الارض حتی فرغ منها - پس خوانانید آن مرد را  
 آنحضرت سوره اواز از لث الارض تا آنکه فارغ شد از آن یعنی تا آخر سے خواند که من میبم انتقال و ده غیر آیه دین  
 بعمل فقال و ده شرا یه و جامعیتیکه آن مرد و بخوانانست فقال الرجل و الذی سبک بالحق لا ازیه علیه اید -  
 پس گفت آن مرد سوگند بآن خدائی که فرستاده است مرا بر استی زیاد و نیکنم برین مقرر می چیر را همیشه و ر

الفاظ و نصیحت و عمل ثم اور بر الرحیل۔ پستہ پشت داد و رفت آنحضرت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انظر الى الرجل مرتين۔ رستگار سے و غیر ذر سے یافت این شخص دو بار و رجول بفهم لا و فتح و او و کثیر تفسیر اجل مست یعنی پیادہ یا تفسیر رجل یعنی مرد و تفسیر اینجا برائے تعظیم است باقطعت رواہ احمد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم الاستطیع احدکم ان یقرأ الف آیت فی کل یوم۔ ایانیتواند یکی از شما کہ بخواند ہزار آیت در ہر روز و ان تراجم کند بران باوجود موانع و اعمال دیگر یعنی از ہر کس نمی آید۔ قالوا ومن یتطیع ان الف آیت فی کل یوم۔ گفتند صحابہ کیست کہ بتواند کہ بخواند ہزار آیت در ہر روز۔ قال۔ گفت آنحضرت ای استطیع احدکم ان یقرأ الف آیت۔ گفت آنحضرت آیا تیتواند یکی از شما کہ بخواند سورہ المکملہ التکاثر یعنی اگر این سورہ را بخواند ثواب خواندن ہزار آیت پیدا بد و سر این عدد موقوف بہ علم شایع است و همچنین سر عدد و کہ در احکام شریعہ دارد است حقیقت آنرا جز شایع کسی نداند۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ و عن سعید بن اسید مرویست از سعید بن اسید کہ از کبار تابعین است۔ مرسل بطریق ارسال عن ابنی۔ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت آنحضرت من قرأ الف آیت یکبار بخواند قل هو الله احد عشر مرات۔ وہ بار۔ بنی کہ قصر فی الخبۃ۔ پراوردہ شود برای وی کوشی و پشت و من قرأ ہا عشرین مرقبہ فی القصر فی الخبۃ و کسیکہ بخواند آنرا میت بار پراوردہ شود برائے وے و کوشک و ریشہ۔ و من قرأ ہا ثلثین مرقبہ فی القصر فی الخبۃ۔ و کسیکہ بخواند آنرا سی بار پراوردہ شود برائے وے و قصر و پشت۔ فقال۔ پس گفت۔ عمر بن الخطاب و الله یا رسول الله انک تشر ذن مقصونا۔ اکنون چون ثواب خواندن این سورہ ہا چنین است ہر آنکہ بسیار بخوانیم این سورہ را و بسیار دیگر دانیم بسبب خواندن آن قصر برائے خود را۔ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انظر اوسع من ذلک۔ خدا فراخ تر است از ان یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او اوسع است پس تعجب کن و دور بینداز آنرا کہ قال الطیبی و ظاہر آنست کہ مقصود عمر رضی اللہ عنہ اطرا میل و رغبت و ترکثیر این ثواب خیرل باین عمل قلیل است و تعجب و استبعاد چنانکہ ظاہر قول وے از انکاترین دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد کہ ثواب خدا و فضل وے وسیع تر از ان است پس رغبت کنیہ و برادرہ تعجب نہ و بدینم در ذہن آدمی را و تعجبی از ان هست و جواب نفی آنرا نیز متضمن است اما اقتضای بران و ضم استبعاد بران چنانکہ طیبی گفته خوب نیست پوشیدہ ماند کہ عبارت طلق سنہ کہ یکبار در عمر بخواند یا ہر روز و در سالہ و الله اعلم و فضله اوسع۔ رواہ الدارمی۔ و عن الحسن مرسل ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ روایت است از حسن بصری بطریق ارسال کہ آنحضرت گفت۔ من قرأتی لیلة الف آیت یا حبہ القرآن فکان لیلۃ کہ یکبار بخواند و شبی صد آیت مخاطبات کند و خصم نشود و او را قرآن در ان شب یعنی قرآن خصم میشود و کسی را کہ بخواند او را نہ است وے کند پس این قدر کہ صد آیت است در دفع خصومت قرآن و او اسے حق وے

در آن شب پسندیده است و من قرآن فی لیلۃ یا یتیم آیت کتب لوفوت لیلۃ و کسیکه بخواند در شبی و در وقت آن آیت نوشته شود بر او صد و سی توفیق شب و توفیق طلعت و قیام و دعا و خیر و پیاپی و من قرآن فی لیلۃ خمس مائۃ الی الالف صحیح و در قطار من الاجز و کسیکه بخواند در شبی یا نصف آیت یا سوره یعنی می کند در حالی که مراد راست قطار از جسد تا اول و اما قطار گفته می شود در حقیقت قطار قال گفته اند حضرت انما عشر الف الف قطار مال کثیر مقدار و از ده هزار در قیاس گفته قطار وزن چهل اوقیه از طلا یا نقره و در وقت درینا یا پرسی حجم گاو از طلا یا نقره و در میانهاست و در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اخیر انسب و او نقل است در این بطریقی گفته است که قطار نمراد و در وقت اوقیه و اوقیه بهتر از آنچه بیان آسمان و زمین است و خواند که نمراد قاصدا بر آن است اصحاب حسن باشد و قال بر آن

حسن - رواه الدارمی

### باب آداب التلاوة

در اکثر نسخ باب بی ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مولف است در ذکر مهمات و لواحق با سبق در این باب نسخ باب آداب التلاوة و در سبب القرآن و تلاوت قرأت قرآن است بر سبب میل تالیم و توالی چنانکه در او را در و طاعت پیاپی شد و قرأت قرآن را بر شاخ بر آن تعلیم تجوید او را می گویند و قرأت عام تر و همه را شامل است و در سبب نیز پیشی قرأت است و در وقت میان و در کس یا زیاده و پیاپی شد

فصل الاول بحسن ابی موسی الاشعرسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان القرآن بیان و اراده کند و بیان را از قرآن و مراد بجهت نگه داشتن قرآن است لغزات و مواظبت بر آن تا از دل نرود و قراوش شود و خوب بیان و کس باشد و ذکر آن اشارت است بآنکه چون بنده همه قرآن را تازده دارد و در وقت که کند قرآن نیز عود آید و نگردد و در قیام و در خواب و در هر حال که بقیاس ذات من در وقت تدریس است و هر وقت که یاسن الابل فی عظامها سهرانیة قرآن تحت تربت ایزد و در باشند و در هر وقت که در تخمین از شتر که بسته شده است با می دست در پس جمل انجمنین جمع عقال که بسته شد شتر متفوق علیه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احکم ان یقول نسیت آیت کیت و کیت سید چتری هر یکی را از شما که گوید فراموش کردیم آیت چنین و چنان را بل سئیم بلکه گوید فراموش گردانیده شده مرا آن آیت در وجه بدی آن قول آن است که این عبارت شتر است شتر و عدم بهارات و بی پروائی بدان و در قول و فراموشی گردانیده شد انما در حسرت و خذلان است بر تقصیر در احسان این سعادت و نگه داشت این نعمت یا از جهت اشتزاز و تمیز از نصیر بر کتاب بصیحت که تنفس بر چپائی و بیایکی و ترک ادب است به آن - او است ذکر و القرآن فانه انت نفعنا من بعد و در الرجال من انهم و مذکره کنند و یاد و ارید قرآن را بهر ائمت بر و اید

آن زیرا که بر سببیکه قرآن سخت ترست و در گنجین و برآمدن از سینه او سروران از چار پا به پاسه که اگر نه نبیند و در حالت  
تکلم بگریزند و به سببیکه عشق علیه و لا وسلم بقلها سوزیاده کرده است سلم در روایت خود لفظ بقلها را مدعی آن معلوم  
و عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن مثل صاحب الابل المستظلة نیست  
حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن گریمانند حال خداوندان خست قرآن بسته شده پیاسه بند - ان عابد  
علیهما اسکلتا - اگر محاسن است کند بران نگاه اروازا - وان اطلقها ذبیت - و اگر را کند خست قرآن را سیر زند آن خست قرآن  
روی گریزند متفق علیه - وعن جندب بن نفهم قال وقع آن - بن عبد الله - محالی است و گاهی خند به بن سفيان  
نیز می گویند ثبت بجد و بکلی و عقلی مفتوح بین و لام و بقا و نیز می گویند بگونه بود پس ازان انتقال کرده به صبر آمد  
روایت می کند از رسته حسن و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأ القرآن انك تكلمت عليه  
تلقوكم - بخوانید قرآن را و او ام که گفت و جمیع دارد بر قرآن را ای شما و ذوق قرأت و نشاط و سرور حاصل باشد  
نازنا آن مفتوح - پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل کرد و دشوار ملالت و تفرقه قلوب - فتقو مواضعه پس بخیر  
از خواندن قرآن و ملالت و بی فوتم خوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و وجه و وجه نماید نفس  
را ریاضت فرمایند تا بیشتر قرأت لال نیار و نشاط افزاید زیرا که کلامان و آسوده دلان که اختیار و آریافش نداشتند  
سود و ملول شوند یکی باشد که در قرأت خبر و از قرآن ملول گرد و دیگر سده و خبر و ذوق نوز خواند چنانکه اسلا  
ملالت راه نیابد و باشد التوفیق و در معنی این اختلاف به قیام و وجه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است - متفق علیه  
و عن قتادة قال سئل انس كيف كانت قراءة النبي - روایت است از قتاده که از شایسته تابعین است که پرسید  
شد نفس را که چگونه بود قرأت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال كانت مارة - گفت انس بود قرأت آنحضرت خداوند  
بر او بر وزن حمزه و در روایتی کانت یا بلفظ مصدر آن نیز همین معنی است و در معنی اینجا رسد که ان میرد بود  
که آنحضرت مدعی که در ذوقی شتم قرأ - بستر خواند - بسم الله الرحمن الرحيم - و در حالی که می کند - بسم الله  
یعنی در لفظ الله و بعد و بعد می کند - بالرحمن - یعنی در میم و س - و بعد بالرحيم - یعنی در حاک و می - و بعد  
به آنکه مرد و یا بخار اصلی است که آنرا می گویند از جهت بودن و س لازم ذوات حروف مرد و یا بافع و س چنانکه الف  
و و در قاف و ا و و قیل و حاصل میشود این بدانام حرکات یا خیر از اشباع مقدار الف یا کثر ازان زیرا که اگر  
آنچنین خوانده نشود و تمام پیش از بطن با این حروف و در متعارف که بحث کرده خود ازان نزد آداب ضاعت مذموم است  
و او را در سبب است سکون و بهر که بعد از این حروف واقع میشود و سکون یا بهجت او خام باشد چنانچه و ایضا و لا  
یا به او خام چنانچه در حروف واقع است در او اکل سورش الله لام سیم کان حادون قاف و سکون گاهی بهجت  
و قف عارض میگردد و مثل نستیعین و المفلحون و اولی الاالباب و اما خبر و یا در یک کلمه مانند السمار و السورجی





احباب ان ہمہ من غیرے۔ گفت آنحضرت من دوستی دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گو یا حکمت در آن است کہ در  
استماع از غیر قسم معانی و ملاحظہ آن و تدبیر در آن آتم و اسہل است گو یا از غیب سے آید بہ مثال مذکور کلام از شجرہ  
موسوی و اشعرا علم ابن مسعود سے گوید۔ فقرات سورۃ انفار پس شروع کروم و در خواندن سورۃ انفار حتی اتیت نہ گایہ  
تا آنکہ آدم و رسیدیم باین آیت کہ فلیک انوا جننا من کل امۃ بشیۃ و جننا کب علی ہود لا تشہد اعنی آیت این است  
کہ پروردگار عالم سیر مایہ میں چگونہ باشند حال این کافران و فلیک یاریم از ہر امت گو ای را کہ گو ای و چنی ہر پیشانی  
بر ایشان بفساد عقائد و فوج اعمال ایشان و بپاریم ترا اسے مجر گو اوہ این پیہر ان کہ گو ای دہی بر صدق ایشان  
درین گو ای یا گو ای دہی بر است خود کہ ایشان گو ای خواهند داد بر امتان دیگر خصوصاً تذکرہ روز قیامت است  
کہ محبوب روزی سخت است کہ امتان را خواهند گرفت و پیہر ان بر ایشان گو ای خواهند داد و ابن مسعود میگوید  
چون این آیت بر خواندم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ حسبک الآن۔ پس است ترا اکنون ہنوی اکنون پس کن ردگر  
مخوان۔ فالتفت الیہ۔ پس روئے گردانیدم بہو سے آنحضرت و دیدم۔ فاذا عیناہ تدران۔ پس نگاہ ہر چشم  
آنحضرت اشک بہر نینہ داشت کہ روانی رود و بکاسے آنحضرت از تصور حول قیامت و سختی احوال مردم بود  
بجست غایت رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی اللہ علیہ وسلم فافتم شفق علیہ۔ و عن انس قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب۔ گفت آنحضرت مرا بی بن کعب را کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی  
بود یکی از ان شش تن بود کہ یاد گرفته بودند قرآن را در عهد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقر صحابہ بود و او را  
سید القراء سبگفتند و ان حضرت اورا سید الانصار سبگفت و در فضی اللہ علیہ السلام میں ہی نامید پس آنحضرت بگو گفت کہ ان قدر است  
ان اقر اعایک القرآن۔ بدرستی کہ خدا سے تعالی امر کرده است ہر کہ بخوانم بر تو قرآن۔ قال۔ گفت ابی بن کعب  
اللہ سمائی الہ۔ یا خدا نام پروردگار سے تو یعنی مرا انجسوس نام من یا ذکر و نام من انجا تذکرہ شدہ من را از  
جہت شکست نفس و گناہی خود گفت تجہا و استغفر با کہ من کجا لائق این مقام و شمرتم یا از غایت شوق و لذت  
گفت کہ این چه تشریف و اکرام است کہ میکنی۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آرسے نام ترا برد و ترا بنام خواند۔ قال۔ باز  
گفت ابی بن کعب بطریق تعجب بر اسے تقریر و تحقیق حال خود۔ و تم ذکر کرتے محمد رب العالمین۔ یا نبی شفیق ذکر  
کر دہ شدہ من نزد پروردگار جہانیاں۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آرسے ذکر کر دہ شدہ می تو نزد پروردگار۔  
تذرت عیناہ۔ پس اشک بہر نینہ ہر چشم ابی در ان شد اشک از چشم دی و این گریہ شادی است کہ نزد  
طہر محبوب و حصول وصال سے آید و بحقیقت نماز راہ چشم برد میرود۔ دینی روایت۔ و در روایتی انجین آمدہ  
کہ چون سورۃ لم یکن الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آنحضرت ابی بن کعب گفت کہ۔ ان اللہ امری ان کفر  
چیک۔ بدرستی کہ خدا سے تعالی امر کرده است ہر کہ بخوانم بر تو۔ لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی۔ و قد سمائی۔ یا تحقیق

نام برد سر خدا - قال نعم گفت آنحضرت آری - فبکی تنفخ علیه - و در حدیث استجابه قرارت است بر خدای و اهل علم  
فصل اگر چه قاری افضل باشد از مفسر و علیه و تحقیق تشریفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دس قرارت تعلیم و التلاوة  
که تا یاد گیرد آنرا از این مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بود ابل مقدم بر قرآن مجید و مفسر آنحضرت علم او را کم از  
و تحقیق آنکه کرده اند از دس قوی از کبر است تا بعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجازت  
جامع است مترواعه کثیره از احوال دین و بهات آنرا در حد و حد و خلاص و طبعیه قلوب کند قال الطیبی و الله اعلم  
بالاسرار - وعن ابن عمر قال سمی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العرب و ینزل فی کواکب  
از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود و مصحف بسوے زمین کافران که دشمنان دینند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان  
آنحضرت و نوشتن قرآن در صحافت بعد از زمان آنحضرت شد جوابش آن است اگر چه تمام قرآن در مصحف نوشته نشد  
بود و لیکن آنچه نازل میشد هر کس براسه خود و صحیفه می نوشت و نگاه میداشت یا این اخبار نسیب است از آنچه بعد از  
زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعضی قرآن است که هر کس از صحابه یادداشت  
و می از رفتن آنجماعت است که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین عدد نکات نشوند و ضلغ نگردد و آن قدر  
از قرآن که نزد اوست اگر گفته شود که تحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن از روایت میرفتند و با وجودی چه بود  
و در رفتن ایشان جوابش آن است که شاید نمی از تفر و ایشان بسفر باشند و بهیچای عسکه تعیین نیست بلکه  
ایشان و الله اعلم تنفخ علیه فی روایه مسلم و در روایتی مسلم را چنین آمده که لا تقرا و ابالقرآن یسفر بکتاب  
بالقرآن - قال لا آمن ان ینال العدد پس بدستیک من این نیشم الا انکه بیانند و بگیرند از دشمنان و امانت کنند  
بدان و ضائع سازند آن را

**الفصل الثانی - عن ابی سعید الخدری** - قال جلست فی عصاة من صفار المهاجرین گفت ابو سعید  
خدری ششمین در جماعت از صفاسه و فقیران مهاجران و عصابه کبیر و عصبه نعیم از مردم مابین غشوه تا چهل  
و ان نعیم لیس قریب من العرس و بدستیک بعضی از ایشان هر آنکه پوشیده میشد بعضی از جهت برزخی دینی  
و عری نعیم عین و سکون یا برزخی تقد و بیان فقر و احتیاج ایشان مستحکم جائد و درست بر تن نه اشتند و باین جهت حجاب  
بگیرند و نیش ستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد - و قاری قیر امر علینا - و قاری میخواند قرآن را بر تار - و اجازت  
ناگاه آمدیم غیر خدا صلی الله علیه و سلم تمام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما - فلما قام رسول الله - پس هر گاه که دست از تار  
خدا صلی الله علیه و سلم است القاری خاموش گشت قاری که قرآن میخواند قسماً پس چون خاموش گشت قاری -  
آنحضرت بر ما ازینجا میفرمود که سلام بر قاری قرآن کرده است چنانکه در نطق ذکر است و گفته اند اگر کسی سلام  
جواب آن لازم نیست - قال ما لکم لغفون گفت آنحضرت و پرسید چه میکردید شما اگر آنحضرت تفرات میفرمود

نشیند است فہم بر حقیقت خود ست والا مقصود توطیہ و تمہید بشارت ست کہ با ایشان داد۔ قلنا یقینم ما کہنا نستیع  
 الی کتاب اللہ تعالیٰ۔ بودیم ما کہ گوش میداشتیم بسو سے کتاب خدا سے تعالیٰ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ الحمد للہ الذی  
 جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی مہم۔ حمد خدا ہی راست کہ پیدا کرد و از امت من کسی را کہ امر کرده شدہ ام من کہ بصبر فرایم  
 نفس خود را با ایشان و دشمنان ایشان است بقول خداوند تعالیٰ و اصبر نفسك مع الذین یبعون ربہم الا تیر  
 گفت ابو سعید خدری سے مجلس وسطنا۔ پس نشست آنحضرت میان ما وسطا بسکون سین میان و تہرک میانہ لتقل  
 بنفسہ فینا۔ تا برابر گردانند ذات شریف خود را در میان ما و متناز نہوا۔ تا ہم قال پیدہ بکذا۔ پسترا اشارت کرد و بدست  
 مبارک خود کہ ہمچنین نشیند یعنی حلقہ زندہ نشیند فتحقوا۔ پس حلقہ زندہ نشستند صحابہ۔ و برزت وجہ ہم کہ ویر  
 آمد از صفت و ظاہر گشت روی ہای ایشان مرا آنحضرت را۔ فقال البشیرا یا معاشرہ صلیک المہاجرین پس گفت  
 آنحضرت شاد و خوش باشید اے گروہ فقرا سے مہاجرین صلیک جمع صلوک بمعنی فقیر کہ مال ندارد و چنانکہ  
 ممالیک جمع ملک۔ بالنور اتمام یوم القیمہ۔ بشارت باد مرثیہ را بر و شنبائی تمام روز قیامت ملیح ست بقول حق  
 سبحانہ نور ہم سعی بن ایہیم و بایمانم یقولون ربنا اتم لنا نورنا۔ تدخلون النجۃ قبل انغیاب الناس فبصفت یوم  
 می و آئید شما بہشت را پیش از مردم تو نگریہ نیم روز۔ و ذلک جماعتہ عام۔ و نیم روز آن عالم پانہ سال دنیا  
 چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و ان یوما غدر ربک کالغدر سنۃ ماتہ۔ و ان و مراد انغیاسے شاکر و تقرای صابہ  
 یعنی انغیاء و فساد اگرچہ فاضلتر و بیشتر باشند در ثواب چنانکہ حدیث دیگر بران دلالت دارد و لیکن با وجود  
 آن این سبقت فقر ا حاصل ست و ظاہر این حدیث و ان ست کہ این نفیست و سبقت مخصوص فقرای  
 مہاجرین باشد و لیکن چون علت فقر ست و آن مشترک ست میان سائر فقر حکم ہمہ کی باشد و در حدیثی بافظ  
 اطلاق غیر آمدہ است کہ یدخل الفقرا قبل الاغنیاء و کلام درو سے در باب فضل فقر را بیاید ان شاء اللہ تعالیٰ  
 رواہ ابو داود و عن ابن عمر بن عازب۔ صحابی مشہور ست اول مشاہد او خندق ست و پیش ازو سے صغیر  
 بود و سے انہما بیان امیر المؤمنین علی رضاست حاضر شد باو سے در جبل و صفین و نہر و ان و مات فی زین صعب  
 بن النہیر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زینوا القرآن باصواتکم۔ بیا را مید قرات قرآن را بخروش  
 آواز بیاسے خود زیرا کہ بہن جای کنندہ ترست و در دل و سخت ترست از رو سے تاثیر و ان و رقت پیدا کنندہ  
 ترست استخوانگان را بعضی مشایخ گفتہ اند کہ غنا در حد ذات خود باطل ست و لیکن می آرا ید حق را چون و نفس  
 مریدان در جہایت حال حق بتنگی و غرور و سے آید با غنا مخرج میکند تا آسانی و بر غبت و آید بر مثال دارو سے  
 تلخ نافع کہ آن را با نقد و رسم کہ دانی مدہ در باطن و آرنج و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب ست و بعضی گفتہ اند  
 کہ این عبارت محمول بر تہلیل و اصل این ست کہ زینوا اصواتکم بالقرآن و گویا قائل این سخن ادب نگاہ داشت

از آنکه اصوات بلند گان را مفرین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل مست مفرین شی تا چنان شی باشد  
چنانکه جللی نسبت بعروس گویا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیور سی است که حسن دیگر بر آن  
می افزاید و در فصل ثالث از حدیث برابر بیاید که صریح است و بین مثنی و مراد اینجا قرار است قرآن است که فعل نمیده است  
نه ذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بیان کردیم - رواه احمد و ابوداود  
و ابن ماجه و الدارمی - و محسن سعد بن عباد - یفهم عین و تخفیف موعده از تقابله و از ده انبار است و مشر  
توف خود و را بیت مصطفی صلی الله علیه و سلم و رفیع و درست او بود از امانت بسیار است رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من امرأ یقرأ القرآن ثم ینساه فیسب بیح مردی که بخواند قرآن را و بپوشد  
فراوش میگردد آنرا - الا تقی الله ویم القیمة اجزم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریا - استحقاق از او ایستاد قطع  
الاعضاء - جزم یعنی قطع را خیزم هر دو یکم بنیت اعضا و بعلت خدام که عاقبتی مشهور است و بعضی گفته اند که تاج  
الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ماقط الاستان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاد  
بصورت یا بطنی یعنی بے حجت و بی زبان و فراوشش کردن قرآن را بعد از حفظ آن که با شمرده اند و عیب  
درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد به نسیان این باشد که عمل و قرار است او است و او اعلم مراد از او  
و الدارمی - و محسن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لم یلق من قرأ القرآن فی الاقل  
تکلم - فرمود و فقیه نه شد و نداشت معانی قرآن را و قال و قد یزید و ان لا یکفه خواند قرآن را و در کتب و در شب  
رواه الترمذی - ابوداود و الدارمی - بر آنکه عادت سلف مختلف بود و در قدس از زمان که شری کرد و در آن  
قرآن را از ختم کردن و در و ماه تابست ختم کردن و در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز یکبار و بعضی روز  
زیاده و بعضی در هفته یک ختم می کردند و اقوال دیگر بیشتر است و فیما را آن است که این مختلف می گردید و اندک  
اشخاص پس سیکه ظاهر میگردد مراد از دقیق فکر لطافت و معارف اتمار کند بر آن قدر که حاصل گردد و کمال  
فهم آنچه بخواند و هر که مشغول است به نشر علم بدرستی و تفسیر یا فصل خصومات و در قرائع و حاشا است آن  
کنند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نقد ابل و خیال نیز بدین جام و در و محسن تاجیه بن جابر  
صحابی است و ابی هریر و ابی معاویه بعد از برادرش عقبه بن ابی سفیان - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
علیه و سلم الجابر بالقرآن کالمی هر بالصدقة - هر کننده قهران و آواز بلند خواننده آن را و جابر تفسیر آن را  
است صدق را به نظر آنکه فضیلت و ثواب دارد و الله بالقرآن کالمس بالصدقة صدق را به نظر آنکه  
خواننده قرآن را مانند پنهان و بنده صدقه است که انفس و اکمل است و هر که از صدقه یا خالص است  
و این در صد و فضل است و در جائی که بلند خواندن قرآن را هیچ نیست - رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه

وقال الترمذی فی حدیث حسن غریب۔ وعن حمید بن عیسیٰ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت حمید بن  
 رومے کہ از فقرائے صحابہ و علمائے ایشان ست و مناقب او بسیارست کہ گفت آن حضرت۔ ما آمن بالقرآن من  
 استحل محارمه۔ ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکہ حلال گردانید حرامهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات  
 و مناسبات آن کرد و حق ایمان آوردن آن است کہ عمل کند چنانکہ حق محبت آن است کہ متابعت کند۔ رواہ الترمذی  
 وقال فی حدیث لیس اسناد و فی القوس۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثیست کہ نیست  
 اسناد آن توسل از جهت ضعف بعضی روایات و۔ وعن الیث بن سعد۔ روایت است از یث بن سعد کہ نقل  
 تابعین است و امام اہل مصر۔ عن ابن ابی ملیکہ۔ یفہم میسم و فتح لام و سکون تحتانیہ کہ تابعی نقلہ است و از شاہیر علماء  
 تابعین است و سہی صحابہ را در یافتہ و قاضی مکہ بود در عهد عبداللہ بن الزبیر۔ عن یعلی۔ یفتح تحتانیہ و سکون  
 مملو و فتح لام۔ بن ملک۔ یفتح میم اولے و سکون ثانیہ و فتح لام و کاف در آخر و سہ نیز تابعی نقلہ است۔ انس  
 ام سلمہ عن قرآنہ النبی۔ کہ و سہ پر سید ام سلمہ را از قرأت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ سہ کیفیت بخواند۔ قاذجی  
 قرآن مفسر۔ پس ناگاہ ام سلمہ صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیدا و کشادہ و روشن۔ حرفا حرفا  
 حرف بعد از حرف جدا جدا۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن حبیب۔ یفہم جیم اولے و فتح را  
 نام ابو عبد الملک بن عبدالغنی بن جریج از امامہ دین و اعلام علماست و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین  
 و و سہ اعلم و اوثق از پدر است۔ عن ابن ابی ملیکہ عن ام سلمہ قالت کان رسول اللہ گفت ام سلمہ بود  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قطع قرآنہ قطع می کرد قرأت خود را و قطع بارہ بارہ کردن مراد اینچہ  
 از زبان حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکہ معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگر چہ تعلق جابقی داشته  
 باشد بقول۔ میگفت و بخواند آنحضرت۔ الحمد للہ رب العالمین ثم یقف۔ بہتر وقف میکرد و سہ ایستاد۔  
 ثم یقول۔ بہتر میگفت۔ الرحمن الرحیم ثم یقف۔ بہتر وقف میکرد و میگفت۔ مالک یوم الدین۔ تا آخر  
 سورہ و بقول بعد مقررہ از باب قرأت در امثال این آیات کہ متعلق اند یکدیگر و صل ارج است و لیکن اگر پیش  
 آتی باشد۔ وقف و ابتدا با بعد سنت است۔ رواہ الترمذی و قال اسنادہ لیس متقبل۔ روایت کرد و نقل  
 را ترمذی و گفت اسناد و انجیدیش نیست متصل لان الیث۔ و سہ الحدیث عن ابن ابی ملیکہ عن یعلی بن ملک  
 عن ام سلمہ۔ چنانکہ در آئیناے حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکہ از ام سلمہ بیواسطہ سماع ندارد و حدیث  
 الیث اصح۔ حدیثیست کہ متصل لیت صحیح ترست

فصل الثالث۔ عن جابر۔ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و نحن نقرا القرآن  
 گفت جابر بیرون آمد بہ ما آنحضرت و حال آنکہ ما میخواندیم قرآن را۔ و فیما الاغرابی و العجمی۔ و در میان



نابردیان صحرا نشین و گیمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرات ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن و در مرتبہ قرات  
 عربان فصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجوید کردہ و تقریر تحجین نموده۔ فقال۔ پس گفت۔ او در قرات  
 بخوانید قرآن را پس ہمہ نیکوست یعنی ہر نوع کہ یکی از شما بخواند خواہ خوب و جسم و مقصود و صلی اللہ علیہ وسلم  
 رفع حرج و شفقت و تکلف و استقصاے رعایت تجوید مرتبہ غایت است و تنبیہ بر تجوید حسب و اخلاص در عمل بواجبات  
 و تفکر در معانی و شدت اہتمام بآن اگرچہ در تحجین الفاظ و تجوید کلمات نہ باقصی الفاظیہ کوششند زیرا کہ استقصا و  
 اہتمام پائے با سائلہ و تقصیر و راول چند ان نفع نکند و با اہتمام و اعتنائی بانی با سائلہ و راول ضرر نیار و چنانکہ  
 فرمودہ سبحی اتوام یقیمونہ۔ و زو و با ش کہ بیانیہ بگر و ہما از مردم کہ راست و درست گردانند قرآن را  
 بر رعایت تجوید کلمات و تحجین اصوات گما یتقام القص۔ چنانکہ راست ساختہ میشود تیر و قبح یکسر قاف و سکون و ال  
 تیز تر از شدید و سپہا و سپکاتہا نا نا ہواہ تیغ بولونہ۔ و زود سے طلبند اجرت آنرا درین جہان۔ و لا یتحابونہ۔ و  
 بہ عدلت نمی طلبند ثواب آن را در آن جہان یعنی دنیا را آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیای فرود شند و در آخرت  
 و البیت فی شعب الایمان۔ و عن خدیجہ رضی اللہ عنہا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا القرآن باحسان  
 العرب و اصواتہا۔ روایت است از خدیجہ بن ایمان کہ از کبار صحابہ و صاحب سر رسول اللہ صلعم است و نیز او از سلم  
 منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بچند سہاے عرب و خوش آواز ہی ایشان فی الصراح من آواز و آواز  
 گردانیدن و سخن در قرات طرب کردن بدان فلان سخن است نیکوتر است از روے خواندن بدان و در آواز یون  
 عرب تحجین صوت و تقریر با دست بچگونہ در رعایت قوانین موسیقیہ با عانت طبیعت چنانکہ از قرات ایشان  
 مشاہدہ سے افتد۔ و ایام و یون اہل العشق و یون اہل الکتابین۔ و و در آواز یون خود را از زلفہا سے اہل عشق و زلفہا  
 اہل و کتاب کہ توریت و انجیل است و مراد یون اہل عشق انچہ میکنند مردم در مغاز کہ نسا و محاذیہ ایشان و را شمار  
 از رعایت قواعد موسیقی و تکلف و دان و بخوانند یہ و در نصار کے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند و ان  
 و یقیمونہ اہل العشق را اہل انفس خوانند۔ و این تعریف و تحریف است و صحیح نیست۔ و سبحی بعد کے قوم یہ چون  
 باقران ترجیع النصار و النوح۔ و زو و با ش کہ بیانیہ پس از من گروہی کہ ترجیع کنند قرآن مانند ترجیع ہر دو  
 و نوحہ و ترجیع آواز گردانیدن و رقاق و نوح و نوحہ و تاقم کردن۔ لایجا و زخا جرم۔ نیکوار و قرآن اسے  
 گلو ہا سے ایشان را نیغہ بالا نمیرود و بعد قبول نمی رسد۔ مفتونہ قلوبہم۔ و رقتہ و بلا انداختہ شدہ است  
 و لہا سے ایشان بہ محبت و نیا و تحجین مردم مر ایشان را۔ و قلوب الذین یکم شائیم مفتون و بطل است و لہا  
 آن کہ سائے کہ خوش می آید ایشان را حال ایشان۔ و زاد البیت فی شعب الایمان و زمین ہی کہ سائے  
 و عن البراء بن عازب قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔

میکندت چسبوا القرآن باصواتکم۔ نیک گردانید قرآن را با آوازهای خود۔ فان الصوت احسن فید القرآن حسنا۔  
 زیرا که آواز خوب زیاده سیکرد و اند قرآن را حسن۔ رواه الدارمی۔ وعن طاووس مرسل۔ در روایت ست از طاووس  
 یزانی که از شامیر تابعین است و در صحبت ابن عباس پیو و بطریق ارسال۔ قال۔ گفت۔ سئل البیہی۔ پرسیدہ شد  
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اے الناس احسن صوتا بالقرآن۔ کدام یکی از آدمیان خوش آواز تر است به قرآن  
 قال۔ گفت آنحضرت شامیر از اسامیہ یقرا۔ خوش آواز ترین مردم بقرآن کسی است که چون بشنوی او را که منجز اند  
 قرآن را۔ اریتم انہ یجئنی اللہ۔ نپدارے و گمان برے تو که و سکی ترسد و هدیت دارد از خدا۔ قال طاووس  
 وکان طلق کذلک۔ گفت طاووس و بود و طلق یفتح ملاے و سکون لام کہ یکی از تابعین است یحنین یعنی در خواندن  
 و سکی اثر خوف و خشیت و هدیت پیدا بود۔ رواه الدارمی۔ وعن علیہ۔ یفتح عین و کسر موحده۔ الیکی کیف تم  
 و فتح لام و سکون تحتانیہ و الملوکی نظم نمره و ضم لام نیر اندہ شامی است۔ و کانت له صحبۃ مع رسول اللہ۔ و بود مراد از  
 صحبت با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ در اصابع گفته یقال له صحبۃ گفته میشود کہ مراد از صحبت است و در بعضی نسخ بجای  
 کلمہ مع۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و برین نسخہ ابن حدیث مرفوع است و بر نسخہ اول موقوف و  
 این حدیث را بہر دو طریق رنج و وقف روایت کرده اند چنانکہ شیخ ابن حجر در اصابع گفته۔ یا اہل القرآن لا تؤسدا  
 القرآن۔ اے اہل قرآن گردانید قرآن را ملین کہ تکیہ کنید بدان و خواب کنید بران کنایت است از  
 تکامل از تلاوت قرآن و تغافل از قرآن بحقوقی آن۔ و انکرہ حق تلاوتہ من انار اللیل والنهار۔ و بخوابید  
 قرآن را و در سانسید آنرا در ساعات شب و روز و افشوہ۔ و آشکارا کنید و بخوابید قرآن را با سماع و تعلیم  
 و درس و تفسیر و کتابت تا شائع گرد میان مردم۔ و تفسوہ۔ و تفسی کنید بقرآن یعنی کہ گذشت۔ و تدر و اما یسہ  
 لعلمک تغلون۔ و تامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه در دست از سانی و احکام بتابل فعل با بید آنکہ  
 رستگار شوید و غیر ذلک۔ یا بید۔ و لا تعجلوا جوابہ۔ و شتاب نہ طلبید و دنیا پا داشت آنرا و نگردانید او را از خطوط  
 این جهان۔ فان لا جوابا۔ زیرا کہ بدرستی قرآن را ثواب عظیم است دران جهان و رواہ البیہقی فی شعب الایمان  
 و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده کہ در تاریخ خود و رنج کرده در روایت کرده طبرانی بہ رنج۔

## باب

این نیز باب است بی ترجمہ و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القراء وجمع القرآن۔ و ظاهر امر و اختلاف قراء  
 اختلاف قراء و لغات اوست و مراد جمع نوشتن او در مصحف واحد۔

الفصل الاول۔ عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال سمعت ہشام ابن حکیم بن خاتم۔ کہے حاکم بن محمد بن حنفیہ  
 زائے صحابی است اسلام آور و روز فتح و از فضلای صحابہ است چنانکہ پدر او حکیم بن خاتم و پدر

برادر زادہ ام المومنین خدیجہ است۔ رضی اللہ عنہا گفت عمر بن الخطاب ہاشم بن حکیم را۔ یقیناً سورۃ الفرقان۔  
میخواند سورۃ فرقان را۔ علی غیر اقرار او۔ بر وجه مغایر آنچه میخواندم من آن سورہ را۔ و کان رسول اللہ۔ و بود پیش  
صلی اللہ علیہ وسلم اقرانہا۔ خوانانیدہ بود مرا آن سورہ را۔ فکدرت ان الجمل علیہ۔ پس چون آنچه من میخواندم آنحضرت  
خوانانیدہ بود و دوسے مخالف آن میخواندند و یک بودم من کہ شتابی انتم بر دوسے و در انتم دوسے و غضب کنم بر دوسے  
تم اصلتہ۔ بیشتر ترک وادم و گذاشتم اورا و شتابی نکردم۔ حتی انصرت۔ تا آنکہ برگشت و سے از قرار شد و تمام کرد  
ثم لبستہ بردانہ۔ بیشتر انداختم و داسے اورا در گردن اورا کشیدم اورا شے انصرع تلبیب گریبان گرفتن و کشیدن  
و خصوصت و لب و لبہ بخوبی پیش سینہ کہ آنجا بچ می کند۔ فحبت بہ رسول اللہ۔ پس آوردم من اورا نزد پیشتر  
صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ الی سمعتہذا یقرا سورۃ الفرقان علی غیر اقرانہا۔ بدینکہ  
من شنیدم این را کہ میخواند سورۃ فرقان را بر غیر و جہی کہ خوانانیدہ سے تو مرا آن سورہ را۔ فقال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آنحضرت۔ ارسلہ۔ بل اورا باز ہشام فرمود۔ اقرانہ۔ بخوان۔ فقرأ القران  
التي سمعہ یقرا۔ پس خواند ہشام آن قرأت را کہ شنیدہ بودم من اورا کہ میخواند۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم لکذا انزلت۔ پس گفت آنحضرت بخندین فرمودہ ستادہ شدہ است این سورہ۔ ثم قال لی اقمہا  
پستہ گفت آنحضرت مرا بخوان۔ فقرأت۔ پس خواندم من چنانکہ یادداشتہ۔ فقال لکذا انزلت۔ پس اینجا  
نیز گفت بخندین فرمودہ ستادہ شدہ است این سورہ پس چون فرمود کہ لکذا انزلت گفت۔ ان هذا القرآن  
انزلت علی سبتہ احرف۔ برستیکہ این قرآن فرمودہ ستادہ شدہ است بر سبت حروف مراد بہت قرأت یافتہ  
گفت ست و تحقیق این در کتاب عالم گذشتہ اندازد۔ فاقروا ما تمیز شدہ۔ پس بخوانید ہر پہ آسان باشد از قرآن  
و ہر چہ خوش آید شمارا متفق علیہ و اللفظ مسلم۔ و عن ابن مسعود قال سمعت رجلاً قرأ۔ گفت عبداللہ بن مسعود  
شنیدم مرد سے را کہ خواند یعنی یک ترأت۔ و سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرا خلافا۔ و شنیدم آنحضرت را کہ  
میخواند مخالف آن قرأت را کہ خواند آن مرد۔ فحبت بہ النبی۔ پس آوردم ان مرد را نزد پیشتر و صلی اللہ علیہ وسلم  
فاخبرته۔ پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فرقت فی وجہ الکراتہ۔ پس شناسختم من در روضہ مبارک  
آنحضرت ناخوشی را از جهت جدائی و خلاف۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ کلا کما تسمعون۔ ہر دو شما نیک خواندہ  
فلا تختلفوا پس مختلف نہ شوید۔ فان من کان بکلمۃ اختلفوا فاملکوا پس ہر تیکہ کسانیکہ بودند پیش از شما اختلاف کردند  
پس ہلک شدند مراد با اختلاف اینجا انکاری کی از وجہ قرأت ست کہ فرمودہ ستادہ شدہ است قرآن بران وقت  
ہمہ حق اند هیچ کی را انکار نباید کرد و اگر کی از انہا انکار گشت۔ انکار از قرآن کردہ باشد۔ لیکن قرأت بنبی متواتر  
اند و بعضے آنجا و چنانکہ احادیث متواتر برین ہفت قرأت است۔ کہ میخواند و بعضی در وہ قرأت ادعا تواریکند

وخصیص بہتر فرماتے ہیں کہ اسے مخصوص بحجت اختیار کیا گیا ہے۔ اور انہیں انہیں ہر روز سنت۔ رواہ الترمذی سے ورجحان  
 ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل فقلت لی - گفت ابی بن کعب بودم من و مسجد میں درآمد ہوئے و  
 حالی کہ نماز ہی کہند سنا فقرا قرآن قرآنہ الکریم علیہ السلام خواندند و قرآنی را کہ انکار کردم من آن قرآن را کہ فرمودم سیر  
 و دخل آخر فقرأ سورة قراءه حاجه - پھر درآمد و سوسے قراءه حاجه - دیگر میں خواندند قرآنی را خیر قرأت آن یا خود نماز میں  
 قرأت نہ دانی نہ کرنے ہو و و انداز کر و انکار را بر سر سے - فلما تمینا الصلوة و خلتنا جہا علی رسول اللہ - میں قنیکہ  
 تمام کر دیم نماز درآمدیم ہمہ بہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و بعض نسخ فلما تمینا بہ لفظ تمینہ یعنی وقتیکہ تمام کر دند  
 آن دوم و نماز را - فقلت ان ہذا قرآن قرآنہ الکریم علیہ السلام پس گفتہ من کہ این سر خواندند قرآنی را کہ انکار کردم آخر سر و  
 و دخل آخر فقرا سوسے قراءه حاجه - و درآمد و سوسے دیگر میں خواندند خیر قرأت یا خود - فامرہما اللہی - میں فرمود ان  
 دوم و را پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم - کہ باز بخوانید - فقرا - پس خواندند آن دوم و فحسن شامہا - پس تحسین کرد  
 آن حضرت حال آن ہر دوم و را و مقرر داشت قرأت ہر دور - فسقط فی قلبی من الکذب - پس افتاد و دل  
 من از کذب و انکار از جنت تحسین و تقریر آن حضرت ہر دو قرأت را گمان آنکہ کلام خدا کی باید کہ بر یک وجہ نشاید  
 ہر کسی ہر طور یکہ خواند چون روا باشد - و لا اذ کنت فی الجاہلیۃ - و نبود این کذب و انکار وقتیکہ بودم در جہالت  
 و این مبالغہ است از جہت آنکہ در جاہلیت جاہل بود و وقوع کذب در آن حالت چندان متبع نہ بود و عظیم نمی نمود  
 بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود - فلما را سے رسول اللہ - میں ہنگامی کہ دید پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم  
 باوقی غشی - چیریکہ پوشید و در گرفت مراد و اس شیطان کہ بہر حد کذب و انکار آورد - ضرب فی صدر سے  
 نہ و آنحضرت دست مبارک خود را بر سینہ من بحجت تصرف کردن و از آنکہ و سواس و انکار - ففضت عسرتا  
 میں روان شد از من خودے و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گرد و وضعت بکسر و سکون ضاد - و کانما انظر الی اللہ  
 فرقا و چنان شدم کہ گویا کہ بی بنیم بسوسے خدا از خون فرق شیعہ فادراتر رسیدن - فقال لی - میں گفت آنحضرت مرا -  
 یا ابی اسئل الی ان اقرء القرآن علی حرف - فرستادہ شد یا فرستاد اللہ تعالی و حی بسوسے من کہ بخوانم یا کہ بخوان  
 قرآن را بیک حرف اسئل بہ لفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است و اقرار بلفظ شک و امر و چون دیدم کہ قرأت  
 را بیک حرف تنگ خواہد شد بہر امت مفرد و ت الیدان ابون علی اشی - پس مراجعت کردم بدرگاہ حق سبحانہ کہ آسان  
 گردان کار قرأت را بہر امت من و توسع کن برایتان - فرود - پس رد کرد و نہ یاد کرد حق تعالی و جواب داد و  
 فرستاد الی التانیۃ - بسوسے من بار دوم کہ - اقرء علی حرفین - بخوان قرآن را بحد و حرف - و مروت الیہ -  
 پس مراجعت کردم بسوسے دے تعالی و گویا اب - ان ابون علی اشی - کہ آسان گردان بر امت من و نہنوز  
 توسع کن - فرستاد الی التانیۃ - پس رد کرد و در جمیع نمود حق سبحانہ تعالی بسوسے من بجاہد و حی فرستاد بسوسے

ایضاً



کہ مراد اند بحروف متفق علیہ

**الفصل الثانی - عن ابی بن کعب رضی اللہ عنہ** قال فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جبریل نقال - گفت  
ابی بن کعب ملاقمی شد آنحضرت جبریل را پس گفت - یا جبریل الی نبئت الی امہ امین - بدرستیکہ من فرستادہ شدہ ام  
بسوی اتی کہ ناخواندگانند وخواندن و نوشتن نیاموختہ اند بشم الجز الکبیر بعضی از ایشان پیرنی کلان سال ست عجز زن سندا  
گویند و در تامل کفہ عجز مرد و پیر و زن پیر و عجزہ تبا نیامدہ و اگر آمدہ اخت روی غیر فصیح ست - و اشج الکبیر بعضی از ایشان  
پیر مردی کلان سال ست و انعام و اجاریہ بعضی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام و جاریہ در اصل منبی کودک و دختر ست  
و بر غلامان و دکان کہ اطلاق میکنند بہت حقارت ایشان ست چنانکہ قنات و قناتہ میگویند زیر - کہ با ایشان ملکہ  
پیران نمی کنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند و الرجل الذی لم یقرأ کتاب قط - بعضی از ایشان مردی ست کہ نخواندہ است  
کتاب را بر گز اگر چہ آموختہ باشد و علم آن داشتہ باشد - قال - گفت جبریل - یا محمد ان القرآن انزل علی  
سبتہ احرف - بدرستیکہ قرآن فرود فرستادہ شدہ - ہاست بر سبت گفت و سبت قرأت - رواہ الترمذی و فی روایت  
الاحمد و ابی داؤد - و در روایتی مراد ابی داؤد و ابی زید و ابی داؤد و ابی زید و ابی داؤد و ابی زید - قال - گفت جبریل - لیس منہا الاثنان  
کاف - نیست حصہ از ان حروف مگر آنکہ و سہ شانی ست مرہر غلطی را کہ در سبتہ ہاست از کفر و جہل و کاف ست  
در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و انرا مہم گران و مہمندان - و فی روایتی للنسائی - و در روایتی  
مرسائی را چنین آمدہ - قال - گفت آنحضرت - ان جبریل و میکائیل اثینان - آمدہ مر - فقہ جبریل عن نبی  
پس شست جبریل جانب راستہ من - و میکائیل عن یسارست - و شست میکائیل از چپاے من -  
نقال جبریل اقر القرآن علی حرف - پس گفت جبریل از من بخوان قرآن را در حالی کہ بود قرأت بہت بر یکون  
قال میکائیل گفت میکائیل مرا آنحضرت را - استزودہ - طلب زیادتی کن جبریل را یعنی بگو با دے کہ بر حرف دیگر بخوان  
حتی بلغ سبتہ احرف - تا رسیدہ قرآن یا جبریل بہت حرف را - و کل حرف شاف و کاف - و ہر حرف شافی و کاف ست  
و چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قرأت تسہیل و تسہیل و تسہیل و تسہیل از امت کہ مذکور شدند میخوانند بخلا  
آنکہ اگر تنگ یشد و بر یک حرف بماند فافہم - و عن محمد بن جریر - صحابی مشہور ست کہ ملائکہ را سے دید  
و بروے سلام میکردند و سی سال صاحب فراموش بود - انہ علی قاص یقرأ ثم یسأل - روایت می کنند کہ وی گذشت  
بر قصہ خوانی کہ قرآن میخواند و پستہ از مردم سوال میکرد و وقص بعضی اعلام و اخبار ست و قاص کسیکہ اخبار و قصص  
سے آرد و قصاص بود عاظیر اطلاق سے کنند - فاستخرج - پس استخراج کرد و عمر ان و گفت انما اللہ و انما الیہ راجعون  
چنانکہ در مصیبت میگویند - بگو یا این قرآن بخواندن و سوال کردن بران مصیبتی ست کہ بدان قاص رسیدہ و بدان  
تبارک و تعالیٰ عمر ان بشاہدہ این حالت شدید مصیبتی ست بدان کہ بوسے رسیدہ - ثم قال سمعت رسول اللہ





[illegible]





راوند و تحمیر لفظی که زندگفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافظت و نگاهبانی کنایه ایشان را با ایشان گذشت  
چنانکه فرموده باینست حفظ المیزان کتاب الله را جزم تغییر باو تحریف یا بدین راه یافت و ایشان قرآن مجید را در  
و ناله بجا فطون خود حافظ و نگهبان این شده و با نگاهبانی و - حق تعالی خلعت و تغییر و تبدل را عارض یا سطر -  
فارس سل عثمان الی حضرت عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف امیر المومنین عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
که ابراست پس از آن صحیفه را که پیش تست - استثنای المصاحف نویسنده از آن و در صحیفه - عثمان بن عفان  
هم در و الیک - پیش از این فرستم آنها را به سوسه تو - فارس سل عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
حضرت عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف امیر المومنین عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
و عبد الله بن الحارث بن هشام - این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن ثابت را - و عبد الله بن الحارث بن هشام بن امیه بن عبد مناف  
قریشی اندیشه سخن را المصاحف پیش نوشتند آنها را در صحیفه - و قال عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
عثمان امر کرد و قریشیان را که ستر بودند - اذا جعلتم اتم فرستاد بن ثابت از قریشی و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
شعید شاکر و ثقیف و زید بن ثابت که از انصار است و در چیزه از لغات قرآن - فالتجید به الیه ان قریشی و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
نویسنده آنها را بن قریش - فانما نزل بلسانهم زیرا که فرو فرستاده است قرآن که در میان ایشان و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
را بقا ملامت که قرآن در اصل بلغت قریشی فرو داده و بالتمام آن حضرت عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
در خدمت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند الا ان امیر المومنین عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
باستادن آن اوقات امر کرد و هر اقرأت بلغت قریشی فرمود این حدیثی که در آن است که عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
فقط او پس کرد این صحابه که درین انچه امر کرد عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
المصاحف الی حضرت عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف امیر المومنین عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
و فارس الی کل اثم المصاحف ما نسخا و فرستاد عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف امیر المومنین عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
مصاحف که از نسخ نمودند و اقرأت عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف امیر المومنین عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
از آن طایفه و غروب کنند و چون هر یک را اقرأت و یک است افاق میگویند و بالتمام آن حضرت عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
فی کل صحیفه او مصحف ان یحرق و امر کرد عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف مصاحف را که در آن است که عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
مؤخته شود یا پاره پاره کرده شود و طاهر امر او از صحیفه آن بود که در رقاع و طحان - و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
بود و تواند که شک را وسیع باشد یحرق بجای همه و خاصه همه سرور و ایتام است و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
آن است که انچه نزد حضرت عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف  
عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف امیر المومنین عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد مناف

برو که فرستاد آنها را بکه و شام و مین و بحرین و بصره و کوفه و گاه داشت یکی را بیدینه - قال ابن شهاب ناخبرنی شارحین  
 زید بن ثابت گفت ابن شهاب از من پرسید خبر داود را خارج که میسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین و یکی  
 از ائمه است بعهده بدین معطی است - انه سمع زید بن ثابت که وی شفیق زید بن ثابت را که پدر او است - قال - که گفت  
 زید بن ثابت - قدرت آیه من الاخرایه - کم که دم آیتی را از سوره اخاب - جین لسخا المصحف - و در وقتی که در ششم  
 از ائمه از امام است که این در وقت انشاج مصحف و زمان ابو بکر بود و معلوم میشود که آن تیر یا تقاتت میاید بود  
 اگر چه تفسیر سکه نوشتن آن زید بن ثابت بود و قدرت است اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرأها - به تحقیق بودم  
 که می شنیدم من آنحضرت را که میخواند آن آیت را تا شناسا با نوحه تا لامع خذیمه بن ثابت الانصار سے پس طلب کردم  
 ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با نوحه انصار سے صاحب شهادتین آن آیت این است - من المؤمنین رجال  
 صدقوا ما عاهدوا الله علیه فاحقنا ما فی سورتها فی المصحف - پس للاحق گردانیدیم با آن آیت را در سوره و سکه که سوره  
 اخاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن است که نوشته  
 نیز در سکه یافتیم چنانکه معلوم شد - رواه البخاری - تنبیه گفته اند که حجج قرآن سه ارا واقع شده یکی در حضور  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیکن در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از حدیثی که یکی از تابعان  
 علی رضی الله عنه است که شنیدم علی رضی الله عنه که می گفت عظیم ترین مردم در مصحف از روستا  
 اجر و ثواب ابو بکر است رحمت کند خدا ستمالی ابو بکر را و روستا کسی است که حج کرد کتاب خدا را و وصل  
 شد آن حج عثمان است منع کرد معاویه را پس او شتند در مصحف بلغت قمریش و فرستاد و در هر افعی مصحفی و بود  
 در سینه هر یک از عسکری و از علی رضی الله عنه بحدیج آمده که فرمود گوئید در عثمان خیر خدا سوگند نکرد و سکه  
 آنچه که در سینه جماعت صحابه و ائمه ایشان گفت چه میگویند در شان این قرار به تحقیق رسیده است  
 پس بدید که صحابه و ائمه من بهتر از قرأت است و این نزد یک است که کفر باشد گفتیم پس چه را سینه میزنی  
 را که صحابه و ائمه گفت آن سینه که حج کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد و روستا اختراقی و اختلافی  
 گفتیم ما که در سینه و روستا گفت علی رضی الله عنه اگر نیکو و عثمان آنچه که دیدم و من آنرا است  
 گفت آنکه در سینه بیان حج ابی بکر و عثمان رضی الله عنهما آن است که حج ابی بکر از من آن بود که بعد از آن که آن  
 پس بدید که در سینه عثمان بر آن سینه که در سینه و روستا گفت عثمان سینه که گفت عثمان و روستا  
 آن سینه که در سینه عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است که یار یک روستا رضی الله عنه که آن بود که  
 آنچه که در سینه عثمان است پس بدید که در سینه عثمان رضی الله عنه و نه چنین است که یار یک روستا رضی الله عنه که آن بود که  
 بود و سینه عثمان بر آن سینه که در سینه و روستا گفت عثمان سینه که گفت عثمان و روستا



آسمان شد آورده و بر یک گفت که اهل نزول بر آن بودند اما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود و قتی و آورده اند که لکیر شریف  
 علی رضی الله عنه نیز جمع کرد و قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف معلول شدی و مشهور گشتی  
 علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت مانع و منوع است و اما که و سه رضی الله عنه تبرکات اقل الله الله انما  
 بروی کار نیارده و همه عالم بر یک وجه و بر یک نسخ باشند و الله اعلم و عمر بن الخطاب قال حدثت لعثمان بن  
 باطکم علی ان محمد بن ابی الانفال - چه چیز پیدا داشت شما را برین که قصد کردید بر موسی و ربه انفال - و چه چیز پیدا  
 و حال آنکه این سوره از شانی است نزو و شانی از سبع شانه بقول که مراد این سبع سوره طویل است که در اول  
 قرآن است - و ابی براده - و قصد کردید بر موسی سوره برات - تهی بن النین - و حال آنکه این سوره از  
 سنین است نزو و شانی و سنین سبع است چه معنی مد نام آن سوره است که بعد از شانه شانه اند و بر آن سوره از  
 زیاد بر صد آیت است یا نزو یک آن و بعد از سنین تواری است و آن سوره که کم از صد آیت است که تواری  
 و تواری سنین اند و سنین اول اینها اند و یا از جهت آنکه اینها شنی و کر - ساخته میشوند و بیشتر از سنین بعد از آن است  
 این چنین تقسیم و قسمیه کرده اند سوره قرآنی را که ذکر کرده اسید طی فی الاتفاق پس این عباس بن عثمان گفت قرآن انفال را  
 داخل شانه که نام سوره سبع طویل است و برات را از سنین ساخته با وجود آنکه آنرا گفته اند از سنین است  
 و بر تقدیر سکه که همچنین کرده اند و تقسیمه میان آنها نوشته اند چنانکه گفته اند - تقسیمه بنیاد - پس نزو یکی کرد و چه سنان  
 این دو سوره - و لم یکنوا سطر - و نوشته سطر بسم الله الرحمن الرحیم - را - و نقصوا فی سبع الطول -  
 و نهادید آنرا یعنی سوره انفال را یا برات را و سفت سوره و را - با حکم علی و آنکه - و حاصل و باعث شد شما را آن  
 و بعضی نسخ و کلم پس گوید ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان آنچه حاصلش آن است که در امر این  
 دو سوره اشتباه است بر وجهی که هر دو یکسو - اند و این شیت نهادن آنها در سبع طول و نوشتن بسم الله در میان آنها و شیت  
 و وجه دیگر و سوره اند و بر این وجه فاصله در میان آنها که شیت چنانکه گفت - قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس  
 کان رسول الله یؤتیهم خذ علی الله علیه وسلم ما یاری علی الزمان - از آن باب که می آمد بروی زبان - و مؤنزل علی السور -  
 فوات العد و و قال انما انخفضت فردی آید یا فرد فرستاده یست بر سه سوره تناسی مقصوده یا سوره تناسیکه و روی آید  
 مقصوده است و کان از انزل علی شنی - و و انخفضت که چون فردی آمد بروی چهره از بیت - و عاب من کان یکتب  
 سنجو اندوی طلبید بعضی کسان را که می نوشت و می را سوره تبار چنانکه زید بن ثابت و غیره - فیه قول پس یکتب انخفضت  
 اند و امور الایات فی السوره التي یکر فیها کذا و کذا - نمید و نمید اینها را در سوره که ذکر کرده میشود و روی چنین  
 و چنین - ف و انزلت علی لایه فیقول ففوا انما الایه فی السوره التي یکر فیها کذا و کذا - پس چون فردی آمد  
 بر سه این آیت پس میخواند آن کسان و او می گفت نمید این آیت را در سوره که ذکر کرده شده و در آن سوره

چنین و چنین این دو فقره بظاهر کمر میباید و فرق نیست میان هر دو دیگر چنین که در او آیات مذکور است و در ثانی  
 آیت مقصود تقریر تکریر است - و کانت الانفال من اوائل انزال بالمدینة - و بود سورة انفال از جمله اوائل  
 سورتها که نازل شدند بهرینه که در دس ذکر قصه بدر است - و کانت بر اتره من آخر القرآن نزولا - و بود سورة برات  
 از آخر قرآن و نزول که در دس ذکر تفتیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است - و کانت قصص  
 تنبیہ بقیه تمام - و بود قصه انفال مانند قصه برات و رعلاسه کلمه دین و مگو سار سه اعدا از مشرکین و منافقین  
 فقبح رسول الله پس قبض کرده شد - و بر داشتند شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و لم یبین لنا انها منسا  
 و بیان نکرد و آنحضرت براسه که این سوره خبر دس از ان سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره  
 علیهم السلام اهل ذلک قرنتها بنیها پس ازین جهت نزدیکی کردیم میان هر دو سوره - و لم اکتب سطر - و نوشتیم  
 سطر بسم الله الرحمن الرحیم و نوشتیم فی السبع الطول - و نهادیم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و لیکن  
 فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نکردیم زیرا که  
 مذکور مصرحاً در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نه نوشتن تمثیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین  
 یک سوال باشد و ذکر قول و سهی من الناس فی وهی من المین تقریر بایان واقع باشد نه سوال  
 از تفکیک و تاخیر قائل - سهواه احمد و الترمذی و ابو داود و تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله  
 و توفیق و تامل است ادرا

## کتاب الدعوات

باید دانست که در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاهر آن است که این امر براسه اباحت یا نه  
 نه و وجوب و دعائیه و نزول بلا یا نزد خوف مسنون و مأثور است از انبیا صلوات الله علیهم - و اتباع ایشان  
 رحمة الله علیهم و سکوت از دعا و کتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدیر نیر آمده است مثل قول خلیل  
 صلوات الله و سلامه علیه حسبی عن سوالی علمه بجائے شیخ ابن عطاء الله اسکندر سه در کتاب الحکم میگوید  
 بسا که راه ینهاد ایشان را ادب تبرک طلب بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال بکار از مسکلت و امام ابو القاسم  
 قشیر سه گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود  
 عبادت است - قال النبی صلی الله علیه و سلم الدعاء من العباداة و اتیان بعبادات اولی است از ترک آن پس آن حق  
 خداست اگر اجابت نه شد و بنده بخطر نفس نرسید قیام حق پروردگار خود نمود زیرا که اظهار فاقه عبودیت  
 را بوجاهت اعتراف گفته است محروم شدن از دعا سخت تر است بر من از محروم شدن من از اجابت  
 و طاعت بر آن رفته اند که سکوت و نمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا ببقه تقدیر حق غر و علایق

و افضل و در سلی گفته که ختم یا نچہ رفته است و از دل بہتر است از معانی وقت و در حدیث آمده است کہ ہر کرا باز دارد  
 ذکر من از سوال از من بہ ہم اور بہتر و بیشتر از نچہ و ہم سلمان را و توسل گفتہ اند بندہ را باید کہ صاحب دعا باشد  
 بہان و صاحب رضا بہ دل تا جامع ہر دو حال باشد و اما تفسیر سے میگوید اولی آن است کہ گفتہ شود اوقات و  
 احوال مختلف است و در بعضی اوقات دعا بہتر از سکوت است و ادب ہمان است و در بعضی احوال سکوت افضل ہا  
 و عارضہ و ادب ہمان است و این شائبہ نمیشود و دیگر در وقت زیر اگر علم وقت ہم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل  
 خود اشارت بہ دعا یا بدین دعا افضل بود اگر اشارت بہ سکوت یا بدین سکوت اوسے گفتہ است کہ صحیح آنست  
 کہ گفتہ شود و بندہ را باید کہ سہمی و غافل نباشد از شود و پروردگار تعالی در حال و عارضہ خود پس باید کہ رعایت  
 کند حال خود را پس اگر بیاید از دعا یا دوت بسط و در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بہ دل خود و بیاید  
 در وقت و غافل نہی و رجوع تفسیر پس اوسے ترک دعا است و درین وقت و اگر تہبط یا بدین تہبط دعا و ترک دعا ہر دو  
 برابر است و نیز اگر غالب در وقت ہم است پس دعا افضل است از جہت بودن وسے عبادت و اگر غالب در وقت  
 معرفت و حال است سکوت اوسے است و نیز صحیح است کہ گفتہ شود نچہ سلمان را و ان حق است یا مرقی سبحانہ را  
 حق است دعا اوسے است و نچہ در وسے نفس ترا خط است سکوت اتم است و در خیر آمدہ است کہ بندہ دعای کند  
 و خدا سے تعالی اور دوست می دارد و پس می گوید وسے تعالی یا جبریل یا جبریل تا خیر کن و در توقف و حاجت بندہ  
 مرا کہ من درست می دارم کہ نشنوم آواز او را و گاہی دعا میکند و اللہ تعالی و فہم می آرد او را پس میگوید  
 یا جبریل بر آ حاجت او را کہ من کردہ سے دارم آواز او را انتہی کلام التفسیر سے دور رسالۃ تسلیم المصاب کلام وین  
 باب بسط و طویل و حاوے و شامل واقع شدہ است فلینظر تمہ و دیگر شرائط و ادب و اوقات و احوال اجابت  
 در ضمن شرح آحادین معلوم گردد انشاء اللہ تعالی

**فصل الاول - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلک لکلی نبی دعوۃ مستجابۃ -** ہر  
 پیغمبر سے را دعائی است مستجاب یعنی سنت الہی بہ ان جاری است کہ اذن میکند ہر پیغمبر سے را ہر عارضہ امت  
 خود خواہ ہر اسے ایشان یا بر ایشان و مستجاب میکند آن دعا و جو باقیہ کل نبی دعوۃ پس بشتابی کہ درین  
 جہان ہر پیغمبر دعا سے خود را دریافت و دنیا اجابت آن را - وانی اختیارات دعوی شفاعتہ لامتی یوم القیمہ و  
 بہر سببیکہ من پوشیدہ و پنهان داشتیم دعا سے خود را از برائے شفاعت کہ دن مرگت خود را بہر قیامت  
 خود را انشاء اللہ تعالی من مات من امتی لا یشک بائعہ شہید پس آن دعوت ویر یا بندہ است اگر ہر سبب  
 حسد کسی را کہ مرد از امت من در حالی کہ شریک نمیکند اند بخدا چیر سے را یعنی با بیان از عالم و شرافت اگر چہ  
 گناہگار بود و اما سار و دعوات انبیاء علیہم السلام بعضی گفتہ اند بہر مستجاب اند و این محل توقف است زیرا کہ

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و درخواستم از خدا ہے خیر برائی امت خود پس عطا کرد و چیزی و منع کرد و از یکی چنانکہ در حدیث  
آمده است و اللہ اعلم۔ روایت مسلم و البخاری سے اقصیٰ منہ۔ روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و میر سخا سے را کوثر ترازین  
عبارت است و عجمہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت۔ اللہم انی اخذت  
عندک عبد ابن تخلصنی۔ خداوند ابد و سبکہ من گزتم نزد تو پیمان کہ ہرگز خلافت نکنی مرا آن پیمان را مقصود و مبالغہ  
در طلب و قبول است و تحقیق رجاست گو یا بعد سیست کہ ہرگز شکستہ نشود و وعدی است کہ خلافت کردہ نشود  
فاما انما بشر پس نیستیم من مگر آدمی کہ خشم می گیرم گاہ گاہ بر کسی حکم بشیریت کہ نگاہ داشته شدہ است حصہ از ان  
در من ہر اسے مصلحتی کہ تقاضا میکند از۔ فاسے المؤمنین اذیتہ شتمتہ لعنتہ جلالتہ۔ پس ہر کلام از مسلمانان کہ  
بخواہم اوراد شتام کنم اور اللہ شتام کنم اورا بنرم اور۔ چاہد در اصل تازیانہ زدن بر پوست۔ فاجعلہا لہ صدقۃ و زیارۃ  
و قمرتہ۔ پس بگردان آن مذکور است ہر اسے آن مؤمن رحمت و طہارت و سبب قربت بخود۔ تقر بہا الیک یوم  
کہ نزد یک گردانی تو اورا باین مذکور است ہر اسے خود روز قیامت و این کمال شفقت و مہربانی است از ان حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ در باب امت مخرجیہ خود بند کاران چہ جاے نیکو کاران پس مراد مستحقان اذیت و غیرت  
آن جمہ باشند و این اتم و مانع است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد کہ این حکم مخصوص بغیر مستحقان اذیت  
باشد و اللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ و عجمہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ اعجا احدکم فلا یقل اللہم اغفر لہ  
ان شئت۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت چون دعا کنی یکی از شما پس باید کہ گویید خداوند ایا مہر  
مرا اگر خواہی از منی ان شئت خداوند ایا مہربانی کن مرا اگر خواہی۔ از منی ان شئت۔ خداوند ایا مہر از منی وہ مرا اگر خواہی  
یعنی در وقت طلب بدلتی شک و تردید کنند و معلق بہ مشیت مگردانند۔ و لیوم مسختہ و باید کہ خرم کنند  
طلب و سوال خود را سے انصر اج غرم و غریبت آنہک کردن و دل نہادن بر چیز سے و فی القاموس غرم را  
فعل و قطع کردن بدان۔ ان فیصل یا ایشار لا مکرہ لہ۔ بدستیکہ خدا سے تعالیٰ میکند ہر چیز بخیر ایا نیست اگر او کند  
مرا اور اگر او بنا خواہد کسی را بہ کار سے داشتن یعنی شہ از جانب خود خرم کنند و سے تعالیٰ ہر چیز بخیر ایا میکند  
بچہ حاجت کہ تھا انرا بگوید۔ و ذکر آن بجا شایست و سے تعالیٰ فیصل و کرم خود وعدہ است حاجت کردہ است  
پس نہ بد کہ باید کہ بدان یقین کنند خبر یقین شہرح میشود و سے و منور میگردد و قلب و سے رشک  
و سے طلعت است۔ روایت میر سخا سے۔ عجمہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ دعا احدکم فلا یقل  
اللہم اغفر لہ من شئت و لکن یغرم العظم الخیر و باید کہ بزرگ و قوی دار خواہش و سبب خود را۔ فان ان  
ایضا سببی اعطاء۔ نہ میر اگر برستی خدا سے تعالیٰ بزرگ نمی نماید او را چہ سے کہ بدہ وی تعالیٰ انجیز انیس باید  
بہر نیاید و بدو و مطلوب و سے عظیم بود و قاصد ازاد و سبب را و طلب مطالب عظیمہ۔ روایت مسلم۔ و عجمہ قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم استجاب لم یجد ما لم یجد باثم - قبول کرده میشود و دعا عمر بن عبد الله را داد ام که دعا کند بنبر و چیزی  
 که بران بنده کار شود - او قطعه رحم - یاد دعا کند بر بران خویشی چنانکه دعا کند که خداوند مرا از وی بنیرا کن و میواید بهر یا چیز  
 دعا کند که از آن نفع - تم لازم آید و در غیر این البته دعا استجاب است - ام یسعی - ادا ام که شبانی کند حاجت دعا و حصول مرعا  
 قیل - گفته شد - یا رسول الله الاستجبال - چه چیز است دعوت استجبال - قال - گفت آنحضرت استجبال این است که -  
 بقول - اگر بد داعی - قدر دعوت و قدر دعوت - به تحقیق دعا کروم و به تحقیق دعا کروم یعنی مکرر دعا کروم و بسیار دعا کروم - قلم  
 از استجبال بی - پس ندیدیم که استجاب کرده شد مرا نیست عند ذلک - پس منقطع شود دعا و مکرر دعا و نزد آن - و بد دعا  
 و ترک دعا را استجبال و تمهید باشد و شریک از کار می - رواه مسلم - و شیخ ابن عطار الله بکند ری شاذلی در کتاب  
 الحکم کلای میگوید که ترتیب این است تاخیر وقت دعا با الحاح در دعا باید که موجب باس و فویدی تو نگردد زیرا که وی غرور  
 ضامن شده است اجابت را و چیزی که اختیار کردی بای تو نه و چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ بالحاح در دعا  
 بهر دو جانب است یکی آنکه گوی چندین دعا کروم و الحاح نمودم استجاب نشد باز شیخ میگوید چون الحاح در دعا و ادا ام بران  
 حاصل است و دیگر غم استجاب بخورد که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و تضرع و زاری است و استجاب خط نفس است یعنی  
 از عارفان گفته اند که فائده دعا اظهار فاقه و استیجاب نیست و در نگاه حق و الاوی سبحانه میکند بهر چه میخواهد و سید محمد بن زکریا  
 و شرح کتاب الحکم میگوید دعا عبودیتی است مقترن بهی که تزلزل بایا خوف نزول است چو اقران فائز بقیش و ترتیب  
 و جود اجابت بهر دعا مثل ترتیب و جود ثواب است بهر نازنی تعیین و تقیید جز او وقت و در حدیث آمده است که  
 نیست هیچ عبادی مگر آنکه مرا در است نشان از میان یکی از این سه چیز باز و دی و در طلب او را درین جهان  
 یا ذخیره می سازد برای او دران عالم یا باز میگردد و اندازد بر وی یا مانند آن پس اجابت حاصل است و خوشبخت  
 در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده است سبحانه با استقامت و استقامت تعیین آنچه بنده میخواهد و نه  
 دران وقت که در سه میخواهد و دیگر دانیدن الله تعالی اجابت را در مختار خود و مختار بنده عین لطف به بنده و رعایت  
 صلاح حال اوست زیرا که بنده جاہل است گاهی گمان می برد شمر را و ذخیره خیال میکند شمر و پس دعا را  
 کان زیان است و وبال + از کرم می نشنود نشان ذوالجلال + زنی آن براسه اقامی سلوات بر بویته و بتیقا  
 و کلام عبودیت است تا این مگر در بنده از نوات او به پس صدق نور شود و در وجه و طلب و ناز برای تحقیق و حقیقت  
 عبودیت یعنی اختیار و سه تا همیشه در با طویرت او از مرقع باب شد که فی الحقیقت فائده دعا همان است -  
 تا شومی هیچ نبود از دعا مطلوب شان + جز سخن گفتن آن شیرین زبان + دل ز حوص الله عاقل شده +  
 ذوق بجز و بندگی حالی شده + اگر اجابت کرد شان نمود المرد و در نه با بهر نقد آند شاد و در کین در لذت  
 آن بیشتر + بهر تقریب سخن باری و مگر و سخن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم محو الدعوات

الاخيه بطهر الغيب مستجاب - دعای مرد مسلمان نمازخانه مرد برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است - خدا را میگوید  
 موکل - نزد مرد دعا کننده فرشته است گماشته شده - کما دعا الاخيه بخير قال الملك الموکل به آمین - هرگاه که دعا میکند  
 مرد برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بران آکین - و ملک تمل - و مراست مانند آن و باز آمده  
 و مثل کبیرم وقع ثلثه نیز روایت است و بر تقدیر مثل در حدیث تنبیین است و بشکلیه زیادت یا دایم ضمیر به لفظ  
 ثلثه نیز آمده است - رواه مسلم - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدعوا على انفسكم - دعای  
 بدکنید بر ذاتهای خود - و لا تدعوا على اولادکم - و دعای بدکنید بر فرزندان خود - و لا تدعوا على اموالکم - و دعای بدکنید  
 بر اموالهای خود - لا تقوا من الله ما عظم ابل فيها عطا فیتم حبيبکم - تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود  
 از خدا و ران ساعت دشمنی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت است که هر چه در آن ساعت بخواه  
 بیاید پس شما دعا کنید بر خود و بر اولاد خود و بر اموال خود بکنید و با آن ساعت موافق افتد و قبول گردد پس  
 بپنجمان شوید این نهی مراعات از نادانان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود و بر خواهند این خوب نیست  
 و احتمال زیان دارد - رواه مسلم و نیز حدیث ابن عباس - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این  
 لفظ است - اتق دعوة المظلوم - پرستیز کن دعا مظلوم را - فی کتاب الزکوة - و در مصابیح اینجا مذکور است  
 الفصل الثاني - عن النعمان - یضم نون و سکون عین - بن بشیر - نفع موحده و کسر همزه از صغار صحابه است  
 و در وقت رحلت آنحضرت هشتاد و سه بود - قال - گفت - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم  
 الدعاء هو العبادة - دعا کردن عبادت است بلکه مبالغه فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام  
 کرد زیرا که بنده در و سه روی آورده است اینجا با حق و روی گرداننده است از سنوای وی تعالی و  
 امید دارد و نمی ترسد که از وی و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع  
 و تذلل و استعانت و استعانة - ثم قرأ - بیشتر خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت  
 این آیت را که - و قال سبحانه و تعالی استجب لکم - و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم  
 شد که دعا مأمور به است و شرب میگرد و بر سه اجر و ثواب و هر چه اینچنین باشد عبادت است و در  
 آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود - ان الذين یستکبرون عن عبادتی سیدخلون  
 جهنم و آخرین - بدستیکه آن کسانی که بزرگی بینانید از خود و گردن کنشی میکنند از عبادت من مرا انجام است  
 که در آید و نوح را خوار و زار و مراد و عبادت اینجا دعا است و حقوق و عید ناظر و در وجوب است و لیکن دعا  
 واجب نیست یا مباح است یا مستحب و حقوق و عید بر استکبار است فافهم - رواه احمد و الترمذی و ابوداود و  
 و النسائی و ابن ماجه - و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدعاء من العبادات - دعا و خوار و عبادت است







[illegible]

در روایت او نیست۔ و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثہ لا ترد دعوتہم۔ سہ کس اندکہ  
 رو کر دہ نہیں دوعائے ایشان۔ الصائم حین یفطر۔ یکی ازان سہ کس روزہ دار است در ہنگامی کہ افطار میکند۔  
 والا امام العادل۔ دوم بادشاہ دادگستر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم ازان دوعا ہا کہ رو کر دہ نہیں دوعائے مستغیرہ است  
 ظاہر عبارت آن بود کہ گوید والمظلوم یعنی سوم ازانہا کہ رو کر دہ نہیں دوعائے آنها مظلوم است ولیکن باین اشارت  
 فرمودہ برائے اتہام بشان دوعائے مظلوم فافہم۔ یہ فہم اللہ فوق الغمام۔ ہر میدارد دعوت مظلوم خدا  
 تعالیٰ بالائے ہر کنایت است از رسانیدن او بجانب فوق و مصوہ قبول واجابت و بعضی روایات آیدہ است  
 کہ حق تعالیٰ پیدا کردہ است غمام فوق سما۔ چنانکہ فرمود یوم تشق السحاب بالغمام۔ وفتح لہا ابواب السموات۔  
 وگشا دہ میشود برائے دعوت مظلوم در ہائے آسمان وفتح یفتح یا و ابواب بنصب نیز روایت است یعنی میگفت  
 خداے تعالیٰ برائے دعوت مظلوم در ہائے آسمان را۔ و یقول الرب۔ و میگوید پروردگار تعالیٰ۔  
 یغفر لہ لافترک۔ بہ بزرگی بن سوگند ہر آئینہ یارے میدہم ترا۔ و بعد حین۔ و اگر چہ باشد پس از روزگار  
 خطاب بمظلوم است و بکسر کاف تصحیح کردہ اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فتح است۔ رواہ الترمذی۔ و عثمہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث دعوات مستجابات۔ سہ دوعا مستجابند۔ لاشک فیہن۔ نیست شک  
 در استجابت این سہ دوعا۔ دعوۃ الوالد۔ یکی دوعا کہ دن پدرم فرزند را خواہ دوعائے نیک یا دوعائے بد دوعا  
 والدہ بطریق اولی از رحمت و نور شفقت و مہربانی۔ ودعوتہ المسافر۔ دوم دوعائے مسافر برائے خود یا برای  
 غیر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم دوعائے مظلوم۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد ابن ماجہ۔

و القمطی الثالث۔ عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسأل احدکم ربہ حاجتہ کلما۔ باید کہ  
 بخوابد یکی از شما نہ پروردگار خود را بہ۔ حتی یسألہ شبع فقلہ اذا انقطع۔ تا آنکہ شبع بخوابد از سوسے دوال فعل  
 خود را چون گشتہ گرد شبع بکسر شین و سکون علہ دوال فعل۔ ترا دینی روایت عن ثابت البنانی مرسلہ۔ زیادہ  
 کردہ است راوسے در روایتیہ از ثابت بنانے یضم موحده کہ از تابعین است بطریق ارسال۔ حتی یسألہ اللہ۔  
 تا آنکہ سوال کند از خدا تک و یکبار۔ و حتی یسألہ شبع اذا انقطع۔ ابو علی دقاق گفتہ کہ از نشانہا سے موفقت است  
 کہ سوال کنی حاجت خود را کم یا بیش مگر از حد چنانکہ موسی علیہ السلام چون مشتاق بہ ربیت شد گفت ربانی  
 انظر الیک و چون محتاج بنانے شد گفت۔ ربانی لما انزلت الی من خیر فقیر۔ رواہ الترمذی و عثمہ قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرفع یر فی الدعار۔ بود آنحضرت کہ ہر دوست خود را و دوعا۔  
 حتی یرسے میاض البلیہ۔ تا آنکہ دیدہ میشد سفیدے ہر دو فعل وسے یعنی در بعضی احوال و در بعضی کمتر ازان  
 ہر میداشت ابط بکسر ہمزہ و سکون با و بکسر نہ آیدہ۔ و عن سہیل بن سعد بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت

از سهل بن سعد ساعدی که ایجابی مشهور است و آنرا صحابه است و در موت بدینیه قال کان یجمل اصبه یخلفه منکبیه ویدعور گفت بود آنحضرت  
که می گردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل دو شمای خود و دعای کرد و این مرتبه توسط و اقتضا است در رفع بدین عوی و سب  
بن نیرید بن ابیه - سائب بن نیرید که صحابی مشهور و تغییر نیست و در سال دوم از هجرت زانید و شد و حاضر شد حجه الوداع را همراه پدرش  
روایت میکند آنکه بر خود - ان انبی علی الله علیه و سلم کان افاد و عاف فرغ بدین مسح و جبهه بدید بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس  
بر می داشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بر دو دست خود پس مسح و جبهه بر دست در صورتی بود که دستها را  
بر می داشت و چون بر می داشت مسح میکرد و لیکن بر پشتن دستها از آداب دعا است - روی البیہقی الاحادیث  
المتن - روایت کرد بیہقی این سه حدیث را که یکی از اسس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب - فی الدعوات الکبیر  
و محسن حکیمه مقرر عن ابن عباس قال السئله ان ترفع یدیک حد و منکبیک گفت ابن عباس ادب سول  
و دعا این است که بردار سه هر دو دست خود را برابر هر دو دست خود - او سجده - یا نزد یک بجانب آنها زیرا که عادت  
در شان کسی که سوال کند چیز را و او به طلبد آن است که فراع کند کفها سه دو دست بجانب مدعو الیه - و الاستغفار  
شیر با صبح و احد و ادب استغفار و طلب آخر رخ آن است که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود  
سبب نفس اماره و شیطان رحیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوسه خدا کند اقاوا - و الا بهمال ان تدیر یک  
جمعا - و ادب ابتهال آن است که دراز کنی هر دو دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد و در دعا و دعا  
گردانیدن آن و در صحیح آورده ابتهال بضرع قوله تعالی ثم یتمتعلم اسی تخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته تنها  
دراز کردن هر دو دست و اصل و بضرع است و مبالغه در دعا و سوال و طبعی گفته شاید که مراد از ابتهال در حدیث  
و دفع چیز است که مقصود است از مقابل عذاب پس میگردد و اندر هر دو دست را مانند سپر از صابت کرده - فی روایت  
و در روایتی این چنین آمده که گفت - و الا بهمال کنذا - ابتهال اینچنین است - و رفع یدین و جبهه داشت هر دو دست  
و جعل ظهورهما علی وجهه - و گردانید پشتها سه دست را در جانبی که متصل است روئے او را - رواه ابو داود  
و محسن ابن عمر انه یقول - و روایت است از ابن عمر که روئے می گفت - ان یحکم ایدیکم بدعه - بدستیک بر پشتن  
شمار دستها سه خود را یعنی بر وجهی که بر می دارد بر پشت است و ایشان تا بالا سه سینه بر می داشتند - ازاد سوال  
صلی الله علیه و سلم علی نذ - زیاده نکرده است آنحضرت بر پشتن دستها را برین مقدار یعنی آلی الله در  
یعنی تا سینه این تفسیر است از او سه مر آن چیز را که گردان عمر و اشارت کرد بان بقول خود نذ یعنی سنت  
بر پشتن دستهاست تا سینه نذ بالا سه سینه طبعی گفت که انکارا بن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است  
در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که بر سه امر سه تا سینه بر دارند و بالا سه سینه تا و در شهادت  
امر سه دیگر و بالا سه و شهادت بر سه امر سه دیگر ناهم - رواه احمد - و عن ابی بن کعب قال کان سول

صلی اللہ علیہ وسلم انرا ذکر احد خدا عالم ہمارے نفس۔ بود آنحضرت چون یادی کرد یکی را پس دعا سے کرد اور آغاز سے کر دے  
 ہر عام ہر اسے خود چنانکہ گفتم اللہم اغفر لی و لفلان و فلان و فلان کہ ابتدا بنفس مخصوص بدعا ہی مغفرت  
 نیست بلکہ در ہر دعا نخست ہر اسے خود سے کر و پس از ان ہر اسے دے۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن عویب  
 صحیح۔ وعن ابی سعید الخدری عن ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم یدعو بہ غرۃ فیما تم و لا یطیئہ  
 جسم یتبعہ شیخ مسلمانی کہ دعا کنند ہر عام سے کہ نیست در ان دعا نہ وہ ہر بدن خوشی۔ الا اعطاه اللہ بہا احد  
 ثلث۔ مگر آنکہ بدہ اور خدا سے تمنا لے بان دعا کی از سر خصلت۔ اما ان یجمل لہ دعوتہ۔ یا آنکہ شتابی میکند  
 ہر اسے دے اجابت دعا سے اور یعنی درین جہان میدہد۔ و اما ان یدخر ہا فی الآخرۃ۔ و یا آنکہ نگاہ میدارد  
 دعوت اور او را ذخیرہ می کند ہر اسے وی تا دہد در آخرت۔ و اما ان یصرف عنہ من السورۃ قبلہا۔ و یا آنکہ ہر یک را دے  
 از دے از بدی مانند دعا سے کہ کردہ است۔ قالوا ان اکثر۔ گفتند صحابہ اکنون کہ دعا الیہ مستجاب است  
 ہر یکی ازین سہ طریق اکثر نیامیم و بسیار میکنیم دعا اقبال۔ گفت آنحضرت۔ اللہ تعالیٰ اکثر فضل خدا و ثواب و  
 بیشتر است بہر ہر اسے دعا سے شاکلی کی نمی آرد و ثواب دے و در خزانہ فضل دے کہ نیند خندہ آنکہ میخواہید  
 رواہ احمد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس دعوات مستجاب لمن۔  
 گفت پنج دعا است کہ قبول کردہ میشود آنہا۔ و دعویٰ المظلوم۔ یکی دعا سے ستم دیدہ حتیٰ یتقصر۔ تا آنکہ انتقام میکشد  
 حق تعالیٰ از ستم کنندہ۔ و دعویٰ الحاج حتیٰ یصل۔ دوم دعا سے قصد کنندہ حج تا آنکہ رجوع کند و باز آید بمنزل  
 خود۔ و دعویٰ الحاج۔ سوم دعا سے کارزار کنندہ بکافران و برآئیدہ از خانہ ہر اسے آن حتیٰ یفقد۔ بقاء و ان تا آنکہ  
 گرمی کند اسباب و آلات آن یعنی فارغ میگردد از جہاد و در بعضی نسخ یقید بقاء عین تا آنکہ فی شہید از کارزار دور  
 یقیض یقیض بقاء و آنکہ باز آید بخانہ و قول یعنی رجوع است۔ و دعویٰ المریض حتیٰ یرا۔ و چہ اسم دعا سے بیمار  
 تا آنکہ برے گردد و دعویٰ الحاج لا ینظر الغیب و یجسم دعا سے برادر مسلمان ہر اسے مسلمان و دیگر غائبانہ ہم دعا  
 بہر گشت آنحضرت رواہ صریح فیہ الدعوات اجابت۔ و شتاب ترین این دعا ہر اسے اجابت۔ و دعویٰ الحاج نصیب

رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

### باب ذکر اللہ عزوجل و التقرب الیہ

بد آنکہ ذکر بدل می باشد و زبان و افضل آن است کہ زبان و بدل ہر دو باشد و اگر یہ کی باشد پس  
 بدل نہا ناظرت است این چنین گفت نو دے در شیخ مسلم و نیز گفتہ کہ ذکر حق سبحانہ و نوع است ذکر قلب و  
 ذکر لسان باز ذکر قلب دو نوع است کہ یکی از دیگرے ارفع و اجل و آن فکر و عظمت خداست و جلال و  
 در جبروت و ملکوت و آیات و دلائل و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمدہ کہ خیر الذکر الخفی



دوم ذکر و سبب قلب نروا و مری و سبب قلبی و تقدس است و بعضی گفته اند گویند که ذکر نباید شد مگر زبان و ادنی به سبب  
آن است که بشنود از خود را بر قول مختار و بی آن به نیست چنانکه در قرأت و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل  
قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرأت نیست و ذکر نام چیزی است که فعل لسان است و معلوم نیست  
که مقصود ایشان چیست اگر مراد آن است که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزی است  
که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد زبان است و این خود فعل قلب است از قسم آنچه بدل  
لسان است از آن نیز ذکر میگردد پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید میفرماید  
وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ پس ذکر معنی قول و کلام نیست و اگر معنی کلام باشد کلام نیز نفسی و فطری است پس چرا ذکر نیست  
قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارده شده است در شان ذکر و مترتب میگردد و در فعل  
لسان ثابت نیست مریضی را که فعل قلب است و مترتب نیست بر آن این نیز قولی بی دلیل است و چرا نباشد بعد  
از آنکه ذکر نام و سبب باشد و اگر مراد آن است که افضل آن است که زبان باشد با مواعظ قلب آن سخن دیگریست  
و نزاع و ران نیست و نزد مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر در نوع است قلبی و لسانی و از قلبی اتوی و اعظم  
و اکثر از ذکر لسانی است بلکه بحقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان زبان ماسوسه الله و قیاس  
بر قرأت و عتاق فاسد است زیرا که در شرح مریضی ثابت شده است که اینها فعل لسانند و مترتب میشوند و چنانکه  
بر آن بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آن است که معتبر در اذکار و اولاد که در شرع  
وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر و نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مترتب نمیکرد و ثواب  
بر آن مگر فعل لسان چنانکه در قرأت و نماز و ولایت میکنند برین معنی کلام جزرے و اول حصین بنطوریسیا  
کلام آنکه یاد کردن بدل اصلا ذکر گویند و یا خدا ندانند و ثواب و تیجه بر آن مترتب نیست محل نظر است و الله اعلم  
و یکدیگر بدانکه هر یک از این شروع است بی شبهه چنانکه در حدیث آمده است که من ذکر فی فی لا مقابل من ذکر فی فی نفس و از ادله  
آن است قول حق سبحانه و تعالی که ذکر کم بار کم ابن عباس میگوید پیش ختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله  
صلی الله علیه و سلم مگر بزرگواران بخار سب و غیره و هر ذکر و تکبیرات عید و روزاد بار سئو و در شوره و اسفار و غیر آن  
نیز دلیل آن است تا آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تکیه باند که در صحابه آوازها سے خود را بزرگوار و فریاد  
بند و در اندامها الناس اربوا علی نفسکم فانکم لا تدعون احم و لا غایب فرمود از مردمان نرسد و آسانی کنید بر نفسها  
خوار و بر آنکه شما میخواهید که غائب را مضمون اربوا دلالت دارد که منع از جهت شغقت است نه از جهت عدم  
خوار و تحقیق خبر کرده است آنحضرت باذکار و ادعیه در موطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت  
بر اسب مسجد و چنان و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعد از و بعد از ولایت دارد و بر چو از خبر

و اجتماع براسه ذکر دیگر و لیکن اینها در تفهیم براسه مخصوصه است احتمال اختصاص آن مواضع که واقع اند در آن موارد پس اگر  
نظر کرد و بیجا نباشد منتهی و علت اجازت که در آنرا علی العموم و آنکه آنظر بر خصوص کرد و تصریح و آنها بر مواردش و طریق اول  
موافق است بقاعده شریع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد بحث آنچه استخوان کرده اند بعضی مشایخ صوفیه  
آخر از اجتماع براسه ذکر و حزب واحد و عاقله بستن براسه آن و خلق الذکر که در حدیث واقع شده است محبت  
انست از مذہب مالک کراست است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سهو و سالیان و تافه  
زیاده بدان نمکند و بیجا سازند و بعضی از متأخرین از مشایخ شاذ اینند پس الله را و احکم گفته اند که این اجتماع  
و سابق از براسه اذکار و افعال و راجع دین است که تعیین است تسک بدان از جهت جواب تعالی و دیانت درین  
از نه و اگر بدعت است مختلفه فیه است و نهایت آن قول که بدست است پس صحیح است عمل بدان بقول سبکی که  
بدان و شاید که شایع تر غیب کرده باشد دوران براسه تا عتیقه بعد از صدر اول پیدا شد از جهت احتیاج ایشان  
بدان و گاهی مختلف می گرد و حکم با اجتناب از مذہب با اختلاف از نه و اکنه بلکه با اختلاف اشخاص پس متعین شد  
قول بجز از آن بار عایت شروط و آداب و آن مذکور است و در موافق خود و الله اعلم و منه التوفیق

[illegible]

خود را آمدند و جماعه دیگر به شوق و نشاط بحال خود آمدند پس آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سیر کنید و تشریف  
 که منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند - قالوا - گفتند این جماعت - و الا مفردان - و چه نیستند مفردان  
 یا رسول الله ظاهر آن بود که می گفتند کیستند مفردان و چه کسانی ایشان و لیکن سوال از حقیقت مفردان  
 و اجماع است کردند گویا که ایشان در یافتند که مقصود آنحضرت همین اشخاص که بیشتر تشریف نرفتند نیستند آنها خود  
 اعلم اند که چه کسانی پس آنحضرت بجا تب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد - قال اذا کرون الله کثیرا و الذکرات  
 فرمود مفردان آن مردانند که ذکر کنند خدا را بسیار و آن زنانند که ذکر کنند خدا را بسیار بی آنکه خاص  
 جدا کرده اند خود را یا خاص کرده اند برای عبادت خدا و خلوت گرفته اند بزرگ و سه بیخانه از مردم و گوشه گرفته اند از خلق  
 و منقطع شده اند از سایر عیال و ترک داده اند صحبت دوستان و ترک کرده اند اسباب و شغلات را و مشغول شده  
 اند بکروسی تعالی و این مقام تفرید است که اشارت میکند بر سه قول قائل و قبیل الیه بتیلا و بعضی گفته اند که مفردان  
 صرحت اند که غیر خدا را نمیدانند و خبر و برادر بدیده شمر و نمی بینند یکی میگویند یکی می بینند و خاص شده اند از سایر  
 ذکر حق بجا نیست خود و در مشرق می گویند که مفردان را چهل میگویند و یک نفر تفقه کنند و پس از آن گوشه گیر و از مردم و خلوت  
 گرفته اند و عبادت خدا و مراعات امر و نهی کند و اشتغال بذكر و سه بیخانه و در قیاس تشریف این گفته - رواه مسلم  
 و در روایت ترمذی آمده است و در بعضی ازین اشتهار و آنرا ذکر اند که آن کسانی که شایسته شایسته و تفریق شده اند  
 در یاد خدا و تفریق و مستغرق کسی را گویند که موله شده است کسی و بیخانه تفریق می کنند خبر و سه و یاد نمی کنند آنرا این گفته  
 عظم اتفاق فرموده اند و ذکر از ایشان بارها گناه ایشان را دنیا و این یوم القیمه تقاضا پس بی آیند و در قیامت  
 سبک و سه تعلق آتی در حدیث آمده است که تفریق و قیامت و در آخر باطل خود و زانو نشینند و بگردانند از برای  
 چه اینجا نگاشته اند و چه چیز میخواهند از حساب و کتاب ما امر کنیم که بدویم و در بهشت و ایم و آنجا  
 بیاییم و آنجا که در باب فضل التفریق بیاورد - وعن ابی موسی بنی قال قال رسول الله علیه و سلم مثل من مثل الذی  
 نیکر به و الذی لا ینکر به مثل الحی و المیت - رواه ابی موسی اشعره که گفت گفت آنحضرت حال و قیامت  
 آن کسی که یاد کند پروردگار خود را و آن کسی که یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است  
 و اگر نمیداند حق است و در ظهور کائنات روحانیت از معرفت و ذوق و شوق محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت  
 در سه و غیر ذکر بر عکس آن بیت زندگانی توان گفت حیاتیکه مراست + زنده آنست که یاد و دست وصالی  
 متعلق علیه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله علیه و سلم ینقول الله تعالی انا عند من عبدی بی  
 گفت آنحضرت میگوید خدا به قیامتی من نزد من باده خودم که من و دینی می آمزم گناه دار چون طلب  
 آمرزش کند و قبول میکنم توبه او چون توبه کند و باز آید از انانیت و اجابت میکنم و قیامتی دعا کند و کفایت میکنم

را تجسس را و تکیہ طلب کند کذا قیل و اصح آنست کہ مراد باین رجاست و امید واری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد  
عفو میکنم و اگر عفو بت گمان سے برد عفو بت میکنم اشارت مست تبرج جانب رجاء و گفته اند کہ حقیقت رجاء آنست  
کہ عمل کند و نہ شے بجا آرد و امید قبول دارد و آنکہ هیچ عمل نکند و غصیان و تضر و زرد و استغفار نیاورد و توبہ  
نکند و چشم بکی دارد و آن آرزو سے محض است و آئین سر و کوفتن است بر ہر تقدیر از لطف و کرم خدا نا امید  
نباید بود بیت نا امید از در لطف تو کجا باید رفت + تو چنان است کہ در گاہ ترا ثانی نیست + و بعضی گفته اند  
کہ مراد بطن اینجا نام یقینی است یعنی من نزدیکین بندہ ام و علم و سے آنکہ باز گشت و سے بسوی من است و حساب  
و سے بر من و آنچه تقدیر کردہ ام من بر اے و سے از غیر و شکر البتہ شدنی و رسیدنی است یعنی چون ممکن گردد  
بندہ در مقام توحید قریب گردد و من چنانکہ ہر چہ دعا کند اجابت می کنم یا مراد علم است تا آنکہ من باویم  
چون یاد میکنم مرا یا آنکہ من خرابیہ ہم اورا بر عمل او پنهان یا آشکارا و باین معنی ما بعد و سے تفصیل و تفسیر  
میشود مراد را چنانکہ فرمودہ و نامعہ اذا ذکرتمے - و من بانبندہ ام و قریب اویم توفیق موت و وز آوردن  
نور حضور و شہود و در دل و سے و تکیہ یادی کند مرا - فان ذکرنی فی نفسہ - پس اگر یاد کند و سے مراد زکات  
خود یعنی پنهان - ذکر فی نفسی - یا و میکنم من اورا و ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب اورا و متولی شوم  
بذات خود اثبات آنرا چنانکہ نیست اند آنرا هیچکس نہ فرستہ نہ خبر و سے کذا قالوا - ران ذکرنی فی ملازم منم  
ذکر فی ملازم خیر منم - و اگر یاد کند مراد جماعتی از آدمیان ذکر کنم اورا و جماعتی بہتر از ان جماعت کہ جماعت  
ملائکہ مقربین باشند و ملازم منم و ملازم اشراق قوم در و سے ایشان را گویند و شک نیست کہ مرقی سبحانہ  
را کلام است نفسی و فطری چنانکہ در حجاب خود تحقیق کردہ شدہ است پس ذکر میکند بندہ خود را بہر دو کلام  
و لا محمد و رفیعہ و ثواب لازم ذکر اورا است سبحانہ و اشراق است و قاضی عیاض گفته کہ محتمل است بودن ذکر محمول  
بر طائر بہر بہت اکرام و تشریف و سے سبحانہ بندہ خود را و درین حدیث دلیل است ہر جو از ذکر ہر چنانکہ گذشت ماند  
آنکہ باین حدیث استدلال سے کنند بر افضلیت ملائکہ از مشیطین کہ مراد از ملائکہ مقربین و ارواح مطہین اند  
نہ ملائکہ فقط پوشیدہ نہ اند کہ بنور اشکال باقی است نہ کہ در مجلس شریف صلی اللہ علیہ وسلم مگر آنکہ گویند کہ روح  
مقدس آنحضرت در ملائکہ و اوقات بودہ است و بہین سبب آن ملائکہ شریف شدہ و آنرا خیر نامیدہ اند و لازم نیست  
کہ در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آن است کہ گفته شود کہ خیریت از بہت نزاہت و تقدس و قرب و  
جلو ثابت است مراد اعلی را و این منافات ندارد و افضلیت بشر را از بہت کثرت ثواب بہت تعبد با وجود موانع  
و عوارض جسمانی و تخریب باین است آنچہ بعضی گفته کہ خیریت بہت بودن ایشان است نزد خدا و عزوجل و بودن  
و سے تعالی با ایشان چنانکہ قول و سے تھا کہ ان الذین عند ربک لا یستکبرون و قول و سے سبحانہ فی حکم عند



عبد سے مقرب الی بانوار کل سو ہمیشہ ہست بندہ من کہ نزدیکی محبوبہ مبسوے من بنوا فل یغنیہ بعبادۃ تیکہ واجبہ نیستند  
 تہ اجبتہ۔ تاکہ دیدست سبب۔ ارم من آن بندہ را۔ فاذا اجبتہ کنت سمعہ الذی یسمع بہ۔ پس چون دوست  
 می یارم اور ایسا شمع من شنوائی دے کہ میشنود آن۔ ولہذا الذی یسمع بہ۔ ویبایا شمع بنیائی دے کہ فی بندہ  
 آن۔ ویرہ الہی یطیش بہا۔ ویبایا شمع دست آن بندہ کہ سیکیر وہاں بطش دراصل عملہ کردن و سخت گرفتن  
 و سراوینچا مطلق گرفتن ہست۔ ورجلہ الہی یطیش بہا۔ ویبایا شمع پاسے دے کہ راہ می رود وہاں و بعضی روایات  
 و فرادہ الذی یطیش بہ ویبایا شمع دل دے کہ اوراک می کند ہاں و لبانہ الذی یطیش بہ دہان دے کہ سخن سیکند  
 ہاں و در آخر این حدیث و بعضی روایات این نیز زیادہ میگوید کہ فی یسمع پس بمن میشنود و فی یطیش و بمن  
 ربی یطیش و بمن سیکیر و دوسے بیشی و بمن میرد و بمنی میشنود و بمنی بندہ و بمنی گیرد و بمنی سرود و دوسے پیرے مگر آنکہ  
 مخلوط و مقصود دے رخاے حق و طاعت اوست و منظور و مشہور دے وفات مقدس من ست و اول این مرتبہ  
 عمل مست از جہت انزال امر دے و نہت تقرب مبسوے وی سبحانہ تعالیٰ و آخر دے فنادر تو خید و مر این کلام  
 بایا۔ نہت کہ در شمع فتوح الغیب آورہ شدہ است و در شمع نیز جیسے دوران مذکور ست و چون بندہ ہاں  
 مرتبہ رسید متجاہد میشود و اسے دے البتہ از جہت فناء دے ارادات و تحض عبودیت چنانکہ فرمود۔ ان ساقی  
 لا غلیظہ۔ و اگر سوال کنند و بطلبد این بندہ از من ہر آئینہ میدہم اورا مطلوب و مستول اورا۔ و لکن استعاضدنی۔  
 بنون و اگر پناہ جوید آن بندہ از شر و زکریات و در رواستہ استعاضدنی بیا و این اظہر ست از دوسے معنی اگر چہ  
 اول اشہر ست از جہت نہایت۔ لا غلیظہ۔ ہر آئینہ پناہ میدہم اورا چون پناہ و افتتاح کلام ہر ذکر ولایت و  
 محبت ہو و ششم کردہ ناچہ نیز ناظر درین معنی است و گفت۔ و اما ترددت عن ثبی انا فاعلم۔ و متر و دیشوم و توقف  
 نمی کنم از چیرے کہ من کشندہ آنم۔ تردد دے عن نفس المؤمن۔ ہر چہ تردد من از قبض کردن جان مومن  
 گیرہ الموت کہ ناخوش میدارم مومن ہر گراہم طبیعت۔ و اما اگر ہمارت۔ و من ناخوش میدارم اندر و گین کردن  
 اورا و در بعضی نسخ و لا بد از بندہ چارہ نیست اورا از ہر گمانی من محبت محبتی کہ بندہ خود وارم تردد و میکشم در  
 میرانہ۔ ان السبب آنکہ ناخوش سے آید اورا اما از ہر گچارہ نیست و البتہ باید مرد و آن نیز حوصلہ ست بکرات  
 و درجات عالی کہ حضور جہا با قرب و رضوان ست۔ و رواہ النہارے۔ بدانکہ اطلاق تردد و در شان پر و دگا  
 تعالیٰ و تقدس جہا نہت زیرا کہ آن عبارت ست از تعارض دو اسے و تردد و دو خاطر متعلق بفعل و ترک  
 و اطلاق آن بر دوسے تعالیٰ باعتبار غایت و نہتہا ست کہ توقف و تانی ست و همچنین سائر صفات مخلوقین کہ اسناد آن  
 بر گاہ عزت میکنند مثل غضب و جہا و مکر و خدآن و منی آن ست کہ من تا فیہ نمیکشم و توقف نہیںایم در امر دے  
 مثل و رنگ و توقف شخص تردد و کارے مگر و نفس روح بندہ مومن کہ توقف میکشم در آن تا اسان گردو





بر یقین ثابت اند بخلات ملائکه که ایمان ایشان عینانی است - قال یقول - گفت آنحضرت میگوید و سے تعالی - فیکف  
 لورادوا - پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را - قال یقولون لو انهم راوا کافرا اشد علیها حرصا - گفت  
 آنحضرت میگوید فرشتگان اگر میدیدند بهشت را سیودند سخت تر از روزه و صوم کردن بران - و اشد لها طلبا -  
 و سیودند سخت تر از روزه طلب مرآزا - و اعظم فیها رغبت - و سیودند بزرگتر از روزه و رغبت کردن دران -  
 قال ثم یعوذون - گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند - قال یقولون من النار - گفت آنحضرت میگویند  
 فرشتگان پناه میجویند آتش و نوح - قال یقولون فعل راوا - گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را  
 قال یقولون - که نه آنحضرت میگویند فرشتگان - لا والله را به ما را دیا - ندیده اند آتش را قال یقول فیکف  
 لورادوا - گفت آنحضرت میگوید و سے تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند آتش را - قال  
 یقولون لو راوا - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند آتش را - کافرا اشد منها فرارا - سیودند سخت تر از روزه  
 که سخت تر از آتش - و اشد لها فرار - و سیودند سخت تر از روزه و سیدان آتش را - قال - گفت آنحضرت  
 فیتقول - پس میگوید برود کار تعالی - فاشهدکم انی قد غفرت لهم - پس گوایه میگیرم فرشتگان که بدرستی که من تحقیقی  
 آمرزیدم ایشان را - قال فیتقول ملک من الملائکه - گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان - فیم فلان  
 ایس مسلم - در ایشان فلان است که نیست از ایشان و نیست ذکر کننده - اما جابر لما حقه - نیامده آن فلان  
 که در جبهه کار یک احتیاج بدان داشت - قال هم الجلساء لا یقی خلیم - میگوید حق سبحانه تعالی ایشان را که این  
 قوم بنشینانند که بدبخت نشو و نه نشین ایشان اگر چه بر اے کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد یعنی بنشینید  
 و آنرا ندیدم آنرا نیز سمیت بنشین یعنی او یا چون کیست - و کیما فی خود باین خوبی کیست - و واه الخیار سے  
 و فی روایه مسلم قال ان الله ملائکه سیار - گفت آنحضرت بدرستی که فرشتگانند سپر کننده و گردنده  
 در زمین - فضلا - یعنی فادسگون خدا و هم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن فعی و علمار گفته اند که اگر چه در حد  
 ذات خود این لفظ فصیح است الا اینجا و هم است - یتلک مجامع الذکر - طلب میکنند مجلسها سے ذکر را - فاذا و جروا  
 مجلسا فیسعد ذکره و هم - پس چون سے یا ند مجلسی را که در و سے ذکر است می نشینند ذکر کنندگان - و هم -  
 را بنشینند - و اگر نمیکنند یعنی فرشتگان بعضی را بهالها سے خود - حتی لا و اما بنیم و بین السماء الدنیا - تا آنکه بکنند  
 خدا سے را که میان ایشان و میان آسمان پایان ترست - و فاذا تفرقوا - پس و قتی که پایشان بشوید و جدا  
 میشوند از آن - و جروا - بالامی بر آیند فرشتگان - و بعد و الی السماء و میرشد تا آسمان - قال - گفت آنحضرت  
 فیسألهم الله - پس سے پرسد فرشتگان را خدا سے تعالی - و هو اعلم بهم - و حال آنکه و سے تعالی دانای ترست  
 از فرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم - من این حکم - از کجای آیند - یقولون - پس میگویند فرشتگان



عذر بخ را دیدن چشم۔ فاذا خرجنا من عند رسول اللہ۔ پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عافنا الازواج والاولاد والافعیات من خلط میکنیم زنمانرا و فرزندان را و زمینهارا و باغهارا۔ سینا کثیرا من خلط میکنیم بسیار سے ازان چیز کہ یا دواشتیم نزد آنحضرت یعنی غلظتی طاری میگردد کہ آن حالت کہ داشتیم نمینماید متافست معاشرت و مہارت و مخالطت و صنعت مرا چیز سے کہ معاش و سے بوی بود چنانکہ تجارت و ذرعت و خزان و مہنی حرفت نیز آید و وہ قاضی گفتہ کہ ضیعت زمینی کہ حاصل داشتہ باشد۔ قال ابو بکر فواللہ انما النقیۃ گفت ابو بکر پس بخدا سوگند پدر ستم کہ اسراعتہ پیش می آیم مانند این حالت را کہ تو میگوئی یعنی ما را نیز بچنین حالت کہ بخت غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود اگر چه یقین ایمانے بر حال خودست خطله میگوید۔ فاطلقت انرا ابو بکر حتی و خلنا علی رسول اللہ۔ پس رفتیم من و ابو بکر تا کہ در آیم بر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فعات ناقی خطله۔ پس گفتم من یا رسول اللہ منافق شد خطله یعنی من کہ ظاہر و باطن در ہر احوال موافق ندارم۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما ذاک۔ چیت این سخن کہ نسبت نفاق میکنی بخود۔ قلت گفتم من یا رسول اللہ۔ بگونہ عندک تذکرنا بالانرا و انجذنا کانا را سے عین فاذا خرجنا من عندک عافنا الازواج والاولاد والافعیات سینا کثیرا۔ ترجمہ این عبارت سابق ظاہر شد جز آنکہ آنجا بلفظ غائب بود اینجا بلفظ حاضر۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ۔ پس گفت آن حضرت سوگند بان کہ سکہ بقایے ذات من در دست قدرت اوست۔ تو تدومون علی ما کمونون عندی اگر دائم باشید شماران حال کہ میباشید نزد من۔ و فی الذکر۔ و باشید ہمیشہ بران حال کہ میباشید نزد من در حالت ذکر۔ لصا فتکلم الملائکہ علی فرشتہم۔ ہر آنکہ مصافحہ کنند شمارا فرشتگان بر جامہ ہاسے خواہاے شما۔ و فی طرکم۔ و ہمیشہ آیند و مصافحہ کنند در راہ ہاسے شما یعنی دائم در اوقات متضادہ و احوال قباہیہ ملائکہ را در یا بید۔ و لکن یا خطله ساعۃ و ساعۃ۔ و در صلیحہ و صلیحہ یعنی ساعۃ در حضور کہ ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعۃ در غیبت کہ قضا کنید حقوق نفسہاے خود را و صبر آدمی و ثبات و سے بر حق صرف و جد محض و شوارست بیت اگر در ویش بر حالی بماند سر دست از دو عالم بر نشاندے گوی بر طارم اعلیٰ شینم۔ گوی بر پشت پا سے خود نہ بنیم۔ ثلاث مرات۔ سہ بار فرمود و ظاہر آنست کہ مقصود تذکرہ این عبارتست کہ یا خطله ساعۃ و ساعۃ و تواند کہ مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعۃ در ذکر و ادا سے حق پروردگار۔ و ساعۃ در قضا سے حاجت نفس و ساعۃ در ادای حق

اہل و عیال و اللہ اعلم و اللہ اعلم

الفصل الثانی۔ عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ایتکم خیر اعمالکم۔ گفت آنحضرت آیا نہ آگاہانم و خبر ندیم شمارا بہترین عملہای شما۔ و انکما عندکم گیم و ہر پاکیزہ تر و گوارترین

علما سے شمار و بادشاہ شمار۔ و ارفع نامی در جا کرم۔ و بلند ترین عالمنا سے شمار پایہ اسے و مرتبہ ہائے شمار۔ و غیر کلم  
من اتفاق الذہب و الورق۔ و علی کہ بہتر است شمار از خج کر و ن زر و سیم فی القاموس و رقی مثلثہ و بہر ذکر کتب  
در جبل در اہم مضروب۔ و غیر کلم من ان تلوا عدد کم قضا بوا اعنا فہم و یفر بوا اعنا فہم۔ و بہتر است مر شمار از انکہ  
پیش آید دشمنان خود را پیشہ کافران را پس بنزد شمار گذارے ایشان را و بنزد ایشان گردنہا سے شمار  
یعنی قتال کردن با کفار۔ قالوا بی۔ گفتند صحابہ بی یا گاہان مر او خبر دہ باین چنین علی کہ وصف کردے۔ قال  
ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت اینچنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم ہے شود کہ افضل اعمال ذکر خداست  
و از تصدق و جہاد و قتال در راہ خدا نیز فاضلتر است پس آنکہ گویند عبادت متعددے فاضلتر از اہم است یا نہ  
و مخصوص است بغیر ذکر۔ رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجہ و الاثنی عشر و علی ابی الدرداء۔ لیکن  
این قدر بہت کہ مالک و ترمذی و ابن ماجہ و ابی الدرداء و رقی مکر و حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم مر قوف  
قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ و عن عبد اللہ بن کبیر یفہم موجدہ و سکون محلہ صحابی است  
پر روبرو و دے کہ عطیہ نام دارد و خواہر او را کہ مہنام است صحبت است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیار است  
ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و دے آخر معافی است کہ در شام وفات یافت بہ قول  
شہور۔ قال۔ گفت عبد اللہ۔ جابر اعرابی الی رسول اللہ۔ کہ ہر ہادیہ فیشی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
نقال اسے الناس خیر۔ پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر است۔ قال۔ و در بعضی نسخ نقلے الی  
پس گفت آنحضرت۔ طوبی لمن طال عمره و خوشی باد مر کسی را کہ دراز شد عمر و دے۔ و حسن عقد۔ و نیک شد کرد  
او یعنی بہترین مردمان این چنین مردی است۔ قال۔ گفت آن اعرابی۔ یا رسول اللہ اسے ان اعمال افضل۔  
کہ ام از علما فاضلتر و زیادہ تر است ثواب آن۔ قال ان تفارق الدنیا و تلک رطب من ذکر اللہ۔ گفت  
آنحضرت فاضلترین علما آن است کہ جدا کنی دنیا را و پیروی و روحانی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی آن  
از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از فدا آن است یا کنایت است از عبادت بزرگ  
آقرب ہوت کہ از ذکر ہنوز زبان خشک نہ شدہ باشد کہ میرد۔ رواہ احمد و الترمذی۔ و لیکن اس  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررت برباض الخبثۃ فارکبوا معیون گنہگار ہائے بہشت  
پس بچید۔ قالوا و رباض الخبثۃ۔ گفتند صحابہ چہ است و کدام است رباض الخبثۃ۔ قال لعل الذکر۔ گفت  
رباض خبثت حلقہ ہائے ذکر است کہ مردم مجتمع شدہ ذکر خدا میگنند کہ در سل رباض خبثت است یا ذوق و ذوق  
کہ درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم خبثت و ذوق درد و ذوق مشاقق گفتند اللہ انور و لذت بہشت  
در دنیا ذوقی است کہ از تعلق مباحات وقت سحر حاصل میگردد و غش میگردد و حاصل لام ہی حلقہ است و ذوق

و یسکون لام مثل بدر و بدیع و قاص و خلق و خلقه هر دو از الف تعریف اند و هر بی گفته که خلق و خلقه هر دو یسکون اند مثل ترو  
 تیره و درین حدیث دلیل است بر آنکه تخلیق بر اسم ذکر شروع است - و رواه الترمذی و عن ابی هریرة قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تقدم المقدم یدکر الله فیه - سیکم بنشینند در مجلس که ذکر کند خدا را در رک  
 کانت علیه من الترترة - باشد بر اسم از خدا حسرت و نقصان - و من انقطع مصلی الایة ذکر الله فیه و سیکم بر سبیل  
 افتد در خواجگاه که ذکر کند خدا را در رک و س - کانت علیه من الترترة - باشد بر اسم از خدا حسرت و نقصان  
 یعنی هر چه حال و ترشت و برخواست و در خواب و بیدار و شب و روز بزرگ نشوید باید بود و هر وقت که خیال  
 از ذکر رود موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قیامت بیت چو اول شب آهنگ خواب آورم - تبسین نام  
 شتاب آورم + و اگر نیم شب سر بزم خود خواب ترا خوانم و بریزم از دیده آب + و اگر بباد دست را هم به گشت +  
 همه روز تا شب پنجاه مرتبه رواه ابو داود - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من قوم  
 یقومون من مجلس لا یدکر الله فیه - نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلس و ذکر کنند خدا را در آن مجلس  
 الا قاموا عن مثل حقیقه حمار - مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر - و کان علیه ترة - و باشد آن مجلس بر ایشان  
 موجب حسرت و ندامت - رواه احمد و ابو داود - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من قوم  
 یجلسون لم یذکر الله فیه - نه نشینند هیچ قومی مجلسی را که ذکر کنند خدا را در آن مجلس - و یصلوا علی نبیه - و در و نظر  
 به پیغمبر - صلی الله علیه و سلم الا کان علیه ترة - مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت - فان شاء الله هم را ان شاء  
 عفو لهم - پس اگر خواب خدا را عذاب کند ایشان را به ترک ذکر و صلوة یا بر آنچه گذشته است در مجلس  
 از آنچه موجب ترة است و اگر خوابد یا میزند و تضرع بر ایشان را - رواه الترمذی - و عن ام حبیبة رضى الله  
 عنها ما قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل کلام ابن آدم علیه لاله - هر سخن آدمی زبان است بر اسم  
 نه سود و زیان - الا امر به و نهی حق منکر - مگر امر کردن کسی را به شر و یا بازداشتن از شر و - او ذکر  
 الله یا ذکر خدا - رواه الترمذی - و ابن ابی و قال الترمذی - و احادیث عریب - و ازین حدیث معلوم میشود  
 که در پنج نیز زبان است و این تضرع و بهانه است و تضرع به حاج آن است که در و سبب خسارت است و موجب  
 قضاوت قلب - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشر و الا کلام بغیر ذکر الله - بسیار  
 نه کنیید سخن را بسم ذکر خدا - فان اکثره الکلام بغیر ذکر الله فیه لقلب - زیرا که بدستی بسیاری سخن بی ذکر  
 خدا سبب سختی است و در دل و قضاوت کنایت است از عدم قبول ذکر خدا و خوف و جاوختن آن از صفات  
 حمیده - و قال ابو العباس من المرء الغلب العاسی - و بدستی که دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت  
 رواه الترمذی و عن ثوبان - مولای آنحضرت است و در سفر و حضر لازم درگاه بود - قال - گفت - لانه



سہ گاہ فرود آمد این آیت - والفرین کینزون الذہب والفقہ - کہ روز جمع کردن زر و سیم است - کتاب مع الہدی  
بودیم ما با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض اسفارہ - و بعضی سفر ہائے آنحضرت فقال بعض اصحابہ پس گفتند  
بعضی از صحابہ آنحضرت - نزلت فی الذہب والفقہ - فرود آمدہ است این آیت و زر و سیم - و علیما اسے  
المال الخیر - کاشکی میدانستیم اگر اہل مال خیر و بہتر ست - بختندہ - پس می گفتیم آن مال را می نہادیم و مستحق  
ازم بود عید نمیشدیم - فقال - پس گفت آنحضرت - افضلہ لسان ذاکر - قلبہ شاکر - بہترین مال زبان ذاکر - و  
شاکر است - و در حقہ مومنہ تعیینہ علی ایمانہ - و زن مسلمان کہ امانت کند و یارے و ہمسرہ را بر ایمان او تکیہ  
احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور - و رواد احمد و الترمذی و ابن ماجہ و ابوالخضر  
الفصل الثالث عن ابی سعید - قال خرج مع ابی علی حلقہ فی المسجد - گفت ابو سعید خدری سے بیرون  
آمد معاویہ رہبر جاشی کہ گردہ نشسته بودند در مسجد - فقال ما اجلسکم ہنا - پس گفت معاویہ چہ چیز نشاندہ  
شمارا درین جا و ہر اسے چہ شستہ دید و چہ کاری کنید - قالوا گفتند ایشان - جلسنا لکرا لکرا شستہ ایم کہ ذکر  
میکنیم خدا را - قال - گفت معاویہ - اا اقدر ما اجلسکم الا ذلک - آیا بخدا و کنند نہ نشاندہ است شمارا و نہ شستہ  
دید کہ ہر اسے ذکر خدا و اشد حرف قسم از وی بخند و ست و بعد از خند حرف قسم نسوب آید و ہر و شیری آید ہر ان  
حرف استفہام آوردہ اند و ہر دو ساخته اند قالوا اللہ ما اجلسنا غیرہ گفتند بخدا سوگند نہ نشاندہ است ما ہر ذکر او افعال  
حرف استفہام در جواب بشاکہ سوال ست - قال - گفت معاویہ - اما انی لم استخلفکم تمۃ کلم - آگاہ باشید بدستیکہ  
من سوگند نہ دارم شمارا از جهت تمت نہادن مر شمارا بدین معنی بکہ ایتقد اتباع آنحضرت کہ وی صلی اللہ علیہ وسلم  
نیز بیرون آمد و حلقہ از صحابہ دیدہ شستہ در مسجد و او پر سید چنانکہ من پر سیدم بعد از ان حدیث روایت  
می کنند و می گوید - و ما کان احد بنزلتی من رسول اللہ - و ہر و ہر می بنزد و ہر تہ من از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم  
اقل عنہ حدیثی نمی - کہ از روی حدیث کردن آنحضرت مقصود بیان واقع ست یا اعلام بہم نسیان ست  
چہ ہر کہ بشیر حدیثی می کند احتمال نسیان دارد - و ان رسول اللہ - و ہر و ہر بیک پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم  
خرج علی حلقہ من اصحابہ - بیرون آمد بر حلقہ از اصحابہ بخود - فقال ما اجلسکم ہنا - پس گفت چہ چیز نشاندہ است  
شمارا اینجا - قالوا اجلسنا لکرا لکرا شستہ ایم کہ ذکر می کنیم خدا را - و بخیرہ علی ما ہر ما لا اسلام - و نہ میگویم  
خدا را سہراہ نمودن ما را ہر اسے دین اسلام - و من بہ علینا - و منت نہادن وی تعالی باسلام ہر ما - قال -  
گفت آنحضرت - اا اقدر ما اجلسکم الا ذلک قالوا اللہ ما اجلسنا الا ذلک قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اما انی  
لم استخلفکم تمۃ کلم کہ تانی جبریل و لیکن آمد مر اجبریل - فآخیر فی ان اللہ و جل جلالہ - پس خیرہ و امر کہ  
خدا می تعالی مباحات و مفاخرت بے کند - وی ناز و بہ شمار شکان را - رواہ مسلم - و عن عبد اللہ بن مسعود

رجل قال - روایت سنت از عبد اللہ بن مسعود کہ غریب ذکر دے فیصل ثانی گذشت کہ مردے گفت کہ یا رسول اللہ  
ان شرائع الاسلام قد کثرت علی - تحقیق شرائع ہاے اسلام واحکام آن تحقیق بسیار شدہ بر من - فاختصر فی ثوبی  
الثبت - پس خبر دہ مارا بخیر کے کہ جنگل در نعم و در او نیم بوی بینی خبر دہ مرا بہ علی کہ مستحب ثواب کیا کثیر باشد  
کہ لازم گیرم و در خود سازم از اجداد کے کہ افضل و مستغنی شوم بوسے از سائر نوافل و اورا و شیعہ نفس  
کردہ اند این کلام را - قال لا یزال سائلک بطعن ذکر التوبہ - گفت آنحضرت باید کہ ہمیشہ باشد زبان تو ترا ز ذکر خدا  
معنی این عبارت فیصل ثانی گذشت - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی - ہذا حدیث حسن غریب -  
وعن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل اسے العباد افضل و اسبق در توبہ عند اللہ یوم القیمۃ  
روایت سنت از ابی سعید خدری کہ بد رستیکہ آنحضرت پرسیدہ شد کداین بندہ از بندگان فاضلتر وایت  
پایتر است نزد خدا و فرقیاست - قال الذکر ان الذکر کثیر الذکرات - گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر  
کنندہ خدا را بسیار قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ و من الغارے فی سبیل اللہ - ذکر کنندگان خدا از  
تو کنندگان و در راہ خدا نیز فاضلتر و بلند پایتر اند - قال - گفت آنحضرت - یوضب بسببہ فی الکفار و البشیر  
غاری اگر نہ تشریف خود و در کافران و مشرکان حتی بیکسر ریختن دہ - تا آنکہ شکستہ گرد و در رنگ گیر و بخون تشریف  
یا غارے - فان الذکر اللہ افضل منه در توبہ - پس بد رستیکہ ذکر کنندہ مر خدا را فاضلتر است از وی  
در توبہ یعنی اگر تو کارزار با کفار - این سرحد برسد باز ذکر فاضلتر است چو جامی مجر و جاد و کارزار - رواہ احمد  
و الترمذی و قال بلون ریث غریب - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
الشیطان جائع علی قلب آدم - شیطان تشنہ و چنندہ است بر دل آدمی - فان ذکر اللہ نفس - پس  
چون ذکر میکند آدمی خدا را پس میرود و جدا میگردد و شیطان - و اذا غفل و سوس - و چون غافل و بی فکر و  
از ذکر خدا و سواس میدہد و جوہ سینه بزمین نہاد و مرغ و آدمی و موش و خزانہ از انچه بزمین می جنبہ از جانور  
و خنوس سپس ماندن و سپس چیرے پنهان شدن و سواس اندیشہ بد و در دل افکندن - رواہ البخاری  
فعلیہ السلام - روایت کردہ است این حدیث را بخارے بطریق تعلیق کہ بعضی خدو کردن اسناد است از اول بخار  
این قسم احادیث و در تراجم ابواب آورده است چنانکہ در مقدمہ گذشت - وعن مالک قال یغنی ان رسول اللہ  
روایت کردہ ام مالک گفت کہ رسیدہ مرا کہ پیہ خدا - صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول - بود کہ میگفت - و اگر اللہ  
فی انہا فین کا افاضل خلف انصارین - ذکر کنندہ خدا در میان غافلان ماندہ قال کنندہ است از پس گردیدہ  
یعنی حاجت گر خیتہ از جنگ کہ بعد از ایشان غنی قال یکندہ و قال بافران ہیثہ فضل و در خصوص بعد از  
گر خیتہ جماعت - و ذکر اللہ فی الفاظ کثیرہ و در وقتہ خیر است و در وقتہ خیر است و در وقتہ خیر است

دور روایتی گفته - مثل اشجاره الخضره فی وسط الشجر - مانند درخت سبزه در میان درختان - و ذکر اللہ فی ہذا القریۃ  
 مثل معراج فی بیت معلوم - مانند چراغیت در خانہ تاریک - و ذکر اللہ فی الغافلین - و ذکر کنندہ خدا در میان  
 غافلان - یہ اللہ مقدرہ من الخیر و موتی - می نماید اور خدا سے تعالیٰ بجای نشست اور در بہشت در خواب یاد و میلا  
 بالیقینی می بخشد چنانکہ گویای بنید - و ذکر اللہ فی الغافلین یعنی بعد کل نفعی عجم - امر زیدہ میشود اور انکامان  
 بہ شمار ہر گویا و نا گویا - و النفعیہ نبواؤم - و مراد نفعیہ آدمیانند - و الاہم البہائم - و مراد باعجم چار پایان اند  
 رواہ زرین - و عن معاویہ بن جبل رضی اللہ عنہ قال ما کل العبد الا ارجی من ذکر اللہ - گفت  
 معاویہ بن جبل رضی اللہ عنہ پیچ علی رستگاری و بندہ تر مراد از عذاب خدا از ذکر خدا کہ از ہمہ علمای نجات  
 و بندہ ترست بندہ از عذاب - رواہ مالک و الترمذی و ابن ماجہ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یقول انا مع عب سے از او کرنی - ہر ستم کہ خدا تعالیٰ میگوید من با بندہ خودم  
 ہر جہت و اعانت و توفیق و توفیق و توفیق ذکر میکند مرا سو شکرست لی شفاہ - و پیچند ہر کس من ہر دو لب و سہ مراد اجتماع  
 نوکر قلب و زبان است و ان افضل است نہ انکے تفسیر ذکر فی است چنانکہ بعضی نقل میگویند کہ ذکر منحصرست و ذکر  
 لسان - رواہ البخاری - و عن عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول - ان حضرت یوسف  
 کہ میگفت - لکل شیء مقام و مقامات القلوب ذکر اللہ - ہر چیز را از انچہ رنگ میگیرد و زود و درون است و زود و درون لها  
 ذکر خداست مقامات زود و درون شمشیر و آئینہ و خزان و سقیل و زائیدہ شمشیر میافقہ جمع آن و مصلکہ کہ ہر سم التی  
 زود و درون گذانی الصراح - و امن شیء ارجی من عذاب اللہ من ذکر اللہ - و نیست پیچ چیز سے از اعمال نجات دہندہ  
 از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا - قالوا ولا الجہاد فی سبیل اللہ - گفتند صحابہ نہ کار زار کرد و در راہ خدا  
 با وجود آن محنت و شقت کہ در آن بہت - قال - گفت آنحضرت - ولا ان یضرب ببیعہ حتی یقطع - و نہانکہ بزند شمشیر  
 خود تا انکہ بشکند شمشیر یعنی اگر جہاد میں مرتبہ ہر نہ ذکر ناخضر از ان است چنانکہ در حدیث ابی سعید گذشت و در  
 حصن حصین ولا ان یضرب ببیعہ حتی یقطع بہ توفیقہ و بعضی نسخ نمون و انہیجا معلوم میشود کہ این جہاد خاص شہنی  
 و این مخالف احادیث دیگر است پس چارہ نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بوجہ راوی از روایتی گذانی شرح  
 ہر از انہی یا گویند کہ مراد جہاد منقول جہادی است کہ خالی است از ذکر خدا و اگر در جہاد نیز اگر باشد شک نیست  
 کہ وی افضل خواهد بود و اللہ اعلم - رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

### کتاب اسماء اللہ تعالیٰ

بر انکہ اسماء اللہ تعالیٰ توفیقی و توفیق است ہر سماع و آواز و شانی از انہی کہ در شریعہ انفاق و سہ  
 ہر بارہی و توفیقی آرد همان انفاق را بیکہ و از انچہ توفیق و توفیق عقل نامی بناید اگرچہ ہر دو اسم یکہ معنی باشند

تعالی الله تعالی را عالم گویند عامل و جواد گویند نه سخی و شانی گویند نه طلبیب و شجاعت را امام محمد غزالی آن است که اطلاق اسماء بر عقل به طریق توصیف جائز است اما بطریق تمسید را نبود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف با صفات حق و متخلق با اخلاق و سعه تعالی میگرد و معنی این سخن نه آن است که بنده بعین معانی حق متصف گردد و حاشا یا صفات بنده مثل صفات و سعه سبحانه میشود چه مثل آنرا گویند که به جمیع وجوه مشارک بود و در تعالی بعین کثرت شئی است بلکه مراد آن است که بوجهی از وجوه هر قوس از صفات حق مناسب حال بنده بران می افتد چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست بخر اطلاق لفظ شلا رحمت و قدیمت و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت و بیکوارند و آنچه در بنده پدید می آید شونده مثل آن است تعالی الله عن ذلک و متخلق و غیره اسم الله است از اسماء صفات و آنچه تعلق و در جمیع اسماء است که اعتقاد و معانی آن کرده به صدق بهمت متوجه بآن باشند و حق عبودیت در آن ادوات نمایند و وجود آن متخلق و متحقق بآن شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم الله تعالی تعلق است نه تخلق

**الفصل الاول** عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی تسعة و تسعون اسما لا یدری من رتبته من رتبته تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که تحقیق ثابت شده از بنده بپهل سنت و جماعت که خدا تعالی را نود و نه صفت است پس این اسمای کثیره از کجا است و نیز معانی تعالی بیشتر از نود و نه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگر چه صفات بیست و یکین و افعال بسیار است پس کثرت اسماء از آنجا است و فی الحقیقت راجع بکی از این صفات و افعال است و آنکه تخصیص باین عدد و حد در آن باعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص با این اسماء است چنانکه باو شای که صد هزار سوار دارد گویند که صد هزار سوار است که هر جا که فرامیم بانجا برسند رفیع کنند اگر چه سواران بسیارند اما این صفت مخصوص باین هزار است که از قوا و بعضی از متعوضه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانه را نود و نه خصلت مذموم ظلمانی است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نه اسم از اسماء الهی اختیار فرمود که از هر اسمی نور سعه مناسب از البت که در وقت عظمت یکی از ان خصلتها سعه فالف کزود تا بانوار این اسماء عظمت آن خصلتها از ازل گرد و نور بالاوار برسد و الله اعلم - مائة الاوحد - و در بعضی نسخ واحد باین صفت یک کم این تاکید است و نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکنند و یاد در کتاب اشتباه شود و تسعة و تسعین را سبعة و سبعین یا تسعة و تسعین یا تسعة و سبعین نخواهند من احصاها دخل الجنة کیسکه احصا کند آن اسماء و آید بهشت را با مقربان و سابقان و مراد با احصا حفظ است بعضی گفته اند که علم به معانی آن و ایا آن بران تعظیم معانی آن و بعضی گفته اند که عمل به مقتضای هر اسمی بر سبب طاقته که معنی

تعلق بخلق است۔ و فی روایتی دیگر و روایتی این عبارت را زیادہ کرده۔ و ہو و ترجیب الوتر۔ و می تعالیٰ و درست  
دوست می دارد و در تراویح و کبر و در فتح آن بمعنی عدد و طاق است چنانچه یکی و سندی پنج مثلاً و اطلاق این اسم بر حق تعالیٰ  
بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزیه و انقسام و در صفات بمعنی لا شبر و لا مثل و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک  
و عدد و شریک سب بوسے تعالیٰ در بعضی این معانی و محبت و تر بمعنی ثواب دادن بران و لیاذ رعایت کرده شده است  
عدد و تر در مواضع کثیره در شرح یسین علیہ۔

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تسع و تسعین اسما۔ بے شک  
خداے تعالیٰ را نود و نہ نام است من احصا با وصل الجنتہ ہو اللہ الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم۔ خاصہ راوی عبادت  
کہ اسما را بطریق تعدا ذکر میگردند لیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جہت وصف کردن مرتب سبحانہ  
را بوحدا نیت و اخبار کردن از دسے بہ صفات کمال و تعلیم کردن بطریق احصاء و ذکر کردن  
اسما را تا افادہ کنند تيق و شوق و ذوق و لذت تبوحید خدا و صفات دسے را و اشعار  
با کلمہ اللہ اسم ذات است و اینها صفات ازینند ثابت مراد را در ضمن این کلمات از تفسیر حاصل میگرد و کلمہ ہوا اشارت  
بذات مجرود و مہویت مطلقہ و اللہ اشارت است بہ مرتبہ جامعہ صفات را بمجملہ الرحمن الرحیم بتفصیل صفات و الہام  
ذات بآن مفصلا پس ہو براسے اتصال سرست و اللہ براسے مشاہدہ روح و الرحمن الرحیم براسے مکاشفہ قلب  
و مر این قوم را در شرح کلمہ ہوا کلمات عجیب و اشارات غریب است کہ نطق بیان از ان تنگ است اکنون شروع  
کنیم بوفیق اللہ ذکر مراد اسم موجود حق جامع صفات الوہیت متفرد بوجہ حقیقی است و ہر وجہ دسے کہ خواہد  
استفادہ وجود از دسے کردہ و در حد ذات خود معدوم است و وجود دسے از انجست است کہ نسبت بوی دارد  
و دسے با تنجانب دارد و باین معنی راست آید کہ کل شیء با لک الا وجہ دورست بود کہ لا موجود فی الحقیقہ و بالذات  
الا اللہ ف اللہ علم است مرزات واجب الوجود کہ معبود بحق است و الہ بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و مفہوم  
وی جامعیت جمیع صفات اخروست و باقی اسما دلالت نمیکند مگر براسے احاد صفات و این اسم بر غیر دسے  
تعالی اطلاق نمیکند نہ بحقیقت نہ بجاز و اسما دیگر اطلاق میکنند اگر چہ بہ مجاز بود پس دسے اعظم اسما باشد و ہما  
دیگر را اسما را اللہ میگردیند عکس و معانی سائر اسما بہ تصور است کہ تصنع شود و بندہ بآن نہ تخلق کرد و بوحی کہ  
ندکور شد بر این اسم براسے تعلق است نہ تخلق و نصیب بندہ ازین اسم نالہ است کہ بہ تمام دل خود مستغرق  
یا دوی کرد و واقفات با سوا سے دسے نکند و امید بغیر دسے ندارد و از بغیر دسے نشر شد و در ویرہ شہود  
غیر او را نہ بنید بیت رفت از میان زمین خدا ماند خدا + انفق اقام ہو اللہ این است۔ الرحمن الرحیم  
این ہر دو اسم شوق از رحمت اللہ براسے مبالغہ و رحمن الخی است کہ شامل رحمتش نیا و آخرت است و تصور

ذات مقدس وے تعالیٰ و رحمت افاضہ غیرست ہر محتاجان و ارادت آن برائے ایشان و رحمت حق عامست  
 مقبول نعم و نیا و آخرت و شامل ضرورت و حاجات و مزا و خواص بحض جو و عنایت بے شائبہ غرض و عوض نصیب  
 بندہ ازین دو اسم آنست کہ چون شناخت کہ منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید کہ توکل بروی کند  
 و ہمہ کار ہا سے خود را پوسے سپارد و بکلایت خود متوجہ بجناب رحمت او باشد و از غیر سے مدد نہجوید و بغیر  
 او رو سے نیار و دین و جہ تعلق باین دو اسمست و تخلق آنست کہ رحمت کند بندگان خدا را و ہمہ نفس  
 بعین رحمت کند و درازا کہ منکر سعی کند و تا تواند حاجت محتاجان برآورد بطریق عنایت و ارادت غیر  
 بنیض و معنی اگرچہ حقیقت رحمت از اولی وجود پذیرد و بغیرض و عوض نہباشد۔ الملک۔ بادشاہی کہ  
 ملک و د عالم و حیطہ قدرت و تصرف اوست و بادشاہ حقیقی اوست و بر ہمہ اشیاء غالبست و در ہمہ چیز  
 تصرف و یاسیاد و اعدام و احیاء و امانت و منع و عطا و ارادت مستغنیست و در ذات و صفات خود از ہر موجود  
 و تخلقست پوسے ہر موجود در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس ہر چیز کہ ماسوا سے اوست  
 ملوک و متقاد اوست و وی مستغنیست از ہر چیز متغیر و مستبقر و تدبیر خود و ہیچکس نیست و دکنندہ حکم  
 او را و ہمہ کشندہ از ارادت وے پس اوست بادشاہ و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و تابعست از ملک  
 و ہر ملک مالکست و ہر مالک ملک نہ و چون بندہ شناخت کہ بادشاہ علی الاطلاق اوست بندہ در گاہ و گدای کو سے  
 او باشد و طلب غرت از آستان خدمت و طاعت وے کند و چون دانست کہ ہرچہ ماسوا سے حقست محتاج  
 پوسے و متقاد و سخرست حکم او را و قضا سے او را واجبست کہ تعلق کند بجناب قدرت و تصرف وی و بی نیاز  
 گرد و از ہر دم بالکلیہ و ظاہر و اندر احتیاج خود را ایشان دہیم و امید ندارد از ایشان و تخلق باین اسم آنست  
 کہ تصرف کند در ملک نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد و جوارح و قوا سے خود را و سخر گرداند ایشان را  
 بہ طاعت حق و حکم شریع تا بادشاہ عالم وجود خود باشد و در طلبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضیہ مشائخ  
 و صیث خواستند فرمود بادشاہ دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شہوت خود را از دنیا و میرا کہ بادشاہی  
 و ملک رانی در آزاوی و بی نیازیست۔ القہدوس بنایت پاک و منزہ از سمات نقصان و لوازم حدوث  
 و امکان بکدر نہ از ہر صنفی کہ در یا بعد آنرا حس و یا تصور کند خیال و برسد بان و ہم یا احاطہ کند بدان عقل  
 چنانکہ گفتہ اند کل مایسن مالک و خطر فی خیالک فائدہ دارد بہیت ہرچہ اندیشی نہ پیرانی فاست و آنچه در اندیش  
 امید آن خداست و بعینیت بندہ ازین اسم آنست کہ بداند کہ لکن نیست و صولی بجناب قدس وے مگر بعد از  
 عروج از عالم حس و خروج از حظوظ جسمانیت و تعفیہ بوج قلب از نقوش اغیار و تشربہ باطن از ہرچہ از اسوا  
 حقست گفت امام غزالی قدس عہد تظہیر اوست علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و مہومات و ارادات



خود را از حفظ و ثبت برتبه که راجع اند به شهود و غضب تا باقی نماند سر از اخیلی گیرد در صفای خداوند شوقی نگردد بقای وی و زبانی مگر  
 به قرب وی تعالی السلام - اصل معنی سلامت است و مراد اینجا معنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان  
 و افعال و از شر که نه در ضمن وی خیر باشد حکمتی بود و افعال وی تعالی همه فی نفسه بالذات و شرفیت مگر بارض طبعی و فروع  
 در میان قدوس و سلام گفته اند که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای ذات بود و سلام برتبه است از نقیصه که عارض  
 گردد و در ضمن است و معنی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در انزال و این قریب باول است و سلام معنی سلامت بخشیدن  
 از آفات کفر و عذاب اخوت معنی سلام کننده و شهادت چنانکه قول وی سبیحانه سلام تو لاسن رب جیسیم بران دلالت  
 دارد و امام غزالی گفت هر چه بدست که سلامت ماند از غل و غش و حد و حد و مراد و شرف و سلامت ماند از عاصی امام  
 و سوس و سلامت باشد از آثر گونی صفات و اخلاق و سوس و اوست سلام از نیکوگان حق مشرق بقرب از جناب  
 اسلام تعالی و تقدس و مراد بواثر گونی در صفات آن است که عقل و سوس اسیر شهود و غضب گردد و در جواب آن است  
 که شهود و غضب اسیر عقل و وسیع و سوس باشند و وصف کرده میشود و سلام و اسلام مگر کسی که سلامت اند از سلام  
 از دست و زبان و سوس و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمن امان و بنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آفات  
 آن چنانکه اعضا و حواس و اندام و او و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و راخوان و انفار و در دنیا و امان و بنده  
 از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرموده الله لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این توحید حصن است از آفات  
 دنیا و آخرت و این در جهانداران است و در غیر ایشان مربوط ساخته با سبایی که موجب امان است از آفات و عدم  
 و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست مؤمن مطلق  
 و از جمله افاده امن است که ملحقین کرده است مؤمنان را از هیچ و بر این بر صدق دین و افاضه نموده از انوار حقین  
 بر اے حفظ ایمان و تابید نموده است و توفیق داده است بر اے حفظ و عصمت از مباحی و مؤمن معنی مسدود  
 رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود با ایجاد و سجودات و اظهار کلمات تکرار گفته اند و حق بنده است  
 که چون دانست که اوست تعالی شانه امان و بنده از شرف نفس و مکر شیطان و تقی آرد و جناب و سوس و امن و امان و توحید  
 از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و مخلوق باین اسم آن است که ائین دارد و خلق را از شر خود و سبب نفع خود  
 و هلاک ایشان گردد و در دین و دنیا سوس ایشان و منزه و از ترس نیکوگان با سوس مؤمن کسی است که سوس ائین ائین  
 گردد و از غلبه خدا هدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرفت انبیاست و نیزه گسترش ایشان  
 سوس انبیاست که است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تابان و پیروان ایشان از علای دین و بر ائین چنانکه و سوس  
 تعالی مؤمن است نهی اسباب امن بچنین خوف است خلق اسباب خوف و بودن او تعالی خوف منافات ندارد  
 چه بودن او مؤمن چنانکه بودن او منزه است از منافات و با سوس و فروع و نافع و لیکن اطلاق



مسئله و غالب بوده و بر ملازمست تقوی و موافقت طاعات حاصل گردد و بین قیاس نسبت بخلق خدا جابر که در  
 مصالح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجزای امور شریعت با هر معروضه و نبی و مکرر غالب و مسلط بود و جبر کند  
 و هست بلند دارد - المتکبر - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر یا بزرگی و مراد مبالغه و کمال  
 در کبر یا ست و میخسب مستحق کبر یا ولایت آن خودست تعالی نیست و کبر علی الاطلاق اوست و هر که کبر یا ست حق را  
 و علوه قدر و ارثا سد بایک دل مستغرق کبر یا بی او گردد و در طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی و سر  
 نرم گردد و در او امر و احکام سر بآید و نذر و تخلق باین اسم آن است که همه چیز را خود وصول بجنبه تقدس و بر  
 تعالی و آنچه اسباب وصول است از شهودات دنیا بلکه مستندات آخرت را نیز خرد و خیر داند و بدینا در اول دنیا و دنیا  
 و شهودات آن سر فرو دینار و قدری ندمد از جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تقدس نفس و کبر  
 ذات خود - الخالق الباری المصور - این سه اسم و با فاده معنی پیدا کردن و آفریدن و افرین نمودن  
 یکی اندام هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و بعد از آفرین ایجاد و پیدا کردن  
 و تصویر بمعنی صورت کردن و بهیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باندازه که درین پس از آن بآفرین  
 و بعد از آن صورت دادن بر مثال بنابر که نخست اندازه میکند و بعد از آن بوجود می آید و بعد از آن صورت میدهد اگر چه  
 در پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا وجودی آید و لیکن رتبه یکی مقدم از دیگریست و هر چه از عالم علوی و سفلی  
 از عرش تا قعر می پیدا شده و پیدا شود در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواص یافت همه بخلق و آفرین و ایجاد و تصدیق  
 اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی شأنه که به ترتیب محکم و صورت بدیهه باریت حکم و مصالح در ایجاد و تصدیق  
 خلق فرموده و تبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که هر آفریده که نظر کند از آفریدگار او را یاد آورد و در هر صورت  
 که نگر و مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استبصار و نظر و اعتبار باشد و بخلق عبد باین اسم از بهر میل بجا آید  
 چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است که آنکه آدمی را کسی و مباشرت و در افعال خود هست که بدان که با کمال الله  
 و اکتساب طاعات و تحصیل امور علمیه از حیثانیات و روحانیات در ذات خود کند و توبه و حضور و تضرع نفسی تا اتمیم  
 گردد و بعضی گفته اند که خلق بنده باین اسم آن است که وقتی که از اطاعت و طاعت عبادت پروردگار و کمال او را کسی که  
 که بدان و چه معیشتی برآید خود پیدا کند خصوصاً کسی که کاره که اندر آن بعد از موت دینی باقی ماند و پیش میرود  
 بر سر - انقصار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خداست تعالی آمرزنده گناهان بنده گان است و علوه و اسبقه  
 در غافر و غفور از ان بباید ترست چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشانیدن و بزرگوار کردن و بزرگوار کردن  
 گناهان است و در دنیا و آخرت و نیز سائر قبیح و مظالم و جیل است و از نوبت آن بجا آید است و از نوبت ستمی تعالی  
 بر بنده آن است که قبایح ظاهر بدین آنکه چشم و چشم قبیح نماید بر مثال آنچه در حکم است و در این رسد آنکه در غفر و غفور

و خواطر مردم و اراکات قبیح که در دل اوست از علم خلق پنهان داشته تا هیچکس را بهر منزه اطلاع نباشد و خود با الله  
اگر آنچه در دل آدمی است از وسوس و خطرات و اراکات قبیح بر خلق ظاهر نشود و دست ترین خلق نزد وی  
و دشمن ترین ایشان بودی مراد و همه در دشمنی و هلاک او کوشیدند و با آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند و لیکن  
درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بهر مغفرت و توفیق  
محل کرده میشد و ستار را بهر ترعیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون  
بپایانده که در ستار غفار الذنوب سب از مغفرت و رحمت و سعادتمند نباشد و دست و بهر سینه مجرم نرسد و چون  
و انست که ستار العیوب است از شکر این نعمت غافل و غایب نباشد و لیکن باید که بدان مغفرت و توفیق  
و انست غافل نباشد و تاخیر دران حاضر ندارد که بهر عمر اعتقاد نیست بیت لطف حق که چه سوا باشد یک چون  
از حد بشود و سبب آنکه فساد الله العافی و وجهه خلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم در گذرد و عیبها را  
ایشان را بپوشد و القتها را قهر غلبه کرد و در وجهه شدن بر کسی و سبب تعالی غالب است که شکسته است پشت  
چهاران و تکبیران را و خواهر گریه و دانه و هلاک کرده است ایشان را و نامه مخلوقات و تحت صولت قهر وی مقهور  
و مغلوب اند و عاجز و خوارند در قبضه قدرت و عظمت وی و حیران و سرگردانند در وادی قهر و جلال و سبب  
لن الملک الیوم الله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از هر که و قهرناگهانی او ترسان و لرزان باشد  
و از غایت خوف ملتجی بجناب لطف و کرم و سبب گردد و قهاران زبندگان آن است که بسطوت سلطان غوث و قهرمان  
سال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و داخل ایشان بر و سبب وقت و حال  
خود بر نهد و تا از طریق حق بیرون نیانند و از سادک آن مانع نه آید و اعدای عدو و سبب نفس است که میان  
دو پهلوی است که بنور انیت قلب منور و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بقرب و زجر و قتل  
تبرک حد و شرع و نفس را بر تبرک آواب و سنن و اشتغال بالا یعنی و بهیوده تادیب و سیاست نماید و از جمله  
قهاران مردانند که هر که ایشان بمبارفت و مقاومت برآید مقهور و مغلوب گردد و صاحب قنوجات کبیر و یک  
از آیات قرآن را نسبت به یکی از اولیا میکند و یگوید آیت شیخ محی الدین عبدالقادر این است و بهو القاهر لوقی عباد  
العباد یا و صیبه و بهر بخشیدن و عطا کردن و سبب بخشش و سبب جل جلاله و عسم نواله کثیر البتة و در انهم  
اعطاس است که بخشش و عطا یا یا یا یا نیست و فیض او را انقطاعی و بهر حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض  
چیز عظمی و غرض و عوض که در برابر عطا چیز عظمی ستانند و حقیقت و اهبانیت بلکه باین است پس و یا بجنی حواد اند  
و اسم حواد درین روایت نیست و وجود و بهر در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی اوست که نمی شود  
بهر قنوج را بهر چه احتیاج دارد و بهر بیشتر ازان در داده بران بنیض و بهر عوض و دین جهان و دران جهان بود

از لطف حق با توفیق و سبب آنکه چنانکه از حد گذرد و سوا گشت

حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که و باب مطلق اوست تعالی همه از و سبب خواهد و از وی امید دارد و از خبر وی  
 طبع بر و در وی تغییر نیارد و توقع ندارد و خواستش هر چند و شوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و در عار این  
 بنده مسکین کاتب حروف در اجتهاد به حال تعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب سببی  
 ملکالاینبی لاحد من بعدی اگر چه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخیریت حال و ملاحظه استعد او  
 نبوی از تاویل استجابت پذیرست اشهر الله تعالی و اما تخلق باین اسم آن است که بدل کند هر چیز که درست  
 اوست اگر چه جهان و سبب باشد و در راه حق بلا خط خط عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگر چه چقدر حقیقت  
 و سبب وجود از آدمی زاد نیاید که ممکن نبوی و فضل نزد وی اولی از ترک نگردد و در غرض و غایت در نظر نیاید اقدام  
 بر آن نکند و اکمل افراد انسان در سبب وجود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام  
 کرد باذن خدا که غرض و عوض را در آن داخل نباشد بلکه بجهت اقبال امر الهی تعالی و تقدیس و تمجید چنین همه انبیاء  
 و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - الرزاق - روزی رساننده خلق را از آذینان و پریان و سباع  
 و بهائم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق و قسم است محسوس و معقول محسوس  
 ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که لطف باری تعالی به بنامت آن ایستاده و این شاکل  
 تمامه جانداران را که دامن و آفرینی الارض الاعلی الله رزقها و رزق موعود که براسه ققیان بی قلب و شفت از نجای  
 که گمان ندارد و عده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجاً و مخرجاً من حیث لا یحسب و رزق مقسوم که آنچه هست  
 کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق اوست  
 انتظار رزق جز از و سبب و توقع از غیر و سبب ندارد و کار خود را بوسه گذارد و توکل بر و سبب کند و چون دانست  
 که روزی مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگردد و گاه شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن است  
 که دست خود را خراشه از رزاق ابدان و زبان را خراشه از رزق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار و  
 و بنده گان او در وصول از رزاق جهانیه و روحانیه با اتفاق تعلیم و ارشاد و دعا و خیر و نیز از وجوه شملی است  
 که بابل و خیال و سبب که در موقت اوست میبشت بکشا و کند و نقد بر ایشان تنگ نگردد و در وقت رسیدن  
 همان روزی ترش نکند که روزی خود بخوان تو بخیر و رویت مرا منت نه همان داشت باید بهر آنکه به خود  
 بخوان انعام تو نان خورشید الفصاح - فتح کند و معنی حکم گردان نیز آمده است و تعالی شایسته کشاید و در  
 رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و کشایش همه کار را از دست و فصل همه خصوصتها از و  
 و در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بواسطه و سبب و فتح معنی نصر نیز آید چنانکه او اجد نصر الله و الفتح و انا  
 فتحنا که فتحی مبنیاد و تحقیق کننده است و باب فضل و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم

و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان را و تابان ایشان را بر اعدا سے  
 دین چنانکہ و تقدیر سبقت کلثما لیا و ثا المرسلین و انعم لہم المنصورون و ان جندنا لہم الغالبون و وحی تعالیٰ گشاده است  
 بر دہائے مومنان در ہای معرفت و گشایندہ است بر عاصیان در ہای مغفرت و پادشہی و ہندہ در ماندگان و گشا  
 غمزدگان اوست و بالحد فتح اسم جامع ست مرتفع ابواب خیرات و افاضہ انواع برکات را چون بندہ دانست  
 کہ اوست تعالیٰ فتح باید کہ بشنید بر در کرم سے بامید فتح و نصرت و انتصار حصول انفال بی ملال و استعجال تسلیم  
 و سکون تحت جہان حکم بیت ہمہ در ہا بگل بر خود فرو بندہ در او گیر و اتم دل در و بندہ و تخلق بآن آن ست کہ سی  
 کند کہ در ہر سے طالبان خیر از مال و علم بکشاید و فصل خصوصت میان مردم بکند و مظلومان و در ماندگان را نصرت  
 و بہ تعلیم مبالغہ عالم ست و سے تعالیٰ عالم ست آبشار و نہان و بظلمات دل و انچه بنور و در دل حضور زکریا و علم  
 و سے محیط ست بکلیات و جزئیات ظوہر اشیا و بواطن آن و کنہ حقائق آن و غیر تنہا ہی ست معلومات و سے  
 و چون دانستہ شد کہ سے تعالیٰ عالم ست بظوہر و باطن از سر چہ نشاید و بناید پاک باید کہ در ملاحظہ  
 علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خطہ عبد ازین اسم آن ست کہ تحصیل علوم دینیہ و تکمیل آن حقائق  
 و معارف کہ سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گرد و در موجب ملاح حال ظاہر و باطن شود کہ علم نافع عبارت  
 از آن ست بدعا و نذر اب زدن علی استنول و شغوف باشد القابض الباسط - قبض گرفتگی و تنگی و بسط فراخی  
 و گسترشیدن فند یکدیگر اند و سے تعالیٰ تنگ میکند بندق را بر ہر کہ میخواہد و فراخ میکند و اندہ بر ہر کہ میخواہد و نہ چہ  
 باشد یا معنوی و قبض میکند اسرار را از اشباح نزد امانت و بسط میکند ارواح را در ان نزد احياء یا قبض میکند  
 در نوم و بسط میکند در استیقاظ یا تنگ میکند و اندہا را بخیر و ولالت ببحلی صفات قمریہ جلالیہ و فراخ میکند  
 بفرج و مسرت بظہور صفات لطیفہ جلالیہ و گفتہ اند کہ قبض میکند صدقات را از انغیا و بسط میکند آثر البقرہ و این  
 قوم را در معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام ست کہ در شرح فتوح الغیب آئمہ تفہیم از کلام بعضی مشائخ و غوام نقل  
 کردہ شدہ است و چون بندہ دانست کہ قابض و باسط اوست تعالیٰ شانه بر قبض صبر میکند و امیدوار پیدا شدہ  
 و بر بسط شکر می و در نزد ترسکار پیدا شدہ و بر حاق قبض و بسط می بنید از انجامید اند و امان غرائی گفتہ کہ قابض و باسط  
 از بندگان آن ست کہ قبض میکند و اہا سے بندگان را بخیر و انداز بجلال خدا و کہ بای او بخوان عذاب و ہلای  
 او و بسط میکند بہ بشارتہ را و ان بہ لطف و عطا سے او بعضیوں آلا و نعمائے او یا قبض میکند و تنگی می آرد و بخل  
 می و در ذہب حقائق اسرار الہیہ از غیر اہل آن واقافت و نشر میکند بر اہل انتہی و بعضی گفتہ اند کہ خلق باین دو اسم  
 آن ست کہ بانفس بد فرمائی و باہر کہ در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو صفت معاملہ میکند تا بہیت بہ کمال  
 باشد ہر گاہ بسیار ملالت و سامت بد ایشان رسد بہ بسط و فتح کند و ہر گاہ بسیار جرأت کنند و ولیر شوند قبضی ضبط



ان نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد و از حد تجاوز نماید که توانمردود و طول کار نکند که طاعت با نسیاط و نشاط و قبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متاع بخت شیطان کند بر سیاست بلیغ نماید بلیت گزینی یک آرزو سه خود تمام و در تو صدای پس زاید و السلام الله تعالی نفس الراضی به خفض نفرو داشتن رنج برداشتن فرودی آرد و کافران را به بیعتی و بر میدارد و مومنان را به بیعتی و بر میدارد و پستانرا به نزد یک گردانیدن و فروزنی آرد و دشمنان را به در گردانیدن و فرودی آرد کسی را که میخواهد با فضل ساقین بلیت و بر میدارد و نصیر را با علی علین محبت و فرودی آرد یکی را به در کات حجیم و بر میدارد و دیگر را به جنت نعیم و این صفت را سراج و در جات بسیار است و بنده چون شناخت که می توانی غافل و رافع است باید که پناه بوسه برد و از فرود مرتبه و مجاورت اشتیاق و در خواهد بندگی در حجه و معاجدت سعاد را و در هر دو جهان و خلق این دو اسم آن است که نسبت گردانها طل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدا را و دین را و دشمنی دارد و ایشان و رفع کند و دستان حق را دوستی آرد و ایشان که فضل الا اعمال المحب الله و البغض لله است و مرتبه نفس را که اعدا اعدای است خفض کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دین و مشایخ اهل یقین را بلند و بالا بنید و مقام خود را از همه پست داند و خود را نه بنید و اگر بنید و ناکس بنید بلیت نه بندی که ره را پا و سر وید و نه خود عیب و زیبگانه نه بدید حکیمانیکه دورانیش بودند و دوائی خلق و در دخیوش بودند + المعز المذل + اغوار غریز گردانیدن ازلال خوار گردان غریز میگردد و اند آنرا که میخواهد در دنیا بوفیق طاعت و هدایت و نهایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقبی معلوم مرتبت و نعیم جنت و در دیت ذات پاک خود و خوار میگردد کسی را که میخواهد با فضل و این صفات امام غزالی گفته است که میدهد ملک را به که خواهد و یکشده ملک را از هر که خواهد و غر و اتم و ملک حقیقی و رفعت از دل حاجت و سیر و نفس غلبه شهوت و دست جمل است پس کسیکه بر داشته شده حجاب از دل و سه مشاهده کرد جمال حضرت غوث را و روزی کرده شد و در ملک قناعت و به نیاز بندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تأیید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق غوث داد و او را داد و او را ملک دین و دنیا کسی که در آن کرد چشم او را بسوئے خلق محتاج کرد و او را با ایشان و مسلط گردانید بر دوسه حصص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید به نفس و استسراج و مانند تاریکی جمل به تحقیق خواهد گردانید و او را کشید از دوسه ملک انتهی این اغوار و ازلال حقیقی رجائی است که امام دکر کرد و اغوار را ازلال حسی جهانی نیز از صفات و افعال او غر و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف و نسب و تظاهر با تباع و انصار و انداد آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست مغرور و نذل اوست تعالی غوث و دنیا و آخرت از دوسه خواهد و از خواری و مذلت پناه به راه غوث دمی آرد و بداند که غر و طاعت است و خواری در معصیت و بخرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نگرداند

حکامیت آورده اند کہ دو کودک باز سے میگردند یکی نان خشک داشت و دیگر سے نان خورش آن کودک بدین  
 کودک دیگر گفت مرا ہم نان خورش بده گفت بیاسگ من باش تا ترا بخورش دهم آن کودک راضی شد ریمان  
 در گردن او کرد و یک شید فتح موصی دید فرمود اگر این کودک بشان خشک قناعت کرد سے سگ یا خود نگشتی میت  
 بنان خشک قناعت کنیم و جامہ دق کہ بار سخت خود بہ نہ باز منت خلق و تخلق آن ست کہ خیز دارد آنرا کہ خدای تعالی  
 غنی گردانیدہ علم و معرفت و مخالفت ہوا و طوبیت و خوار دارد و آنرا کہ خوار گردانیدہ کفر و ضلالت و غفلت و غیبت  
 نفس و جالت و شہوات۔ السمیع البصیر۔ این دو صفت ست مرتضیٰ تعالیٰ را کہ شکست میگرد و باہنا سہو عات  
 و مہملات انکشاف تام بے احتیاج بآلت و حاسہ و سے تعالیٰ شنواست نہ گوش و بیناست نہ چشم و این کہ  
 زیر کہ جراح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد سے برابرست و شنیدن و دیدن چیز سے ادرا  
 از شنیدن و دیدن چیز سے دیگر مانع و مفرح نیست و اثبات این دو صفت محل خدرا تر شبعیست و چون ثابت  
 شدہ است تشریہ سے تعالیٰ از صفات چشم ثابت شد تشریہ سے ازلان و قرآن مجید نا طق ست بہ ثبوت این  
 دو صفت و تاویل آن علم غلات حق ظاہرست و سہر کہ دانست کہ حق تعالیٰ سمیع و بصیرست مکمل نمیکند مگر بانچہ  
 راضیست و سے تعالیٰ ازلان و سہر کہ گوید با ادب گوید و از غیبت و بہتان و لاف و گراف و مہج نفس و عیون  
 بہر پیرو و نہ بنید و نہ شنو و مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او را انچہ راضیست حق تعالیٰ بدان را از نظر حرام  
 و و را از کردن چشم بہر بہت و بنا و زینت آن پیہریند و نظر کند بصفایع و بدائع الہی و عبت گیر و ازلان و لازم  
 گیر و دوام مراقبہ و مطالعہ نفس بہا مہ و اشارت بے سیم و بی بصیر بہ ہونست۔ الحکیم۔ بمعنی حاکمست  
 و سے تعالیٰ حاکم علی الاطلاق ست حکم تشرعی و ارا و سے و حکم کنندہ است میان مخلوق بر نفع قاہد و ظلم و دفع  
 ظر قہ و فہار انصاف ستانندہ مظلومان ست از ظالمان و در در خوا و حکم کنندہ بہتوات و سعادت بر نندگان و  
 در قاضوس گفت است کہ حکم بمعنی قضاست و امام غزالی گفتہ کہ از حکم تشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر ہی تعالی  
 اصل و منبع اسباب را حکمست کہ عبارت از امرست و کلیم بالعبیرست و خلق اسباب کلیہ مانند زمین و آسمان  
 و کوکب قضاست و ترتیب مسبات بر اسباب نطفہ بنطفہ تقدیراوست و این را بیانیت کہ امام در شمع اسمای  
 معنی گفتہ و چاہل ازلان در شرح آورده ایم و چون و سے تعالیٰ حاکمست باید کہ بندہ استسلام کند حکم او را و انقیاد  
 و اذعان راضی باشد بقضای او و اہر سے و خود کند از حقوق و از خصوات خلق سہر خدرا باشد و اگر کسی را با  
 او خصومتی اند انصاف نگاہ دارد تا در زمرہ ظالمان محشور مگر و دور و زری کہ و سے تعالیٰ حکم کرد و در سوا نشود  
 و سابقہ حکم از بی ہر اسان راند و گین باشد و تخلق آن ست کہ در نفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف  
 و در زمرہ نفس خود حاکم باشد بجاہرات و ریاضات و تقدیر سیاسات کہ مفصل بصلاح دنیا و دین ست بعد از



الفخیر فیہ خبر اکبری و خبر آگاه و دانایستیم هیچ شی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود و در زمین و آسمان  
 و در دره مضطرب و مطمئن نمیکرد و در کون و مکان نفسی نمیزند که آنکه نزد دوست تعالی شان از ان خبر و باین معنی  
 خبر راجع بهی علمیم کرد و دیگر آنکه خبر مخصوص باخبار دارند و بهی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبر بهی علمیم است لیکن  
 علم چون انفاست کرده شود و تخفایا به باطن خبرت گویند و صاحب آنرا خبر نامند انتهی و گاهی خبر بهی مخبر نیز دارند  
 یعنی خبر دهنده از کمون علم خود و به تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود باین معنی راجع بصفه  
 کلام کرد و در خبرت و اختیار معنی آزمودن نیز آید و به تعالی آنرا آینده است بندگان را با سر و ذی و تکلیف و غیره  
 چنانکه فرمود یعلمکم اکیم احسن علم و بنده چون دانست که حق تعالی خبر است مرا تبه علم او را از دست ندهد تصدیق  
 نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آید و تخلق آنکه بکارهای دین و دنیا و باریک بین باشد و از آنچه  
 در عالم قلب و قالب او سر و در خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکار نفس و کفر و خلع آن پر خند بود و خبر  
 دهنده باشد مردم را از ان و منذ رد و اعی ایشان بود بطریق نجات از ان و از مایه بود ایشان را بدان  
 الحکیم حکم استی و بر و باری و حکیم آنکه او را خشم از جاسه بر دو باعث بهر استعجال عقوبت بنده و سارعت  
 انتقام نگردد و با وجود اقتدار اگر توبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد به توبه نیز رحمت کند حکیم علی الاطلاق  
 حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمیکند در عقوبت و لیکن بر غم آن میباشد و کینه نگاه سیدار و تانزد و قدرت  
 کینه را میکشد و به سبحانه خود را با انتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آن است که از انتقام و به خاکش باشد  
 و از جهت علم و به امید و عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در آن نیز مغفرت کند و باید که انجمن را  
 را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیکیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند تشکر گوید و شرم  
 دارد که در نظر چنین کبری بفرمانی کند و تخلق آن است که بهر ناپسند می که بنید از جانه رود و تکلیف و وقار و بیزد  
 و بقوت زیر و ستان تعجیل نه نماید و صغ و عفو شیمه خود سازد و اگر در اجراء حد و در شریعت به عظیم عظیم و عظمت  
 بزرگ شدن و عظمت گاهی و اجسام که در رکات البهار اند اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم  
 عظیم تر از دست و وقتی که امتداد و مساحت و در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد باز این در قسم است  
 یکی آنکه بر میکند چشم را و محیط میگردد و بامره بران چنانکه نیل و اشال آن یکی و گیر است که محیط نمیکرد و بصیر با طرآن  
 و به چنانکه زمین و آسمان و این عظم است از اول و گاهی در در رکات البهار استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند  
 قسمی است که محیط میشود و در آن که حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از ان اکثر عقول بالعینه و قسمی است  
 که متعین نیست و اگر عقل و احاطه و به بکینه حقیقت آن و عظیم مطلق است که عظیم تر از همه است و بجا  
 است از حد عقول و بیرون از دائره او را که هیچ عقلی بکینه ذلت و صفات و به نرسد و آن ذات حق

است تعالی تو میس که بی کسی که به شناخت عظمت حق مستغرق و خوار و انداخته شود و در جنبه عظمت او و اقبال کند با تعالی  
او امر و نواهی و احکام و سبب تعالی نشانه و عظم برهانه و شبهه و باید که از عظمت و جلال حق چنان و چند آن در دلی  
نمود آورده که هیچ کس و هیچ چیز را در جنب وجود و سبب جهان مستی نماند و تخلق آنست که محبت بلند دارد و از برای  
دنیا و دین سر فرود نیار و دلک کو نین را در جنب عظمت الهی در نظر محبت می جاس نماند و تحصیل کند از کمال  
و صفات شریفه آنچه عظیم کرد و در سبب قدر و سبب تاجرتی رسد که اکثر فتول کند قدر و سبب سر سبز و در حدیث  
را رسیده است که عالم عامل که عظیم میکند مردمان را خیر نام کرده میشود و او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان  
انبیاء و علی اند که چون عاقل و صفات ایشان تصور کند بر شود و عقل و سبب و عفت و عظم مخلوقات سید است  
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است که عظیم تر از سبب مخلوقات و وجود نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از عرش  
آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع به محبت روح محمد صلی الله علیه و سلم - انعم الله  
به نسی غفار است و هر دو صیغه برای سبب مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشنده که مغفرت از او  
بسیار بوجو و آید و گنا بان بسیار بخشنده و غفور و بخشنده و بی تمام و فاس باشد و گنا آن عظیم بخشنده و مغفرت او برای  
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آن است که چون از بندگی و سبب از گناه او بخشنده از همه بندگان آن  
غفار نام آن را بخشنده و چون غفر یعنی پوششیدن سبب غافر آنکه پوشش گنا بان را در دین آن اعمال بندگان و غفور  
آنکه از خمیه فرشتگان نیز محو و پوششید که در اندک تاملت آن دستور ماند بلکه بر گناه کار نیز از پوشش میگرداند تا از  
خجاست و شرمساری در پیده نشود و نماید محبت سر خجالت در پیش زان بود و پیش که گناه و بخشنده و غفار  
و در تخلق و در اسم غفار مذکور شده است شکور به شکر بسیار و شاکر و شاکرین نعم را به سبب نعمت و از همین سبب  
گفته اند که است مر خدا را شکر را اسناد بخداست تعالی نیز گفته و شاکر و شکور نام و سبب تعالی دارند معنی و سبب  
شوا ب جزئی و بنده بر عمل قلیل و کلام ثواب جزیل و عظیم تر از ثواب آخرت است به عمل در ایام محدود و دنیا و  
گفته اند معنی شکور ز شاکر گویند بر بندگان طبع شاکر این معنی قریب تر است معنی شکر و بعضی گفته اند که خدای شکر را  
شاکر نام کردند بطریق مشاکلت و چون و سبب تعالی معنی ثواب جزیل است شاکر گویند است بنده را بر ملاءت  
و سبب بنده را باید که در شکر و طاعت و سبب تعالی بیفزاید و صدق و اخلاص نماید و در تخلق آن محبت که  
شاکر بود و مر خدا را بر نعمت و سبب و شاکر بود کسی را که احسان کند بوسه حق و ملاءت و ملاءت کند و از این ملاءت  
از و شکرش نیاید و عاقل و اقلش این است که گوید خدایا شکر خیر را - العلی - علو بندگی و بند شدن جاس و در  
بلندی بر آمدن و بر زبر چیز است و آن را اسم است و بیانیچه جسمی بر زبر جسمی دیگر باشد و عاقل چنانکه ترجمه  
چیزه فوق رتبه چیزه باشد و سبب تعالی و بندگی و در هر حال که است از همه چیزه و در فوق رتبه او نیست





و جواسیح و زودات آنها چنانکه شناختها و نمائها و چنگها و خاسج ازان چنانکه اسلحه و به پید کردن معرفت در حایت بر است کردن  
آن در استمال آن و به پید کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقریبها و آفات چنانکه چشم و گوش  
و جبهه آن در هم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید و نگاه  
میدارد و لباب و اوراقش و طراوت و آب و بر طوبت و بخار که میروید از دهن و خوار و سلاح نبات است چنانکه شاخ  
و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد و ازانکه مبدل بود و در خبر آمده است  
که در دنیای آید قطره از باران نگران که با دهن فرشته است که نگاه میدارد و ازانکه میسد بستر فردا از زمین امام غزالی  
گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بهمانس بران دال است و ایشان ایمان می آرند بدان به بصیرت  
نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لکن در جمیع حفظ اوست القاسم ایمان مردمان را و حفظ  
عقاید ایشان از زنج و زل و صیانت عقود ایشان در توحید با قیامت و دلائل و بر این بر صدق دین و اقواس  
و دلیل و برهان و یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار شده را در آن قطعه او غنی نیست بزرگی گفته است  
که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلا مخطور خاطر نیست و موجب  
اشکال و اختلاف عقاید ایمانی و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا متقلب و متقلب ثبوت ثبوت علی الاطلاق و حفظ  
از برداشتن چیزی که خدا آن نیامان و نرسوش کردن است نیز آمده و باین سخن نیز اظهار آن میسر بود و گاه تعالی  
صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم و سه و ممکن نیست زوال آن از دهن و سه و سه و نیایان نقل است که یک  
از صلحای مال بیار میراث رسیده گفت الهی مرا باین درامم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب مرا فقره  
میرساند خط و انداختن فیلی از براس من نگاه دارد و هر چه بود همه را بدر و ایشان داد پس هرگاه که او را بخیر است احتیاج  
می افتاد حق تعالی آنرا از غیب بوسه میرساند چون نبوده دانست که پروردگار او حقیقت است باید که از همه آفات  
و مخافات و از غلبه نفس و هوا چنانکه محفوظ و حمایت او بر و بیت هر کس بخدا پناه آرد و او را از بلا نگاه دارد و تخلی است  
که حدود و احکام شرع را نگاه دارد و جواسیح را از معاصی و دل را از ذکر ماسوسه و سر را از ملامت و خیار محفوظ دارد  
و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فردماندگان و عاجزان را دست گیر و در محافظت نماید  
و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاه دارد و **المقیات** خالق اقوات در ساند که آن با بدان و قوت  
خورش آن چیزی است که بوسه بر پا ایستد بدن انسان را طعمه و اوقات خورش و اذن و این قوت ابدان است  
و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیت یعنی توانا و نگاه اندر و گواه و حاضر نیز که توفیق تعالی و گمان اقدر علی کل  
شیء بقیة الهی مطلقا قادر پس و سه جامع معنی علم و قدرت باشد پس نبوده باید که قوت و قوت تمن و جان از دهن  
خواهد و بعلم و سه گفتا کند از سهل ستری پرسیدند ما القوت تعالی ذکر الهی ایموت و معنی این چنین است

کنند که از روی پر سیدند که قوت توحید است گفتند گفتند مقدار می که از ان چاره نیست گفت از ان چاره نیست گفتند  
از چیز می پر سید که تو ام جسد با نیست گفت تو ام جسد با الله است اگر شما الله را می شناسید و تخلق آن است که گشتگان  
طعام و بد و غافلان را بر شما و کند از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اکتفا نماید - احسب - کانی  
و بسند و در جمیع کار را احساب بسند آمدن چیز است یعنی البشی میگوید یعنی کفانی یعنی بسند شد مرا این چیز پس حبیب  
یعنی محاسب است و این معنی است که تصور نیست ثبوت و معنی فقیه غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج به کفایت از جهت  
وجود و درام وجود و کمال وجود است هم چنین چیز است که کانی باشد چیز را مگر الله تعالی زیرا که با دست وجود  
اشیا و درام وجود و کمال وجود آنها را با دست وجود و درام وجود و کمال آن همه تخلق او نیکو پس  
اوست حبیب باقی و معنی گفته اند که حبیب یعنی محاسب است چنانکه حبیب و ندیم یعنی محاسب و منادم است و در قاع  
حساب میگوید و در تخلق روز قیامت و در شان و برایشان انکس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حبیب  
یعنی شمر این است از حسب معنی فضائل و مناقب شمریدن و چون انده دانست که می تعالی کافی است باید که اکتفا  
گسترد پس در همین تدبیر و در قوکل کند در جمیع امور بر روی و من تیکل علی الله فوجیه و چون دانست که انفا  
او را شمر و در بران حساب خواهد کرد و ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که برابر است  
شرف و کمال ظاهر گردد و بر روی خسارت نفس و دانات آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیابد با افعال خود و تخلق است  
که حبیب به کفایت حاجات حق جان گردد و بر نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود و از روی و نفس خود را بفرست  
و طاعت نماید و از انچه بپایند الجبال و الجباله بزرگی و بزرگی قدر شدن داور تا تعالی جلیل و مطلق جامع لغوت  
جبال و صفات کمال را با هم بخالی گفته است و تمام شده کبر راجع به کمال ذات است و جلیل به کمال صفات و عظیم به کمال ذات  
و صفات جمیعاً منسوب با دراک بصیرت که عظیم آن توان شد انتهی و در اصطلاح قوم نمود آثار صفات که بر جلال خوا  
و نمود آثار صفات لطیف را همان و جلیل نیز در اسرار الهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست و جلیل در اصل موضوع است  
مخصوص بر این که بصیرت را از انچه بپایند و ملاحت ملائم به بصیرت و موافق آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصورتی که  
در کبر بصیرت گردد و چنانکه سیرت جلیل و جلیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست و غرض از آنست که  
هر جا که در عالم حسنی و کمالی و جلالی است بر توان از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناسد که جلیل  
یعنی جلیل مطلق اوست تعالی و تقدس عظیم کند و در او دوست ندارد و در بزرگی قدر او و تعالی انوار جلال  
و جمال و عظمت و کبر بانی او جل جلاله عظم شانه وجود مجازی خود را و در زبان و گزارش نیاید و نیست مطلق گردد و دانست  
مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر شریفی و عظمی - از خشی عین وطنی - از انصبت بد - وان بد انصبتی - گم شدم در گم شدم  
و در دوست نیست یعنی از دوستی آئین نیست - تو در و کم شو که بفرماید این بود - گم شدن گم کن که تو فرماید این بود - و تخلق آن

که نفس خود را بصفات کمال برساند و صفات باطنیه خود را نیک گرداند و اخلاق و سیر را تنهیب کند تا جلیل و جلیل  
 گردد و خود را خلق به دوست داند و الا که می خرد و غریزه گفته اند که چون کسی بر او صفت به کرم کردی به صفات نیک را  
 اثبات کردی و گفته اند که کریم آن است که چون قادر گردد و عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا کند به پیش از امید  
 و هر که او بوسه التجا آورد و اراضاع نگذارد و از جمع وسائل و تنهایی نیاز گذرد و اندک و کثیم مبنی کرم نیک گفته اند چنانکه جلیل مبنی  
 بجل داشته اند و مبنی جو از نیز آمده و تمامه این معنی بر وجه کمال خاصه ذات کریم تعالی است نقل است که اعرابی از حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب دارد از قیامت که کند رسول فرمود که خدا تعالی بخود  
 خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و بهیسی کرد و پرسید که چه اتبسم کردی گفت کریم چون عیب بنید پوشد و چون در  
 شود عفو کند و بنده باید که وظیفه شکر و کرم و اکرام و عفو و وجود کند و دوستی بچنین کردی در دل گیرد و تخلق آن  
 که می کند و تحصیل آن و تکلف کند در اتعاف بر آن حاصل شود و از چیره ازان یا همه آن بر آن وجه که لائق باشد  
 اوست و انبیا صلوات الله و سلامه علیه همه به شرف اند بر آن اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات  
 و فضلهای من التحیات اکملها از همه کلمات و کرم تر و دوست کرم الا که من بعد الله تعالی و تابعان او از او بیاد و علما که  
 از اکریم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم - الرقیب - فی المراج رقیب نگهبان چشم دازنده و موکل طبعی گفته رقیب  
 خفیض که مراقب باشد اشیاء و ملاحظه کند آنها را پس غائب نگردد و از دست مقدار زده و زمین و نه در آسمان امام  
 بخوابی گفت رقیب علیم خفیض پس کسی که مراعات کند چیز را تا آنکه غافل گردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دوام  
 او را رقیب خوانند پس رجوع معنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که پیشین را  
 تفسیر بر قیاب کرده اند لیکن اخذ کرده اند و مفهومی است بهانه در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و در تعلق  
 و تعلق ظاهر است آنکه نگهبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی قلبی از مکر و تقلب نگاه دارد و دوام در تفرق از آن  
 باشد و از نا شبیهت با پر خیزد بود و بداند که در تعالی رقیب و شاهد اوست و بر هر حال ظاهر و باطن باید پیشه  
 که نفس و شیطان در یکین او نیند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را بر غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بگذراند  
 و کین خود بگذراند پس همیشه بر خیزد بود از ایشان و بشیاء بود از مکر و تمایس ایشان و بر نمیدارند و در آید از ایشان  
 معنی مراقبه این است - انجیب - اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب و شنیدن هر که او را بخواند  
 و اجابت کننده هر دعا دعا کنند هر سوال او اوست اجابت کننده دعا است و غفیرین بر زبان قال و معانی  
 بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه بطلبند و از آنجا اجابت اوست و دعوت خلق و کفایت  
 او حاجات ایشان را که تبریر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه بپندارند ایشان را به پند اگر درین اسباب اندازد  
 و آلات و آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند نیکوگان او را با فحشاء و کرم

و بر آسان جاهات ایشان آن قدر که تواند ممکن باشد و اگر عاجز باشد بظن و سخن نرم و باجابت و عورت ایشان  
و قبول بهر یک ایشان چنانکه رسول خدا میگردید صلی الله علیه و سلم - الواسع - سعت فراخی و فراخی کردن و همه را  
فراخ رسیدن و سعت را اضافت بعلم میکنند و میگویند که علم و سبب و محیط است معلومات و با حسان میکنند  
و میگویند احسان و سبب عظمت او بسیط است و بقدرت و غنا میمانند و واسع مطلق و در جمیع این صفات  
الله تعالی است و آنکه گویند سعت مبنی توانگری و توانائی و دوست رس است همین علاقه است و حق است مگر کسی را که  
شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک و غنا را و آنکه باقی ماند در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد  
از همه و در همه کارها التجا بآورد کند و در تنگی با پناه بآورد و تخلق آن است که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق و جمل  
و سخاوت و زهد و سینه را گشاده دارد و دل دوست را فراخ گرداند و از آنچه دارد گرد و بر و سبب از حوادث و آید  
جایان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع گشاده باشد بهیت بند بار و اگر خواهی  
گشاده بهت دل گشاده اگر خواهی مراد از حکیم حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و ایتقان و احکام علم و  
عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس معنی علم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم می گویند کسی را  
که عالم باشد بحقائق اشیا و نیک داند و دقائق صناعات را و متقن و حکم کند صنع آنرا و کمال و رین معنی خبر خداوند  
غیر جمل را نباشد و در تعالی هر چه کند بقضای حکمت و از روی دانش و نبینش کند و کارها را و وی از  
دین و دینی متبر است و داناست بحقائق و دقائق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم است  
بر و سبب لازم بود که ماضی گردد و حکم او بداند که در نادان حکمت بانه خواهد بود اگر چه ظاهر نگر و در و سبب  
پس اعتراض نکنند و تخطئه نگیر و بر و سبب بدانند که در فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است افعیل یا بشا و حکم بایرید  
و باید که در فهم حقایق توجه بغیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحقیق  
قوت عملیه و نیک داند و دقائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق به تکمیل نفس خود بود و باید که از سخاوت و انوار پرور  
و هیچ کاره بی باخته حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری  
قدس سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مروی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت و سبب شدم  
چهل روز در خانه و سبب افتاده بودم و نت نماز مسجد آمدی و همچنان دانه و حیران باز گشتی و من هیچ التفات  
نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرد مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ التفات بمن نمیکنی  
و سخنی نیگوئی آخر مرا نبوده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بان عمل خواهی کرد و گفتم آری اگر خدا توفیق دهد  
گفت دنیا را دوست دارد و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس بگیر و صحبت مدار  
و خوار بے رغبت بپار و و حیات را موت شناس و طاعت را حمت بین و توکل را معاشش خود ساز

بیت از سینه محوکن همه نام و نشان غیره اما یک میوه باز دوسه نشان ترا آلوده کنیم دفعه دیگر و همچنین آلوده بکسر  
 و دوست داشتن و بپسند گفتند دوست داشتن قوی را گیرد و دوسه فعال دوست میدارد مومنان را  
 و دوست میدارد ایشان را و از چنانکه فرمودیم و بپسند یعنی رحمت میکند ایشان را و غیر من خواهد ایشان را و نعمت  
 میدهد احسان میکند بایشان و ستایش میکند برایشان و دوست میدارد مومنان را و این معنی طاعت میکند و تقطیع  
 میکند او را و بیت میدارد و ذکر میکنند او را و فرمود و هو الغفور الودود اسم غفور را بر اسم و دود و مقدم داشت  
 تا عاصیان گنا بگزاران که آلوده بخوار معصیت اند نیز نا امید باشند یعنی اول بخوار معصیت را بعبود و مغفرت از  
 رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک میگردد و انام بعد از آن در دانه محبوبان و مودودان خود می در آرم  
 بیت از من گشته آید و من آنم - و تو که می آید و توانی - و وجه تعلق باین اسم ظاهر است و تعلق آن است که بپسند  
 اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بلکه اشیا رکند ایشان را بر نفس خود و کمال  
 این اسم آن است که منع نکند او را از اشیا و احسان و غنیمت و حقد و انکار پس به پیوند و با هر که ببرد از دوسه و عطا  
 کند تا آنکه محروم گردد او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بر دوسه و فردا اعلا می این آن است که در محبت محبوبان حق  
 ثبات قدم باشد و در طریق محبتان بنیل محو و نموده استقامت در دود و دوستی دوستان او را و سینه عظمی شناسد  
 خصوصاً محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت وی عین محبت  
 حق و طاعت است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را بنقادینا از سیرات پدر رسیده بود و نگاه مونی از حضرت  
 رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آن همه بال برادران آن موسی را بخیر بیت حمادی چند دادم جان خسریم  
 محمد الله عجیب از آن خریدم - و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است حضرت مصطفی صلی الله  
 علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتبان اوست بیت دوستی را  
 دوست فارسی دوستش را دوست دارد - و دوست را بر دیر و دیر دیده را بر دوست دارد - سگی دوسه روز  
 بر پی دوستان قدم زد و صورت انسانی فرمود و دانی یافت آدمی چون نا امید باشد بر سر میفرماید قدس الله  
 سره الغری چون سنگ را با دست و سنگ را دیدار عبد الله را با تو میدی چکاره - الحیدر مبالغه حاجت  
 فی الصراح مجید بزرگی و مجید بزرگ و فی انعام و سبب الحیدر خیل الشرف و اکرم و بپسند گفتند محبت کرم  
 و امام عزالی فرموده که مجید کسی که شریف باشد ذات او مجید باشد افعال او و خیریل باشد عطا او  
 و زوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و دو باب داریم باشد و نبوده را باید که در طبقه چشمان حق بجای  
 آرد و شکر نعمت و عطا او فرستد و بزرگوار و تخلق آن است که شرف و بزرگی را به تحصیل اسباب آن از علم  
 و عمل و بندگی اخلاق حاصل کند و بطلان و فساد آن فاضله را فاد نماید الباعث باعث برانگیختن دست از







دارد و قوی است و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است و قرآن مجید وصف کرده است خود را بید و القوت التین  
و سرچ این معنی قدرت است و ذکر آن بیاورد و سه تعالی از کبر و بزرگی و دفعند فرماندگی منزله و بهر است و این گویند  
قوی تین یعنی خالق قوت و تانیت است تینیل یعنی مفعول پس در همه کار قوت و نصرت از خواهر و خود را و بهر کس  
و بهر چیز را اسخر و منقاد و داند و در وقت جرات دلی او بی از قوت و قدرت او بر اسان باشد و تخلق آن است  
که بهر هوا که نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجابت احکام  
شرع دهن و سستی را بخور و افند و بهر طبیعت نفس کا فکیش را بر خویشین سلطان کن و دشمن است او هر چه از بایر آن  
کن آن کن - الولی - معب و نامبر و حق سبحانه محب مومنان و متقیان است و نصرت میدهد ایشان را و در سه قضا  
و دوست میدارد و مومنان را الله ولی الذین آمنوا و ولی بنی متولی او نیز آمده و سه حق سبحانه متولی او مومنان است  
بطاعت و اصلاح که توکل کرده اند بر و سه و تفویض کرده اند امور خود را به سه و متولی امور تمامه خلاق است از آنچه محتاج  
ند آن از امور معاش و معاد و بنی قریب نیز آمده و رحمت و سه تعالی قریب است به مومنان و افاضات کمال عبادی غنی  
قانی قریب پس بنده باید که بکسب شعب ایمان خود را تا به سه فرید و سستی حق سبحانه گردد و بهر کار بماند و نصرت  
از و سه جوید و بهر تالیف محبت و سه شکر گوید و از قرب و سه تعالی آگاه بود و التفات دل بغير از نگردد و تخلق آن  
که دوست دارد او سبحانه را و دوستان او را و کوشش کند و نصرت دین او و نصرت دوستان او و سستی کند و در قنای  
خواج خلق او و نظم مصلح ایشان تا مشرف گردد و باین اسم و امید شود او را ولی الله و یکی از نشان ولایت است  
که سه تعالی دائم دارد و توفیق و نصرت او را و مخدول و مضطرب و گمراه و اندر او تا اگر قصد معصیت و بدی کند نگار دارد  
او را از آن و اگر ناگاه در آن بفتنه بوی و نامت نزد و باز آرد و در آن نگذارد و این سبب است یعنی اذ احب الله عبدا لم  
یضرب و یضرب و از نشان ولایت است که او را و دل دوستان خود چاسد و بزرگوار که دل ایشان تحمل اندر حق است و  
چون او را و اینها باید که بهر توانا و سه تیرافت بهریت دل بهرست اگر دلی داری و در سه فقر حاصلی دار  
الهم ادرقنا الله و محمد و محمدت و صفوات و متوهم شدن و دوست ستانیده و ذات خود و ستایش کننده صفات  
خود و بکلام خود در آن و بهر آیات و بیاات و آلاء و احصی شمار علیک انت کما انیت علی انک دلیل آنست و تالیف  
انبیا و اولیا و مقربان است بهر نفیست ایمان و احسان و عرفان و متوهم شده است به تایش خود و ستایش جمیع  
آفرینش خود که در آن من شئی الا میبجد یا جمید یعنی مستحق جمیع محاربت که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال  
و بهر حمد و ثناء هیچ بذات قدس است و تخلق باین انشم آن است که دائم حامی بود و جمیع اوقات و احوال و سستی کند  
که متوهم گردد و در تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و مدح گردد و نزد خدا و نزد بندگان و سه محمود و از بندگان کسی  
که متوهم است و صفات و سه و اخلاق و سه و شمایل و سه و احوال و سه و اقوال و سه و احوال و سه بی شوب نقصان





مجموعه بهائیه و تائید است در هر صفات الهی تعالی باغ و کامل است لیکن گاهی و لفظ اشار و اعلام بان میکنند و گاهی بانیات  
اصل معنی اتفای نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج به الهی نیست لفظ ندارد و بیان معنی تعقیق و تخلق به در شمع اسم  
الهی گذشت - الواحد یکی است و الوحدیگان نه شدن و و سه سیاهی کی است بذات خود و یگانه است کمال صفات  
خود و این نه آن احد است که مبدا اعداد است که محدود و بنی است آنحضرت جهان را محدود نهایت نیست و جامع اعداد  
است و واحد و زون به معنی است یکی آنکه خبری و قیاس نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه مثیل داند بود چنانکه کتاب  
الانفیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که منفرد است غیور و وجود خود را قابل انقسام نیست  
و وجود او غیر دس ممکن نیست و حد و مطلق است از گاو و ابد او نبوده گاهی واحد میشود و قیاس پیدا نشود و مراد از این  
نفس دس نظیر و خلقی از خصال و در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خلقت دیگر در وقت دیگر موجود است پس  
واحد علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خداست تعالی واحد است و صفات کمال که شریک ندارد باید که متوجه نگردد  
مگر بوسه و شریک نگردد و غیر او را در و تخلق به بان اسم آن است که می کند که متوجه و یگانه گردد و نفس و کمال است  
یکی که ممکن است توحید نسبت بوسه و باید که متوجه باشد و عبادیت چنانکه توحید است و نه سبحانه در الوهیت و یک جهت  
یکی بوسه و یک دل متوجه حضرت واحد گردد تا به فیض وحدت مشرب شود و مستغرق گردد و در نتیجه توحید یکی گوید یکی  
و یکی بنید و یکی جوید و هر چه بنید از و بنید و از و داند همیشه از بهر آن یکی دو جهان داده ام با و عیدیم کن که حاصل  
هر دو جهان یکی است و نقل است که شبلی قدس الله سره از بنیر بکان فتاوی گذشت فرمود و میگوید که یکی بیش نماند  
در نفس آمد و فرمود که که بود خبر یکی به آنکه در روایت ابی هریره در جامع زندی و دعواتا بهی شرح اسم الله  
اسم الواحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد و و آمده و فرقی نمی نمایند میان این هر دو که احد باعتبار  
ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند واحد یعنی عدیم التجرس که از اندر و واحد  
عدیم التثنی که نظیر ندارد و التجرس سید می است که گفته اند و میگوید که گاه او را جمیع مطالب در غایت آرزو و امر  
یعنی قصد و مشوره است از جمیع افعال و اوقات و جمیع تمام کمالات از همه یعنی همه که میان می نباشد و لغت است  
و معصیت پس نبوده باید که همیشه به قصد و نگاه از سه تعالی پدید و جمیع تمام و در تاسیب از و به جوید و او را از جمیع افعال  
و اوقات منزه و اندر از وی است و دو هم کمال تمام و در و از وی بی جنبه و دیگر نگردد و تخلق به اسم آنکه در کار سانی نیازمند است  
و بر آوردن حاجات طالبان الهی نماید و از سه فاعل و مفعول و از احتیاج بایزات و شهورات نمود باشد تا قصد و جمیع بندگان خدا  
شود و به حاجات و محفوظات و مگر در زمانه اوقات و اسباب و سبب و در نهایت احکام و در تکیه و مستقیم که بود و در لایق علم  
و تعقل و التقوا و التمسک به قدر قدرت و اقتدار و صفات با استن و فو الهی را و توحید معنی ندارد و قدرت در  
تقدیر و بانه است و تمام آن کسی است که اگر خواهم بکنم و اگر نخواهم بکنم و قدرت است ازین معنی موجود میشود و یکی ممکن بر توحید





اجال و کبریا یا ظاهر است به علمت و باطن است بر حمت ظاهر است بقدرت باطن است از قدرت ظاهر است بر بصائر باطن است از البصائر ظاهر است بی اقترب باطن است بی حجاب چه خفاست و از جهت شدت ظهور اوست و ظهور او سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست فبجان من خفی اشده ظهوره و اکتجب نوره ظهوره پس اوست ظاهر است که نیت ظاهر ترا و می و باطنی است که نیت باطن ترا و سه و خطبده ازین اسم آن است که اهتمام کند به شان خود و نکند در اول خود و تدبیر کند در آخر خود و اهل حق کند ظاهر و بطن خود را و حدوث عالم و فناست آنرا بماند و دل بر آن نه نموده و بنظر تدبیر از ظاهر اشیا به شناخت معانی بپایه پدید و در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاهر بود و با سرایه حقیقت باطن و ظاهر با خلائق و باطن با خدا چنانکه گفته اند الصلوة کائنات و این است بهیست بعد الاول و الاخر و هو الظاهر و الباطن و بقیه از بود یا من بود و گر چنانچه میبایم الولی و ایت با کسر تعریف کردن دوست یافتن و ولایت با فتح یا رسد کردن و بارشاهی زدن و سیوی گفته که ولایت فتح معبر است و کبر اسم و والی کسی است که متولی شود امور و مالک بود و جمهور و ولایت مشورت تدبیر و تدبیرت و فعل تا این معنی جمع نه شوند اسم والی اطلاق نکنند و والی امر علی الاطلاق نیست مگر آنکه سبب منقرض است بهیست بعد آن اولاد و فرزند احکام است و آن ثانیاً و قائم است بود با و است و ابقا ثانی و نبده باید که اطاعت امر و غیره باشد و بی قاعی لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و عقیده احکام شریعت مضبوط دارد و از ثانیاً که ان شیا لیدین جن و انس محفوظ گرداند و با امر الهی و حکم دین و والی مملکت وجود خود شود و حاکم و حاکم و حاکم باشد -

المتعالی - بنده قدر بر جمیع ولایات و والی از سائر نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ارفع از اعلی است و منی اعلی و تخلق آنچه آنچنان گذر شد - البر - کبر یا نیکوئی کردن و دفع یا نیکوئی کنند و بحقیقت نیکوئی کنند و حیا نمایند و است جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه اوست بجان متولی آن و تفصیل ترفیع و احسان و سه به خالق از حد و سر و بیان بیرون است و آن نعم و انعمه الله لا تحصى و او نبده باید که شکر نعمت و مبرت خدا بجا آورد و بخلق بخیر و نیکو و احسان نماید خصوصاً با پدر و اقارب و بسیار با سایر اهل حقوق و استحقاق بلکه بغير مستحقان نیز آرد و ده آنکه شخصی بکفر و غرور و انقیاد شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی ماله آورد و از غیر مال زکوة و گفت متقی از مستحق نمیدانم و تمیز میان اینها نمیتوانم بهر که فرمائی بهیم فرمود به مستحق را و غیر مستحق را تا بدید خداست و تعالی ترا نیز آنچه مستحق آنست و مستحق آن نه - الثواب توبه بازگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به نبده کند رجوع از معصیت مراد داند و اگر برگردد کار نسبت کند رجوع به حمت و توفیق اراده نماید و سه تعالی نیز پدید میآید اسباب توبه را و توفیق میدهد به نبده را با آن و بعد از میگردد و از حد از خواب غفلت به بویغات و تحذیرات و تنبیهاست بر و غماست عواقب معاصی پس رجوع میکند به نبده به توبه چنان



ایجاب علم و ایضا و افتاد و بخلق و خلق و شرح اسم الملک گذشت - نو و الجلال و اکرام - انکہ ہر جلال و ہر کمال ثابت  
 ہر اور ہر کرامت و ہر کمیت صادر صحت از دے جلی جلال و غیر ذوالہ میں جلال صفت ذات اوست و کرامت ذات فعل اوست  
 کہ فائض است از دے بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را حاج از دائرہ معرفت و شہادت و جلال آن و ضمن قول  
 دے و تقدیر سنائی آدم - و ان بعد او نعمتہ اللہ تعالیٰ موصی و مذکور است و ہر کہ جلال خدا شناسانت تذلل  
 نماید بر گاہ دے و ہر کہ اکرام او را دیدن کند گوید مراد پس خدمت کند مرغیر او را و سوال نکند از غیر دے و  
 تخلق آن است کہ تحصیل کند مرغیر نفس خود را جلاے و شرف و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکہ لائق  
 و شزاوارست - المقصد - قسوط جو رو پیدا دے و افساط عدل و داد گستردن و تقدیر عادل کہ انہ ان یکدیگر  
 مظلوم را از ظلم و کمال این منی آن است کہ در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود و اگر داند چنانکہ در حدیث  
 آمدہ است و شرح این در اسم العدل گذشت - الجامع - جمع گرداوردن و گرد آمدنہ خلق تماثلات  
 چنانچہ آدمیان بر دے زمین و ہر انگیزندہ ایشان و جمیع نباتات و حیوانات و جمیع میان آسمانہا و کوکبا و مباد  
 و زمین و دریا و حیوانات و نباتات و جماد و معدن مختلفہ و ہر اینہا مختلف اشکال و ہوان و طعم و اوصاف اند و ہر  
 و زمین جمع کردہ و ہر را در عالم جمع کردہ و حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزائے حیوان و جمع  
 کردہ میان تضادات چنانکہ عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوہ جمع است و ہر کہ در دایمہای عام زمان را  
 بشہود و تقدیر تا خلاص شدہ اند از اسباب فقر و رویت و سایر وجوہات و جمع کردہ ہر میان ایشان از طلب  
 خود و دایمہاے ایشان را ہر کہ خود را ہر کہ تلمس القلوب و جمع کردہ فضائل و کمالات در انبیا و اولیا و علما  
 و جمع کردہ در لطف از کمال او یا ظلم و سادت و کرامت و غرت و قدرت و جمع کردہ فضائل و اولی و آخرین و سید مرتضی  
 علیہ السلام و اصحاب و اتباع و ہمین نبیہ باید کہ کامل و تفکر کند در اجتماع صفات و ہر افعالیہ انحال غیر متماثل  
 او و تخلق آن است کہ جمع کند میان ظلم و عمل و کمالات نفسانیہ و جسمانیہ و معرفت ذات و صفات حق و صفات جمیدہ و  
 اخلاق گزیدہ و در وظائف عبادات و اوراد و خیرات و مہربات و سایر فضائل و کمالات و سعی کند در جمیع کمالات  
 قلب و جمیعت مع اللہ بیت و در جمیعت کوشش تا بہ ذات شہدی و ترجمہ کہ ہر گز نہ شہدی است شہدی و شہدی است  
 غنائی نیاز شدن غنائی نیاز گردانیدن و دے تعالیٰ غنی مست کہ ذات و صفات و انحال از جمیع بی نیازیت و حاجت  
 آن بی نیاز گردانندہ است و دیگر اثر از بندگان خود و لیکن آنکہ غنی گرد و با غناے غیر غنی مطلق نخواہد بود و غنا  
 اگر اندامثال خود غنی گرد و غنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالیٰ و وقت پس یا ایمان اسرار تمام انوار الی  
 اللہ و اللہ بخواہد یعنی الحیب و بندہ چون دانست کہ حق سبحانہ بی نیاز است نیاز بجزرت او بہر و چون دانست  
 کہ بی نیاز گردانندہ است طبع از جمیع قطع کند و سوال کند گزارد دے و دے نیاز نیار و گزارد و غنی و غنی





و بطریق قریب خصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و اتباعه بدها طریق الحقی معینی علوم الدین  
 اللهم زیننا و ابدنا و صراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ذوالنون مصری گشت خمس سر  
 میسز از اخلاق عارفان است بنگهدنی غمروگان را بکشتایان آوروں و نمدها سے حق تعالی را بفنا فلان بیاد دادن  
 و بزبان توحید مسلمان را بحق راه نمودن یعنی روسے دل ایشان از دنیا بدین و از معاش بعد از آوردن البدیع  
 بمیشل و مانف و هر که در ذات و صفات و اخلاقی بمیشل و مانند است آن بدیع مطلق است و آن خبر باری تعالی گشت  
 و بدیع معنی بدیع یعنی نویرون آئنده نیز و آئنده و هر دو تفسیر کرده شده است قول و سر سبانه تعالی بدیع است  
 و الا نشان و بنده را باید که در هر چه از این و صنایع نظر کند دل بجد است بمیشل و مانند که بدیع است بر دو از حد و  
 حواش بر دو بود قدیم است دل نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن نو باره نه از هر چه الهامین  
 ربی ایشان معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه بمیشلی و بی تفسیر  
 یا نوید یا آئنده است چیزی را از امور راجع به صفت کمال و در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند و ابدع مخا  
 محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فر و کمال و احد در انصاف بعفافت حق و مخلق با سها سے وی  
 تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را بمیشل و تفسیر نیست اللهم صل علی محمد بعد و کل ذرۃ شعیر منفر من شریک فی محامده  
 فخر بر الحسن فیه غیر منقسم و ندیه من الصلوات انعمها و من اقیات اتمها و اکملها الباقی - و اتم الوجود که برگزینا  
 نه پذیر و بنده باید که در هر تو بقا سے حق از خود فانی شود و دل از تعلق با سوا سے از نگاه دارد و مخلق آن است  
 که سعی کند در تحصیل کمالی که باقی ماند آثار آن درین جهان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بجات  
 ابرسی - الوارث - مراد وارث باقی بعد فنا سے موجودات که تائمه الاک فانی ملاک بعد فانی ملاک راجع بودی گردود  
 بوسے رسد و این تفسیر بنیاد است و الا اوست ملک علی الاطلاق از ازل تا ابدی تبدیل ملک و ملکوت و تائمه ملک و ملکوت  
 مراد است بے شریک و همتا و نه ارباب بعد از پیشه بذا سے لمن الملك الیوم قدر الواحد القهار بگوشتش پوشش  
 پیشه بدجل جلال و عظم شأنه پسین نمید و را باید که در بنده مال و میراث نباشد و داند که همه گزاشتی است و از و سے باز  
 رشتنی است متو تو انیس ان تموتوا از شعاع عارفان است بدیت - دل برین منزل فانی چو نبی - رخت بر بند که  
 اما الله و مخلق آن است که تحذیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد - اگر شایسته - رشید و رخت لبسان  
 و بره شدن بر خلافت غنی و رشید آنکه احوال از بر هیچ رشتا و و انحال او پسین مواب بود و احکام او بر طر انحال  
 و احکام خلل و ذلل هیچ کار راه نیابد و همه تدبیرات او مناسق بنایات گردد و برین سدا و بی اشتنا و بی اشتنا  
 و گفته اند که رشید اینچا یعنی مرتد است که خدگان را در مقاصد دین و دنیا و بعد از و ما و کتاب و شریعت بطریق  
 ارشاد و سدا خوانده است و وجه تعلق و مخلق ظاهر است - القصور - مبر و لغت شکیبائی کردن و مبر و آنکه

و



[illegible]





اسم اعظم درین اسماست که دعا کردی آن بعضی ائم گفته اند زکشی در شرح جامع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر سیکه ائمه گفت دعا کرد و خدا را بحیث اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی ائم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسماست آنی که بخواند او را بنده بطریق حضوره مستغراق چنانکه در باطن او در آن حالت غیر حق تعالی نباشد هرگز این حالت دست و او مستجاب شد و عاے او البته در این قول از امام جعفر سلام الله علیه و علی آباء الکرام باز شیخ جنید و غیره و رضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم و حایه از بانی پیر بستانی آورده که شخصی از وی پرسید اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدیث محمد و نیست آن فراغ قباب نیست چون دانیت حق و چون باین حال باشی قصد کن هر اسمیکه باشد میروی بشرق و مغرب و از ابی سلیمان و ازانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفت نم گفت و قتی که منی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رفیق شد سوال کن حاجت خود را که مبین اسم اعظم است و از ابی الربیع ساج آورده که پرسید از وی عرض کرد گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت نبویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند اسم اعظم الرحمن الرحیم از عارفان همچو کن است از پروردگار تعالی و تقدس و الله اعلم

باب ثواب التمسيد والتحميد والتسليم والتكبير

تسبیح پاکیزه کردن و بیایک یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و کثرت زبان معنی است اشتقاق محمد که محمود است  
محمد در تکیبیر کبر و بزرگ گردانیدن و تسلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که وارد شده است در ثواب  
سبحان الله و الحمد لله لا اله الا الله و الله أكبر و تسلیل مشتق از لا اله الا الله است و خوب چون بسیار گردد و استعمال  
ایشان در کلام راضی می کنند بعضی حروف یکا کلمه را به بعض حروف کله و دیگر مثل حمزه و زائد و سبله و میگویند تسلیل الرحمن  
و بل و قیکه گوید لا اله الا الله و حمیل و قیکه ریختن علی الفلاح

الفصل الاول - عن سمرة - يفتي بين درهم ميم - بن جندب - يفتي وال وفتح آن محاملي مشهور يستكثر الحدا

[illegible]

اجلیت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآنند جمله رابع دور و رواقی آمده است افضل الذکر بعد از

رواه مسلم - وعنه ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان اقول سبحان اللہ والہند اللہ  
 ولا آله الا اللہ واللہ اکبر احب الی ما طلعت علیہ شمس - ہرگز نہ گفتن من این چار کلمہ را دوست داشته شدہ ترست پس  
 من از ہر چیز کہ بر آمدہ است ہر وہ آفتاب یعنی دنیا و ما فیہا کو یا کہ این کنایت است از ہر مخلوقات و مخصوص نسبت  
 اجبت نسبت بفعلیات زیرا کہ ذکر خدا افضل واجب است از تمام عالم - رواہ مسلم - وعنه - و ہم از ابی ہریرۃ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال - کیکہ بگوید - سبحان اللہ و بحمدہ فی یوم بایہ مرتہ - قدر روزے صد بار و طاعت  
 خطایہ - آگندہ شود و کم کردہ شود گناہان او و امکانت مثل زہد البجر - اگر چہ باشد گناہان او مانند کف دریا و کہت  
 تنفق علیہ - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال صین صین و صین صینی - کسی کہ بگوید و در ہنگامیکہ  
 صبح کند و در ہنگامی کہ شام کند یعنی در صبح و شام گوید - سبحان اللہ و بحمدہ ما نہ فقرہ - صد بار - لم یات احد یوم القیمۃ  
 بافضل مما جاءہ بخار و بیچ کی روز قیامت عملی فاضلتر از اینچہ آوردہ است و سہ آن عمل را - الاحد قال مثل ما قال  
 ازنا و علیہ - مگر کی کہ گفتہ است مانند اینچہ گفتہ است و سہ یا زیادہ کردہ است ہر انچہ و سہ گفتہ است تنفق علیہ  
 اینجاد و اشکال کی آرنہ کی آنکہ از ظاہر عبارت این مفهوم میشود کہ ہر کہ گفت مانند اینچہ و سہ گفت و آورد مثل ہر  
 آوردہ باشد نہ افضل از این و این ظاہرست اشکال دوم آنکہ زیادت ہر تجدیدات شریعہ و اعتقاد جائز نیست چنانکہ  
 در چار رکعت ظہر پنج رکعت گزارد و مثلاً پس زیادہ آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکہ تقدیر کلام و معنی  
 و سہ آنست کہ نیار و مساوی انچہ و سہ آوردہ و نہ افضل از انچہ و سہ آوردہ مگر کسی کہ گفت و سہ انچہ گفت پس  
 و سہ مساوی آورد و یا کسی کہ زیادت گفت از انچہ و سہ گفت پس و سہ افضل از ان آوردہ جواب از اشکال ثانی آنکہ  
 زیادت ہر تقدیر سہ جائز نیست کہ از شریع اجازت و تجویز و زیادت نیامدہ است و در حدیث چون تصریح زیادت کن  
 جو از این معلوم شدہ پس این پنج رکعت بجا سہ چار رکعت ظہر نباشد بلکہ مثل آنکہ در نماز تجویز یا در فحشیت  
 رکعت آمدہ است و اگر تا سیرہ و دو و زوہ بگزارد نیز جائزست بلکہ افضلست و تو آنکہ مراد از افعال خیر دیگر  
 باشد نہ نفس تسبیح فافهم - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلستان خفتان علی اللسان تقیباتان  
 فی المیزان جہیمتان الی الرحمن - دو کلمہ اند سبک ہر زبان گران در میزان اعمال دوست داشته شدہ بپسوی رحمان  
 آن دو کلمہ کدامست - سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ اعظم تنفق علیہ - وعنه سعد بن ابی وقاص قال کان اللہ  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال - روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گفت بودیم مانند آنحضرت  
 پس گفت آنحضرت - اینچہ احد کم ان یکسب کل یوم الف حسنہ - آیا عاجز می آید کی از شمار آنکہ کسب کند ہر روز  
 ہزار نیکی - فساہی سائل من جلساۃ کیف یکسب احدا الف حسنہ - پس پرسید آنحضرت را بر سئندہ از ہم نشینان  
 و سہ صلی اللہ علیہ وسلم چگونه کسب کند کی از ما ہزار نیکی را یعنی ہر روز - قال یسبح ما نہ تسبیحہ - گفت آنحضرت







یا رسول الله قال - گوشت آنحضرت - نه حول ولا قوة الا بالله - آن گنج از گنجهاست بهشت این کلمه است این معنی که گفتن این کلمه گویند خود را ثوابی بی بخشه که شکر گویند و یا سزاوارند که ثواب دنیا و جنات آن لاشی است و مثل آن گفته اند که چنانچه ذکر میکنی و مرتبه بر عمل این کلمه نیست که معنی آن تیرس است نه حول و نه قوة و نه عدم اعتماد و اتکال بر نفس است و در تفسیر این تفسیر این حدیث پیش از حضرت شیخ عبدالحق ایضا بخواند و توفیق باشد و حقیقت این گنج پر سید فرزند هاشم بن علی است  
خواهر بهشت افتشاد با آن که در این دنیا بهشت نیست و شوق علییه

والتفصیل الکسافی - و سخن چهارم - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال - کسی که گوید سبحان الله تعالی و بحمده غریب است نه غایتی - نشانه شوی است او درشت خرد و بهشت - رواه الترمذی - و سخن پنجم - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صبح بالصبح البهاویة نیست صبح صبحی که صبح میکنند و روزه بندگان - الامام و یا و - مگر آنکه آواز کند آواز کند یعنی فرشته او از میکند - سبحو الملك القدوس تسبیح و تشریف کنید خدا را که باو شاه ماکنا الملك پاک از هیچ نقائص است و گویند سبحان الملك القدوس -

رواه الترمذی - و سخن چهارم - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فضل الذكر لا اله الا الله فاحسن ذکر لا اله الا الله است اگر چه او را بسیار است و هر چه بدان یا خدا حاصل شود آن احوال و افعال و ذکر است و لیکن این کلمه توحید است و بیان بی آن هیچ و نه اشتغال و یاد است این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است و تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سر که موعود است در دل و لهذا اختیار کرده اند مشایخ آن را در تربیت مریدان - و افضل الدعاء الحمد لله - و فاضل من دعاء الحمد الله است تسبیح حمد به عبادت آن است که ثنا بر کرم و معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شد که هر که بخواند آن معنی حقیقی است و معنی شکر است بلکه حمد را من شکر است و تکریم به عبادت است - رواه الترمذی و ابن ماجه - و سخن پنجم الحمد لله بن عمر قال قال

رسول الله صلی الله علیه و سلم الحمد لله اس الشکر - حمد و شکر است نه به آنکه شکر عظیم نعم است و فضل لسان اظهر و ادل است بدان اما فضل قلب منفی است در ولایت افعال و احوال زیرا که شکر عظیم نعم است یا به محبت داشتن بدل بآنها که در هر زبان یا خدمت کردن یا اعتقاد و ولایت افعال و احوال جوارح ظهور و اشتباه است - الحمد لله عبدالمجید - شکر کامل نه گفت خدا را بپند که در گفت او را درین کلام اشارت است بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند و اتویر قلب کیل آن به فعل زبان تیر نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد - و سخن ابن عباس - رضی الله

عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول من یرئی الی الخیرة يوم القيمة الذین یحمدون الله فی السرار و الاضراس یختمون کما ینیکه خوانده و پند و بپند بپند بهشت روز قیامت آنکسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال - رواه ابی البقیه فی شعب الایمان - و سخن ابی سعید - الحذری



در رشته پاسه دراز گره های بستند و اندکان که حقیقه المیوهی فی رساله فقال الا فبرک بامه الیه علیک من فدا و افضل  
 شک راوی است پس گفت آنحضرت آیا خبر ندیم ترا سے من پس بھیج کہ آن آسان تر یا فاضلتر است بر تو ازین تسبیح و ان  
 سخت تاسی بسیار با اعتبار کثرت و فاضلتر است از روزی کیفیت و آن تسبیح کدام است سبحان اللہ عدد و مخلق فی اسماء پاک است خدا را بخیر و شکر  
 چیزیکه پدید آورده است در آسمان - سبحان اللہ عدد و مخلق فی الارض - و پاک خدا بشما پیغمبریکه پدید آورده است در زمین و سبحان اللہ عدد و  
 ذلک و پاک خدا را بشما پیغمبریکه میان آسمان زمین است - و سبحان اللہ عدد و مخلق - و پاک خدا بشما پیغمبریکه پدید آورده است  
 و سے قدالی تا ابد - و الله اکثر مثل ذلک یعنی گفت عدد و مخلق فی اسماء پاک آخره و احتمال دارد که لفظ مثل ذلک را  
 گفته باشد بجا سے عدد و مخلق فی اسماء الی آخره و الله اعلم - و الحمد لله مثل ذلک و لا اله الا الله مثل ذلک لا حول و لا قوة

الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی سے و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب - و محسن محمد - و بن شیبہ عن ابیہ  
 عن حماد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سبح اللہ مائة مرة بالغداة - سیکه بیایکی یاد کند خدا را و بگوید  
 سبحان اللہ صد بار در باراد - و آت بالعتی - و صد بار در شب بنگاه - کان لمن حج مائة مرة - باشد هیچ سیکه گذارده است  
 صد حج این را از باب الحاق ناقص بکمال میدارند از براسه مبالغه در بیان فضل این عمل و فضیلت گویند شاید که  
 تصاعیف این باصل ثواب آن برسد و با و بر و آن دلالت دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن و فضل اللہ واسع -  
 و من حمد اللہ مائة بالغداة و آت بالعتی - و کسی که حمد بگوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در باراد و صد بار در شب بنگاه -

کان کس حمل علی مائة فرس فی سبیل اللہ - باشد هیچ سیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسب در راه خدا - و من  
 بل اللہ مائة بالغداة و آت بالعتی - و کسی که تسبیح اللہ بگوید لا اله الا الله صد بار در باراد و صد بار در شب بنگاه - کان کس  
 اشق مائة مائة من ولد اسمعیل - باشد مائة کسی که آزاد کرد و صد بنده را آزاد کرد اسمعیلی عم اختلاف است علماء را در شرف  
 عرب بعضی می گویند در شرف کان ایشان با قتل است یا ایمان و این حدیث ثبت قول اول است یا تو ندان که کسی نظام ندارد  
 اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته اند که این مبالغه است - و من کبر اللہ مائة بالغداة و آت بالعتی - و کسی که  
 بر بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در باراد و صد بار در شب بنگاه - لم یأت فی ذلک لیسیم احد با کثر ما است  
 به الامن قال مثل ذلک - یار در آن روز هیچ کی علی بیشتر از آنکه آورده است آن کس آن را که سیکه گفته است مثل آن -  
 او را و علی ما قال - یار آورده است بران و درین حدیث مثل آنچه گذشت در فصل اول و حدیث ابی هریره عن

رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب - و محسن محمد بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تسبیح  
 نصف الانیال - سبحان اللہ گفتن نیم تر از اعمال است یعنی تسبیح کیطرت و تمامه اعمال طرف دیگر - و الحمد لله مائة -  
 و الحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی همه تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان اللہ زیرا که الحمد لله شکر است  
 بر نعمت خدا و شکر تسبیح نرید است پس ثواب و سے اکثر و او فر باشد و تو اندک مراد آن باشد که و سے معادل

و مساوی سبحان الله است نصف آن و نصف این و هر دو میزان پر میشود و الله اعلم - و لا اله الا الله لیس الهام حجاب  
 درون الله نیست مگر این کلمه را پرده فرود خداست تعالی - حتی تخلص علیه - تا آنکه میرسد بسوئے خدا و در راه محبوب  
 و موقوف نمی ماند زیرا که این توحید حق است و توحید حق باقی است - رواد الله نندی و قال بذل حدیث غریب و لیس این حدیث  
 با نقوی - و عمن ابی هر سه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال عبد - نگفت هیچ نبوده -  
 لا اله الا الله خلصا - بر وجه اخلاص در توحید - خط - هرگز - الا تحت له ابواب السماء - مگر آنکه گشاده میشود و مر آن نبوده  
 را در آستان آسمان - حتی بعضی الی العرش - تا آنکه میرسد بهرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن  
 او بسوئے خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت - ما اعتنب الکبار - ما دام که چهره کنندگان با آن کبیره را و کی شود و از آن  
 تقیید او با جنتاب کبار از بر است سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان همه عمل ناقص و محلی و محدود و خلاص است  
 قوله تعالی و اعمل الصالح یرفع رواد الله نندی و قال بذل حدیث غریب و عمن ابی هر سه رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لقیث ابراهیم - گفت آنحضرت پیش اندم ابراهیم علیه السلام را - لیله اسرته -  
 در شب اسرته که مرا از مسجد حرام به مسجد اقصی بردند که شب مراج بود - فقال یا محمد اقراد مشک منی السلام - گفت  
 ابراهیم اے محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام اقراد یعنی منزه و کسر است از اقراد یعنی خوانند و بعضی  
 نسخ اقراد بکسر منزه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جاسه و گویا کتاب  
 کلامه شده است - و اخرجهم ان النجیة طیبة التربة - و غیره و ایشان را که بهشت خاک از خوشتر و پاکتر است -  
 و عذبة المار - و شیرین و خوش است آب او - و انها قیام - و خبر ده که بهشت یعنی زمینها - که او را اصل بهشت است  
 خالی از درختان که نیست نبات در دوسه - و ان غراسها - و خبر ده که درختان دوسه این کلمات است - سبحان الله  
 و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعلم - یعنی درختان بخراست اعمال مردم در انتخاب نده هر کلمه از کلمات مذکوره که  
 کسی بگیرد در حق و بهشت برسد - که می نشاند و چون درختان بخراست این کلمات اند که گویا عین این کلمات  
 اند قیام جمع قاع زمین هموار و زمینی که ششصد هزار درخت و نیا شد و خوش و درخت نشاندن و غراس کبیره ارمال -  
 رواد الله نندی و قال بذل حدیث حسن و غریب استنادا - و عمن ابی هر سه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و بهر که مشغول به سجده یا نیت میگردد نیت یا سر صحابه است - و کانت من المساجرات - و بود این زن از زنانیکه  
 به جنت کرده بودند از کبیره نیت و بعضی میگویند از انصاریات است و قول اول صحیح تر است - قالت - گفت - پسیرده  
 قال لنا رسول الله - گفت ما را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم علیکم بالسیب و التهلل و التقریر - بر شما باد سه  
 جماعت زنان که یاد کنید خدا را نیز است و یا کی بگفتن سبوح قدوس ربنا و رب الملائكة الروح یا گفتن سبحان الله قدوس  
 یا آنچه در حق اوست کذا قوا - و اعتقدن بالانامل - و عقده کنید و گره بندید بر انگشتان یعنی بشمارید آنها را و اهل

حساب را عقیده است موضوع از برای اعداد و مشهور میان ایشان - فان من مسولات زیر آنکه بدستیکه نامل با اصابع  
پرسیده و بشویند و در قیاس است از آنچه کسب میکنند - منطقات - نفع و الا طلب نطق کرده شده گو یا گردانیده و بشویند و چنانکه  
تمام اعضا و جوارح گو یا میگرداند و گو ای میگرداند ایشان - فلا تعفون فتنین الرقة و غافل مباحثه اے زمان از  
ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و سے پس فراموش کرده و بشوید و محمود گردانید - و بشوید از رحمت و تسبیح با حفظ معلوم نیز  
روایت است یعنی در بنیاد رحمت را - رواه الترمذی و ابو داود -

**الفصل الثالث** - عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال جابر اعرابی الى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فقال - كنت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه امد و بادیه نشینی نزد آنحضرت را پس گفت - عمنی کلاما اقولہ - یا موزان  
یا کلامی و ذکر میخوانی که میگفته باشم من آنرا - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - لا اله الا الله و حمد و لا شریک  
له الله کبر کبر و الحمد لله کثیر سبحان الله رب العالمین لا حول و لا قوت الا بالله العزیز العظیم - و در روایت ابی  
العظیم - قال فهو لا ربی غایب - گفت اعرابی این ذکر را بر سر خداست و حمد و ثنا سے دوست پس چسبید  
برای من که دعا کنم بر سے خود و خیر خواهم بر سے خود بدان - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - اللهم اغفر لے  
و ارزقنی و ابدنی و ارزقنی و عافنی شک الراوے فی عافنی - شک کرده است راوی در عافنی که هست یا نیست -

رواه مسلم و عن انس - رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر علی شجرة یابسة الوریق - آنحضرت  
گذشت بر درخت خشک برگها - فضر بها بصاه - پس آنحضرت مالمع زرد آن درخت را بچوبیکه در دست آنحضرت بود  
فقتل الوریق - پس افتادند و برگها شدند برگها - فقال ان الحمد لله سبحان الله و لا اله الا الله الا ان الله قاطب و لا یوب  
پس گفت آنحضرت که گفتن این کلمات می انگند گنایان بنده پس میریزد گنایان و سے - کما تیساقط و رقی نه شجره  
چنانکه میریزد برگها سے این درخت - رواه الترمذی و قال نه حدیث غریب - و عن کحول عن ابی هریره

قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله - روایت کرد کحول شامی که از شاهی  
تا معین است از ابی هریره که گفت گفت مرا آنحضرت بیاگو لا حول و لا قوة الا بالله را زیرا که درین بیات است از  
عیله نفس و توانائی و سے که مانع است از سادک طرفت قنار و توکل شیخ امام فطی ابو الحسن شاذلی ره گفت صحبت  
و اشتیاق دریا حتما خود با صر و سے پس وصیت کرد مرا و گفت نیست اقوال چیز سے معین تر و محدث تر به افعال از قول  
لا حول و لا قوة الا بالله و نیست در افعال چیز سے محدود و معین تر از کبریا و تسبیح و سے و من و تسبیح  
الله نقد بدی الی صراط مستقیم انتی - فانها من کثر الخیرة - پس بدستیکه این کلمه گنجی از گنجها سے بهشت است - قال  
کحول من قال - گفت کحول پس کسیکه گوید - لا حول و لا قوة الا بالله - نیست حیل و بازگشتن از صعیبت و قدرت  
و توانائی به ملاعت مگر بتوفیق خدا - و لا منجی من الله الا الله - و نیست رستگاری و گریز از خدا مگر بسوے او و در بعضی

روایات و لا الجبار نیز روایت کرده اند و دنیا مقصود است و مجاز مهور - گفت الله عنه سیدین بابا و الله او با الله -  
 کشاده کند و دور گرداند خداست تعالی ازان کس بفتاد و درانگزند که بگویند آن بفتاد و در فقرست - رواه الترمذی  
 و قال هذا حدیث لیس اسناده متصل - و گفته است ترمذی این حدیثی است که نیست است و در متصل - و قول الترمذی  
 من ابی هریره - زیرا که کمال نه شنیده است از ابی هریره در کاشف و بی گفته که کمال روایت میکنند از عایشه رضی الله  
 عنها و از ابی هریره بطریق ارسال - و حسن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 لا حول ولا قوة الا بالله و این تسبیح و تسبیح و الله - این کلمه دار و است از نو و نه و در که آسان ترین آن در  
 اندوه است مرا خود دایه باطنی است از گرفتارست نفس و بنده خود بینی و خود پرستی و شکر خفی یا عاقله از باطنی و طاهر  
 و نادر و محسنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا حول الا بالله من تحت العرش من انتم النجیة - و حسن ابی  
 هریره است که گفت آنحضرت آیا راه نمایم ترا بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که تمام خاص کبریا و عظمت و جلال  
 حق سبحانه است که آن کلمه از گنج بهشت است و آن کلمه کدام است - لا حول ولا قوة الا بالله بقول الله تعالی - میگوید  
 خداست تعالی یعنی در وقتیکه میگوید بنده این کلمه را - اسلم عبده - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد و بنده من باشد  
 و اخلاص - و تسلیم - و تفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوی من و بعضی گفته اند اسلام و تسلیم یکدیگر معنی است  
 و مقصود از تکریر تاکید و تفریق است - رواها البیهقی فی الدعوات الکبیرة - روایت کرد این دو حدیث را - لا حول ولا قوة الا بالله  
 کبیرة - و حسن ابن عمر - رضی الله عنهما ان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سبحان الله صلوته استغفار الله  
 این کلمه صلوته تمامه خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلاق همه تسبیح و تترتیب الهی قائل و اطلق الله چنانکه در مؤان من تلو  
 الا سبع مجده و جاسه دیگر فرمود کل قدر علم صلوته و تسبیح خواه بلسان حال یا قال - و الحمد لله کلمه الشکره و الحمد لله کلمه  
 شکرست که هر چیز و هر کس شکر نعمت الهی میگوید - و لا اله الا الله کلمه الاخلاص - و لا اله الا الله کلمه اخلاص و توحید است  
 و الله کبر تبارک امین السماء و الارض - و الله کبر پر میکند چیز را که میان آسمان و زمین است زیرا که کبر یا عظمت  
 الهی را محیط و شامل است و تواند که امین السماء و الارض کنایت از تمامه عالم باشد - و الله قال العبد - و وقتیکه  
 میگوید بنده - لا حول ولا قوة الا بالله قال الله تعالی میگوید خداست تعالی - اسلم و تسلیم - اسلام آورد و تسلیم  
 گردانیده من - رواه ترمذی

### باب الاستغفار والتوبة

استغفار و رافت طلب غفر یعنی استود و شرع طلب پوشیدن گناه و بخشیدن آن و توبه و رافت یعنی رجوع و رجوع از معصیت و پشیمان شدن ازان با صدق غم بر آنکه باز نگردد و توبه را کاسته اسند کنند بحق تعالی و گویند  
 تاب الله علیه یعنی رجوع بر حمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدد یا بر تخفیف یا از حذر یا با حمت - و از سید الطائفة

جنبه بعد از آنکه پرسیدند که توبه چیست فرمود و فرمود که گناه یعنی چنانچه گناه از دل بر آید که منزه آن شود و گاهی شناسه  
گناه را از سبب توبه می پرسیدند که توبه چیست گفت توبه آن است که فراموش کنی گناه را که گاهی التوبه و در شرح توبه  
گفته که سبب التوبه که در احوال مریدان از جهت خوف عقوبت و خوف عبادت ایشان و جنبه التوبه که توبه محققین کرد  
که ذکر توبه نمیکند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان را در آنچه ذکر خدا و حال دنیا فانی است و بعضی گفته اند  
مراد باین بیان ترک گناه است

**فصل الاول** عن ابی هريره - رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم راقدا في الاستغفار الله  
والتوب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة فرموا ان حضرت بخدا سوگند هر آنکه بد رستی که من استغفار کنم خدا را و توبه بکنم  
بسوی خدا که تعالی در روزی که بیشتر از هفتاد بار - رواه البخاری - وعن الاخر - ففتح حمزه و عین مفتح و  
و قد سجد ل - المنزلی - فجمعیم و فتح زایه فسوب غیر توبه که تعبیه مشهور است از عرب معجالی است معنای دست و پا را که توبه  
و بعضی گفته اند در اهل بصره - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ليشان على قبي بد رستی که هر آنکه بد رسته کرده  
باشد و بر دل من و عین غم است معنی ابنی انصراف عین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند عین ابر رقیق را گویند - و الی الاستغفار  
اكثر في اليوم مائة مرة - و بد رستی که من استغفار میکنم خدا را در روزی که هفتاد بار - رواه مسلم - بدانکه علی و عونا در بیان  
معنی این حدیث در رد یافت این سر حیرتند و می آید و راست است مرا ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال  
نیست هیچ کی که بداند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض میگردد بران و هر چه در و گفته اند و گویند هم  
بظن و تخمین است اگر چه دعوی کشف و تحقیق کنند گر آنکه در بواطن بعضی از محققین عارفین از نورسین آنحضرت  
چه توانند دانند عالم پس بعضی علماء گفته اند که این از جهت غم و اندوه است و در مبداء و معاد از آنچه مطلع شده بود که  
صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم بر ایشان بود و اما لفظ التوبه الیه که در حدیث سابق  
گذاشتند با گونه این معنی دارد و هم چنین حدیث آمده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی التوب الیه فی اليوم مائة  
مرة فافهم که آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مرا ایشان را و بعضی می گویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آنحضرت  
بدان از نظر کردن در کار و بار است و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و مخالطت از و احوال و شرب  
و محاربه باعدای دین تا چنان می نمود که گویا شاغل است از کمال جمیعت و حضور اگر چه اعظم طاعت و اشرف  
عبادت بود از جهت علو مقام و رفعت و رجت و سستی و تفرد و سستی صلی الله علیه وسلم بر پروردگار و خلوص قلب  
و بهمت و سستی از هر چه با سواست و این را گناه میدانست و از آن استغفار می کرد و چنانکه گفته اند  
حسنات الابرار سیئات المقومین و بعضی از صوفیه گفته اند که این عین انوار بودن عین اغیار و این اشارت  
بانچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده می شد بر قلب شریف و صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات



[illegible]

کہ دوسے تعالیٰ گفت۔ یا عبادو سے انی حرمت انظلم علی نفسی۔ اے بندگان من بدرستی کہ میں حرام گردانیدہ ام ظلم لہ نفس  
 خود یعنی سلب کردہ ام آنرا از ذات خود کنایت ست از تنزه و تقدس و سے تعالیٰ و ذکر تعظیم از حبت مشاکلت ست  
 بقول او کہ فرمود۔ و حجابہ بیکم حراما و گردانیدہ ام ظلم لہ و در میان شما حرام کردہ شدہ۔ فلا نطاعوا۔ پس ظلم نہ کنید بر یکدیگر  
 و تجاوز نہ کنید از حد اعتدال و انصاف۔ یا عبادو سے کلمہ مثال الامن بدیہ۔ اے بندگان من ہمہ شما گمراہید مگر  
 آن کسی را کہ راہ نمودم من اور۔ فاستغرونی اہکم۔ پس طلب ہدایت کنید از من تا ہدایت کنم شما را۔ یا عبادو سے کلمہ  
 جالب الامن الطمینہ اے بندگان من ہمہ شما گمراہید مگر سیکہ بطعام بخور انہ من اور۔ فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام  
 کنید از من تا اطعام کنم شما را۔ یا عبادو سے کلمہ عار الامن کسوۃ فانا نسکونی ککم۔ اے بندگان من ہا شما ہمہ نہ اید گمراہ  
 ہا ہمہ پوشانم من اور پس طلب کسوۃ کنید از من تا کسوۃ دہم شما را یعنی ہمہ از من مست۔ یہ نعمت دینی کہ ہدایت مست  
 و پوشانیت دنیا کہ طعام و جامدہ۔ مثلاً لیکن اول مخصوص مست بعضی زمانی عام مست ہمہ را پس متوجہ نشو و سوال  
 کہ حیثیت معنی استثنای الامن الطمینہ و الامن کسوۃ و حال آنکہ آن ہمہ را ثابت مست و محکمیں مجموعہ نیست انان  
 و طبعی گفتہ است کہ مراد اطعام و کسوۃ بسط و رزق و اعانت فاعلم۔ یا عبادو سے کلمہ فاعلمون۔ فاعلمون تا و سکون خواہ  
 کسر طاع۔ باللیل والنہما۔ و اما اخبر الذنوب فیہا اے بندگان من بدرستی کہ شما گمراہید شب و روز و من فی انہم  
 گمراہان را ہمہ۔ فاستغرونی اخبرکم۔ پس طلبہ آمرزشش کنید از من یا مریزم من شما را۔ یا عبادو سے کلمہ انہم  
 ضرری تضرروا۔ اے بندگان من بدرستی کہ شما ہرگز نمیرید گمراہی را کہ گمراہی نہ بنید مرا یعنی بمعصیت و ضرر  
 گمراہی نہ ساندن رضم ضار و فحش آن فسق یا فحش مصدر ست و رضم اسم کنانی القاموس و در شارق گفتہ کہ ضرر چون ضرر  
 منع شود گفتمہ نشود و گمراہی۔ و ان تبلیغوا لغی فتنفونی۔ و ہرگز نہی رسید سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از  
 معصیت بندگان نہ ریا نہ و تقیانی بدرگاہ صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سود سے و کمالے نہ بلکہ سود زیان ایشان  
 یا عبادو سے لو ان اوکم و آخرکم و انکم و حکم۔ اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما  
 کا لو اعلیٰ اتقی قلب رجل واحد منکم۔ ہا شد ہر برہیزگار ترین دل یک مراز شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی  
 از شما کہ متقی ترین دلہا باشد و شما ہمہ برین صفت باشد۔ ملا و ذک فی مکی شما۔ زیادہ نمیکند آن در ملک بادشاہی  
 من چیز سے را۔ یا عبادو سے لو ان اوکم و آخرکم و انکم و حکم کا فوا علی افجر قلب رجل واحد منکم انقص ذک من مکی شما  
 اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند برہیزگارانی کنندہ و نہ کنندہ ترین دل یکدیگر  
 بیشما کم نیکند آن از ملک من چیز سے را۔ یا عبادو لو ان اوکم و آخرکم و انکم و حکم کا فوا علی صبیحہ واحد۔ اے  
 بندگان من اگر باشند اینکہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند در یک رو سے زمین۔ فساوے  
 پس سوال کنند مراد بخوابند ہر چہ بخوابند۔ فاعطیت کل انسان مسکنہ۔ پس ہمہ ہر آدمی را خواست اورا۔

و کلمہ کا معنی ہے کہ گمراہان و اندان و انانچہ نزد من است از نعمت - الا کما فی حق الخیط انوار و خل البحر کجہ خفاہ کم سیکر و انہ  
سوزن یعنی از آب و ریاحون و رآورہ شود و در ریال عبا و سے انما ہی اعطاکم حصیہا علیکم - اسی بندگان من نیست آن  
عما سے نیک و بد مگر عکاسانہ شکار کبیرہ نام و شمارم بر شمارم او یکم یا با پشترہ تمام میدہم شمار جزای اعمال را - من تو  
غیر اعلیٰ ہوا شد - پس کسی کہ بیامیزد نیکی یا نیک و در عکاسانہ خود پس باید کہ سکر گوید و نماند خدا را کہ توفیق آن داور جزای  
غیر بران مترتب گردانید و من و جد غیر ذلک نماند یون الا نفہ - و سیکہ بنیاد غیر نیکی و در عکاسانہ خود پس باید کہ کوشش  
کنند کہ نفس خود را کہ مشبوی آن بخرا سے برسید - روافہ سلم - و عن ابی سعید - الخیر سے - رضی اللہ عنہ قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وعین انسانا - بود و در بنی اسرائیل مردی کہ کشت  
نود و نہ آدمی را ششم حج یسال - پشترہ ہر چون آمد در حالی کہ می پرسید مردم را از قبول توبہ خود یا سوال میکنند مغفرت  
را از خدا و استغفار میکنند و معنی اول المسب و بعقی است بقول و سے قال را ہا فسا کہ التوبہ پس اللہ ہی و پس رسید  
اور آیا ہست مرا و توبہ و قبول می افتد از و سے توبہ و در بعضی نسخ الی توبہ آیا ہست توبہ و این اگر چه بہت معنی  
ظاهر است اما اول از حیثیت روایت صحیح تر است - قال لا - گفت را سب نیست ترا توبہ - نقلہ - پس کشت آن مرد را  
و جعل یسال - و درایت و کہ سوال میکنند مردم را - فقال لرجل ایت قمریکذا و کذا - پس گفت مرا و را مرد و سے بیافرید  
چندین و چندین را کہ محل رحمت است و در بعضی روایات آمد کہ و و سے غالی ہست یعنی و و سے کسی است کہ محل  
شکل تو خواہد کرد - قادر کہ الموت - پس دریافت اورا امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید - فاما بعد - ہ  
نحوہا - پس بیل کرد آن مرد پس نہ خود بجانب آن قمر یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینہ را بر زمین کشیدہ  
آن جانب رفت و بیل کرد و بکرانی برخاستن - فاقصصت فیہ لاکمہ الرحمۃ و لاکمہ العذاب - پس بیکاد کرد و در  
و نزع نمود و در آن آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدہ کہ و سے مرحوم  
و نحوہ است و فرشتگان عذاب بران آمدند کہ و سے مغضوب و مغذوب است و آدمی اللہ الی ہر دو ان تقریبی  
فرستاد خدا سے تعالی بسوے این قمر یہ کہ متوجہ شدہ بود و بجانب آن نزدیک شو بہیت - و الی ہر دو ان تقریبی  
و و می فرستاد بسوے این قمر یہ ظالمہ کہ و سے از ان بہت کردہ بود کہ و - رواہ میت - فاما بعد - پس بیکاد کرد  
خدا سے تعالی فرشتگان را اندازہ کشید و بہ پایند مسافتی را کہ میان دو قمر یہ است نسبت بہ میت کہ کما دم از یہ  
نزدیکتر است بہت - فوجد الی ہر دو قمر یہ با بشر - پس یافتہ شد میت بسوے این قمر یہ - و تہا کہ نزدیکتر است بہت  
شیر بہت - نقلہ - پس آمد نزدیک شدہ بود و درین حدیث کمال مبالغہ است بہت - رحمت تعالی و اعیہ و  
بہ غفرت و سے تعالی و آن بعدق نیست او بود و توبہ و استغفار و توبہ علیہ - و عن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و الذی یجیدہ و لو لم یزجہ لکذبہ انہ یجوز - سہ گندہ بنوا سہ کہ قیام شدہ

من بدست قدرت او مست اگر گناه نمیکند شمس بر آئینه بر خیزد و خدا سے تعالیٰ شهادت و بجا بقوم پذیرد و ان و سیرا نیه می آرد و می  
را که گناه کند - نیست بفرمان اقدس پس طلب است از ایشان که از خدا - فینفر لهم پس بیامرز و مرا ایشان را مقصود و بیان است  
و مغفرت است آنی بجهان است که از این را از بر اسے انوار و متاع اسے اسم غنی و غفور بیت که درم نذرندگان نیاید و غفور  
آنو حال سبک نماید و تاریخت کند و در توبه و استغفار نه چشم بر سر توبه - درم بیانات بدان زیرا که خدا سے قیاس  
نمی کرده است از توبه و فرستاد و است پنجم آنرا تا با نوار و مرزا ان فائز و با الله التوفیق - رواه مسلم و محسن ابی یوسف  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یطهر به باللیل لیتوب سبی النهار - بعد سبک خدام است  
فراخ میگرداند و دست رحمت خود را بر شیب تا توبه کند بدی کند و در روز بیست و یکه با النهار لیتوب سبی الیل و فراخ  
میکند و دست خود بر سر تا توبه کند بدی کند و شیب و بطریق کنایت است از توسع و در خفزان و اطهار که م - حتی طلوع  
اشمس من مغربها - تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت در اسے توبه بدست گیرد و بیان این در  
اواخر کتاب و بیان علامه است با بید - رواه مسلم - و محسن عاقل شمس رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا اخطأ - بدست سبک - بنده و قیامه اقرار - میکند یعنی گناه خود و شمس توبه میکند  
و رجوع نیاید بدست سبک - تاب الله علیه قبول میکند خدا سے تعالیٰ توبه او را و رجوع میکند بدست سبک  
شفیع علیه و محسن ابی یوسف - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تاب قبل ان یطلع  
الشمس من مغربها تاب الله علیه - که یک توبه بدست سبک - تا آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدا سے تعالیٰ  
بیرون و قبول توبه او را و جیب است از قبول آنی و کرم و س - رواه مسلم - و محسن و الفس رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم قد شرفتم توبه توبه غیب و حین توبه الیه - هر آنکه خدا سے تعالیٰ سخت تر است از سبک  
شادمانی توبه بدست خود و فرما سے و س تعالیٰ از بنده متکا میگوید توبه میکند بنده و رجوع میکند بهوسے خدا سے تعالیٰ  
من انکم کما فیه را حانه بارضی نامه - یکی از شما که بود شرف و سوار می و بارکش و سبک بر زمین و شرف - فاما انما من سبک  
برید و در سخت را از سبک - در غلبهها طعام و شاد بر و بران را حله بود و خوشی وی و آب وی - فایس منها پس نماید  
شیر آنکس از آن راه - فانی توبه - پس آن کس در خفی را فاضل فی ظلمها پس بپلونها و در سایه آن و خفت  
ببرید و کوفت و دالت و س - قد ایس من را حله - در حالی که به تحقیق نا امید شده است از راه خود و فنیما هو  
کذا و از سبک را فائز غنه - پس و سنا سے آنکه آن کس میچین بر پلونها و ده بود ناگاه آن کس تبلس و حاضر  
بیراه در حالتی که ایستاده است را حله و س فائز خطاها - پس گرفت برادر را حله - ثم قال من شدة  
الفرح - پس گفت آن کس را - شادمانی - اللهم انت عبد س و انار بک - خداوند تو ای بنده من و نعم خدا  
احتضن شد و الفرح - خطا کرد و آن کس از سختی فرح و گفت توبه بدست منی و نعم چه روگار توبه بجا س - آنکه باید گفت



گزشت و عن شد او بشین ہمد و تشدید دال اولی - بن اوس - نفع ہمد و سکون و اور صحابی انصار سے برادر زادہ  
 حسان بن ثابت اور ادبہ را اور صحبت ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید الاستغفار ان تقول -  
 انفسل استغفار این ست کہ گوئی اللهم انت سب - خداوند توئی پروردگار من - لا اله الا انت - نیست معبودے سبقت  
 مگر تو خلق منی - پیداکردی تو مرا - وانا عبدک - من بندہ تویم وانا علی عبدک و عبدک - من ثابت وایم بر عہد عہد  
 کہ با تو بستہ ام و وعدہ کہ با تو کردہ ام اگر چہ دنا سے آن از من نمی آید یا عہدے و وعدہ کہ تو بفضل و کرم خود برای اہل یا  
 و طاعت نکرده پس من تقیم و مقیمم بر عہد تو و مصدقم بوعده تو و دل بستہ بردار امید نشستہ ام اگر چہ هیچ طاعتی چنانکہ  
 باید از من نمی آید - ما استعنت - آن قدر کہ استطاعت دارم و میتوانم نہ آن چنانکہ لائق در گاہ تو باشد و ادای حق  
 تو توانم کرد کہ آن مقدور و بشیر نیست و از طاقت آدمی بیرون ست - اعوذ بک من شر ما صنعت - پناہ میجویم تو از بد  
 آنچه میکنم کردہ ام از گناہان بلکہ ازین طاعت موری کہ میکنم کہ از معنی حسن و احسان خالی ست و دعوی حول  
 و توت مست لغو و بالہ من ذلک - ابو رکن بہتک علی - اغتراف میکنم براسے تو تو اتر فیما ن نعمت تو بر من - و اولو  
 بر منی - و اغتراف میکنم بر و ام و استمرار وجود گناہ خود و تقصیر از شکر نعمتہا سے تو و این معنی دایم ست بی انقطاع وجود  
 نعمت از جانب مولی و صدور گناہ از بندہ و در اخبار آمدہ است کہ پروردگار تعالی میگوید کہ اسے بندہ تا کے خیر و  
 نعمت من بر تو نازل باشد و شرک و کفر ان از تو بسوے من صادر گردد و من محبت و تو دومی کنم بسوے تو بآنکہ  
 بے نیانم از تو و تو دشمنی کنی من بہ معصیت و بیفرمانی بآنکہ محتاجی من تا غفری - پس بیامرز مرا - فانه لا یغفر  
 الذیوب الا انت - پس بدرستی کہ نمی آمرزد گناہان را هیچکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و نہایت ذلت و تقاضا  
 و انکاست و اہل سید الاستغفار نام کرد از محبت اجتماع معانی آن دروے و سجد قوم رئیس و مقدم را گویند  
 کہ ہمہ را در حوائج امور رجوع بوسے باشد و حاصل معنی ازین استغفار این ست کہ بندہ باید کہ ہمیشہ نظر برگناہان  
 و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض باشد زیرا کہ اگر تقصیر کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود را  
 کہ صلاحیت قربت در گاہ و قابلیت قبول و سہندار و نعم اقبال بلیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود  
 را ضمیر گرد و علت عصیان نشود و قال اخبر بیت اگر طاعت خود نقش کنم بر نانے و ان نان بہم پیش کشی بخوا  
 و ان سنگ سالی گر سہ و زردانی - از رنگ در ان نان نرند و زردانی - رحم اللہ قائمہ و اگر فرض علی خالص گردد و  
 حالی صحیح نشود و وقتی کہ صافی گردد و منت و فضل الہی را مشاہدہ کند و از خود نداند و بدان مغرور گردد و خود را بل و  
 مستحق نداند پس بندہ دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و بویستانت و فضل خدا ست و این از اجل  
 معارف و انفع و اسلم احوال ست براسے بندہ و با وجود آن تمسک بوعده حق و مستوثق بوعہد و سے باشد و  
 علامت آن ثبات و استقامت ست بر و اسے عہد عہد و بیت و اداسے حق و بویستانت رزق اللہ تعالی بعد از ان

نفیست این سید الاستغفار۔ را بیان میکند و میگوید۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ومن قالها من النار۔ و کسیکه بگوید این کلمات را در خبر دے از رز۔ موقتا بہا۔ و در حالی کہ یقین دارندہ و اعتقاد دارندہ است آن۔ نماز من یومئیں مرد و مردان روز قبل ان میسی پیش از آنکہ شام کند فہو من اہل النجۃ۔ پس آنکس از کسان بہشت است۔ ومن قالها من الیل و هو موقن بہا نماز قبل ان یصبح فہو من اہل النجۃ۔ و کسیکہ بگوید آن را در خبر دے از شعب و حال آنکہ صے یقین دارندہ است بدان پس میرد پیش از آن کہ صبح کند پس دے از اہل بہشت است۔ رواہ البخاری۔

**الفصل الثانی عن افس۔** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ یا ابن آدم انک ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک۔ گفت آنحضرت کہ گفت خداے تعالیٰ اے فرزند آدم بدستی کہ تو ما دام کہ دعا کنی مرا بآمر زید و امید واری می آمزم تا بر سر علی کہ باشد در ہر تو از گناہان۔ و لا اباے و باک ندارم از اینکہ گویند چرا۔ گناہکاری را کہ من را در عقاب گناہ بود و بخشید۔ یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک و لا اباے۔ اے فرزند آدم اگر میرسد گناہان تو بر آسمان و نواحی آزا پست طلب آمرزش میگردے تو مراے آمزم تا بر باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و افاضت ابر آسمان بر اسے باندہ در علو و ارتفاع او است و عنان کہ بر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاہر شود و تہ از آسمان چون بر واری سر خود را و بنگرے بجانب آن دعا عنان بمعنی نواحی جمع عین نیز روایت است۔ یا ابن آدم انک لو تقیتنی بقرب الارض خطایا ای فرزند آدم بدستی کہ تو اگر پیش آئی مرا نزد یک بر پرسی زمین از دے گناہان شرم تقیتنی لا تشکر بے شکیا۔ پست پیش آئی مرا در حالیکہ شریک گردانی بمن چیزے را و کفر نمی و رندی بمن۔ لا تیک بقربا متفقہ۔ ہر آندی ایام بمن ترا نزد یک بر پرسی زمین از دے آمزم زیدان یعنی ہر مقدار کہ گناہ کنی تو بیا آمزم من بشیر طایان بمن و قمر اب لہم و سیر حیک کہ قریب مقدار چیزے باشد پس قریب ارض قریب پرسی زمین و در مشارق گفتہ کہ قریب کہ بکسر طر فی است مثل انبان و راز کہ در دے شمشیر کہ بانیام و کار و دواز یا نہ و مانند آن نگاہ دارند و توشہ سوار کہ سبک باشند نیز سوارانم و بضم بمعنی قریب و در حدیث لضم است و بکسر نیز آندہ است انتہی۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد و الدارمی عن ابی ذر و قال الترمذی نہ احدثت حسن غریب و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ تعالیٰ من علم الی ذوق قدۃ علی مغفرۃ الذنوب غفرت لہ لا اباے۔ روایت میکند ابن عباس از آن حضرت کہ گفت گفت خداے تعالیٰ کسی کہ دانست کہ بد رستی کہ من خداوند قدرتم بر آمزم زیدان گناہان می آمزم مرا آنکس را و باک ندارم۔ مالم بشیر کہ فی شکیا۔ ما دام کہ شریک نگردانم و اندھن چیز برانیر اگر چون میدانند کہ وی تعالی قادر بر آمزم زیدان گناہان امید میدار و اوراد بہ کہ امید دارد کہ رحم را محرم نگردانم و با آنکہ در ذکر قدرت ایمانی بخوار تعذیب نیز بہت پس خوف نیز دارد و ہر کہ ترسد قادر را رحم میکند اوراد نیز این شخص ہر من است بخلا و صفات و



و مومن منقور است پس ذکر عالم بیشتر کن و حکم تاکید است۔۔۔ و ادائیگی شرح اسناد و عتقہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 علیہ وسلم من لم یستغفر لعل اللہ یمن کل ضیق محراب کسی کہ لازم گیر و استغفار را میگرداند خدا سے تعالیٰ مرا و را  
 از هر تنگی بیرون شدن یا جاسے بیرون شدن مومن کل هم فرجا۔۔۔ و دیگر داند او را از هر اندوه کثادگی۔۔۔ و در توبہ  
 من حیث لا یحسب۔۔۔ و روزی میسرساند او را از انجا کہ گمان ندارد و امید ندارد زیرا کہ کسی ملازمیت کند استغفار  
 را از هر زیاده میشود و مرا و را گناہان او پس در حکم متقی بپاشد کہ هیچ گناہ ندارد و حال متقی این است کہ ذکر کرده شد  
 رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ۔۔۔ و عن ابی بکر الصمد قیس۔۔۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ما امر من استغفر۔۔۔ امرا لیکر کسی کہ استغفار کرد۔۔۔ و ان علو فی الیوم سبعین مرتہ۔۔۔ و اگر چه باز گرد و بر معصیت  
 بقما و بار اصرار دائم بودن و تقیم شدن و بر چیز سے و اصرار بر گناہ مذموم است و اصرار بر صغیرہ کبیرہ است پس ای  
 ہم کہ استغفار بکنند از اصراری برآید و بے استغفار مصر است و بعضی گفته اند حد اصرار بر کار و نوب است چنانکہ در  
 خود و بیای کی یا بد پس با استغفار اصرار نبود۔۔۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم کل منی آدم خطار۔۔۔ اکثر فرزند آدم کہ در حکم کل اند خطا کنندہ اند و عیشہ بآنکہ با عباد رز و کثرت است  
 فی الجملہ یا بارے بآنکہ و خطا و ثواب دائم و گناہ و سر کہ است از آدمیان خدایا بر صلوات اللہ و سلامہ علیہم کہ  
 مذموم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطا شامل صفات دارند بقول کسی کہ صد و صغیرہ از ایشان جائز میباشد و  
 انبیاء داخل این حکم باشند و خیر اخطائین التوابون۔۔۔ و بهترین خطا کنندگان توبہ کنندگانند۔۔۔ رواہ الترمذی  
 و ابن ماجہ و الدارمی و عن ابی ہریرۃ۔۔۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمن اذا ذنب  
 کانت کتفہ سوداء فی قلبہ۔۔۔ پیرسینیکہ مومن چون گناہ میکند پیدا میشود نقطہ سیاه در دل و سے و کتفہ سوداء  
 بنصب نیز۔۔۔ و ایت است یعنی میگردد و آن گناہ سبب پیدا شدن نقطہ سیاه و کتفہ یعنی نقطہ می آید و در اصل آید چوبی  
 کہ بر آن زمین بجا و ند۔۔۔ فان تاب و استغفر تنقل قلبہ۔۔۔ پس اگر توبہ کند و استغفار نماید زودہ میشود و دل و سے  
 و میرود و سیاهی آن۔۔۔ و ان لا ذنوب۔۔۔ و اگر بیشتر میکنند گناہ بیشتر میشود آن نقطہ یعنی قلبہ و تا آنکہ بالای آید  
 دل او را و در میگردد و تمام دل را سیاه میگردد و دل۔۔۔ فقد لکم الان الذمی ذکر اللہ تعالیٰ۔۔۔ پس آن تنگی است کہ  
 ذکر کرده است خدا سے تعالیٰ و فرمودہ است۔۔۔ کلا بل ان فی قلوبہم کانا و یکسبون۔۔۔ رنگ گرفته و غالب اند  
 برداشتا سے ایشان کار ہا سے کہ میگردند۔۔۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح  
 و عن ابن عمر۔۔۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد الم فی غیر غرہ  
 پرستی خطا سے تعالیٰ قبول میکند توبہ بنده را مادام کہ غرہ نکند یعنی نہ در سر و در حلقوم و غرہ آمد شدہ کردن  
 آواز و رگلا و جان و در حلق و غرہ در اصل تردید توبہ و در حلق و وقت مردن در حلق آواز سے مثل غرہ پیدا



یہاں علیٰ ذنبہ قطعہ تاکہ یافت آن مرد عباد را روزی گناہی کہ عظیم تر بہشت اندازہ فقال قصر میں گفت با تائی فقال میں گفت خلنی  
 صربی - بگذا - مرا با پروردگار من - البتہ علی رقیبہ - آیا فرستادہ شد کہ تو بر من نگہبان و موکل گویا آن مرد استغفار  
 می کرد و اعتذر مینمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاہر از سیاق حدیث آنست کہ بعض  
 فضل و رحمت خود در بہشتش و آورد پس مناسب آن بود کہ این حدیث را در باب سقرہ رحمتہ اللہ کہ خواہد آمدنی  
 آورد - فقال - میں گفت - واللہ لا یغفر اللہ لک ابرا - بخدا سو گند نمی آید و خدا مقرر است ہمیشہ ولایہ خلک النجۃ - و در زمر  
 تر بہشت را - فبعت اللہ الیہا ملکاً پس فرستاد خداے تعالی بسوسہ آن ہر دو فرشتہ را - فقبحی ابرا ہما پس میدانید  
 آن فرشتہ ہر دو مرد را - فاجتمعا عندہ پس جمع شدند آن ہر دو مرد و نزد خدا - فقال لاندب اذ دخل النجۃ برحمتی - پس  
 گفت خداے تعالی مرگنا ہگار را در آسے و بہشت بر رحمت من و فضل من - وقال لا اخرجک تطیع ان تحظر علی عبادی  
 رحمتی - و گفت و سے تعالی مرد دیگر را کہ تبعید بود آیا میتوانی کہ حرام گردانی بر بنیدہ من رحمت مرا - فقال لا یارب - پس  
 گفت نمیتوانم اسے پروردگار من - قال اذ ہوا بالی النار - گفت پروردگار تعالی بگذا کہ بریدہ اورا بسوسے آتش  
 از بہت عجب و اعتماد و سے بر عمل خود و حکم و سے بر قادر کریم مختار بعد م عنقرت و سے آن گناہگار را و شاید او را نیز خشنیدہ  
 و بہشت آوردہ باشد بیت غافل مشو کہ مرگہد و ان مرد را و در سنگلاخ باویدہ پیا بریدہ اند یعنی باقیہ شقاوت  
 از سے راندہ و دور انداختہ اند بیت نو میدہم مباحث کہ زندان مادہ پوش - ناگہ بکوشش بمنزل رسیدہ اند یعنی توبہ کردہ و قبول  
 در گاہ شدہ اند آخر ہر امید و ار رحمت حق مانند رحمت اوعام ست و و سے قادر مختار ست <sup>بے</sup> اہی سوختہ سوختہ ہو  
 و سے آتش و دوزخ ز تو افر و خشنی - تا کی گوی کہ بر عمر رحمت کن - حق را تو کنی کہ رحمت آموختنی - و راہ احمد و عن احمد  
 بنت نیرید صحابہ انصاریہ جلیدہ است از خداوندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مہجوب را و کشت نہ تن را از کفای  
 بچو باقیمہ - قلت - گفت - سمعت رسول اللہ - شنیدم پیغمبر خدا را را صلی اللہ علیہ وسلم یقرر - میخواند این آیت را -  
 یا عباد اللہ من امر فوا علی انفسکم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً و لا یبالی - و باک ندارد ظاہر این  
 کہ این قول رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خدا می آمرزد گناہان را و باک ندارد و چنانکہ در فصل اول گذشت  
 عنقرت لک و لا ابالی و احتمال دارد کہ قول را و سے باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت را و باک نمیداشت و پنهان نمیکرد  
 و در فصل ثالث بیان این حدیث ثوبان بیاید - و راہ احمد و الترمذی قال - و گفت ترمذی - ہذا حدیث حسن و خوب  
 و فی شرح المستطیل بل یقرر - و در شرح السنۃ لفظ یقول ست بجای یقرر - و این چنین روایت کردہ است  
 کہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یا عباد اللہ من امر فوا آلائیہ و عن ابن عباس - رضی اللہ  
 عنہما فی قول اللہ الا اللہم - تمام آیت این است کہ و الذین یحییون کبارہم و الفوا حیث الا اللہم ان ربک وسیع الخلق  
 می فرماید آن کسانیکہ میگویند و پیغمبر میکنند گناہان بزرگ را و انچہ از بسے از خود رگند و مگر کم را یعنی انچہ از گناہ







نعم بین وقع وادوسکون یا از کلمات اربعین کوفه و ثقات ایشان است امام احمد از حال و سب پر سید نگفت و  
از انانیست که از حال و سب پر سید یعنی حال و سب بیرون از حیطه بیان است - قال - گفت حارث - حدیثنا عبد  
بن مسعود حدیثین - حدیث کرد و ما را ابن مسعود و حدیث - احمد بن حنبل - رسول الله - یکی ازین دو حدیث از پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم و الاخر عن نفسه - حدیث دیگر از خودش و حدیثی که از خودش است این است که - قال ابن الجوزی  
یرسے ذلک بکانه فاعده تحت جبل - گفت ابن مسعود بدستیکه مؤمن ے بنید و ے نپار دگن بان خود را خواہ کبیرہ  
باشد یا صغیرہ مانند کوبہا و ے بنید خود را گویا و ے نشسته است زیر کوبی - یحیی بن النعمان ان یقع علیہ حی ترسد کہ بنفید  
بر و ے از جهت غایت خوف و استعظام و ے گناہ را - و ان الفاجیر یرسے ذلک بکانه باب مر علی الفقه - و بدستیکه  
فاستق کہ بمالاتندار و بدنبای بنید گناہان خود را مانند گس کہ گذشت بر بنی و ے - فقال بہ بکناہ - پس اشارت  
کرد بان گس این چنین - اے بیدہ - یعنی اشارت کرد بہت خود - قد یعنہ - پس براندا و از بنی خود را از خود  
بے آنکہ تبر میاز گناہ و وقوع در ہلاک بخراے آن دان حدیثی کہ از ان حضرت تحدیث کرد این است - ثم قال  
سمعت رسول الله - بہتر گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول - میگفت - لیس فرج تبوتہ  
عبد المؤمن ہر آنکہ خدا ے تعالے خوش و شادمان شوندہ ترست تبوتہ بندہ خود کہ مؤمن است من جبل نزل  
فی ارض و قیہ - از مر و یکہ نزد آمد و زمین بیابان - ہلکتہ - کہ جایی ہلاک است فتح بیم کسر لام نیز آمدہ و ہلکتہ انجم و کسر لام نیز آمدہ  
ازین اشارت بنی ہلاک کنندہ و ذوق فتح دال و کسر را و شدہ و تشدید یا بنی بیابان و زمین خالی کہ در و ے گیاہ تر وید  
و دایقہ ہدیات الف نیز روایت است و اصل دو بہ تشدید و او بنی بیابان ارض را بوسے نسبت کرد و در و الف  
در نسبت زیادہ ے کنند چنانکہ بہت باطنی طائی میگویند - ہر حاجتہ - بان مرد و شتر سواری او بود و علیہا طعام و شراب  
بر ان راحلہ خوراک و آب او بود کہ با خود برداشته بود - فوضع لاسہ - پس نہاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین - فنام  
فوقہ بین خواب کرد و خواب کرد و ے - فاستیقظ وقد قدیمت راحلتہ پس بیدار شد آن مرد و حال آنکہ تحقیق  
سختہ و اگر بخیمہ بود راحلہ و ے - فطلبہا - پس جست راحلہ را حتی اذا ارشد علیہ الحد و العطش - تا آنکہ وقتیکہ سخت  
تعب و ے گرمی و تشنگی - او ماشا - الله - یا سخت شد بلا محنت دیگر کہ نخواستہ بود خدا - قال ارجع الی مکانک  
الذی کنت فیہ فانام - گفت آن مرد باز برگردم بجائے خود کہ بودم در ان پس خواب کنم - حتی اموت - تا آنکہ بمیرم  
فوضع لاسہ علی ساعدہ لم یوت - پس نہاد سر خود را بر باز و ے خود چنانکہ عادت است تا بمیرد - فاستیقظ فانام  
ساعتہ و ے - پس بیدار شد پس ناگاہ شتر او حاضر است نزد او - علیہا زادہ و شرابہ - ہر اوست تو شتر او و آب او -  
فانام و شد فاحتموہ عبد المؤمن من ہذا ہر اعلتہ و زادہ - پس خدا سخت ترست از و ے خوشی و شادمانی ازین  
از خود شادمان شد با فتن راحلہ خود و تو شتر خود کہ گر بخیمہ بود و گرم شدہ بود و ہمچنین بندہ گفت ہمار









در کمال انجی بر که عذاب مخصوص کسی است که او را گور کنند و با وجود آن گفت: قوله الله ان قدر الله علیه پس آنچه اسوگند  
 اگر قرار شود خدا را عذاب برود - ایضا نه عذابا الا نغیرم احد من الملائکین - هر آنچه عذاب نیکند او را عذاب بکند که کند آن عذاب  
 استیجی از جهانیان را - فلا مات فعلا و اما مریم - پس هنگامیکه مرد آن مرد و در کسان او و پس از آن آنچه که امر کرده بود ایشان را  
 فاعلم الله آنچه جمیع مافیه پس امر کرد خداست تعالی در یاد پس فرستاد او و در یاسم چپ کرد و در و بود از آنجا که خاکست که  
 در و بود و در و ایضا و مکرر و بر ما پس جمع کرد آنچه در و بود و از آنجا - ثم قال لا امل فعلت نه - ایضا گفت خدای تعالی  
 مر آن مرد را بعد از زنده کرد و ایندین براسه چکر و بودی این وصیت را - قال من شئتک یا رب - گفت از من عذاب  
 تو اسه پروردگار من - وامنت انکما - و تو دانستی بحال من - فقهر - پس بیا مژده خدا را - تعالی مر او را - مفتق علیه  
 ماند آنکه در قول اولین قدر الله اشکال کرده اند که این شک است و در قدرت باری تعالی و آن کفر است و این توجیهات  
 و تاویلات بسیار کرده اند یعنی گفته که قدر را اینجا از قدرت نیست بلکه از قدرت یعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده باشد  
 و آن همه بیست و معنی تقدیر و این توجیه در قول یونس یعنی علیه السلام فلیکن ان من قدر تیر که - و الله و بعضی  
 گفته اند که قدر یعنی ضیق است چنانکه در قول و است تعالی قدر علیه - مر آنکه - و بعضی گفته اند که این بجا نیست  
 از کلام عرب که او را نجابل احارن و شرح اشکال یقین میگویند اگر چه در صورت شک است و لیکن مراد بوجهی  
 و بعضی گفته اند که این مردی است که جا بل است به بعضی از صفات حق سبحانه و تعالی که در آنجا جمل به بعضی  
 از صفات کفر است یا نه یا در آن قدرت نبوت بود که بود تو میدزدان زبان کافی و افع است و بعضی گفته اند  
 که این کلامی است که واقع شده است در غلبه حیرت و در هشت و غرور و غیبت که هر دو در حکم مجنون مغلوب عقل  
 و در ویران مانور نیست چنانکه قول آنکس که در وقت و جدان را مله و غایت فرج و سرور و خجندی گفت است عجب  
 و انار یک و الله اعلم - و عن محمد بن الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه و سلم بسی - قدوم آمد او  
 بر آنحضرت به ده بند و اسیدان از بعضی غنایم - فاذا امره من الله - پس ناگاه از آن بنده یان  
 به تحقیق چه شد پستان او بشیوه چنانکه سیلان کرد آن گرفت تاسی - و حال آنکه در آن زمان و در رواتی - مسلّم بنی  
 بعضی از علما در فرزند خود را - انما و حیرت صبیانی - اسبی اخذت - چون می یابد که در روز نه یان و یکیر و او را  
 فرزند خود را - فان الله علیه - او را - پس می چناندا و را شکم خود و شبیه میدهد - قال لهما النبی - پس گفت  
خدا ما را - صلی الله علیه و سلم - آن زمان - ملا حق و له المانی - ایمان می برد شما و میداند این زن را - انما  
 فرزند خود را در آتش و خروان لغیر تا است و بفتح نیز روایت است - فقلمنا لا - پس گفتیم - ما که گمان نمی بریم آن را  
 و بی تقدیر علی ان لا طرح - و حال آنکه آن زن توانا باشد - بر آنکه نیندازد او را - فقلمنا - پس گفتیم - ما که گمان نمی بریم آن را  
 پس گفته آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینه خدای تعالی - مربان ترست - به نیکان خود این زن که هر بان است - فرزند خود را

تعالیٰ خود قاورست بر آنکہ میداند او را در آتش پس اگر گونید پس چون می اندازد خدا سے تعالیٰ کافران را میبرد و عاصیان را  
 و تکیہ خواهد جوایش این است کہ کافران با نکار و استکبار و عاصیان بعدم اتقیا ترک اطاعت از بندگی برآمدند و

عبد نمانند چنانکہ در فصل ثالث از حدیث عبد اللہ بن عمر یاد متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لمن نبی احدکم علم - ہرگز سنگاری نمیدہد هیچ کی از شما را عمل او بکہ نجات  
 بفضل رحمت الهی است - قالوا - گفتند صحابہ بطریق استفهام - ولانت - و نہ تور سنگاری می یابی بعضی نو با وجود  
 عمل عظیم کامل کہ تو داری - یا رسول اللہ قال ولانا - گفت آنحضرت و نہ من - الا ان یغفر لی اللہ منہ برکتہ - مگر آنکہ  
 بپوشد مرا خدا سے تعالیٰ از جانب خود بر رحمت خود ما خودست از عبد کبیر غین مجہ غلات شمشیر و چون این کلام مشہور بود  
 بافتا سے عمل در علیت نجات و این منافی نیست بسببیت عمل را و در غیبت او و در نجات پس بحکم تعالیٰ و وضع و  
 اشارت کرد و با ثبات آن و فرمود - فسد و را پس راست و درست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچہ تیر راست  
 میرود بی الصراح سد و بقیہ و رستی کرد و در گفتار - وقار بود - و میانہ رو سے کنید در عمل بی افراط و تفریط این  
 در معنی تفسیر و تاکید سد و راست - و اخذ او و حوا - و سیر کنید در باد و شہانگامہ منی من اللہ تجہ - یعنی و ال  
 و سکون لام و بکنید خبر سے از سیر و شب کنایت است از نماز تہجد و شیء بجز و رنج ہر دو روایت است و القصد القصد  
 و لازم گیرید میانہ رو سے را بقیہ و تا بر سیر بمنزل مقصود این جواب ہر سہ است از سیر غدد و در وجہ و دلجہ  
 یا متعلق است بالترام قصد نہیر کہ افراط و تفریط ہر دو مانع و رسول بقصد است - متفق علیہ - وعن جابر رضی اللہ  
 عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخل احدکم من علمہ النجۃ - و نہ می آرد هیچ کی از شما را عمل او در نجات  
 و لا یخیرہ من النار - و نہ مانع عمل او را از آتش - و رنج - ولانا - و نہ من می در ایم و نہ ہم - الا برکتہ اللہ - مگر برکت  
 رواہ سلم - وعن ابی سعید - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما اسلم العبد فحسن اسلامہ -  
 و تکیہ اسلام آورد و مرد پس نیک شود اسلام و سے یعنی صحیح نشین و یقین و اخلاص بے شائبہ شک و نفاق  
 چنانکہ باید - کیفرا اللہ عنہ کل سئیۃ کان زلفا - میوشد و می بختد خدا سے تعالیٰ از و سے ہر بدی کہ بود آنکس کہ  
 پس گذرانیدہ و سابق کردہ است و زلفا و تشدید لام است و بتخفیف لام نہیر روایت کردہ شدہ است  
 زلفا زلفا لہف ہم یک معنی است و اصل او از زلفی است بمعنی قرب - و کان بعد القصاص - و میباشند بعد از ان  
 قصاص یعنی مجازات و نمائند در عمل و جزا سے آن شتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و بازگشتن مرد و یا نجاشی  
 کہ از آنجا آمدہ است و چون جزا در پیے عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزا سے عمل چیست - الحنفہ بقصر انما لہا  
 تکی بد و چند مانند و سے - الی سبع مائۃ ضعف - تا بقصد مثل یعنی با بدہ بلکہ کی بقصد مالی اضعاف کثیرہ - تا ایشال  
 بسیار و بیشتر از بقصد نیز بر حسب شتق و صدق اخلاص - و اسیمۃ ببتلہا - و بدی یک مانند و سے - الا ان یغفر

عنها - مگر آنکه بگذرد خدا تعالی از آن و یک به هم ندانند این فضل و کرم و رحمت الهی است که جزای نیکی را بآن مرتبه  
پیرساند و از بدی میگزد و و اگر جزای هم بد بدی دهد - رواه البخاری - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله کتب الحسنات و السیات - بدستیکه خدا تعالی نوشت نیکیها را و بدیها را  
نمن هم بجهنم - پس کسیکه قصد کند نیکی را - فلم یعلما - پس عمل نکند آنرا و بد فعل یابد - کتبها الله عنده حسنة کامله - بنویسد  
آنرا خدا تعالی نزد خود و نیکی کامل کامله بر او تاکید است و عنده نیز افتاده تاکید و اتمام میکند - فان هم بها عملوا  
پس اگر قصد کند بجنات پس در عمل و آرد - کتبها الله له عنده عشر حسنات - می نویسد آن را خدای تعالی بر او  
و سه نزد خود و نیکی - الی سبعة ضعف - تا هفتصد مثل - الی اصناف كثيرة - تا بشماره بسیار - و من هم بسیتة ظم  
یها کتبها الله عنده حسنة کامله و کسیکه قصد کرد بدی پس نکند آنرا و بنویسد آنرا خدا تعالی نیکی کامل - فان هم هم  
بها عملوا کتبها الله له سیکرة واحدة - پس و سه اگر قصد کرد بدی پس کرد آن را بنویسد آنرا یک بدی حقیر خلیل  
درین حدیث بیان نموده است در فضل خدا و کرم و عفو و سه چنانکه ظاهر است شیخ علیه

الفصل الثانی - عن عقبه - بن عامر رضی الله عنه صحابی مشهور است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
ان مثل الذی یعمل السیات ثم یعمل الحسنات - بدستی حال و نفس آن کسی که میکند بدیها را پشیمان میکند نیکیها را -  
مثل رجل کانت علیه درع ضيقة قد خففت هم و حال مردی است که هست بر او زرد تنگ که تحقیق خف کرده است  
او را ظم عمل حسنة فانفکت حلقة - پشیمان کرد نیکی را پس جدا شد حلقه و گشاده شد حلقه او - ثم عمل اخری پشیمان کرد نیکی دیگر را -  
فانفکت اخری - پس جدا شد حلقه دیگر - حتی تخرج الی الارض - تا آنکه بیرون می آید درع از تن او و می افتد بر زمین  
آنکه نیکی کردن سبب گشاده شدن و رفع است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگی است و تشبیه کرد آنرا بپوشیدن  
زرد تنگ که سبب خف شدن است و گشوده شدن و سه سبب فراخی و خوشدلی است - رواه فی تریح السنه -

و عن ابی الدرداء - رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم یقصر علی النبر و هو یقول - روایت است از  
ابی الدرداء که و سه تشبیه آنحضرت را که حدیث میکرد و وعظ میگفت برینبر و حال آنکه و سه میگفت - و من خاف  
تقام رب جهنم ان - و هر کسی را که ترسد پیر و دگر خود را با یتاوان بر او حساب در روزگار و سه دو بهشت است  
قلت و ان نزلی و ان سرق - گفتم من بطریق سوال و استفهام و اگر چه زنا کند و فحش کند یا رسول الله تعالی ثانی  
پس گفته آنحضرت بار دوم لمن خاف مقام رب جهنم ان ثانیة یس گفتم من بار دوم - و ان نزلی و ان سرق یا رسول الله  
فقال الثالثة لمن خاف مقام رب جهنم ان ثالثة یس گفتم من بار سوم - و ان نزلی و ان سرق یا رسول الله قال -  
ثالثة آنحضرت - و ان نعم انف ابی الدرداء - اگر چه خاک بچسبید بنی ابی الدرداء کنایت است از کرامت و خواری  
چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرده متبعا و نمود آنحضرت بر ضد و خلافت قول و سه مکرر فرمود و درین





کیسویکرو آن زن بدست خود را تا از گرمی آتش بوسه آزار میسر نرسید و فی الصلح و بیع بختین سوزانی آتش بختانت  
 الهی صلی الله علیه وسلم پس آمد آن زن نزد آنحضرت - قالت انت رسول الله - پس پرسید آن زن تویی پیغمبر خدا  
 قال نعم - گفت آنحضرت آری من پیغمبر خدا - فقالت ابی انت وای - پس گفت آن زن اور و پدر من تویی تو باد  
 ایس الله ارحم الراحمین - آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان - قال بلی - گفت آنحضرت آری - قالت ایس الله  
 ارحم لعباده من الام بولد با قال بلی - گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بنده گان خود از مادر پدر فرزند خود  
 گفت آنحضرت آری - قالت ان الام لا تلغی ولد بانئ انما - گفت آن زن که مادر نمی اندازد و فرزند خود را آتش  
 یعنی پس خدا چون اندازد بنده گان خود را و آتش - فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یکی - پس شروع کرد  
 و لازم گرفت پیغمبر خدا که گریه می کند اصل اکباب یعنی بر روی افتادن منت و اینجا یعنی زودم و اقبال و این معنی  
 نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند یعنی مرفود انگندن است  
 که اقبال و الله اعلم - ثم رجع را سه ایها - بیشتر برداشت آنحضرت سر مبارک تود را بسوی آن زن فقال ان الله  
 تعالی لا یغضب من عباده الا الما - و التمرور - پس گفت آنحضرت در جواب آن زن که خداست تعالی عذاب نیکند از  
 بنده گان خود که بار دو تمرور - الفدی تمرور علی الله - آنکه تمرور و سر کشی کند بر خدا - و ابی ان یقول لا اله الا الله -  
 و سر کشی نیکند از اقرار بتوحید الهی دارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرور و عاری سنت از خیرات و بیرون  
 آمده است از حکمی که واجب است بر نوع و سر و تمرور و با الله است دوران و اصل داده مرد و براسه تجرد و تعوی است  
 امر و نیکو نید جوان بی ریش را و شجر امر و درختی را که برگ ندارد - رواه ابن اقیه - و عن ثوبان - رضی الله عنه  
 عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیسلم من مرضاه الله - گفت آنحضرت بدرستی که بنده هر آنکه طلب میکند  
 رضاه خدا را بطاعات و مرضات بکون را یعنی رضا است و لفظ مفرد است - فلا یزال بذلک - پس همیشه است بکس  
 و متعلق این معنی یعنی بطلب رضاه حق - فیقول الله عز وجل بحسب عمل - پس بگوید خداست تعالی مر جبرئیل را -  
 ان فلانا عبده یسلم من مرضاه الله - بدرستی که فلان بنده من طلب می کند و میخواهد که راضی بگرداند مرا - الا وان  
 رحمتی علیه - و انا و آگاه باش و بدرستی که رحمت من بر او است - فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان - پس بگوید جبرئیل  
 رحمت خداست بر فلان - و یقولها تله العرش - و میگوید این کلمه را بر رحمت بر آرد از زندگان عرش - و یقولها  
 من جبرئیل - و میگوید آن کسی که گردایشان اندازد فرشتگان - حتی یقولها اهل السموات السبع - تا آنکه میگوید آنرا  
 کسان هفت آسمان - ثم تهبط له الی الارض - بیشتر فرود آورده میشود و رحمت براسه و سر بسوی زمین و تهبط  
 بلفظ معلوم نیز روایت است - تهبط فرود آمدن ابیاد فرود آوردن - رواه احمد - مثل این حدیثی است آنچه آمده است  
 در تفسیر قول سبحان ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن و زاد بدرستی آن کسانی که ایمان آورند و عمل

حالات راسر انجم ست کہ بگردانند ایشانرا خدا سے مہربان بخت را در تفسیر این آید آمدہ است کہ چون دوست میدار و خصایتی عالم بندہ را از بندگان خود خیر میدہد خدا سے تعالیٰ بجزیکل کہ من دوست میدارم فلان بندہ را تو نیز دوست دار اور را و جبر کن بلا کہ کہ دوست دارند اورا بعد از ان سے انداز و محبت اورا در دہا سے آدمیان تا بہ دوست دارند اورا انتہی این ست سبب قبول و شہرت اولیاء و دوستان حق کہ بہ دوست میدارند ایشان را و اگر کسی را دوست دارد و سبب کہ وہ نہیں جلب قبول عوام میکند و گردو سے آرد و خارج از دائرۃ اعتبار ست اعادۃ الصلوٰۃ عن فلک۔ وعن اسامۃ بن زید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قول اللہ عزوجل۔ اسامہ بن زید بن حارثہ کہ محبوب و مقرب در گاہ نبوت بودہ و اورا احب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از زید بن حارثہ پریش مبتلا سے آنحضرت بودہ و از بیت میکند از ان حضرت در قول خدا سے تعالیٰ۔ منعم ظالم لنفسہ۔ ا دل آیت این ست کہ تم اور ثنا و کتاب الذین ہتفینا من عبدا ونا منہم ظالم لنفسہ آ آ یہ تفسیر این ست کہ میفرماید پیغمبر و ادیم ما کتاب و شریعت آن کسانے را کہ ہمگزیدہ ایم ما از بندگان ما بایان و اسلام پس بعضی از بنندگان ہمگزیدہ کسی ست کہ ظلم کند است نفس خود را بہ تفسیر در عمل۔ و منہم مقتصد۔ و بعضی از ایشان کسی ست کہ میاندہد دوست و عمل میکند در طلب اوقات اما آن جد و اجتناب کہ سے باید کرد نمیکند۔ منہم سابق بالخیرات۔ و بعضی از ایشان کسی ست کہ پیشتر و است بخیرات کہ غایت جد و اجتناب در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند کہ ظالم جاہل و مقتصد متعلم و سابق عالم و بہین قیاس و در فروع خیرات و مہرات سر تبار افنی و توسل و اعلیٰ متوان قرا و ادین ہر سہ قسم بندگان از ہمگزیدگان اند۔ قال۔ گفت آن حضرت کلمہ فی الخیرۃ بہ ایشان در بہشت اند بہ حسب تفاوت مراتب و درجات و از پنجاست رحمت الہی معلوم شد۔۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث والنشور

### باب ما یقال عند الصبح والمساءر والمنام

صبح و صبح فجر و بر اول نماز تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مسافند صبح و او عید مذکورہ نزد صبح و مسافند ست آنرا کہ خواندہ شود پیش از صلوٰۃ فجر و مغرب و بعد از وہ و نام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاہر آن ست کہ مراد نوم لیل ست و شامل قیلولہ ست و دلالت میکند بر این قول و سے در حدیث ثانی اذا اخذ منجد من اللیل فددہ اللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اسی قال بود آن حضرت چون شبانگاہ بیکر میگفت۔ امیننا و اسی الملک اللہ شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را سالی اللہ لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الملک و لا الحمر و ہو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسألك من خیر ذرہ اللیل۔ سخاوند

من سوال سیکستم ترا از نیکی این شب - و خیر یا قیہا - و نیکی کائنات و حوادث کہ درین شب است - و آنچه در کتب

من شد یا در شرف یا نہاد پنہا پیچیم تو از بدی این شب و بدی چیزے کہ درین شب است - اللهم انی اعوذ بک من کل

خداوند پنہا پیچیم تو از کابلی - اللهم - فقہتین و پنہا پیچیم از نہایت کلاں سالی - و سور الکبر - بکسر کاف

و فتح با از ہرے بری گویا تفسیر ہم و تاکید او ست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است یعنی تکبر و روایت

ارلی اصح و اظہر است - و قد تہ الدنیا - و پنہا پیچیم از قنما سے و نیا و بلا و آزار نیشہا سے آن - و عذاب القبر

و از عذاب قبر یافتہ عذاب قبر و اذا اصبح قال ذلک - و چون صبح میکرد میگفت آزار و بعضی نسخ لفظ ایضا

نیز است و میگفت - اصبحنا و اصبح الملک للہ - بجایے امینا و اسی الملک للہ - و تہ روایت - و

در روایتی آمدہ است کہ میگفت - رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر - و اہ سلم -

و عن حدیثہ رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اخذ مضجعا من اللیل - بود آنحضرت کہ چون میگفت

خوابگاه خود را بر شب مضجع پہنہاد و بر زمین و مضجع مضجع ہم و ہم جا سے پہنہاد و مضجع نیز میگوید - و مضجع

پیرہ تحت خدہ - می نہاد آن حضرت و ست خود را بر رخسارہ خود و او ست راست است چنانکہ در حدیث

آمدہ است علی شقہ الامین - ثم یقول - پس میگفت اللهم باسک الموت و احيی - خداوند از بر نام قوی میسر ہم

و نیز ہم یعنی خواب میبکنم و بیدار میشوم و تواند کہ مراد حقیقت موت و حیات باشد - و اذا استیقظ قال -

و چون بیدار میشد میگفت - الحمد للہ الذی احيانا بعد ما ماتنا - شکر مر خدا را کہ زندہ گردانید ما را بعد از آنکہ

میرانید ما را بظاہر این عبارت در معنی اول است - و البیہ بالشور - و لبوسے او ست چہ اگرندہ شدن بیدار

شدن ما در روز استخیر - رواہ البخاری سے - روایت کہ در این حدیث را از حدیث بخاری سے - رواہ سلم

عن البراء - و روایت کہ در سلم از ہر اس بن عازبہ اگر گویند چون این حدیث را بخاری سے و سلم ہم در روایت

کہ وہ اند چہ متفق علیہ نہ گفت چہ البش آن است کہ در حدیث متفق علیہ بحسب اصطلاح شرع است از یک

صحابی روایت باشد و چون بخاری سے از حدیث کہ در سلم از ہر اس بن عازبہ این حدیث متفق علیہ نبود کہ قال انی

و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ادا سے احمد کم الی فراشہ چون

چاہ آورد و بانشین کند یکی از شما لبوسے بہا ط خود کہ افگندہ است برای خواب او می بصر یعنی پنہا آورد

و او می بصر یعنی پنہا واد و گاہی یعنی یکہ گیر نیز آیند و اول اکثر واقعہ است پس اینجا بقبر باشد و بہ نیز روایت

و او انما کہ در حدیث افس باید بدست میفرماید چون بیاید یکی از شما بجامہ خواب خود و خلیفہش فرامندہ بد اخلہ

از ارہ پس باید کہ بچیشاند فراش خود را بجاشیہ و رونی لنگ خود و آن اطراف ازار کہ متصل تن است - فانہ

لایدری ما خلف علیہ - نیز کہ وی در نمی یابد کہ چہ چیز پس از وی آمدہ است و اقامہ است ہنرمند یعنی نخست

باید کہ سید فغاند بخاک خود نرانش را پس از آن بچند شلاید که گرمی و خشکی و بجا شاک بر روی افتاده باشد۔ ثم بقول پستری بگوید بعد از پہلو  
نزدان این دعا را۔ یا سبک ربی و صفت جلیبی۔ بنام تو اسے پروردگار من خدا و پہلوے خود را۔ و یک از عهد و بنام تو میریدارم آنرا  
آن اسکت نفسی غار جہما۔ اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا جسم کن اورا۔ و ان اولم تها فاعظما۔ و اگر باز گشت  
نفس مرا پس نگاہ دار آن را۔ یا حفظ بعبادک الصالحین۔ پیکرے کہ گاہ میداری یا آن خیر بندگان خود را کہ صالح اند آدمی  
چون خواب میرود حکم مرده دارد کہ حق تعالی روح آدمی ستاند پس از آن یا گاہ میدارد روح آدمی میراند و یا باز  
می فرستد و پستری پس دعا میکند خداوند اگر نگاہ داشتی و میرانند سے پیامند و اگر باز فرستادی و فرزندہ داشتی محفوظ دارد  
چنانکہ بندگان صالح خود را می واری۔ و فی روایت۔ و در روایتے این چنین آمده است کہ چون بنیاد یکے از بنا فرانش  
خود را بنفشاند۔ ثم یقطن علی شقہ الامین۔ پستری باید کہ پہلو بند بر جانب راستا سے خود غم تیشل پستری باید کہ بگوید یا سبک رب  
یا افریقہ علیہ و فی روایت۔ و در روایتے باین لفظ آمده است۔ یلیقطنہ لعلہ توبہ ثلث مرات۔ پستری باید کہ بقیشتا بدویش  
خود را بہ کنارہ جامہ خود کہ از او باشد سه بار و بصدفہ بہ فتح صا و صلا و کسر نون و بفاطرف از ارا نان جانب کہ طره اوست  
و درین روایت دان سکت نفسی فاغفر لہا و اتع شدہ بجای فار جہما و گفته اند کہ حکمت در خواب بر پہلوی راست آفت  
کہ دل و پہلو چپ ست پس چون خواب کند بر پہلوی راست دل معلق می ماند و حاصل نمی شود و زیادت است اسرار  
کردن و گران نمی آید خواب و آسان میگردد و دیداری برانے نماز شب و خواب کردن بر پہلو چپ دل قرار می یابد  
دراحت بسیار حاصل می شود و خواب گران می شود و در شرح سفر السعادت این سخن را بیان آید۔ و برین ستا آئینا  
باید مکرر است۔ و عن الامیر ابن عازب رضی اللہ عنہ قال کان البغی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اوی الی فراشہ نام علی شقہ  
الامین۔ بود آنحضرت کہ چون پناه می آورد و بسوے فرانش خود خواب می کرد بر جانب راست خود۔ ثم قال۔ یا سبک رب  
اسکت نفسی الیک۔ خداوند اسیرم نفس خود را بسوی تو۔ و وجبت و حی الیک۔ و آوردم روی خود را بسوی تو و دوست امی  
الیک۔ و سپردم کار خود را بتو۔ و اجابت ظہری الیک و مکیہ و ادم پشت خود را بسوے تو یعنی اعتماد کردم  
بر تو و پناه آوردم بتو در ہمہ کار با۔ و بختہ و ریشہ الیک۔ از جہت میل و خولش نمودن بسوے تو و جہت  
ترسیدن از تو۔ لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک۔ نیست پناه و نہ رهایی از تو مگر بسوے تو یعنی صفات  
تقریب تو بصفتا لطیفہ تو بجا می رسد است و منج بالاف۔ اعنت بکتبک الہی انزلت۔ گردیدم  
بکتاب تو کہ نمر و فرستادہ۔ و منیک الہی ابرئیت۔ و بہ پیغمبر تو کہ فرستادہ یعنی ہر کتاب و ہر  
پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود را ارادہ نموده و بر آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن  
خود اول مؤمنان اوست و ہم چنین پیغمبر صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین۔ و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
و سلم من قال من کلمات را تم مات تحت لیلہ۔ پستری ہمہ و زیر چادر شب خود یعنی بین شب کہ در وحی

این کلمات گفته است - مات علی الفطره - ببرد و برین اسلام - و فی روایتی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رجل گفت گفت آن حضرت مر و میرا - یا فلان اذا اویت الی فراشک فوضوئک للصلوة - ای فلان وقتی که خوابی که بپا خاری و پیش کنی بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی - ثم اطبخ علی تنفک الایمن - پش پلو بپز بر جانب راستی خود - ثم قل - بستر گو - اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله - تا قول و - اسلمت یعنی تمام آن ذکر کرد که شسته - و قال - و گفت آنحضرت - فلان سن لیکن مات علی الفطره - پس اگر بمیری در بین شب بمیری ببردین اسلام - و ان مبعوث اصبت خیرا - اگر صبح کنی می پایی توفیر کثیر و در روایتی ان صحبت اصبت خیرا - متفق علیه و عمرن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اوی الی فراش قال - بود آنحضرت چون می آمد بفرش خود و بگذاشت - اللهم الله الذی اهلنا و سقانا و کفانا محمد بن عبد الله که فرموده ملا و نشانید ما و کفایت کرد تمام مہات بار و فتح کرد در شرفیات ما و دلائل و پناه - چنانچه پیش داد ما و اوانا اینجا بدست و قبضه بر دایت است - فکرم الی کافی که دلا و موله پس با مردم از انکس است که نیست هیچ کفایت کند مہات مرایش از انکه گذاشت است ایشان را با ایشان و نه جای و نه مہ مرایش از انکه گذاشت است ایشان را باکم و حاضر در مقام خود و بر ادای یا مر و کفایت و مر و مہ و مر بر من است چنانکه در قرآن مجید فرموده است و لکن بان الله صلی الذی کفر و اولی کافر بری المولی هم - و الله سلم چون علی رضی الله عنه عنہ است الهی صلی الله علیه و سلم روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنہا از زهرا آنحضرت - تشکوا الیه ما تلقی فی بیدای من الریح - و حالتی که گامی میکند مشقتی را که می باید در دست خود از آنکه دانیدن - و لیکن از جاره رفیق - و رسیده بود فاطمه را که تحقیق آمده است آن حضرت زنده باز غنایم - ثم تصادف بین فاطمه زهرا رضی الله عنہا آنحضرت را و خانه آنحضرت کشف این حال کند - فکرت و لکن عایشه زهرا را که در حال خود با ایشان که چون آنحضرت بیاید گوید فلما جاء عجمه عایشه زهرا پس هنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد عایشه آنحضرت را با آنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنہا قال - گفت علی رضی الله عنه - عجبت انما تمس جونی شید آنحضرت این خبر را از عایشه آمد نزد ما - و قد اخذنا مضاجعنا - و حال آنکه تحقیق گرفته بودیم با خوابگاه های خود را - فذمنا نقوم پس در ایستادیم و قصد کردیم تا با سقیم برای آنحضرت و بر خبریم از خوابگاه - فقال - پس گفت آنحضرت علی ماکلما - بر جای خود پشت بد و جای خود مائید - فجاء نقع بنی و بنیها پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان فاطمه و این غایت تعطف و شفقت ولی تکلفی است از آنحضرت نسبت با ایشان چنانکه گفت اند از احبات الالفه - نعت الکلفه - حتی و حدیث بر و قد مره علی بطنی ستا آنکه یافتم من سردی قدم آنحضرت را بر شکم خود و تو خدا و الله اعلم که مراد بر یقین باشد که از پاسے مبارک آنحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بنیاطن شریف مرتضی سرایت کرد - فقال الا و لکن علی خیر ما سار لهما - پس گفت آنحضرت و یاراه نمازم شما بر بستر از آنچه سوال کرده بود و خدا استید که خدمتکار باشد و ان این است که - اذا اخذنا مضاجعنا - وقتی که بگیم بر بستر خود را - فسیجئنا و نشین - پس سجان الله گوئید سی و سه بار - و الحمد للہ و الثن و الحمد لله که گوئید سه و سی بار و کبر الی اجزاء الثن - و الله که گوئید سی و چهار بار و ثن و کبر الی تمام این و در تشرست شما از خادم که طلبیده بودید

و خادم را احد خدمت واقع میشود و ذکر و انشی فی الصراح خادم بپا کرد و حاضران مست که سوال فاطمہ از جبار یہ بود -  
 متفق علیہ - و عن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ قال جئت فاطمہ رضی اللہ عنہا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذکذا  
 گفت ابو ہریرہ آمد فاطمہ نزد آنحضرت در حالی کہ سوال میکند وی طلبہ خادم را فقال الا اذکذا علی ما ہو خیر من خادم  
 پس گفت آیا راه تمامیم ترا بر خیر سے کہ آن خیر بہتر است از خادم پس بین اللہ ثلثا و ثلثین و محمد بن اللہ ثلثا و ثلثین  
 و ثلثین اللہ اربعاً و ثلثین عند کل صلوۃ و عند مناکب - نزد ہر نماز و نزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و  
 نزد خواب رفتن ہر دو واقع شدہ و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از ہر نماز مقرر و  
 مشہور است و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند کہ فرمود ہر گز این در دامن فوت نہ شد حتی در شب  
 صفتین نیز رواہ مسلم

**فصل الثانی - عن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا أصبح قال**  
 بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت - اللہم اک اصبحنا و اک امسینا و اک نجی بک موت - خداوند از تو یعنی بقدرت تو  
 و بحفظ تو و ہام تو صبح کردیم و تو شبام کردیم و تو میزیم و تو میزیم - و الیک المصیر و موسیٰ قست باز گشت -  
 و اذا ہی قال - و چون شب گاہ میکرد میگفت - اللہم اک اصبحنا و اک امسینا و اک نجی بک موت و الیک المصیر - و  
 درین حدیث در صبح و مسامہر و ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است و بر امسینا و در  
 مسامہر امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسامہر الیک المصیر و مشہور روایت اصبحنا فقط  
 و الیک المصیر - در صبح و در مسامہر امسینا و الیک المصیر و ہمہ صحیح است فانہم و اک نجی و اک موت در صبح مذکور شدہ  
 نہ و نہ - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و عنہ قال قال ابو بکر قات - و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت  
 گفت امیر المومنین ابو بکر رضی اللہ عنہ گفتیم یا رسول اللہ مرئی بشی اقولہ اذا اصبحنا و اذا امسینا - امر کن مرا بچیز  
 یعنی بوری کہ بگویم و بخوانم از چون صبح کنیم و چون شبام کنیم - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اللہم عالم الغیب و الشہاد  
 اے خدا کے داناسے پرید و حاضر و غائب - قاطر السموات و الارض - اے افرینندہ آسمانها و زمینها - رب کل شیء  
 و الیک - اے پروردگار ہر چیز و مالک و بادشاہ دے اشہدان لا الہ الا انت - گو اہی میدہم کہ نیست معبود بجز تو  
 اعوذ بک من شر نفسی - پناہ میجویم از بدی نفس خود - و من شر الشیطان و شرک - و پناہ میجویم از شر شیطان و شرک  
 و شرک دے کہ میخواہد و باعث میشود مردم را بران و شرک و فتنہ شین و انیر روایت ستاہنی و ام صیاد و مر  
 انچہ در فتنہ و ابتلائی اندازد و اگر قتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل فسار و موال و اولاد کہ از باد  
 خدا و از فرمودہ و سے باز میدارند - قلہ اذا اصبحنا و اذا امسینا بگو این را چون صبح کنی و شبام کنی - و اذا افترق  
 مضجک - و چون بگیری خواب گاہ خود را و خواب بروی - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و ابن ابی شیبہ

نفع منہ و تخفیف موعده۔ بن عثمان۔ از تابعین ست و در حدیثی با عایشہ بود خشت کسی کہ گریخت وی بود و احوال  
 و ابرص و احم بود و در آخر فالج در ماندہ شد روایت دارد از پدر خود و غیرہ سے از صحابہ رض۔ قال سمعت ابی قحیف  
 قال البیہی صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت شنیدم پدر خود را کہ میگفت گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ ما من عبد یقول فی  
 صبح کل یوم و مساکل لیلۃ نیست بیچ بندہ کہ بگوید در صبح ہر روز و مساکل شب تسبیح اللہ الذی لا یضرب ائمہ  
 شئی فی الارض و لا فی السماء۔ صبح کردم و شام کردم بنام خدا سے کہ زیان نیکند بنام و سے بیچ خیر در آسمان  
 و زمین۔ و ہوا تسبیح اعلیٰ۔ و دوست شنواسے و انا شکت مرآت۔ بگوید سہ بار بخیرہ شئی۔ پس زیان کند و اچیز  
 و برسد و راستے۔ فکان ابان قد احابہ طرف فالج۔ پس بود ابان بہ تحقیق رسیدہ بود و از بعضیہ از فالج نفع نام  
 نام مرضی مشہور ست کہ رجا سے مانگی آرد و آن ست شدن یکی از دو شوق بدن ست بہ سبب ریختن خلط  
 بلغمی کہ سد ساکب روح میکند۔ فحصل الرطب فیظر اللہ۔ پستور را استاد مرد سے کہ روایت حدیث میکند از و سے  
 کہ می کرد و بسو سے ابان یعنی شمار و ابیت میکرد و بد کہ ہر کہ این دعا سر برد و بخواند بیچ آفتی بوسے نرسد و شہا میخواند  
 آنرا اکنون چون بشما آفت فالج رسید۔ فقال لہ ابان ما نظر الی۔ پس گفت مرآن مرد را ابان چہ نگاہ میکنی بسو  
 من۔ اما ان الحدیث کما حدیثک۔ آگاہ باشی کہ حدیث پہچان ست کہ حدیث کردم من ترا یعنی صحیح ست  
 و کنی لم اقلہ یومینہ۔ ولیکن من نلقتہم و نحو اندم آنرا سرور و توفیق خدا سے تعالیٰ مراد ان۔ یعنی اللہ علی قدرہ  
 تا بگذراند و نافذ گرداند خدا سے تعالیٰ بر من تقدیر خود را۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و ابوداؤد و ترمذی و ابویہ۔  
 و در روایت ابی داؤد و اینچنین آمدہ است کہ ہر کہ بگوید این را سہ سہ بار۔ لم تعبد نجارۃ بلا حقنی یصح۔ نرسد  
 اور ان گمانی بلہا آگاہ صحیح کند و نمازہ ففتح فاد سکون جیم و فتح ہمزہ و یضم فاقع جیم و بعد ہر دو جہاز ست۔ و من قالہا  
 سبعین یصح لم تعبد نجارۃ بلا حقنی بسی۔ و کسیکہ بگوید آنرا و وفیکہ صحیح میکند نرسد و را بلا سے ناگمان تا وقتیکہ شام کند  
 و عن عبد اللہ رضی اللہ عنہ ان البیہی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا اصابہ۔ روایت ست از عبد اللہ بن مسعود  
 کہ بر شتیکہ آنحضرت بود کہ میگفت چون شب میکرد۔ اسینا و ہسی الملک قدر۔ چنانگاہ کہ دیم و شہا نگاہ کرد تمام  
 مال خدا بر اسے خدا۔ و الحمد لله لا اله الا الله و حمد لا شریک لہ الملک و لا الحمد و ہو علی کل شئی قدیر رب اساک  
 خیر مانی نہدہ اللیلۃ۔ اسے پروردگارین سوال میکنم ترا نیکی انچہ درین شب واقع شود۔ و خیر ما بعد لہ۔ و نیکی انچہ  
 واقع شود بعد ازین شب۔ و اعوذ بک من خیر مانی نہدہ اللیلۃ و شر ما بعد ہا رب اعوذ بک من الکسل و من  
 الکبر و الکفر۔ بجائے الکبر یعنی عدم ایمان یا بمعنی کفر ان نعمت دنی روایت و در یک روایت۔ من سور الکبر  
 و الکبر کسبہ کان و فتح باو کسبہ کان و سکون باو در روایت او سے نیز ہر دو وجہ روایت ست۔ رب اعوذ بک  
 من خدابی انما و غدا بنی القبر و اذا اصبح قال ذاک ایضا۔ و چون بیچ میکرد میگفت آنرا و میگفت





عَلَمَ کَذَا وَکَذَا۔ ہر سبتیکہ ابو عیاش حدیث میکند از تو خین و خین کنایت از مضمون این حدیث است کہ مذکور شد۔  
 فقال صدق ابو عیاش۔ گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و عن الحارث  
 بن سلم التمیمی۔ روایت سبت از حارث بن سلم کہ تابعی است۔ عن ابیہ۔ از پدر خود عن رسول اللہ۔ از پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ آنحضرت پوشیدہ رہبان گفت بوسے سخن سر را از اسرار بکسر منہ را از گفتن۔  
 فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اذا العزفت من صلوة المغرب نقل قبل ان تکلم احدا۔ وقتیکہ برگردی از نماز مغرب  
 و سلام دہی بگو پیش از آنکہ سخن گوئی کسی را۔ اللهم اجنی من النار۔ خدایا پناہ دہ مرا از آتش سبچ مراتب۔ بگو  
 ہفت بار۔ فانک اذا قلت ذلک۔ پس ہر سبتیکہ تو وقتی کہ بگوئی آنرا۔ تم مت فی بیک۔ پستہ میری تو در زمین شب  
 کتب لک جو ازینما۔ نوشته شود مرا روان گذشتن از آتش۔ و انا صلیت الصبح نقل کذلک۔ و چون بگذار  
 نماز صبح را پس بگویم خین این کلمہ را ہفت بار۔ فانک اذا مت فی بیک۔ پس ہر سبتیکہ تو چون ہرے در این  
 روز کتب لک جو ازینما رواہ ابو داؤد و عن ابی عمر قال لم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یبرع سوا الاربع کلمات  
 حین یسبی و یعین یصبح۔ نبود آنحضرت کہ ترک میداد و نمیکفت این کلمات را بنگامیکہ شب میگرد و بنگامیکہ صبح میکرد  
 اللهم انی اسالک العافیۃ فی الدنیا و الآخرة۔ خدایا من سوال میکنم دمی خواہم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت  
 اللهم انی اسالک العفو و العافیۃ۔ خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را۔ فی دینی و دنیا سے۔ در دین من  
 و دنیا سے من و اہل و مالی۔ و در کسان من و مال من۔ اللهم استر عورتی۔ خدایا پوش علیہا سے من نے الصراح  
 عورت انرا م شرم مردم و ہر جہ از دیدن و نمودن آن شرم آید عورت جماعت سوا من روعالی۔ و امین کرد آن  
 تر ہما سے مرا۔ اللهم احفظنی من بین یدیم و من خلفی۔ خدایا نگاہ دار مرا از پیش من و از پس من و عن یمنی و  
 عن شمالی۔ و از جانب راستا سے من و از جانب چپای۔ و من قوتی و نگاہ دار مرا از بالا سے من کہ عذابے  
 و انقی از آسمان نازل شود۔ و اعوذ بقطبک من ان اغتال من تحتی۔ و پناہ بچویم بہ بزرگی تو از آنکہ بنا گاہ  
 ہلاک کردہ شوم من از زیر من از آنجا کہ شورند مرا و معنی اعتیال این است۔ یعنی الخلف۔ فی خواہ از غیبیال  
 خضفہ یعنی برین فرو بردن۔ رواہ ابو داؤد و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 من قال حین یصبح۔ کسیکہ بگوید بنگامیکہ صبح کند۔ اللهم اصبغ عینک و تشد عینک خدایا صبح کردیم و ایم دار سکا  
 کہ گواہ میکنیم ہم ترا و گواہ میکنیم ہم بردارندگان عرش ترا و ایشان ہشت فرشتہ اند کہ میان گوش و دوش ایشان  
 دو ہزار سالہ راہ است و در روایتی ہفت ہزار سالہ راہ است۔ و ملائکت۔ و گواہ میکنیم ہم فرشتگان ترا۔  
 و جمیع خلقت۔ و گواہ میکنیم ہم بر خلق ترا۔ انک انت اللہ۔ بر آنکہ قوی خدا۔ لا الہ الا انت۔ نیست خدا جز تو۔ و حد  
 ثنا لا شریک۔ لک نیست انبار متراد خدا سے دور آفرینش و در مہودیت۔ و ان محمد عبدک و رسولک

ویرا آنکه محمد بنده تو فرستاده تو هست۔ الاغفر الله له ما اصابه فی يومه وکف من ذنبه۔ نگویید کسی را این کلمات را در وقت صبح بگوئید آنکه بیاورد خدا سے تعالیٰ مراد و چیزے کہ رسیدہ است اور او را در روز از گناہ۔ و ان قالوا همین کسی غفر الله له ما اصابه فی تلك الليلة من ذنب۔ و اگر گوید این کلمات را هنگامیکہ شب کندهی آفرید و خدا سے تعالیٰ مراد و چیزے کہ رسیدہ است اور او را در آن شب از گناہ دور شد شب اللهم اسبغ بگوید رواہ الترمذی و ابو داود و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ثوبان بن رز روايت ست از ثوبان۔ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد مسلم يقول اذا اوى الى فراجه الا صبغت له عينه۔ نیست هیچ بندہ مسلمان کہ بگوید چون شام کند و چون صبح کند سه بار این کلمات را۔ رضیت بالله رباً۔ راضی شدم بخدا آنگہ پروردگار است۔ و باسلام و یا۔ و راضی شدم باسلام آنگہ دین مست و بخت و فیاض شدم محمد با کینہ میرست شرح این کلمات و اول کتاب فیصل اول از کتاب الایمان گذشتہ است تذکرہ الاکان حق تعالیٰ ان میرضیہ یوم القیمۃ۔ مگر آنکہ باشد حق واجب بر خدا فیصل و کرم و صبر اینکہ راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدد او را ثواب چند آنکہ راضی گردد۔ رواہ احمد و الترمذی و عن خدیجہ رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا اراد ان ينام وضع يده تحت راسه۔ بود آنحضرت و عقیقہ بخواب کہ خواب کندهی نہاد دست مبارک خود را زیر رخسارہ پس احتمال دارد کہ بخت قرب سر و رخسارہ بہ یکدیگر باشد یا کاسہ زیر رخسارہ نی نہاد و گاہی زیر سر و بر هر تقدیر حکمت در آن تہی برای تیقن است چنانکہ حکمت در نوم پرشوق ایمن نیز همین است چنانکہ گذشت۔ ثم قال اللهم فنی عذابک۔ خدا یا نگاہدار مرا از عذاب خود۔ یوم حج عبادک۔ در روزے کہ فراموشی آری بندگان خود را یعنی روز محشر۔ او بخت عبادک۔ شک راوست۔ ست یعنی بجایے جمع بعثت گفت یعنی بر آنگیزے بندگان خود را۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد عن البراء و عن خدیجہ رضی الله عنہما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اراد ان يرقد وضع يده اليمنی تحت خده ثم يقول اللهم فنی عذابک یوم تبعث عبادک۔ مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر خدا و زیادت۔ ثلث مراتب یعنی سه بار۔ رواہ ابو داود و عن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و کلمات التماس۔ خداوند ابد استیکہ من پناہ میجویم بذات بزرگ تو بیکدیگر ہاے۔ تو کہ تمام و کامل نہ و مراد اسما و صفات اوست یا کلمات قرآنے۔ من شر انت اخذ بالصیۃ۔ از بدی چیزے کہ تو گیرندہ ہو پیشانی آنرا یعنی ہر چہ بندہ بر زمین بجا قول و بے سبحانہ و امن و اتجاہ او اخذ بناصیۃ۔ اللهم انت کشف اہرم و الہا ثم۔ خدا یا تو میکشائی و در میکنی و امگر قناری آند و بندہ آن را یعنی چیزے کہ از آن بندہ لازم آید۔ اللهم لا یزیم چندک۔ خدا یا شکستہ نشود و شکرت تو۔ و لا یخلف وعدک۔ و غلاب کردہ نشود و وعدہ تو و بعضی نسخ

در آنحضرت و دیگر بزرگان و کسرام بہ لفظ خطاب یعنی خلوات نمیکنی و عذر خود را و این منع ذوالجبرنگ الحید و سونو نمیکنت  
خداوند بخشنده را از عذاب تو بخت و جبر یعنی پدر پرستن را و فرموده اند یعنی سود نمیکند نسب و جبر کبر حسیم یعنی کوشش  
نیز گفته اند در باب رکوع ذکر آن گذشتہ است و بعد اول اصح و اشهر را طهر است - سبب آنک و جبرک - تنزیہ میانیسم  
ترانیز می کہ لائق ذات تو هست و متلبس بحد تو تسبیح میکنم - رواہ ابو داؤد - و عن ابی سعید رضی قال قال رسول  
صلی اللہ علیہ وسلم من قال عین یارب الی فرشتہ سیکہ گوید ہنگامیکہ پناہ آرد و قصد باشش کند بسیدے جائے  
خواب نمود این کلمہ را - ستغفر اللہ الذی لا الہ الا اللہ موالی القیوم را تو باریہ ثلاث مراتب سے مرتبہ بخواند اللہ دوزبہ -  
می آید و خدا سے تعالیٰ مرا و گناہان اورا - و ان کانت مثل زید البحر او عدد رمل عاج - و اگر جہ باشند گناہان  
و سے مانند کف دریا و بسیار سے یا باشند گناہان و سے بشمار یک عاج یعنی لام و کسر آن نام وادی است  
و زمین مغرب کہ یک و سے بسیار است و بعضی عاج را یعنی یک بسیار برہم افتادہ گفته اند بر این معنی عاج یعنی  
رمل است - او عدد و وقت الشجر - یا باشند بشمار برگ درختان - او عدد و ایام الدنیا - یا باشند بشمار روزگار  
دنیا و در چہا چیز تریذ واقع شدہ تا مبالغہ در کدام یکی نہیسا بیشتر است - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث عجیب  
و عن شداد بن ادس - صحابی است برادر زادرہ حسان بن ثابتہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلعتان  
باسم سلم یاخذنہما فترارة سورۃ من کتاب اللہ - نیست هیچ مسلمانی کہ بگیرد و خوا خواہ خود را بخواند ان سورۃ  
و کتاب خدا - الاوکل و اللہ بہ ملکاتہ و کیں میگردد اند خدا سے تعالیٰ بر و سے فرشتہ را تو کیں گناہ شستن کار  
کسی - فلا قبرہ شئی یوزیہ پس نزدیک نشود و از چہرے کہ انہا کند اورا - حتی یسب متی سب - تا آنکہ بداند شود و ہر گاہ کہ بیدار شود  
رواہ الترمذی - و عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلعتان  
لا یحییہما رجل مسلم الا دخل الجنة - و و خلعت اللہ کہ محافظت کنند و بجایے نیار و آتہا را ہر دے مسلمان  
گردد آنکہ در گیرد بہشت را - الا وہما یسیر - و انا و اگاہ یا شید کہ آن دو خلعت اندک و آسانند و من یصل بہما قلیل  
و کسی کہ عمل کند بآن دو خلعت اندک است یکی خلعت این است کہ - یسبح اللہ فی دبر کل صلوۃ عشر - تسبیح  
کند خدا سے تعالیٰ را یعنی سبحان اللہ گوید در پس ہر نماز دو بار - و یکبار عشر - و محمد گوید اورا یعنی و الحمد للہ  
گوید دو بار - و یکبار عشر - و تکبیر گوید اورا یعنی و اللہ اکبر گوید دو بار - قال - گفت عبد اللہ بن عمر و ہذا آیت  
رسول اللہ پس من دیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقعد با سیدہ - بشیر دین کلمات را و عقد می کرد  
انہا را بہت خود - قال - گفت آنحضرت - فقلت حمسون و مائتہ باللسان - پس آن صد و پنجاہ است و شب  
در روز زبان - و الہی و سمائہ فی النیران - و ہذا را و یا قصد است در ترازو سے اعمال بحساب یکی بہ و خلعت  
دوم این است و اذا اخذتہما سیج و یکبارہ و سجود مائتہ و قلیکہ بگیرد و بپایند خواجگاہ خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

و هر گاه بخواهد باری و سه و تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت - فمک ما تثنی اللسان و الف فی المنیران  
پس آن حدیث در زبان و سبزه است و در میزان و مجموع این دو خصلت و هزار و پانصد شد - فایم عمل فی ایوم  
و الایام الثمین و فمک ما تثنی سبک پس کدام یکی از شما میکنند در روز و شب و هزار و پانصد بدین تا مگر گردد و بدان پس  
لا بد آنچه باقی اند بعد از تکبیر منع و رجاء شود - قالوا و کیف الاخصیه گفتند چگونه احصا کنیم این کلمات را یا این  
مذکور است یعنی هرگاه که احصا این کلمات را اینچنین ثواب است چرا کنیم آنرا و در بعضی نسخ الاخصیه است  
انهم یثنبه راجع بخاتمین - قال - گفت آنحضرت - یا ابی احمد کلمه شیطان و هو فی الصلوة - می آید یکی از شمار شیطان  
و حال آنکه آن یکی در نماز خود است - فبقول اذکر کذا اذکر کذا - پس میگوید شیطان یا دکن چنین را یا دکن چنین را  
کنایت است از خطرات و وسوس که شیطان در دل مصطفی می اندازد و حتی نفیض فعله ان لا یفعل - تا آنکه از  
می گردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور دارد  
رفت و خواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد و این بیان عدم احصا و اتمام خصلت اولی باشد  
که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اتمام بیان عدم احصا خصلت ثانیه که ذکر است در وقت خواب و بختن این است  
که فرمود - و یاتیه فی مضجعه - و می آید یکی از شمار شیطان در خوابگاه و - ی - فلا یزال یومر - پس همیشه است  
شیطان که می خوابد او را حتی نیام - تا آنکه خواب میکند پس فریاد ذکر نمی یابد - رواه الترمذی و ابوداود  
و النسائی و فی روایت ابی داود - و در روایت ابی داود و اختلافا و بعضی الفاظ است یکی آنکه در روایت  
و - اینچنین آمده است - فصلتان اذ فلتان - شک در لفظ که فصلتان گفته یا فلتان دیگر اختلاف این است  
که گفته - الا یخاف علیهما عبد مسلم - بجای الا یخشیهما رجل مسلم - و کذا فی روایت بعد قوله - و اینچنین است در روایت ابی داود  
بعد از قول و - که گفته - و الف و حسنة فی المنیران - اینچنین واقع شده است که - قال و یکبر اربعاً و یتثنی اذ  
اخذ مضجعه و یحمد ثلثاً و یتثنی مضجعه ثلثاً و یتثنی - تقدیم یکبار اربعاً و یتثنی بر قول و - اذ اخذ مضجعه و بزرگتر حمد  
تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگر آن اذ اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بزرگ  
تکبیر و بیان عدد نیست فافهم - و فی اکثر نسخ المصباح عن عبد الله بن عمر - این بیان فائده دیگر است که مولف در روایت  
این حدیث را از عبد الله بن عمر و بن العاص و در اکثر نسخ مصباح از عبد الله بن عمر بن الخطاب کرده و عن عبد الله  
بن غنم - فبقیة من مجر و تشدید فون معانی است انصاره معدود است و اهل حجاز - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم - قال جین یصیح - کسیکه بگوید یسبح یکصد - اللهم ما اجمع به من نعمه ارباحد من خلقک  
فمک و حدک - خدا یا آنچه جمع کرده است به من از نعمت یا جمع کرده است به یکی از خلق تو از نعمت پس از شست  
تنها - لا شریک لک - نیست ابنا هر ترا در داون آن نعمت اگر چه بسبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه

ہم از قست و بقدرت و ارادت قست - فلک الحمد و ملک الشکر - پس ہر تر است ستایش و ہر تر است سپاس و خصوص  
 تہو و غیر تو دوران شریک نباشد پس کسیکہ در وقت صبح این دعا بخواند - فقداوی شکر پویم پس تحقیق ادا کرد  
 شکر در ز خود - و من قال مثل ذلک عین میسی فقداوی شکر ملیتہ - و کسیکہ بگوید مانند این ہنگامیکہ شب کند  
 پس تحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شدہ است کہ د او علیہ السلام گفت پروردگار نعمتہای  
 تو نزد من بسیار شدہ شکر آن چگونہ گویم فرمان آمد یا د او و چون دانستی کہ انچہ نزد یک قست از نعمت بہر ازین  
 تحقیق شکر گفتی تو آنرا - رواہ ابو داؤد و عن ابی ہریرۃ عن عمر بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان کان یقول اذا اوسے  
 الی انرا شکر روایت میکنند ابو ہریرہ از آنحضرت کہ میگفت کہ چون می آمد بسوی فرارش خود - اللهم رب السموات  
 و رب الارض - ای خدا پروردگار آسمانہا و پروردگار زمین اشارت ست باصول اسبابا کایہ بقای عالم -  
 و رب کل شیء تو پروردگار ہر چیز ہمہ بر بوبیت ست نسبت بہر چیز از آنکہ در میان آسمان و زمین ست از عناصر و  
 مواید و افراد و جزئیات آن - فالحق الحب والنوسے - تسکافندہ و انداختہ اشارت ست باز راق جسمانیہ کہ ان  
 بقایہ اجسام ست و حسب در اطعام استعمال یابد و نوے و شمر مانند آن - نزل التورۃ و الانجیل و القرآن  
 فرو فرستندہ این سہ کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت ست باز راق روحانیہ متعلق بہر احوال آخرت و ذکر  
 زبور کند و از جهت عدم اشتغال آن بہ احکام و شرائع چہ اکثر انچہ دروے مذکور ست او کار و دعوات و مناجات  
 و تحقیق نوے و جدوے توریت ست کذا قالوا - اعدو ذک من شر کل ذی شر انت اخذ بنا صیتہ - پناہ میجویم  
 تہو از بدی ہر خداوند بدی کہ تو گویہ ندہ موسے پیشانی اورا و مسخر داری اورا بقدرت خود - انت الاول فلیمس  
 قبلک شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزے - وانت الاخر فلیمس بعدک شیء - و توئی آخر پس نیست پس  
 از تو چیزے - وانت الظاہر فلیمس قوتک شیء - و توئی ظاہر و پیداپس نیست بالاسے تو چیزے - وانت الباطن  
 فلیمس دوزک شیء - و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزے ہر چہ بالاست ظاہر میباشد و ہر چہ پائین  
 باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظہور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون انچا بمعنی ضد فوق ست  
 اعض یعنی الدین - بگذار از من رام را یعنی ہر ہی گردن مرا از ان و توفیق دہ کہ تضا کم انرا باعطاسے اسباب  
 و تضا دام گذاردن و رسانیدن و روا گردن حاجت - و غفنی من الفقر - و غنا دہ مرا از فقر و من یعنی بخت  
 رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ مسلم مع اخلاص یسیر - و روایت کرد از اسلام باندک اختلافی در  
 الفاظ و عن ابی الار سہر الانارے - بفتح مفرہ و سکون نون صحابی ست کہ ساکن شام بود - ان رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اخذ منجہ من الیل - بود آنحضرت چون بخوابا میرفت در شب - قال - میگفت  
 بسم اللہ و صفت جینی - شام خدا نہادم پہلوے خود را - اللهم اغفر لی ذنبی و اغفر لشیطانی - و بران دور کن



شیطان مراد او قرین اوست یا هر که قصد اغوا سے او کند و خستادن سگ است - ذک رهایی - و برهان و بیدار کردن  
 کرد مراد او خلاص کردن نفس است که بجز اے عمل خود و گردی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بکیت  
 رهینته ذک خلاص کردن و بیدار کردن از گرد و دمان کبیر را گرد - و جعلنی فی الذی الاعلی و برگردان  
 مراد مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر و ال و نشد یعنی مجلس ست و اهل مجلس را نیز  
 خوانند و آنحضرت اگر چه در مرتبه غایت و فضیلت و کرامت اعلی و اکمل از ملائکه است اما شوق لقاء سے قرب درگاه  
 علو و ارتقاء مقام ملکوت و از ابرار میسر آید که همیشه در آنجا نباشد و از مباشرت و مخالطت ناسوت که حکم شریعت  
 در اینجا است مبرا و معلا باشد فافهم و بالله التوفیق - رواه ابو داود و ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی و امانی و طمعی و شغلی - شکر خدا را که کفایت  
 کرد مرا و جایی پناه داد مرا و خوراند مرا و نوث نید مرا - و الذی من علی فاضل - و آن کسیکه نعمت داد مرا پس  
 زیاده و افزون داد مرا - و الذی اعطانی فاجزل - و آن کسیکه عطا کرد مرا پس بسیار کرد و قریب بقوه اولی است  
 آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت - الحمد لله علی کل حال - حمد خدا را بر اینست که هر حال قدر و غنا و شدت و خفا و نعمت و کمالات و در هر  
 و لطف و سعادته ظاهر یا خفی شامل حال بنده است - اللهم رب کل شیء و لیک و الکل شیء اعوذ بک من النار و رده ابو داود  
 و عن بریده - نعم باصحابی مشهور است - قال تسکی خالید بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال - کلمه که در خالد  
 بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق - خواب نمیتوانم کرد و در شب از  
 بیدار ساری و ارق بفتح مزه و راء بقاء علتی است که خواب نمی برد - فقال بنی النضر پس گفت بنی نضر خدا - صلی الله  
 علیه وسلم اذا اوبیت الی فرا شک فقل - و قتی که بای تو نوبت آید خود پس بگو این کلمات را - اللهم رب السموات  
 السبع و باطلت - ای خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکند و آسمانها بران چسبند -  
 و رب الارضین و با اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که بر داشته اند زمینها آرا ارض را گاهی مفرومی آرند باعتبار  
 آنکه طبقات و سبب حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیری آرند که متعدد دارند و گاهی اولین میکنند لفظ جمع را با قاف و ثانی  
 و الله اعلم - و رب الشیاطین و با اقلت - و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیطانند تا شامل  
 جن و انس باشند - کن الی جبار من شر خلقک - باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود - اللهم جمیعاً - همه - ان یفرط  
 علی احدنهم - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان آوازه پستی - یا این که شتم کند بر من و از  
 حد در گذرد و بی نی بفتح نین همی - غر جبارک - غالب و قوی هست همسایه تو در نهاد و ادوه تو که در بنیاه غارت و قدرت  
 تو آمده و جاسه گرفته است - و جل ثارک - و بزرگ است متاپیش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجای آورد - و لا اله الا انت  
 لا اله الا انت تاکید او بر توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و همچنان است رواه الله





کے شب میکنی نقال یا نبی سمعت رسول اللہ۔ پس گفت پدر من اسے پسرک شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
یہ جو بہن۔ دعا میکرد باہن کلمات و میخواند این دعا را تا نا احب ان استن بابتہ۔ پس من درست میدادم  
کہ عمل کنم و اتباع کنم بطریقہ آنحضرت اشارت کرد بانکہ در عمل از دعا و جزآن منظور اسنی باید کہ تمثال امر و اتباع  
سنت باشد نہ جزاے عمل و استجاب دعا۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ۔ بن ابی اوفی۔ صحابی مشہور است

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا أصبح قال۔ بود آنحضرت کہ چون صبح میکرد میگفت۔ اصبحنا واصبح  
الملک لله والحمد لله والکبر لله والعظمة لله والخلق والامر واللیل والنهار واسکن فیہا اللہ۔ و ہمہ من خدات  
و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینیش و حکم اوست۔ انہم اجعل اول نوا النہار صلاحاً خداوند بگردان  
اول این روز را نیکی و صلاح خدا داد۔ و اوسطہ نجاھا۔ دیگران میان این روز را پیروزی و برآمد حاجت۔  
و آخرہ فلاح۔ و گردان پایان این روز را رستگاری۔ یا ارحم الراحمین۔ ای مهربان ترین مهربانان کہ مہر تو شامل  
تمام اوقات و احوال است۔ فکرہ النووی فی کتاب الاذکار بروایت ابن اسنی۔ نفیم بدین وقتشید فون  
و عن عبد الرحمن۔ بن ابرہی۔ فتح نہرہ و سکون موجود و نہاے مقصورہ آنحضرت را وریاقتہ و پس دست  
صلی اللہ علیہ وسلم ناز گزاردہ و عامل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بود بخبر اسان و اکثر روایات وے از امیر  
عمر و ابی بن کعب است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا أصبح۔ میگفت آنحضرت چون صبح میکرد  
اصبحنا علی فطرۃ الاسلام۔ صبح کردیم بر دین اسلام۔ و کلمۃ الاخلاص۔ و بر کلمہ اخلاص کہ لا اله الا اللہ است۔  
و علی دین مبینا محمد۔ و بر دین پیغمبر پاک محمد صلی اللہ علیہ وسلم غاسر آن است کہ ابن لفظ آنحضرت است  
و آنحضرت مہوش بود و مہوش خلق و بر مہوش خود۔ و علی مہوش ابراہیم۔ و بر دین پدر پاک ابراہیم علیہ السلام  
است۔ فقیہا۔ ماکل از باطل بختی و از شرک تہوید۔ و ما کان من المشرکین۔ و بود ابراہیم علیہ السلام از

مشرکان رواہ احمد و الدارمی

### باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعایا کے کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است و وقت زمانی را گوئید کہ براسے چیزے  
مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و ہجرت و دعا و اوقات مخصوص آمدہ و احوال  
مخصوصہ نیز آمدہ چنانکہ در حال غصب و حال صف بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقات  
سوائے ہر داخل اوقات ساخت و بعضی اوقات را جدا ذکر کردہ اند و احوال را جدا از سہ کہ متبر فی ان  
ہمان حال است نہ وقت فافهم

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو ان احکم

اذا اراد ان يأتي اهلكه قال - اگر ثابت شود این که یکی از شما وقتی که خواهد باید زن خود را و جماع کند بگوید بسم الله الرحمن  
 جنبنا الشيطان سخرنا له ما يشاء من ولد - و جنب الشيطان ما رزقنا - و ليسوا وارثا و لا يورثون  
 را از چیز کسی که زنی کنی ما را از ولد - فانه ان يقدر بينهما ولد في ذلك - پس بدستیکه شان این است که اگر تقدیر کرده  
 شود میان زن و مرد داده شود و فرزندی در آن جماع - لم يغيره شيطان ابدان بیان نمیکند و را شیطانی هرگز -  
 تنفق علیه و انچه نفق میشود که اگر بگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا کنی یا بداند شیطانی در آن راه  
 میاید در بیان میکند که بیست که در آن وقت توفیق ذکر و دعای یا بدر از نجاست فساد احوال اولاد و تباکساری  
 ایشان - و عنه ان رسول الله - و هم ان بن عباس است که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم کان يقول عند اللرب - بود  
 که میگفت نزد اندوخ فی الصراح کرب انده که دم باز گیر و از و سه یعنی اندوه سخت - لا اله الا الله العظيم الحليم  
 لا اله الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش الكريم و كريم صفت  
 عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جوالبش آنکه ذکر در حکم دعا است زیرا که شناسه که یکم در  
 سوال است و نیز و او شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد و از ذکر من از سوال من بدهم و را  
 زیاده ترا از آنچه میدهم سالانرا تنفق علیه و عن سلیمان بن قيس - بنعم صا و نفع را صاحبی بود جبر فاضل عاقل  
 عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکر که یکیند کشتی خون امام سید حسن بن علی ابن ابی طالب علیه  
 و له قفقه - قال - گفت سلیمان - است رجلا ان عند النبي - و شام یکدیگر کردند و مرد و زن و پیغمبر - صلی الله علیه و سلم  
 و نحن عنده جلوس - و اصحابه نزد آنحضرت نشسته بودیم - و احد هما يب حاجبه فغضبنا قد امر وجه - و یکی از آن مرد  
 و شام می دید بار خود را در حالی که در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی و - فقال النبي  
 پس گفت پیغمبر - صلی الله علیه و سلم اني لا علم كلمة نوقاها - بدستیکه من بر آئینه میدانم کلمه را که اگر میگفت وی آن  
 کلمه را - لذهب غمه یا چه هم آئینه میرفت از و سه انچه می یابد از غضب آن کلمه این است - اعوذ بالله من الشيطان  
 الرجيم فقالوا الحمد لله - پس گفتند صحابه هر آن مرد را - الا سمع بالقول النبي - ای انمی شنوی چیز کسی که میگوید پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم قال - گفت - انی است به بخون - بدستیکه من نیتیم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که بخون  
 و گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست بانوار شریعت و تفقه نکرده و درین پس تو هم کرد که استعاده  
 مخصوص به بخون می باشد و نه دانست که غضب از تغایب شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد  
 منافق باشد یا زور دشت خویان خوب باشد و الله اعلم متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم اذا استتم صلیح الیه بکینه - و فیکه بشنود باگ فروشان و او یک بکسر و ال و نفع یا سه تجانیه جمع و یک  
 بکسر سکون تخانیه شیل قره و قمر و فاسار لولا الله من فضله - پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم و سه -

فانہا رات ملکا۔ پس بدرستیکہ مرغ دیدہ است فرشته را و سے بانگ می کند بریدن فرشته پس دعا کنید بامید آمین  
 فرشته بدرنگه اخلاص و در فضائل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید  
 که در زیر عرش است که چون و سے آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است این بحث به تفصیل در شرح مشرق  
 مذکور و مسطور است۔ و اذا استقم نطق الحمار فتعوذوا بالکلمه من الشیطان و وقتی که شنبوید آواز خرا پس پناه جوئید  
 بخدا از شیطان و گوئید عوذ و بالکلمه من الشیطان البخیم فانه راس الشیطان پس بدرستیکہ و سے دیدہ است شیطان  
 را از شیاطین۔ متفق علیہ۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا استوی علی  
 بعیرہ۔ بود آنحضرت چون بری آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود۔ خارجاالی سفر۔ بیرون آئیدہ بسوسے سفر  
 کبر نشاء تکبیر می بر آورد سه بار۔ ثم قال۔ پست میگفت۔ سبحان الذی سخر لنا هذا۔ پاکی آن خدا سے را که فرمان  
 برد اگر گردانید براسے ما این را یعنی شتر را و مانند آن از هر کسب و امکانه مقررین۔ و نبودیم ماهر او را و اطاعت آرند  
 و در مواقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسبیح الهی نباشد آو میان کج طاعت سواری و رام کردن آنها  
 دارند محض قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی البصر افران بالکسر آنکه او را یار سے گردانید  
 و دستور دادن و کشادن می۔ و انا الی ربنا لنقلبون۔ و بدرستیکہ بسوسے پروردگار خود سر آئید باز گردند  
 ایم و برپایه کنندہ ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آنست که رکوب از براسے انقلاب و انتقال از مکانی  
 بمکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوی خداست جل جلالہ و نیز سواری محل خطر و بلاک است پس سوار باید  
 که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از براسے لقائے خدا که مرگ است۔ اللهم انما نسألك فی سفرنا هذا البر والتقوی  
 خداوند ما سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزگاری۔ و من اهل ما ترضی۔ و سوال می کنیم از محل آنچه خوشنود و باشی  
 تو۔ اللهم ہون علینا سفرنا خداوند آسان و سبک گردان بر ما این سفر را تا قلب و ریح فکشیم و و سے بدو جان  
 بده۔ و در نور و براسے ما و و سے این سفر را۔ اللهم انت الصاحب فی السفر۔ خداوند ما توئی یار و همراه و در  
 و الحلیقۃ فی الابل۔ و گاه بیان و متولی امور پس از ما در اہل خانه۔ اللهم الی اعوذ بک من وعثار السفر خداوند  
 پناه میجویم تو از شقت سفر که در رویم در آن آسانی و وعثت جاسے نرم که پاسے فرود و و و سے و با سانسے  
 تیران رفتن برو سے که پاسے بخزد۔ و من کاتبہ المنظر۔ و از شکستگی نفس که جائے گریستن است و کاتبہ نفع کاف  
 بر وزن رفت و بدینہ شکستگی و بد حالی از غم و اندوه۔ و سورا المنقلب۔ نفع لام فی المال و الابل۔ و از  
 بدی باز گریستن و در مال و کن خانه یعنی غم و اندوه کشم به سبب آنکه در ایشان مکارہ بنسیم از نقد و نقصان  
 یا برکردم بحالت بد بے قضا سے حاجت و حصول مقصود و اذارجع قال من و زاد من۔ و چون بری گشت  
 از سفر میگفت این کلمات مذکورہ را و زیادہ میکرد و اینها این کلمات را کہ ایون تا ایون عابدان رجوع

کنند گانیم تو بکنند گانیم بنی گانیم - بر بنی حادون - بر سر و رو کار خود هر گونید گانیم و بعضی انصار بنین  
 تا بنین عابدین بر بنی حادین نیز آمده - رواه مسلم و عن عبد الله بن سرحس - یفتی سیدین عابدین و سکون را  
 و کسبیم صحابی بصری است - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم انواراً مفرقاً من وعشائر السفیر  
 و کاتبه لقلب و الحور بعد الکور و پناه می جست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد از صلاح  
 آن و از وحدت بعد از جماعت و بعد از الکلون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحشمه بعد از نبودن دان  
 تغییر بعد از اثبات و اصل کور پیچیدن و سارست و خوشگستن آن - مدعوته المظلوم - و پناه می جست از دعای  
 مظلوم بر پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت پناه جستن از ظلم است که آنرا گانیم به کسی تا مظلوم را نکند برین - و سوز  
 فی الابل و الابل رواه مسلم - و عن حوکه - یفتی خاسه بجز و سکون و او - بنت حکیم - صحابه است از صحابیات فاضلات  
 قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلاً فقال - گفت خواه شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که  
 فرود آمد منزله را پس بگوید - اعود بکلمات الله التامات من شر ما خلق - پناه میجویم بکلمات خدا که تمام و کامل است نقصان را  
 بدین راه نیست مراد کلمات قرآنی است یعنی گفته اند اسماء و صفات حق از شریکین که پیدا کرده است خدا -  
 لم یفرقه شیء منی بر فصل من منزله ذلک - زیان نکند آن کس را چیزی از موزیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل - رواه مسلم  
 و عن ابی هریره - رقی قال جاب رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم - آمد مردی بسوئے آنحضرت -  
 فقال - پس گفت آن مرد یا رسول الله بالقیة من عقر بئذ غنی الباریقه - چه عجب و محنت یا فتم منی از الم  
 و تشویش از گزندم که گزید مرا و سبب - قال - گفت آنحضرت - اما لو اقلت جین ایست - آگاه باش اگر سیفتی  
 تو شکامیکه شب نگاه کردی تو این دعا را - اعود بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یفرک - زیان نمیکند و عقر ب  
 ترا و نمیکند - رواه مسلم و عنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر و اسحر یقول - ویم ابی هریره است  
 که آنحضرت چون می بود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر میشد یا سحر در وقت سحر میکرد و میگفت - سمع صلح محمد  
 و حسن بلاه علینا - سمع را بد و وجه روایت کرده اند یکی بکسیریم و تخفیف آن از سماع بعضی شنیدن و دوم یفتی و تشویش  
 از تسبیح یعنی شنو شنیدن مرغی را بر سر تقدیر خبر است یعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست بایده که بشنود شنونده محمد  
 گفتن را خدا را زبونی نعمت و سبب براتما اتباع کند و گواه شود بران و بلاه معنی نعمت نیز آید و حقیقت و سبب ابتلا  
 و امتحان خداست امر بنده را و از سبب تعالی بنده را گاهی امتحان بمنصرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر  
 گوید و سبب و نعمت است با اعتبار حصول معرفت و ترتیب اجرو کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست بایده که بشنود  
 مرغی را بر سر بنده بگردان محمد گفتن اما اتباع کند در هر چه گفتن و در این وقت چنانکه امر تبلیغ باشد مرغ غایب  
 آمده است و بعضی بر خبر نیز حمل کرده اند معنی آنکه هر که اسمع است شنیده است محمد گفتن را و شنو شنیده است

و این امری است مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست. ربنا صاحبنا پروردگار صاحب شومار اعیان و کلمات و رعایت. و انصل علیتنا. و احسان کن نفوذی کرم و عنایت طلب است فرید عنایت و اوست نعمت و حصول برکت را و درین اشارت است بآنکه بنده با وجود انفاخت نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید ع آنکه غنی تر از محتاج تراند عاندا بالکرم من الله. میگویم این را در حالتیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی آن است که میگفت آن حضرت این قول را در حالی که عائد بود بر تقدیر اول قول رسول الله است و بر تقدیر ثانی

قول را در سه فایده. و اوله سلم. و سخن ابن عمر. رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قفل من غزو و اوج او عمره. بود آنحضرت چون باز میگشت از غزایا از حج یا از عمره. یکبر علی کل شرف من الارض مثل کبیرات. یکبیری برآید و بر سر جاسے بلند از زمین است یکبر و این عادت مشهوره و سلم بود صلی الله علیه و سلم در جمیع احوال که چون بر جاسے بلند می برآمد یکبیری برآورد و توروشنی گفته است که سبب استجاب ذکر است نزد جبر و احوال و تقابل و ران و رعایت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مساء و فی ظه و منام ذکر میکرد اشارت بآنکه آدمی را باید که در تقابل احوال از مقابل احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که وجه و تشریح یکبیران باشد که چون بر آمدن بر جاسے بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد و شاید که در نفس و سے چیزه از ازل راه یابد پس رفع کرد آنرا بشهو و کبر یا سے حق و عظمت و سے و میتوان گفت که بر آمدن به مکان عالی مذکور میگردد عارف را یکبر یا سے حق غر و علا و شهو و عظمت و سے بی آنکه در نفس و سے چیزه از ان حاصل گردد و این معنی احسن و اوفق است بحال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در آخر فصل ثالث بیاید که و سے تسبیح میکرد و نزد نزدیک و بعضی اخبار آمده است که تلبیل میکرد و نزد بیوط و آن بحجت آنچه حاصل میشد از ذللت و آنکسار و تنزل پس تنزیه میکرد و حق تعالی را از ان چنانچه ظاهر میشود از قول و سے. ثم یقول. پس میگفت. لا اله الا الله و هو لا شریک له لا اله الا الله و هو علی کل شیء قدر برائون تابون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده. راست کرد خدا وعده

خود را در تقویت و تائید دین اسلام و نصر عبده. و یار سے داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف خودش است و نهیم الا خواب و حده. و شکست و اگر و مها سے کفر را تنها اگر چه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند ولیکن حقیقت همه تقدیر است اوست تعالی و احتمال دارد که مراد با خواب و مهاست از طوائف مشرکین و قبایل یهود که در غر و خفق که آنرا غر و خواب نیز میگویند جمع شده و لشکر با ساخته و در محارب رسول خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نمود بودند و پروردگار تعالی با و فرستاد و لشکر با سے ملائکه برگزیده و ملائکه و زنگار آنها را در و قول و سے و حده تلبیل است بقول سبحان و تعالی الله المومنین القتال و کان الله قویا غزیا متفقی علیه و عن محمد ائمه من ابی ارس و نهیم غر و سکون و او و لهذا محبابی مشهور است و آخر کسی است که مردود کوفه از صحابه رضی الله عنهم. قال میگفت.

و عاص رسول الله - و عاکر و منیر خدا - صلی الله علیه و سلم یوم الاخراب علی المشرکین فقال - و عا سے بد کرو آنحضرت روز غزوہ  
 اخاب کہ غزوہ خندق ست بر مشرکان پس گفت - اللهم نزل الکتاب - اسی خدا سے فرستندہ کتاب بنی قرآن یا جنس  
 کتاب سماوی - سیرج الحیات - بشتاب گیرندہ حساب از بندگان بخت علم و احاطہ تمامہ اعمال بندگان طویل و کثیر -  
 اللهم اہرم الاخاب - خداوند شکست دہ این گرد مہاسے کافران را - اللهم اہزمهم وزلزلهم - خداوند شکست دہ ایشان را  
 و بجنبان ایشان را و بلغزان پاسے ثبات ایشان را متفق علیہ - و عن عبد الله - ابن بسر - فہم موجدہ و سکون  
 سہامی مشہورست کہ او را پدر و مادر و اہل و عیال و خواہر و صاحبست و آنحضرت در خانہ ایشان آمد و طعام  
 خورد و عاکر و ایشان را چنانکہ درین حدیث آمدہ کہ - قال نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی - گفت نزل  
 کرد آنحضرت و آمد بر پدر من - ففرشنا الیہ طعاما - پس نزدیک گردانیدیم پیش او و ہم بسوئے آنحضرت طعامی را و طبعہ کہ  
 فاکل منها - و پیش آوردیم و طبعہ را پس خورد آنحضرت از و طبعہ این لفظ را بر وجہ متعددہ روایت کردہ اند و احکامات  
 کردہ اند کہ اصح کہ امست قاضی عیاض در مشارق الانوار و در حروف داد گفتہ کہ و طبعہ کہ طبعہ طوہرہ و عہدہ بعد از من است  
 کہ خستہ آنرا بر آرد و در شیر خمیر کنند و این دریدہ گفتہ کہ و طبعہ عصیرہ تمراست و احکامات و ہم درین لفظ بسیارست  
 و صحیح اینست و در حروف داد گفتہ است کہ سمرقندی فہم را و قح طوہرہ و احد را طبعہ یعنی خرا سے تر روایت کردہ و و طبعہ  
 بسکون الطار محدودے ہای موجدہ انتہی و نقل کردہ اند از نوو سے کہ روایت اکثر نواد و اسکان طوہرہ ہای موجدہ است  
 و موجود در نسخ مشکوٰۃ ہمین ست و معنی و سے شک نشیر و الله اعلم - تم الی تمہ - پشتر آوردہ شد خرا سے خشک نکان  
 پار کلا و بقی النوی بن اصعبہ - پس بود آنحضرت کہ بخورد و خرا را و می انداخت خستہ را میان دو انگشت خود و کج السبا  
 و الوسطہ و جمع میکرد این دو انگشت را - و فی روایتہ و در روایتی اینچنین آمدہ است کہ فحمل بقی النوی علی ظہر  
 صعبہ السبانہ و الوسطی - پس گردانیدہ کمی انداخت خستہ را بر پشت این دو انگشت خود - تم الی پشتراب نشر بہ -  
 پشتر آوردہ شد آب خوردن پس نوشیدہ او را - فقال ابی - پس گفت پدر من با آنحضرت - و اخذہ بلجام و اہستہ -  
 و گرفت بلجام چار پایہ او را کہ بر وجہ سوار بود - اوع الله لنا - دعا کن خدا را بر اسے - ما - فقال - پس گفت آنحضرت  
 اللهم بارک لهم فیما رزقتم - خداوند بزرگت دہ مرا ایشان را در چیزے کہ رزق دادہ ایشان را - و اغفر لهم دارمهم -

و بیا من را ایشان را و رحمت کن ایشان را رواہ مسلم

فصل الثانی - عن طلحہ - بن عبید الله - روایت ست از طلحہ رضی الله عنہ کہ از عشرہ مبشرہ است - ان لنبی

صلی الله علیه و سلم کان اذا راسے الاممال - قال - بود آنحضرت چون میدیدہ ماہ نور می گفت - اللهم اہم علیہ بالاسمان والارضان  
 خداوند اطلاع گردان طلال را بر ما را با من از آفات نفس و مخافات و ہر وجہ ثبات ایمان - والسلامۃ والاسلام  
 و بسلامت قلب و احوال اسلام و اسستلام احکام الہی منی مقرون گردان رویت آنرا بر اسے ما با این استیا







از چہ چیز خندہ کردی یا امیر المؤمنین قال راست رسول اللہ - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم صنع کما صنعت -  
کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح - تم ضحک - پیغمبر خندہ کرد و آنحضرت فقلت من ای شیء ضحکت - پس گفتم از کدام چیز  
خندہ کردی یا رسول اللہ - قال ان ربکا یحب من عبده - گفت آنحضرت ازین جهت خندہ کردم کہ پروردگار تو

ہر آنکہ عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بندہ خود - انا قال - و قتیکہ میگوید بندہ - رب اغفر لی ذنوبی يقول اللہ  
لعلم انہ لا یغفر الذنوب غیرہ - میگوید خدا سے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آمرزد و گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب الغفر جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر تقی بعد اتباع آنحضرت یا از همان قول - رواہ

احمد و الترمذی و ابو داؤد - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودع رجلاً اخذ  
بیدہ - بود آنحضرت چون پرورد میکرد و مردے را میگرفت و دست او را - فلا یدعہا - پس نمیگذاشت آنحضرت  
دست او را و این از غایت تواضع آنحضرت و رفق دوستی با اوست - حتی یكون الرجل یدع ید النبی - تا آنکہ  
میوہ آن مرد کہ دے میگذاشت دست پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم - عجب ازان مرد کہ میگذارد دست آنحضرت  
را بعد ازان کہ دست داده باشد - مصرع خوش و وقتی است اینکہ ترا دست داده است - و یقول استودع

اللہ و نیک - و میگفت و دلیعت می نهم و نگاه میدارم نزد خدا سے تعالیٰ دین ترا - و امانتک - و امانت ترا یعنی  
اموال کہ معاملہ کنی آنرا - مردم دعا میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیا سے و سے بسبب  
انچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقتی کہ سبب اجمال طاعات و او را در معاملہ و معاشرت با مردم میشود و بعضی میگویند

کہ مراد امانت اہل و اولاد اند و آخر ملک - و آخر عمل تو - و فی روایت و خواتیم ملک - و در روایتی بجا سے  
و آخر ملک خواتیم ملک واقع شدہ و تخصیص با آخر عمل بجهت آن است کہ اعتبار خاتمہ است رواہ الترمذی  
و ابو داؤد و ابن ماجہ و فی روایتی ابی داؤد و ابن ماجہ - لم یدکرہ - و کہ کردہ نہ شدہ است -

و آخر ملک لا جرم و خواتیم ملک کہ بہ ال اوست نیز نہ خواند بود - و عن عبد اللہ - النخعی  
بفتح معجم و سکون طار مہملہ طحجانی انصاری ست ہفتہ سالہ بود کہ در غزوہ حدیبیہ حاضر شد - قال کان رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان یتودع الجیش قال - بود آنحضرت چون میخواہست بخدا سپارد و در وقت وداع

را میگفت - استودع اللہ ویکم و امانتکم و خواتیم اعلم رواہ ابو داؤد - و عن انس رضی اللہ عنہ قال جابر جلی  
الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت انس آمد مرد سے نزد آنحضرت گفت - یا رسول اللہ انی ارید سفر از تو و فی  
بدرستی کہ من میخواہم سفر سے را پس توشہ دم مرا یعنی دعا کن کہ برکت آن با من در سفر باشد توشہ باشد و احتمال

دارد کہ مراد آن مرد توشہ متعارف باشد - فقال - پس گفت آنحضرت - زدو کن اللہ التوفی - توشہ دید ترا  
خدا سے تعالیٰ را کہ توشہ راہ آخرت است - فقال زدو فی - پس گفت آنمزد زیادہ دعا کن مرا - قال - گفت آنحضرت

و غفر ذنوبک۔ و پیامبر خدا سے قبالی گناہان تڑ۔ قال رسولی بانی انت داعی۔ گفت زیادہ کن پدرو وادرمین فداسے  
 تو باو۔ یا رسول اللہ قال ویکبر الخیر۔ گفت و آسان گردانہ خدا سے تعالیٰ مرتزا و توفیق و ہر خیر را۔ جنتی گنت۔ ہر جا  
 باشی۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ ان رجلا قال۔ روایت است  
 از ابی ہریرہ کہ مردے گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید ان اسافر فادعنی۔ بنجو اہم کہ مسافرت کنم پس وصیت کن مرا۔  
 قال علیک تقوی اللہ۔ فرمود لازم گیر بر خود تقوی را۔ و التکبیر علی کل شرف۔ و لازم گیر تکبیر گفتن را چون ہر جا  
 بلند روے۔ فلما ولی الرجل۔ پس ہنگامی کہ پشت داد اُن مرد۔ قال۔ گفت آنحضرت را و دعا کرد۔ اللهم املک لہ العبد  
 خداوند پریشان براسے و روے راہ۔ و ہون علیہ السفر۔ و آسان کن بروے سفر را۔ رواہ الترمذی  
 و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہ ان ابا کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مسافر فاقبل علیہ الیل۔ بود آنحضرت  
 چون مسافرت میکرد پس روے می آورد بروے شب۔ قال۔ میگفت۔ یا ارض سبی و ربک اللہ۔ اے  
 زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست۔ اعوذ باک من شرک۔ پناہ میجویم بخدا از شر تو یعنی شری کہ در ذات  
 تو حادث گردوشل خست و تخی و ہر باہرنا۔ و شرک فیک۔ و از شر چیزے کہ قرار کردہ است در تو از حیوانات و خشرات  
 و جن و انس۔ و شر ما خلق فیک۔ و از شر چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است از مہ گانی میکند در ورون تو در عالم  
 و ما کما۔ و شر ما یب فیک۔ و از شر چیزے کہ می خنبد و میرود بر تو از نامی حیوانات کہ بر زمین میروند۔ و  
 اعوذ باک من اسر و امبود۔ و پناہ میجویم بخدا از شیر و مار سیاہ کہ بدترین مار ہست۔ و من الحیۃ و العقوب۔  
 و از ہر نمیش مار و کتر دم و در بعضی نسخ من الخیۃ بی و است و من شر ساکن البلد۔ و از شر سکونت کنندہ شہر  
 مراد و میان اندر بعضی گفته اند مراد حیوانات کہ در شہرے و ہر سز زنی بپاشند و اگر ہر دو مراد دارند نیز وہی  
 دارد و من وال و باوی۔ مراد بوالہ اہلبیس است و با و لد سل و سے بر عموم اولی است تا ہنہ را شامل باشد  
 و اللہ اعلم رواہ ابو داود۔ و غیرہ فی مس۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از او قال  
 چون جنگ میکرد و یافران میگفت۔ اللهم انت عصفور و نصیر۔ خداوند ہا تو بازوے منی و یارے دہندہ  
 منی عصفور یعنی بچہ و نصیر خدا و استمال اشہر نام عصفور است و در عرف منی ناصر و معین آید پس قول و سے  
 و نصیر سے تفسیر بیان اوست۔ یک احوال۔ بقدرت توحید میکنم در دفع کردن ہر عدا یا تبوی جنیم از حالی بجا  
 و یک اصول۔ و بقدرت تو حید میکنم ہر دشمن او دین۔ ربک اقام۔ و بتائید نصرت تو کا ادا میکنم۔ رواہ الترمذی  
 و ابو داود و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان ازخات تو با قال۔ بود آنحضرت  
 چون سے ترسید کہ دجی را میگفت۔ اللهم انما یتکلم فی نحو رجم۔ خداوند ما میگرددانیم ترا در نحو رجا کے ایشان بخنام  
 بالای سینہ ہست کہ محل رجم است و نحو جای قربان عرب میگویند جہشتی نحو رجم گردانیدم اورا در نحو رجم و تیک اورا و مقابله







فی المراتم والخادم - ودر روایتی در زن و خادم این آمده که تم لیأخذ بناصتها لیسع بالبرکة - پشتر باید که گیر دست و پشترانی  
 زن یا خادم را و باید که دعا کند برکت - رواه ابو داود و ابن ماجه - وعن ابی بکره - یفتح باو سکون کاف و تا در آخر  
 صحابی مشهور است چنانکه گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوات المکروب - دعا با کسی که اندوهگین است  
 یعنی دعا که اگر بخواند هیچ اندوه نماند و چون این دعا متکمل بر معانی کثیره و دعا باست مقصوده بود فقط جمع آورده  
 و دعوات گفت دعا این است - اللهم رحمتک ارجو - خداوند رحمت ترا امیدوارم - خلاصه کلماتی الی نفسی مظهره عین  
 پس گنجد مرا بر نفس من یک چشم زدن - واصلی شانی کلامه - و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا همه - لا اله الا انت  
 رواه ابو داود و وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رجل - گفت ابو سعید که گفت مردی که میگوید من  
 و دیون - اند و بها چسبیده است مراد را همه - یا رسول الله - ای پندیر خدایم اندوه و گداختن بیار من را -  
 قال - گفت آنحضرت - افلا اعلمک کلاما اذا قلته اذ یبیک الله ملک - ایایس بیاموزانم ترا کلامی که چون بگویی آنرا برود  
 خدا را تعالی اندوه ترا و نفسی غمگین و نیک - و بگذارد از تو خدا و ام ترا یعنی بسبی سازد که دام تو گزارد و ده شود -  
 قال - گفت آنحضرت - قلت بلی - گفتم بیا بوزان مرا آن کلام را - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اذا أصبحت و اذا هیبت  
 چون صبح کنی و چون شب نگاه کنی - اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن - خداوند پناه بچویم من تهاوزیم و حزن سرد  
 بسبی اندوه است و لیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع - واعوذ بک من الخج و الکسل - و پناه بچویم توانم  
 ناتوانی و کالی - واعوذ بک من البخل و الجبن - و پناه بچویم توانم از مسک و ناجر اندر دی و بد دلی تو بر شکی - واعوذ بک  
 من غلبه الدین و فقر الرجال - و پناه بچویم توانم از چیره شدن و ام و چیره شدن مردان بر سبب دین و جز آن - قال  
 فضلت ذلک - گفت آنحضرت پس کردم من آنرا که فرمود آنحضرت و گفت در صباح و مسا این کلمات را - فاذهب الله منی  
 پس بر خدا تعالی اندوه مرا و نفسی غمی دینی - و گزارد و دعا از من دام مرا - رواه ابو داود و عن علی -  
 رضی الله عنه انه جاءه مکاتب - روایت است از امیر المومنین علی که آمد او را مکاتبی و مکاتب بنده که بها سے خود را  
 بر خود نوشته که اگر ادا سے آن کند آزاد شود - فقال انی عجزت عن کتابتی - پس گفت آن مکاتب که بد رستی من عاجز  
 آمده ام از وجیه کتابت خود - فاعنی - پس یار من کن مرا یعنی چیزی به به که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف  
 مکتوبه مکاتب است که و بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزی بیاموزان مرا از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت  
 خلاص شوم - قال الا اعلمک کلمات علی بن رسول الله - گفت علی رضی الله عنه بیاموزانم ترا چند کلمه که آنرا اندی  
 مرا آن کلمات را پندیر خدا - صلی الله علیه وسلم لو کان علیک مثل جبل کبریا و یا اواه الله غمک - اگر باشد بر تو مانند کوه  
 بزرگ از دام بگذارد آن دام را خدا تعالی از تو - قل - بگو - اللهم انقض عین حرامک - خداوند کفایت کن  
 مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که بآن از حرام بی نیاز شوم - و اعننی بقضاک عین حرامک -





و خواننده بان نام ذات خود را به هر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از مرگ ذکر میکنند بقول خود -  
 او را خوانند فی کتابک - یا فرستاد او آن نام را در کتابها بهای خود - او را شترت بنی کنون الغیب عندک - یا مستبد تو فرد  
 آن نام در پرده غیب نماند و تو در بعضی نسخ در حاشیه به علامت ج ملحق بجمع بعد از او بنویشتی کتابک نوشته - او اعلمت  
 احد من خلقک - یا داناینده آنرا به کی از خلق خود را - ان تجمل القرآن سبع قلیبی - سوال میکنم که گردانی قرآن را بهار  
 من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل هر ازنده سازد و نور و رحمت  
 گرداند - و جهای همی و عجمی - و گردانی قرآن سبب برودن هم و نعم من سر و منی اندوه است و لیکن هم مستقبل بیجا  
 و نعم در انبی - اقامه عید قط الاذهب الشرخ - نگویید این کلمات را هیچ بنده هرگز اگر خداست تعالی نعم و اندوه  
 او را شایسته به هر وجه - و بهر او را عرض نمکث در راحت را فرج بجم و فتح را کثایش میگویند فرج الله عنک غمک فرج بچاره شادانی  
 و در کتب احادیث در انشال این مقام مجسم است و در اینجا بعضی نسخ بجای مهد نیز ضبط کرده است - رواه زرین و عن حماد  
 رضی الله عن قال کنا اذا صعدنا کبریا و اذا انزلنا سجدنا - گفت جابر یو دیم ما چون می برآیم زمین بلند را کبیر میگویند و دیم  
 و چون فرود می آیم از آن تسبیح میگویند و در بعضی روایات تسبیح نیز آمده و بعد این در باب التسبیح و التکبیر و تسبیح  
 گذشت - رواه البخاری و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا کبر - امر بقول -  
 یو و انحضرت چون اند و کبیر میگردد و انید او را کاری میگفت - یا حی یا قیوم بر جنتک استغثت - ای زنده و حیات جفا  
 اسے برپا دارنده خلق را بر جنت و مرغانی بنو فرمود میکنند - رواه الترمذی و قال نه احدیث غریب ولیس بمعنوط -  
 و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قلنا یوم النحر یوم الکفیم ما روز خندق - یا رسول الله  
 ان من منی نقول - هست خیر یعنی نیک و دعائی که گوئیم تا نزد خیر انیم تا کث دی در کار ما پیدا آید - فقد بلغت اقلوب  
 الخا جری پس به تحقیق رسیده دلماسے ما کلو اسے ما را کنا بیت است از اندوه و تنگدلی و بیچاره اسے گفته یعنی از ترس  
 شش می آید از سختی ترس پس بلند میگردد و میرسد تا رأس خنجره و آن نقشه اسے مخلوق مست که در خل طعام و شراب  
 است و در قول او در خل طعام و شراب نفس است و اب آن مست که آن مجرای نفس است در خل طعام و شراب  
 سری است و آن زیر مخلوق است - قال نعم انحضرت گفت اگر می هست چیز که گوید آنرا - اللهم شرعوا لنا - خداوند ما پرورش  
 عیب اسے ما را و خورت هر چه از نو ذوق و دیدن آن شرم آید - و امن روحا - و امن گردان و امن در تریبای  
 ما را روح نفع را بر سید ان و نفیم را بمنی دل می آید - قال نفس رب الله وجهه اعداء بالیوم - گفت ابو سعید پس  
 بر خداست تعالی بر رویا اسے دشمنان خود را بادی که فرستاد و نفیم را بالیوم - پس شکست و او لشکر دشمنان را  
 بباد و این معنی مطلق قرآن است و قصه غزوه خندق که از غزوه احزاب نیز گویند و کتب سیه به طور مست -  
 رواه احمد و عن سیده - رضی الله عن قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا دخل السدی قال - یو و انحضرت چون



کہ بسبب غمی و در فسق و اسرار منسوب بسبب فقر و در فزع و فزع و فقیقت۔ ومن شرف قلۃ السیاح الدجال۔ بیان این نیز در اراکل  
 کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ اللهم اغسل خطایای ہمارا بثلج والبر و در خداوند را بثلج  
 گناہان مرا آب برکت و ثرائد و در بعضی روایات بالار و الثلج والبر و آب و برکت و ثرائد۔ و فوق قلبی کما یقلی الثوب  
 الابيض من اللبس۔ و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ شود و جامہ سفید از چرک و تخصیص جامہ سفیدہ  
 بہ جہت آن است کہ نظافت و تراست و در وے بیشتر ظاہرے شود و در وے اشارت است بصفائے  
 فطرت و طہارت آن و در نفس عارض است بر آن۔ و با عدنی و بین خطایا سے کہا با عدت بین المشرق والمغرب  
 و در وے خدا از میان بین و میانہ گناہان من چنانکہ دوری انگیزہ میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب  
 الصلوۃ و در باب ما یقر بعد التکبیر واقع شدہ است یتفق علیہ و عن زید بن ارقم صحابی انصار سے سنتہ باب  
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در مقدمہ غزوہ حاضر بود و از خواص اسیر المؤمنین علی ست رضی اللہ عنہما۔ قال کان  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل والخبثین و الخلل  
 والهم و عذاب القبر اللهم ات نفسي قولا۔ خداوند ابدہ نفس مرا تقوی و سپر بزرگاری کہ حاصل شود اور اسو کہما  
 انت خیر من زکابا۔ و پاکیزہ گردان اور اتوی بہتر من کسی کہ پاکیزہ گرداندا اور۔ انت ولیہا و مولیہا تالی متوسلے  
 امر و صاحب تصرف وے و خداوند یار سے گردان۔ اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع۔ خداوند امن پناہ بچویم تبار  
 دانشی کہ سودنک چنانکہ علم ہائے کہ تعلق بدین ندارد و یاد و دخیل بدین نکند۔ ومن قلب لا یختم۔ و از وی کہ نہ  
 و فروتنی نکند۔ ومن نفس لا تشبع۔ و از نفس کہ سیر نشود از دنیا۔ ومن وعوۃ لا یتجاب لها۔ و از وعائیکہ اجابت  
 کردہ نشود از اسراء مسلم و عن عیبد اللہ بن عمر قال کان من دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ بود از جملہ  
 دعاے آن حضرت۔ اللهم انی اعوذ بک من زوال العتق۔ خداوند پناہ بچویم تبار و در شدن نعمت تو کہ عطا  
 کردہ۔ و تحول مافینک۔ و از برگشتن عنایت تو کہ ردی کردہ۔ و نجاۃ القتل۔ و ناکمان خطاب کردن تو  
 فجاء ربهم فادعہم و نفعہم فادعہم و سکون جیمہ لی و نیز مذکور یہ اند ناگاہ گرفتار و نعمت ففتح نون و کسر آن۔ و جمع  
 سخطک۔ و پناہ بچویم تبار ہمہ بی رفا سے و خشم گرفتن تو۔ و واہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت  
 کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفتہ عایشہ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من شر کل  
 دین شر الہم اعل۔ خداوند پناہ بچویم از ہر کاری کہ کردہ ام و از ہر کاری کہ نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری میکنم کہ رضی نباشی تو از  
 یا نہ۔ اگر تم تبرک تبایج با وجود عدم ترک آنها۔ و واہ مسلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم کان یقول اللهم کما سلمت۔ خداوند امر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم۔ و کما انت۔ و جوابا  
 آوردم و بچو گردیدم۔ و علیک توکلنت۔ و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم۔ و ایک انیت۔ و بموسے تو

باز گشتم و روئے آوردم - و یک خاصیت - و قدرت تو دیارے دادن تو بیگار کردم - اللهم الی اعوذ بک  
 خداوند من پناه میجویم بقدره قوت تو - لا اله الا انت - نیست الا تو - ان تصلنی - از اینکه گمراهی تو مارا - انت الهی  
 الهی لایوتی - توئی زنده که نمیرد - و احسن و الامن یثون - و پیران و آدمیان همه می میرند - شفیق علیه  
 ان فصل السانی - عن ابی هریره - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم  
 الی اعوذ بک من الابیح - خداوند پناه میجویم تبارزه چهار چیز من علم الانبیع و من قلب الاشیع و من نفس الاشیع  
 و من و عمار الیسع - آن چهار اینها نند از علیکه نفع کند و از دلی که نرسد و از نفسی که سیر نشود و از رعایکه شنیده  
 نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و رواه الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی  
 این حدیث را احمد و ابوداود و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمر و ابن  
 و نسائی از هر دو - و عن عمر - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخوذ من خمس - بود و اخذ  
 که پناه میجویم از پنج چیزین احبب و ابخل و سور العمر - از بدی عمر و درازی آن چنانچه قوی و حواس و قوت  
 طاعت و بندگی نماند - و قنقه الصدر - و از قنقه و ابتلاک سینکه دروے اخلاق و سیمه و عقاید باطله جای کند  
 یا نیکی آورد و از قبول حق و تحمل بلا یا - و غراب القبر - رواه ابوداود و النسائی و عن ابی هریره رض ان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الفقر - و از فقر است که دروے صبر نباشد  
 و در حقیقت استعاذه از فقره فقر است - و القلة - و از کمی خیرات و مبرات - و الذل - بکسر ذال و از خوارسی نفس  
 که نزد خداوند در باب دین غرضی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه و تبارک العز و له رسول و للمؤمنین فانه  
 و اعوذ بک من ان اظلم - و پناه میجویم من ازین که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت - رواه ابوداود  
 و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین و پناه میجویم  
 از خصومت و عداوت اهل دین - و الشقاق - و از نفاق اصل معنی نفاق در دین افکار کفرست و اظهار ایمان و شاید  
 که مراد اینجا عامتر از آن است شامل ریاء و علامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعده و اظهار انچه خلاف منکرست  
 با اجاب اصحاب - و سور الاخلاق - و پناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابوداود و النسائی - و عنه ان رسول  
 صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الجوع - خداوند پناه میجویم تبارزه گرسنگی - فانه یس الشیخ  
 پس بدینیکه بهم خواب است گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت فقر انسان است بدان در بدن و قوت  
 و حواس ظاهره و باطنه و حصول قوت و در جمیع و حضور و منع و است طاعت و خدمت و لهذا تعبیر کرد از و  
 بفتحج که غیبه معنی لزوم و صحبت - و درین اشارت نسبت که جوع مذموم آن است که لازم حال انسان و مورت  
 ضرر باشد و آنکه باغیا و در تیا من بر وجه اعتدال موافق حال گردد و مضر نیست بلکه موجب صفا و باطن و

تو رانیت دل و صحت و سلامت بدن ست از امر امن و اعراض - واعوذ بک من الحیاتہ - و پناہ میجویم تبارکی امانت  
 و بی دریغی فی الصراح خیانت نایزستی و کم کردن حق کسی را - فانما بکست البطانہ - پس بدرستی که ہر امان ست  
 خیانت بطانہ کبیرہ را دراصل منہی است چرا کہ ظہارہ ابرہہ جامہ را گویند استعارہ میکند بر اسے سریت انسان  
 کہ در باطن مشہور دارد و دوستی و روفی خالص را نیز گویند رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عن انس بن مالک  
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص - یفتح باور ایسی و ہمیشہ شدن و غیری  
 کہ در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد مزاج آن - و الخجام - یعنی جیم و زال تجمہ ہمارے مشہور کہ حادث میگرد  
 از آتش سودا و ریدن و فاسد میگردد مزاج اعضا و سیات آنها را - و الخجون - و از دیوانگی و پوشیدہ شدن  
 عقل - و من سبی الاسقام - و از ہمہ بیماریاں - رواہ ابو داؤد و النسائی و عن قطبہ بن مالک - یعنی قات  
 و سکون طاعے مملہ و بیایہ موجودہ صحابی کرنی ست - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک  
 من منکرات الاخلاق و الاعمال و الاموار - خداوند من پناہ میجویم تبارک خلقا سے ہر و از کار با سے ہر و از ہوا با  
 و خواستہای بد کہ نفس بدان میل دارد و منکرات کار کردہ شدہ و شرع و نا آشنا کہ در دین وجود او شنافتہ نشود  
 و ضد معروف - رواہ الترمذی - و عن شعیب - یعنی شین مجہ و فتح ثناء و سکون عثمانیہ را در آخر - بن شکل -  
 بشین مجہ و فتح کاف - بن حمید - یعنی حافہ میم تابعی کوفی ست و پدر و سے شکل بن حمید صحابی کوفی ست  
 عن ابیہ - روایت میکند شعیب از پدر خود شکل و غیرہ سے میکس از دے روایت نکرده است - قال قلت  
 یا نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول تعوذ بہ - گفتہ ام سے پیغمبر خدا بدانان مرا افسوس کہ پناہ جویم بوفی الصلح التوید الرقیۃ - قال قل  
 گفتہ آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذ بک من شر سبی - خداوند پناہ میجویم تبارک بدسی شنوائی من کہ سخن بد را نشنوم  
 و شر لبرے - و از بدی بینا سے من کہ چیز بد را نہ بینم - و شر لسانی - و از بدی زبان من کہ سخن بد را گویم - و شر  
 قلبی - و از بدی دل من کہ خاطر بد را نہ اندیشم - و شر بینی - و پناہ میجویم از بدی بینی خود کہ در بر نا بیند - و نظر  
 بجام و شہوت کند کہ آن نیز از شایہی ست - رواہ ابو داؤد و الترمذی و الدہالی - و عن ابی الیسر - یعنی  
 عثمانیہ و فتح مملہ و صحابی مشہور ست از انصار حاضر شدہ عقبہ را و بدر را - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 کان یدعو - بود آنحضرت کہ دعا میکرد و باین دعا - اللهم انی اعوذ بک من الدم - یعنی ہر سکون و ال مہای اگانہ  
 و بیدار کردن بنایینی از مردن زیر دیوار سے کہ افتد و ہم یعنی وال نام آن خانہ کہ مقتد و کبر وال آن شخص  
 کہ ہمیر و زریران و مشہور در روایت حدیث ہر سکون و ال ست چنانچہ در قرآن اوست و یعنی آن نیز زریران  
 است - واعوذ بک من التردی - و پناہ میجویم تبارک از قتل از جا سے بلند - واعوذ بک من الفرق و الحرق -  
 و پناہ میجویم تبارک غرق شدن در آب و سوختن و آتش و خرق و حرق ہر و بوجہ کثرت زاد سکون مردی ست و توری

گفته که اسکان در حرق خطاست - و الهرم - و پناه میجویم تو از پیری سخت - و اعوذ بک من ان یخبطنی شیطان  
بعد الموت - و پناه میجویم تو ازین که سانس کند مرا شیطان نزد مردن اینی - و رو سو اس انگند و ایند کند و تباہ گرداند  
فی البصر الخ یخبط بذو الی - اشتتن دیو مردم را و منه قوله تعالی کالذی یخبطه شیطان من المن اسے یفسده - و اعوذ  
من ان اموت فی سبیلک مدبراً - و پناه میجویم تو از این که بمیرم در راه تو پشت و پهنه مرا و گر خجتن از جنگ کافران  
و تو اند که گر خجتن از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن دلوحش بعد از انیس و سه روی طلب پس از  
گرمی نمود با تبه من ذی یک - و اعوذ بک من ان اموت لایفا - و پناه میجویم تو از اینکه بمیرم گزیده مار و کژدم و خزان  
- و اه الود او و الناسی و ازانی روایتی آخری - و زیاده کرده است نسانی در روایت دیگر لفظ - و الهرم - و پناه میجویم

تو از غم و اندوه - و عن معاذ - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال استعینوا بالله من طمع بهید سے  
الی طمع - پناه جوئید بخدا از طمع که راه نماید بعب و رشتی در دین و نقصان در صورت و مردگی طمع متحرک امیدوار  
مال از مردم و طمع بفتح در اصل بزرگ گرفتن شمشیر و جز آن در یناک شدن و مراد اینجا عیب و شین ست و در جمیع  
النجار گفته که طمع به سکون فکر کردن و بجزکت دلس و شینج رحمه الله میفرمود که طمع امیدوار شدن مالی که مشکوک  
باشد رسیدن آن و اگر قیقین بود چنانکه مشا هره و ادرا یا و عده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود  
چون کشتی یا بجزیره بکران رسیده و سه عوب و کسوت موفیه نزد آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در رسد و باران  
ما امید سے پیدا آید که مردم خواهند رسد و با چتر سے خواهند داد ای این از باب طمع و اشرافت که نزد این طایفه  
نموم ست باشد یا نباشد مادر جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم  
باران امید باران دارد و در موسم نبود و اشراف نباشد - و راه احمد و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن عائشه -

رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم نظر الی القمر فقال - روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه میکرد به  
ماه پس گفت - یا عائشه استعین سے با تبه من تها - ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقر کردن خان بذر  
هو الفاسق اذا وقب - پس بد رستی که این ست غاسق وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سورۃ فلق  
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد و بجهوبت  
شفق و بقر و قیکه گرفته شود و بآفت سرد و قیکه غامب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و وقب یعنی فرو شدن آفتاب  
و در آن ست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقر و قیکه خفوت کنند  
و سبب استعاذه از آن ست که خسوف و کسوف از آیات خداوندی است که مندر است بوجود حوادث و نزول آ  
چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نرسان هر ناک  
و نیت مراد باین حوادث و فواسب که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد







نی در ہر کل صلوات۔ نیز یاد ت لفظ کل و ظاہر آن ست کہ در روایت نسائی نیز زمین مراست۔ و عن ابی سعید۔  
رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت کہ ایگفت  
اعوذ باللہ من الکفر والدین۔ پناہ بخیریم بخدا از کفر و دین۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ تعدل  
الکفر بالدین کیا برابر میکنی کفر با دین۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آری برابر می نمودم این سب و در او وجہ آن ذکر  
تقریب و وجہش آن ست کہ مردم بتقریب و ایم دروغ میگویند و خلاص و عہد میکنند و این از صفات کافران و  
منافقان ست چنانچہ در آحادیث آمده است۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمده است۔ اللهم انی اعوذ  
من الکفر والفقر۔ کہ در کفر و فقر برابر می نمادہ و معادلہ کردہ۔ قال رجل وایعدلان۔ گفت مردی بطریق مستقیم  
دبرابر کردہ میشود کفر و فقر۔ قال نعم گفت آنحضرت آری برابر اند زیرا کہ فقر گاہی بکفر میکنند اگر بی صبر سے  
کند و چیز سے بگوید و بکند کہ مستلزم کفر ست۔ رواہ النسائی۔

### باب جامع الدعاء

انچہ در باب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذہ و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب  
در ذکہ ادعیه کہ جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است کہ جامع اند دعائی  
کثیرہ را در الفاظ مثل جامع الکلم

**الفصل الاول۔** عن ابی موسیٰ الاشعری رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یسبحنا اللہ  
روایت ست از ابی موسیٰ اشعری کہ آنحضرت علیہ السلام دعا میکرد باین دعا اللهم اغفر لی خطیاتی۔ خداوندایا مرا مرزا  
گناہان مرا۔ و جہلی۔ و نادانی مرا یعنی بحکم نادانی اگر کار سے کردہ باشم۔ و امیرانی۔ و پیامرزا اسرار۔ و  
واحد در گذشتن مرا و اسراف خدا قصد کہ معنی میانہ رو سے کردن ست در ہر چیز سے۔ فی امیرانی جہلی کردن  
و اسراف کردن من در کار من۔ و امانت اعلم بہ منی۔ و پیامرزا مجیر سے یعنی گناہان کہ تو داناشی۔ باین از من  
اللهم اغفر لی جد سے و ہرے و خطائی و عہد سے۔ جبہ بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد ہرے و ہرے و کوشیدن  
و خطابی قصد و نادانستہ کاری کردن و عہد ضد وی ست۔ و کل ذلک عندی۔ و ہرہ این اقسام اند و من ست  
این تواضع و منعم نفس و تضرع ست اذان حضرت بجانب غرت و کبر یا سے حق و در حقیقت این تعلیم ست امت را  
کہ این چنین استغفار کنند و توجہیات دیگر کہ در قول سے تعالیٰ لینفکاک اللہ گفته اند تیرہ بار ہی ست۔ اللهم  
اغفر لی ما قدمت و ما اخرت۔ خداوندایا مرا مرزا مجیر سے کہ پیش کردہ ام از گناہان و مجیر سے کہ پس کردہ ام کنایت  
از جمیع گناہان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از و ست یا اعتبار کردہ مشور نسبت بہ منی  
از گناہان بہ بعضی چہ گناہان کہ واقع میشود و بعضی بہ تیرہ از بعضی واقع میشود و بعضی بہ تیرہ یا مراد با آخرت گناہان کہ پیش

بوقوع پیامہ معراوغفران انہا است بر تقدیر وقوع۔ و اما اسیرت و ما اعلست۔ و چیز سے کہ یہاں کہہ دہ ام از گناہان  
 و چیز سے کہ آشکارا کہہ دہ ام از گناہان۔ و اما انت اعلم بہ منی۔ و چیز سے کہ تو دانا تر سے بآن از من۔  
 انت المقدم و انت المؤخر۔ توئی پیش کنندہ ہر کسے را کہ خواہی تبوئین و قرب در گاہ خود و توئی پس  
 انگنبد ہر کرا خواہی تحقیق این منے در باب اسماء اللہ معلوم شد۔ و انت علی کل شئی شہید و تو بر  
 ہر چیز سے قادر سے۔ متفق علیہ و عن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 یقول اللہم اصلح لی دینی الذی ہو عصمتہ امر سے۔ خداوندانیک گردان ہر اسے من دین مرا کہ آن نگاہداشت کارست  
 زہد کہ عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و اما ان از عذاب آخرت ایمان  
 کامل ست۔ و اصلح لی دنیا سے الی فیہا معاشی۔ و نیک گردان ہر اسے من دنیا سے مرا کہ دروے زیست و زندگانی  
 من ست۔ و اصلح لی آخرتی الی فیہا معادہ۔ و نیک گردان ہر اسے من آخرت مرا کہ دروے بازگشت و جاسے  
 شر از من ست و صلاح نیکی خدا و اصلاح دنیا بحصول کفایت ست از وجہ حلال تا تمام گرد و بآن امر بصحت و  
 حاصل گرد و دعویٰ بر طاعت و سلامت از آقائی کہ مورت حلل و تشویش در وقت گرد و اصلاح آخرت توفیق  
 بخیزے کہ سبب نجات از عذاب و فوز بہ سعادت آن جهان بود۔ و اجعل الحیوۃ زیادہ لی منی کل فیہ۔ و بگردان  
 حیات را سبب زیادتی ہر اسے من در ہر نیکی کہ بسیار بریم و کار باے خیر بسیار کنم و خود کا خیر سبب زیادتی حیات  
 و بہرکت و روان ست۔ و اجعل الموت راحتہ لی من کل شئ۔ و بگردان موت را سبب آسایش و ربائی مرا  
 از ہر ہی نتیجہ اگر فتنہ پیدا گرد کہ باعث ہزار تکاب گناہ و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گرد و مردار  
 مرا پیش از آنکہ در بلا بیفتیم اشارت بقول وے صلی اللہ علیہ وسلم و اذا اردت لقوم فتنہ فتوفنی غیر مفتون۔ رواہ  
 و عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اللہم انی اسالک اللہ  
 خداوند اینچو اسم از تو راہ راست۔ و التقی۔ و بہر ہیز گاری۔ و العفاف۔ و باز داشتن از آنچه حلال نیست  
 و محمود نہ چنانکہ سوال کردن و خواہشیدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال۔ و التقی  
 و تو انگر سے ہال و بدل اصل تو بگر سے بدل است و بی نیازی از اسوا سے حق۔ رواہ مسلم و عن علی رضی اللہ  
 عنہ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قل۔ گفت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفت مرا آنحضرت ہم بگو۔  
 اللہم امرنی۔ خداوند راہ راست نما۔ و بدوئی۔ و راست گردان مرا فی الصراح سدا و درستی کردار و گفتا  
 و انکر بالہدی۔ و یاد کن و تصور کن در سنی ہدایت۔ ہدایتک اطرفی بہ نفع و نمودن تو راہ راست را چنانکہ ای  
 میباشد راست و میانہ و راہ سبے و گنج یعنی چون بگوئی اللہم امرنی این معنی را در دل بگردان این تشبیہ و تغفیم  
 معقول ست بمحسوس۔ و اسدا و سدا و اللہم۔ و یاد کن و طلب راستی راستی تیرا یعنی مجتہد راست کن مرا۔



دلیل و بیان مراد و سلسلہ - و راست و درست گزردان زان مراد و اہم تعلیمی - و راہ راست نمودن مراد -  
 و اسلئے تخیل صحت سے - و یکش نیای دل مراد از غل و حقد و حسد و سائر صفات ذمہ منہیہ و پاک گردود و پاکیزہ  
 و ابوداؤد و ابن ماجہ و عن ابی یحییٰ بن خاتم - رسول اللہ - گفت ابو بکر رضی اللہ عنہ کہ است و پیغمبر خدا صلی اللہ  
 علیہ وسلم علی التبر - بر منبر - ہم کی - بہتر بگرفت - فقال - پس گفت - سلوا اللہ العفو والعافیۃ - بخوابید از خدا  
 عفو از گناہان و سلامت از فتنہ و بلا - فان احدالم یطوب لہم الیقین خیر من العافیۃ - نیز اچھے یقین کی را دہ شد  
 بعد از یقین ایمانی نسبت بہتر از عافیت و گویا کہ گریہ آنحضرت بہ سبب وقوع فتن و ابتلا در امت بود از حروب قتال  
 و شہوات و حرص و غفلت و تفصیرات و سائر خصائل ذمہ و اللہ اعلم - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی  
 ہذا حدیث حسن غریب اسنادا - و عن انس بن مالک - یا رسول اللہ اسے اللہ غار افضل - کہ ام دعا فافلت و روانہ شد  
 و رشتہ - فقال - گفت آنحضرت - سل ربک العافیۃ - سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات  
 ظاہر و باطن - و العافیۃ - و آنکہ عافیت و بہتر از خدا تعالیٰ از مردم و برگزیدہ از تواریخ است ان را و از ایشان آوار ترا  
 تا مہ از شرم یکدیگر سلامت باشند - فی الدنیا و الآخرۃ - و دنیا و آخرت - ثم اتاہ فی الیوم الثانی - پس آمد آنحضرت  
 را در روز دوم - فقال یا رسول اللہ اسے اللہ غار افضل فقال رسول اللہ - پس گفت آنحضرت مراد را جواب  
 مانند آنکہ در روز اول گفته بود - ثم اتاہ فی الیوم الثالث فقال رسول اللہ - پس آمد آنحضرت را در روز سوم  
 رہبان سوال کرد و پس گفت آنحضرت مراد را مانند آن - فقال - گفت آنحضرت - فانما اعطیت العافیۃ و العافیۃ  
 فی الدنیا و الآخرۃ - پس چون را دہ شوی تو عافیت و عافیات را دہ دنیا و آخرت - فقد افلحت - پس بہ تحقیق  
 رسیدگی - و فیروزہ سی یافتی تو - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب اسنادا - و عن  
 سعید القدر بن زید السخلمی - فبفتح خا سے فتح و سکون طا سے عافیت بہت خطبہ قبیلہ انیت از او من محال است  
 جعفرہ سالہ بود کہ در حدیبیہ حاضر شد - عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول فی دعایہ - روایت میکند  
 انما آنحضرت کہ میگفت در دعا سے خود - اللہم از منی جبک - خداوند از منی کہ کن مراد دوستی خود را - و جب من  
 یعنی چہ شندک - و درمی کن دوستی کسی را کہ سود کند مراد دوستی او نزد تو - اللہم از منی ما احب خداوند را  
 چہرہ سکہ - و درمی کردہ تو مرا از آنچہ دوست میدارم من - فاجعلہ قوۃ لی فیما تحب - پس بگردان آنرا سبب توانا  
 مراد را آنچہ دوست میداری تو یعنی نعمتہا کہ دادہ از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز -  
 اللہم از منی ما احبنا فاجعلہ فرغالی فیما تحب - خداوند از منی چہرہ سکہ کہ قبض کردہ و ورکشیدہ از من از آنچہ دوست  
 میدارم از انشیائے نہ کردہ پس بگردان او را سبب فرغ و در چہرہ سکہ کہ دوست میداری تو تا فرغ بال فی ما

و صواب و مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا می تو فایده شک آن بدو تا از اغنیای شاکر باشم و اگر  
 منع کنی و نه می مرا از ان فارغ دارم و مرا از ان غیر متعلق بان تا از فقرای صابر باشم - رواه الترمذی - و چون این  
 از منی الله عزوجل قال قل کان رسول الله صلی الله علیه و سلم تقوم من مجلس حتی یرعونی مولای الله عزوجل لا یصحب - کم بود  
 آنحضرت که می استاد از مجلس تا آنکه دعا میکرد و باین دعا بسیار از خود را نیکو کرد ایشان داخل اند و از ان پابری  
 تعلیم ایشان اللهم قسم لنا من خشیتک ما نحول به بیننا و بین ما میبک - خداوند اجتنق و بهره ده ما از ترس خود  
 چیزی که حاصل شوی بان قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان  
 آید و نگذارد که گناه کنیم - و من طاعتک ما تبلغنا به جهنم - و بخش ده از طاعت و فرمانبرداری خود چیزی که  
 برسانی ما را به سبب آن طاعت بهشت خود را - و من الیقین ما توان به علینا نصیبات الدنیا - و بهره ده از یقین  
 چیزی که آسان گردانی بان یقین بر ما نصیبتا سنی و دنیا و نصیبت اغریبت و سختی و اندوه برسد به سبب  
 و شغلا با شغلا و البصار ما و قوتنا و بره مندر گردان ما را به شنوائینا و بنیائینا و بر بقوت و توانائی ما و بر بعضی  
 روایات و تواناییم قاف جمع قوت که آنرا خواست خوانند - ما اخیقنا - تا آنکه زنده داری ما - و اجعله الوارث  
 و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از یقین ما از عالم زیر که وارث مرده کسی میباشد  
 که بعد از او بماند باقی بود و مراد بقای حسن صیانت خیرات است یا بگردان نکردن که اسلم و البصار و قوی باشد و ارشاد  
 یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعطاء و حراس ما را سلامت دار - و اجعل لنا علی من ظلمنا -  
 و بگردان کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما کینه کشی بی آنکه  
 ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را به صورتی بر ظالم ما که تعدی و تجاوز از نه کنیم و کینه کشی  
 بفری ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه میکشیدند و هرگز از قبیله و خویشان و رعی یافتند  
 می کشیدند و نیز در اسلام و انصاف علی بن ابی طالب و یاری و وفور و مبارک کسی که دشمن دارد و ما از اعدا سه وین و دنیا - و اجعل مصیبتنا  
 و دنیا و بگردان بهیبت ما در دین ما و از دنیا که بر دنیا و از مبلغ علم - و بگردان دنیا را نیکو گردانده و اندیشه ما و بخل و دنیا  
 علم که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام بهات آن باشیم و اگر بجهت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب  
 و لباس خالی نیست - و لا تسلط علینا من لای رحمتا - و بر ما بر ما قهر و عطف کسی را که مهربانی کند به ما - رواه الترمذی  
 و قال فی احادیث حسن غریب - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول  
 اللهم انفعنی بما علمتني - خداوند ما سودمند گردان مرا چیزی که تو تعلیم کرده مرا در روزی کن عمل بدان - و علمنی باین معنی  
 تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارت است بانچه را بدو شد و اهت که هر که عمل کند بانچه دانسته است چه در دنیا  
 علمی که بدو است چنانچه فرموده و در فی علما - و در دهر و در علم را - الحمد لله علی کل حال - شکر خداوند است





اما بنیاد آن پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال ایچ اللہ ان ایما فیہی۔ پس گفت دعا کن خدا را کہ عافیت دہم و شفا بخشہ  
 مرا یعنی از نابینائی۔ فقال ان شئت دعوت وان شئت نصرت۔ پس گفت آنحضرت اگر میخواہی دعا میکنم و اگر میخواہی  
 صبر میکنی۔ نہو غیر یک۔ پس صبر کردن تو بر نابینائی بہتر است مگر حاجت ثواب آنست زیرا کہ ثواب آن بہشت  
 و حدیث آمدہ است کہ فرمود حق تعالی چون بتلاگردانم من بندہ خود را بدو چشم دے و بندہ صبر کند عوض آن  
 بہشت دہم ہوے۔ قال فادع۔ پس گفت آن مرد عافیت میخواہم پس دعا کن خدا را و این از جهت اذہن او  
 و عدم تعب و اختیار او بود مگر ثواب را و لهذا آنحضرت را ضعیف نشدہ از وسع و بنفس شریف مقید بدعا نشدہ  
 و ہم او را فرمود کہ دعا کند و لیکن چون مضطرب و عاقلین کرد و مرا و خود را شفیع و وسیلہ استجاب ساخت  
 چنانکہ میفرماید۔ قال۔ گفت عثمان بن حذیف۔ قامرہ ان تیوفانی حسن البوصیر۔ پس امر کرد آنحضرت امر او را  
 کہ وضو کند پس نیک۔ کند وضو را بر عایت شراکت و آداب و اسباب و احوال۔ و بدو عجب ہذا الدعا را۔ و دعا کند ہا این  
 دعا۔ اللهم انی اسالک و اتوجہ الیک۔ خداوند بدرستی کہ من سوال میکنم در و بسوے تویی اژم۔ بنییک محمد  
 ہو سیکہ پیغمبر تو کہ نام پاک و سہ محمد شست۔ نبی الرحمۃ۔ کہ پیغمبر رحمت است و او را رحمۃ اللعالمین فرستادہ و نبی الرحمۃ  
 یکی از اصحاب آنحضرت است۔ انی توجہت بک الی ربی۔ بدرستی کہ من روے آوردم بسوے تویی تو بسوے  
 پروردگار خود و خطاب آنحضرت است و بعضی روایات صریح آمدہ کہ با محمد انی توجہت بک الی ربی۔ یعنی لی  
 فی حاجتہ ندہ۔ تا حکم کند بر اے من در حاجت من کہ این است و زیادت کلمہ فی چنانکہ در قول و سہ سبحانہ است  
 و اصل فی فی ذریعتی۔ اللهم شفعہ فی۔ خداوند اے قبول کن شفاعت او را در حق من۔ رواہ الترمذی و قال  
 حدیث حسن صحیح غریب و عن ابی الدردار۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان من دعا و ادع  
 یقول۔ بود از جلد دعاے داود پیغمبر علیہ السلام این کہ میگفت۔ اللهم انی اسالک جبک و حب من یحبک۔  
 خداوند اے من میخواہم دوستی ترا دو و دوستی کسی را کہ دوست میدارد ترا۔ والعمل الذی یملئنی جبک۔ و میخواہم  
 کاری را کہ برساند مرا دوستی ترا۔ اللهم جبل جبک احب الی من نفسی و مالی و اہلی۔ خداوند اے اگر در دوستی ترا  
 دوست تری سوے من از دوستی نفس من و اہل من و کسان من۔ و من الما بہار۔ و از آب سرور و بعضی  
 روایات الی العطشان زیادہ کردہ یعنی از آب سرور و نزد شتہ۔ قال و کان رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ و ابوہریرہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذکر داود و سجده عینہ یقول۔ چون ذکر میکرد داود علیہ السلام را در حالی کہ حکایت میکرد  
 از وسے میگفت۔ کان عبد البشیر بود داود بندگی کنندہ ترین آدمیان یعنی در زمان خود۔ رواہ الترمذی  
 و قال فی حدیث حسن غریب و عن عطاء بن السائب عن ابيه قال۔ عطا را کہ از اوقات تابعین است  
 روایت میکند از پدر خود و سائب کہ صحابی است کہ گفت۔ علی بناکارین یا مہر صلوۃ۔ بگوید ای کارکن یا مہر نماز را

یعنی امانت میگرداند - فاجز فیها - پس کوتاهی کرد و در آن نماز یعنی قرائت دراز نخوازید و عابسیار نکرد و چنانکه سبقت  
حدیث ناظر و در آن مست - فقال ای بعض القوم - پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که باو بی نماز گذارند - تقدیفت  
در این جزیت السنه - هر آنچه بیه تحقیق سبک گذاردی و کوتاهی کردی نماز را - فقال اما علی بوزنک - پس گفت عمار ای  
فلان نیست سبقت من موجب زیان این تخفیف و ایجاز - لقد دعوت فیها بدعوات - به تحقیق دعا کردم و درین نماز بجا  
و به عقیدت بن رسول الله - شنیدم آن دعا بار از پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - ظاهر آن است که این دعا بار  
در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیر است که مراد ایجاز در قرائت  
باشد یا این معنی است که گفت اگر چه ایجاز در قرائت کرده ام ولیکن بتطویل و عابج بنقصان آن نموده ام و اگر  
ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعا یکبار از حضرت شنیده ام خوانده ام و دیگر سخن چیست فافهم - فلما قام  
تبعه رجل من القوم - پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد و او را مردی از قوم و در پی او رفت - جوابی -  
میگوید عمار آن مرد پیر من بود و سائب - غیر آنکه کنی عن نفسه جز آنکه و سکتایت کرد و از نفس خود و صریح نگفت که من  
در پی او رفتم - فانه عن الیاء - پس پرسید آن مرد که پیر من باشد عمار را اذان دعا - ثم جافا خضر  
القوم پیتر آه و پس خبر داد آن دعا قوم ما دعا این است - اللهم بعلک انیب - خداوند انصواب میکنم ترا بحق  
و استحق تو غیب را که پدید آمده است بر جز تو - ذکر رنگ علی خلق - و تقدیرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی پدید  
آوری و هر علوی که خواهی بر آبی - اجنبی ما علمت الحجة خیر الی - زنده وار مرآت آنکه دانی زندگی را بته و لایق تر بر اے من  
و توانی اذ علمت الوفاة خیر الی - و بیدار آن مرد وقتی که دانی مردن مرا بهتر و مصلحت تر بر اے من - اللهم ابک  
فحسبک - نه الغیب و الشهادة - خداوند سوال میکنم از تو ترس ترا در زمان و آشکارا - و اسألک کلمة الحق فی الرضا  
و الغضب - و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی حال صفا خلق و غضب ایشان  
یعنی حق بگویم خود غلطی را نهی باشد خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرایا مراد آن است که در حالت  
راضی باشم از خلق یا در خشم باشم به ایشان نه چنانکه بنا گوید و بیتام ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بدگویم  
و بنا گویم کنم اگر ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلق است - و اسألک القصد فی الفقر و الغنی - و سوال میکنم  
از تو میان روست و در فقر و ثروتمندی که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کنم و نه بخت توانم که اسراف  
و اتراش کنم و گفته اند که کفایت افضل است از فقر و غنی - و اسألک لعل لا ینفد - و سوال میکنم از تو غنمی که سیر  
نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آنرا خیر و ابر باقی اند - و اسألک قرعة عین لا تقطع - و سوال میکنم  
ترا قرعة عینی که گستره و فانی نگردد و مراد بقا است اولاد است بعد از او چنانکه و سقر آن مجید و پیر ناید و سبب  
آن من از و اینها و ذریات از عین یا نماز و اوست ثواب آن چنانکه فرموده است و جعلت قرعة عینی

فی الصلوة وقرة عین بمنی خنکی چشم و خوار و سه و دیده بدیدن محبوب خنک گرد و دو قرار یابد و چپ و راست نه بیند  
 و اسالک الرضا بعد انقضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضاء - و اسالک بر و العیش بعد الموت -  
 و سوال میکنم ترا سر و سی زندگانی و آسایش بعد از مردن - و اسالک لذته النفسانی و حبس - و سوال میکنم ترا لذت  
 ویدن بر و سه تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده دل مست هم در دنیا است -  
 و الشوق الی لقاءک سوال میکنم ترا و مندی بسوی تقاضی تو که کنایت از موت است - فی غیر هذا مضطرب - و غیر  
 حالت سخت که زبان کنده است این یا متعلق است بشوق لقاء و مراد آن است که شوق میخوانم که زبان  
 نکند و سر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکند که  
 زبان میکند و غلبه حال و طبع سکود و جین مست مراد قبول و سه که فرمود - و لا فتنه تفتنه - و نه آزمایش  
 و ابتلا گرگاه کننده و یا متعلق است با چیزی که در بالا مذکور است تا همه ایشان باشد یعنی زنده دار مراد این همه  
 مذکور در حال بودن من در غیبتی که در آن صبر کنم و شکر گویم - اللهم زینا بنیت الایمان - خداوند آراسته گردان  
 ما را به راستی ایمان - و اجعلنا مائة ممدین - و گردان ما را راه نماندگان راه راست زندگان یعنی چنانکه  
 و گردان را راه نماند خود نیز بر راه راست رویم و از قبیل لم تقولون لا اتفعلون بنشینم رواد النسائی - و عن  
 رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی وبرا الفجر - و بعضی فتح و بطلوه الفجر بود آنحضرت که گفت  
 درین زمانه باداد - اللهم انی اسالک علما نافعا خدام ندامن سوال میکنم ترا علم سود کننده - و عملا مستقبلا - و عملی  
 قبول کرده شده - و زرت تا طیبیا - و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر اتفاقی است یا سازی درین وقت شنید  
 که میخواندند یا تخصیص به صلوة فجر حجت آن است که اتمار نماز و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است  
 و الله اعلم - رواد احمد و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن الی هریره - رضی الله عنه قال دعا  
 خفطه من رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ادع - گفت ابو هریره که دعائی است که یاد گرفته ام از آنحضرت  
 که ترک میکنم آنرا - اللهم اجعلنی اعظم شکرک - خداوند بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتای ترا  
 و اعظم را از اعظام تعظیم هر دو ضبط کرده اند - یا کثر ذکرک - و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر از نیز زبان دو وجه تعظیم و یاد  
 و اتعظیم و هر دو کثرت نصیحت ترا - و احفظ وصیتک - و نگاه دارم اتمار ترا نصیحت در اصل خاص  
 شدن عمل ناصح میگردد شهادت خالص را یعنی براه صدق و خلوص تو روم در اداسه حقی که تراست بر من و  
 نگار داشت وصیتی که تو کرده و حفظ حقوق طبعی گفته که نصیحت و وصیت و حدیث قریب اند و معنی - رواد الترمذی  
 و عن عبد الله بن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اسالک الصحة - ظاهر آنست  
 که مراد صحت بدن است - و العفة - و پارسای و باز ایستادن از حرام و سوال - و الاثامه - و اسما و سوال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی - وعن الخلق - و عن شیخی - وارضاً بالقدر - و فتقود می به تصدیق  
و عن ام معبد رضی الله عنهما - نام دوزخ است هر دو صحابه یکے آنکه آن حضرت در سفر حجرت در منزل  
و سے نزول فرمود دوم بنت کعب بن مالک دعا هر آن است که مراد اینجا این باشد و الله اعلم -  
قالت سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - اللهم طهر قلبی  
من النفاق - خداوند پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن - و علی من الربا - و  
پاک گردان عمل مرا از ربا و ریا خویشتن را به نیکی به خلق نمودن - و لسانی من الکذب - و پاک گردان زبان مرا  
از دروغ - و عیانی من النجاسة - و حقیقت مرا از ازابی و یا تمی که نظر حرام باشد فی الصراح خیانت ناراضی و کم کردن حق کسی  
فانک تعلم خاتمة الاعین و انحنی الصدور - پس بدرستی که تو میدانی نظر را که خیانت کننده چشمهاست در نظر حرام و  
چیز را که می پوشند سینها از شهوات و معاصی و از ابن عباس و تفسیر خاتمة الاعین مروی است که مثلاً جماعته  
از مردان نشسته اند ناگاه در فی انبیش ایشان گذشت و از شرم یکدیگر نگاه بان نکردند چون چشمها را باندند مرد  
درین میان چشم برداشت و وزیده پوسه نگاه کرد - رواها - روایت کرد این هر دو حدیث را - یعنی فی الدعاء  
الکبیر و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاده جلوس المسلمین قد خفت - روایت است از انس  
که آن حضرت عبادت کرد و مرد ویران مسلمانان که تحقیق ضعیف شده بود چنانکه آواز و سے شنیده نهیست خفت بستی  
و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند و تنبیه خاموش گردد و منقطع شود کلام او - نصار مثل الفوج پس گشته بود  
بانه جوزة مرغ - فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بل کنت تدعو الله شتی  
او هم که آیه - آیا بوده تو که دعا میکردی و میخواندی خدا را بخیر - از دعایا سوال میکردی و میخوانستی از خدا  
چیز را و کلمه و احتمال شک و تنویع هر دو دارد - قال ثم کنت اقول - گفت آنم و آری بودم من که دعا و سوال  
میکردم و میگفتم این را که - اللهم انکنت معاقبی بنی الاخره فنجله لی فی الدنیا - خداوند عذاب کنی که هستی تو منرا دهنده  
من آن عذاب در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را بر من در دنیا - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر  
صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا یطیقه - عجب است طاقت نمی آری تو عذاب خدا را - و لا تستطیعه - و نمی توانی  
برداشت آن را - افلا تلت - آیا پس چرا نگفتی این دعا را که - اللهم آتانی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و تنق  
عذاب النار قال فدعا الله به - گفت انس پس دعا کرد آن مرد و خدا را این قول - فشفاه الله به - پس تندرستی  
داد او را خدا به برکت این دعا - رواه مسلم و عن حذیفه - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
لا یغنی للمؤمن ان یدل نفسه - نمی باید و نمی سزد مسلمان را که خوار و زبون گرداند نفس خود را - قالوا و کیف یدل  
نفسه - گفتند صحابه و چگونه خوار میگردد و اند نفس خود را مسلمان - قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق - گفت آنحضرت

خوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مرغی را از بالا که طاقت ندارد و راه الترنده و این است  
 و البقی فی شعب الایمان وقال الترمذی بذات حدیث حسن غریب و یحکم عن عیسیٰ النضر عن قتال عیسیٰ رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 علیه وسلم قال قل گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو - اللهم اعلیٰ من یرئی خیر من علانیة خلد و لا یکره  
 نمان مرا ستر از آشکارا من و ظاهر مرا نیکوتر از باطن من - واجعل علانیة صالحة و مکره ان اشکارا من و مکره ان اشکارا من و مکره ان اشکارا من  
 این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیة بد باشد پس فرمود علانیة صالح باشد و سریرت بهتر از ان  
 اللهم انی استسک من صالح اتوی الناس من الابل و المال و الولد - خلد و لا یکره ان اشکارا من و مکره ان اشکارا من و مکره ان اشکارا من  
 مردم را از ابل و مال و ولد غیر الفصال و لا الفضل - که این ابل و ولد و مال گمراه کننده نباشد - و راه الترنده  
 تمام شد کتاب الدعوات توفیق و اہم البقیات و تالی است اورا

کتاب المناسک

چون شک بفتح سین و کسر ان بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از شک ثلثة النون یعنی عبادت  
 و شک بمعنی فرج تیر آید و فیک ذبیحہ را گویند و غالب آمدہ استعمال و سے و ما مورج و ج فقیح و کسر ان سرود  
 و بر دو وجه خوانند اند در قول و سے سبحانہ تعالیٰ و الحمد علی الناس حج البیت و صحیح آن است که فرست حج بعد  
 جرت حجت و آنکه اینج گزاردن آنحضرت پیش از جرت مزدی است بنا بر عادت قریش است که در جاکلیت حج  
 میکردند و جمهور بر آنند که در سال ششم از جرت است و طافه یکویند که در سال ششم است و بعد ازین سال حضرت رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم پنجمین اسباب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال باصره و زنا و تشدید احکام شریعت تعلیم  
 و توفیر نشد پس ابابکر صدیق را امیر حاج ساختہ بکہ قدرت و توفیق با مردم بگذارد و ابابکر صدیق علی رضی  
 رض را فرستاد چون علی آنجا رسید ابوبکر گفت امیر او را مور علی گفت بل ما سر و علی رضی را بر اس مصلحت دیگر  
 فرستادہ بودند کہ خواندن سورہ و توبہ و نقض عهد منافقین چون بیا کہ عہد و نقض آن باطل است و بیت مرد  
 مفوض سے باشد

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - رنی اللہ عنہ قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایہا الناس  
 قد فرض علیکم الحج - سالی مردمان بحقیق فرض گردانیدہ شدہ است بر شما حج - فمجاہدین حج را بہ فقال بل اهل  
 عام - پس گفت مرد سے کہ نام وی اصرع بن حابس بود یا ہر سال حج تعلیم - یا رسول اللہ - گو یا این مرد قیاس  
 رد و بقیہ فی دیگر کہ مکرر اند - فسکت حتی قال لانا - پس خاموش اند آنحضرت تا آنکہ گفت آمد باین فکر از سبب  
 فقال - پس گفت آنحضرت - تو قلت انکم لو حجت - اگر میگفتم من آری سے ہر آریہ و اہم البقیات و تالی است اورا  
 ہر آریہ فی تو انستید کہ و طافہ را اینج میث در ان است کہ احکام مفوض اند آنحضرت و چنانکہ سبب بعضی است و لذلک

در بعضی از آیات آمده است که آن مرد فرمود که ترا دو بار جواب میدهم که قول عام است بومی باشد یا از پیش خود فافهم  
 ثم قال فدرونی تا تو کلامم پس گفت آنحضرت بگذارید مراد می رسید از من که چند است و چون است که نادانیکه ترک دهم  
 شما را و بیان نکنیم که چند است و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعدوی عمل باطلاق آن کنید  
 و اگر بیان کنم که چندین بار بکنید همچنان چند بار بکنید زیرا که مراد براسه بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند  
 هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما ملک من کان من قبلکم کثیره سورالم یسین بارک  
 شد خدا کسافی که پیش از شما بودند که به سبب بیاری رسیدن ایشان - و احکامهم علی انبیائکم - و بسبب اختلاف  
 کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم نبی اسراییل منقول است - فاذا امرکم بشئ فأتوا منه ما استطعتم -  
 پس چون امر کنم من شما را بچیز پس بیاریه از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاعت شماست و این تاکید و بیان  
 است در انبیا ماسوره و بذل طاعت مجبور و زان و یا اشارت است بتبسیر و رفع حج چنانکه در نماز و ارکان  
 و شرائط و در آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امر است اما در نهی  
 باید که احتیاط کرده شود و ترک آن و بدل مجبور نماید چنانکه اشارت کرد بدان قبول خود - و اذا امرکم عن شیء فادعوا  
 چون نهی کنم باز دارم شما را از چیزی پس بگذارید آنرا به تمام و کمال - رواه مسلم - و عنه قال سل رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای تعالی افضل کدام کار فزون تر است در جواب - قال ایان بعد رسول گفت  
 آنحضرت فاضلتر من عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خداست - قیل ثم ماذا گفتند مثلاً بپشتن از ایمان که هم عمل فاضلتر است - قال  
 الجهاد فی سبیل الله گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد - قیل ثم ماذا -  
 گفته شد بهتر کدام - قال - فرمود - حج مبرور - حج مقبول متقی علیه - بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند آنکه دست  
 از تکاب مناهی کنند و سوره را نماند و این صحیح است و امح آن است که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول  
 افتد و اگر چه سبب قبول همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از بنده و میکند ارد  
 از تقصیرات و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آن است که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بپاید باغب  
 در آخرت و زاهد در دنیا و بعضی عود بکنند تنبیه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف  
 جهات و حیثیات و مقامات و احوال سالکین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم  
 قنکر - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج فمکرم یرفث و لم یسقی - حج گویم و الله تبارک و تعالی  
 حج کند براسه خدا نه براسه ریا و اغراض دیگر پس رفث مکنه و رفق نوزد باز گردد و پاک از گناهان هم چو پاک  
 بودن او از گناهان در روزی که زائیده است او را و مراد بر رفت بفتح را و فاجماع و محش و سخن کردن  
 با زبان در جماع است و در نهایت گفته رفت منی غنه آن است که خطاب کرده شود آن زن را و اگر چه شنیدن





این زن بمشاهده جمال او وارد و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بوده اکثر زنان فقیه صاحب حسن میدانستند  
 هر دو چشم یکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چو این حال مشاهده کرد دست بر خنجران فضل بن عباس نهاد و گردن  
 او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردن سپهر عم خود را فرمود ای عم شیطان سلطنت بر نمی آید  
 و در آینده است در رگ و پوست ایشان کما قال - متفق علیه - وعنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه و سلم  
 فقال ان اختی نذرت ان تجع و انما ماتت - و هم از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت  
 بر رستی که خواهر من نذر کرده که حج کند و دوسه مرده است - فقال النبی - پس گفت پیغمبر - صلی الله علیه و سلم  
 لو کان علیها و این انکنت قاضیه - اگر می بود بر خواهر تو و ای آیینی بودی تو که میگذاردی دام و دس را - قال نعم  
 گفت آن مرد آری میگذاردم - قال فاقض دین الله - گفت آنحضرت پس بگذارد و ام خدا را - فوافق بالقبض  
 زیرا که دام خدا را ترست بگذارد و درین صورت نیز جایز نیست مگر بوضعیت و اتفاق و این سه چیز  
 است و نذر و شافی هر که مرد و در گردن و دس حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راه  
 مال و دس مقدم بر و یا میراث - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یلین رجل  
 یا امرأة - باشد که خلوت سازد مردی با زنی یعنی زن بیگانه خواه جوان باشد یا پسر خلوت تنهایی ساقط است - و لا تأمن  
 امرأة الا و معها محرم - و باید که سفر کند زنی مگر آنکه باشد با دس محرم کسی است که نکاح با دس جایز نباشد - یا خوا  
 جوان باشد یا پسر و بعضی روایات فقیه آمده است که اگر با دس زنی باشد که بیرون و توفیق و اعتماد و صحبت  
 جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روانیست و بعضی گفته اند که در بیعت ازدواج  
 صحبت شرط نیست زیرا که اقامت و دس در آن حرام است - فقال رجل یا رسول الله کتبت - یعنی منعه و سکون  
 کاوان و ضم ای اولی و کثره ثمنه و سکون بانوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان - فی خیرة  
 که او کند و در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جاعه که بچنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بنمایم  
 و خربت امراتی حاجه - و بیرون آمده است زن من قصد کند خانه کعبه را چاک کنم بجهاد روم و زن را بکشد از  
 که حج رود یا همراه زن روم - قال او سب فاجع مع امرأک - گفت آنحضرت هر و پس حج کن با زن خود زیرا که  
 غازیان بسیار اند و با زن تو خبر تو کسی نیست که برود - متفق علیه - وعنه قال عایشه - رضی الله عنها قالت استأذنت  
 النبی صلی الله علیه و سلم فی الجماع - گفت عایشه طلب دستوری کردم آنحضرت را و جوابا یعنی اذن طلبیده ام که اگر  
 بغیر اینجهاد روم - فقال جواد کن الحج - پس گفت آنحضرت جهاد شما سه طائفه زنان حج است یعنی بس مستعززان  
 را که حج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد بآیند - متفق علیه - وعنه ایلی هر سیره - رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تصافر امرأة مسیره یوم و لیلته الا و معها محرم - سفر کند زنی در مسیر یکروز و شب

مگر آنکه باشد بادیه محرم و فقط دوزخ است و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شده و گفته اند هر چه تقدیر مراد تخریب نیست بلکه علق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام و مسائل حدیثی معین از شایع ثابت نه شده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیہ - و عمر بن الخطاب - رضی اللہ عنہما قال وقت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاهل المدینة فی الحلیفة بیقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینة ذوالحلیفة و آنکه نام جای هست تریب بدر نیز پنج شش میل وقت هنگام و بیقات هنگام کار در جای آن و غالب آمد و این اسم بر جای احرام بستن که از آنجایی احرام گذرند و مردم اتفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام بپوشند پس اهل مدینة ذوالحلیفة بیقات ساخته اند - و لاهل الشام اجحفه - و در اهل شام را جحفه انجم جم و سکون حامی اهل او فانیتر نام موضع است میان مدینة و مکہ - و لاهل بلاد قرآن المنازل - و بر اسم اهل نجد موضعی که نام رے قرن المنازل است و نجد در اصل یعنی زمین بلند است و مذکور که بنی نضیر است و الآن نام بلاد عرب است که از یامه تا زمین عراق است و تسمین بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزد یک طائف و اما قرن که ایس رضی اللہ عنہ را بوسی نسبت کنند بفتح است از بلادین کذا فی القاموس - و لاهل الیمین یلم - و برای اهل یمن یلم بفتح تحتانیة و فتح لام و سکون یم هر دو مکرر نام موضعی است - فمن لمن و لمن اتی علیهم من غیر الیمین پس این مواضع مذکوره بیقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و مرکسانی که بپایند و برسدند برین مواضع و گذرند از آن چنانکه اهل مدینة بر سر راه شام برسدند از جحفه احرام بپوشند و اهل هند وستان بر سر راه یمن برسدند از سمت یلم احرام بپوشند مثلاً - من کان یرید الحج والعمرة - این مواقیت است مرکسانی که اراده میکنند حج و عمره را در این حدیث معلوم میشود که هر که از بیقات میگذرد بے اراده حج و عمره لازم نیست و از احرام برای دخول نکرده و حج از نهیب شافعی همین است و نزد ما روایت نیست در آمدن مکہ بے احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا یحجر احد الیقات الا حرما و این حدیث مطلق است تقید با اراده حج و عمره نه بلکه واجب احرام بر اسم تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و مقصد و خبر ایشان و آنکه داخل بیقات است او را جائز است دخول مکہ بے احرام از بر اسم حاجت خود زیرا که در آمدن او مکہ را بسیار میشود و در ایجاب احرام برابر حج است پس حکم او حکم اهل مکہ است کذا فی الهدایة - فمن کان دونین فلهما - یعنی یم و فتح لام و تسمین الیم - پس سبکی باشد و اسم این مواضع داخل آن پس اهل و احرام و اسم از جاسه است که در آنجا ساکن است و لاهل در اصل یعنی آواز بلند کردن و آنجا احرام مراد است که در و سبکی به تبلیه آواز بلند میکنند - و کذا و کذا و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام و اسم از همانجا است که ساکن است در آن - حتی اهل مکة یملون منها - تا آنکه ساکنان مکہ احرام می بندند از مکہ و این مخصوص است بحدیث و از بر اسم عمره اهل مکہ از زمین حل

احرام می بندند و آن متعارف موضعی است که نام آن نعیم است و این موقع قریب ترین مواضع حل است بکعبه و عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا از همین جا پاسبان عمره احرام بست با امر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا موضعی است که در مسجد عایشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عایشه نماز گزار دو احرام بست چنانکه در باب حجه الوداع باید تحقیق علیهم و سخن جابر بن عبد الله رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال صل اهل مدینہ من ذی الحلیفۃ و الطرق الاخری حقیقۃ نزل اهل مدینہ من ذات عرق و صل اهل نجد من ذات عرق و صل اهل البیمن یلم رواه مسلم - ترجمہ این حدیث از شرح حدیث سابق مفہوم شد و مراد بقول رسے و الطرق الاخری حقیقۃ آن است که گفته شد کہ اهل مدینہ چون بر سر راه شام بیایند حقیقۃ میقات ایشان میگردد و رواست کہ از اینجا احرام بندند و ذات عرق کہ میقات اهل عراق گفته در این حدیث مذکور نیست و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادیسیہ تا حلوان و قادیسیہ و ابراق حجت آن است کہ این بلاد بر عراق و جلد و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام موضعی است از شرقی کہ بر دو درجہ موازی قرن و عرق کعبه عین کو بیچہ خرد را گویند - وعن انس رضی اللہ عنہ قال اعتمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع عمر - گفت انس عمر سپر او را آنحضرت چهار عمره - کلین فی ذی القعدہ - همه این چهار عمره در راه ذی القعدہ بودند - الا انی کانت مع حجه - بلکن عمره کہ بود و همراه آنحضرت کہ آنرا و ذی الحجۃ در ایام حج آورد عمره - مرتفع و نصب - من الحدیث فی ذی القعدہ - اول عمره از آن جا عمره کہ آنحضرت کرده از حدیبیہ است بضم حاء ر فتح و ال مضمین رکعہ موحده و تخفیف تخانیہ و تشدید نیز آمده و تحقیق اشهر و اکثر است نام قریہ است بر نوبل از مکہ کہ اکثر آن در حرم است باقی حل بعضی گویند نام جای است و بعضی گویند نام و ختیت است کہ آن بقعہ را بوس نام کہ فخر بنقیع الرضوان کہ تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن میگوید اللہ رضی اللہ عنہ بنین از بیابانیک تحت الشجرۃ آنجا بود و برآمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ روز دوشنبہ ذی القعدہ در سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک سہار و چهار صد یا بیشتر نفر و جمع شدند قریش و باز داشتند او را اندر آمدن مکہ پس صلح کرده باز گشت و عمد کردند کہ سال آیندہ بیاید و عمره بگذارد و پس بحقیقت اینجا عمره نبود ولیکن آنرا از عمره شمرده اند و حکم احصاء از اینجا مشروع شد و این را فتح نیز گفته اند کہ مبادا فتوحات بود و بعد از و سه فتح خیمه بود و جز آن و تمامہ قصہ حدیبیہ در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجہاد و جہاد از آن مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدہ - دوم عمره بود از سال آیندہ نیز در ذی القعدہ کہ در وقت صلح قرار یافتہ بود و آن حضرت بکعبه درآمد و عمره بگذارد و سه روز در آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمره قریہ گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شدہ و این مؤید مذہب خنقیہ است میگویند کہ محرم با حصار از احرام برآید و واجب است قضا سے مافات و نتردشانی بر دوسے قضا نیست و لفظ فضا کہ در احادیث

واقع شده است یعنی صلح است و فضا یعنی صلح می آید و عمره فضا نیز ایشان بآن معنی است که مباحضات و فضا  
در سال آینده کردند. و عمره من الحج ایضا قسم غنائم چنین فی ذی القعدة - سوم عمره ایست که از جبرانه بگذراند و بگذراند  
آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمت ها که فتح خنین را جبرانه بکسر حبیم و عین جمله و فضا و فضا  
بریک مر حله از آنکه در سنه ثمانه بعد از فتح مکه غزوه چنین بضم ح و فتح نون کرده و غنائم بی شمار آنجا حاصل شده و در  
جبرانه پانزده شانزده روز اقامت فرموده آن غنائم را آنجا قسمت نمود و گویند که آنحضرت شب بعد از آنکه از  
نماز عشا سوار شد و بکله آمد و عمره گذراند و در همان شب باز گشت و نماز صبح جبرانه گذراند و عمره مع حجبه و عمره  
چهارم با حج و سه بعد از فرضیت حج کرده و لا بد این روزی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
کرده و اما حج اسلام خبر یکی نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آنحضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در ضبط  
علمانه در آمده است و الله اعلم بتفوق علیه - و عن البراء بن عازب رضی قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فی ذی القعدة قبل آن حج مرتین - گفت براء عمره کرد و آنحضرت در ذی القعدة پیش از حج گذاردن دو بار  
گو یا براء بن عازب عمره حدیبیه را نشموزیرا که به حقیقت در سه عمره بود چنانکه معلوم شد پس عمره آنحضرت سه  
باشد و پیش از حج یکی عمره فضا و دیگر از جبرانه و یکی بعد از حج که همراه حجه الوداع کرده - رواه البخاری - بیان کیفیت  
حج و عمره خواهد آمد بحال آن است که حج و قوت یعرفه و طوان بیت و سعی میان عرفا و مروه است و عمره طوان و بی  
است و احرام در سه روش شرط است و حج فرض بیانش و نقل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند

**الفصل الثانی - عن ابن عباس** - فی عمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت آنحضرت  
بعد از نزول فرضیت حج - یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج - ای مردمان ابرویش که خدا سه تعالی نوشته است  
یعنی فرض کرد و باید بر شما حج - نظام الاقرع بن حابس - پس ایستاد و فرمود بن حابس که ای پیغمبر من پیغمبر اسلام  
آورد و از نوشته القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف بود و شانی داشت - نشانانی کل عام پس گفت یا  
در هر سال فرض است حج - یا رسول الله قال فقلت ما علم بوجوب حج - گفت آنحضرت - اگر گویم من آن حجه را یعنی ساری  
و جوب و سه آری هر سال فرض است هر آنکه واجب میگردد و در هر سال - و در حقیقت نم نفل و احرام و طوان  
و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکند بدان و نمی توانند که رجعت غایت شوقی که در دست بپردازد اموال و  
جبران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصاً اهل بلاد بعیده - فالجمره - پس حج و عمره یکبار فرض است و در هر  
فصل و پس کسیکه زیاده بر یکبار کند نفل است - و در هر سال - و در هر سال - و در هر سال - و در هر سال  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ملک ذل و اوار حله بملقه الی بیت الله - کسیکه مالک شد و نوشته را و شرفی  
سواری را که برساند او را تا خانه خدا و لم یحج - و حج نگذارد - فلا علیه ان یوت میرا یا او فخر اینها - پس زیاده است

بر سر کعبه کافر بر دین پیرو یا دین نصاری درین غایت تعلیق و تشدید است بر تارک حج و پیرو نصاری  
نفت زیرا که صاحب کتاب و ناست اند اگر چه کافر اند نه از مشرکان از مجوسی و غیر هم که از ایمان و ملت مجوس و مجوس و ذوالکبر  
ان الله تبارک و تعالی یقول - و ان دعیه بحبت ان است که خدا تعالی میگوید - و لشکر علی الناس حج البیت من استطاع  
الیه سبیلا - و حق است هر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه هر که بتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید من کفر  
فان الله غنی عن العالمین و کسیکه کفر و زندقه و کفران نعمت خدا کند پس خدای نیازست از عالمیان بکنند یا نه کنند او را  
از ان سودی و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تعلیق در اینجا موافق آنچه حدیث واقع شده گویا  
مراد تمام این است - رواه الترمذی و قال به حدیث غریب و فی اسناده مقال و بهال بن عبد الله مجبول و الحارث  
یضعف فی الحدیث - و این هر دو را در این حدیث یکی مجبول است و دیگری ضعیف - و عن ابن عباس  
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا صرورة فی الاسلام - ضرورت بعد از جمله بر وزن ضرورت  
بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکه حج مکروه باشد و گردن نگردیده و صراره نیز گویند و اصل کلمه  
انصر است بمعنی حبس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک تزویج و حج نکند - رواه ابو داود - و عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم من اراد الحج فلیعجل - کسیکه خواهد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجو است طاقت پس باید  
که شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند - ع که انتم است و تاخیر طالب از ایمان دارد - رواه ابو داود  
والداریه - و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العواہین الحج و العمرة  
متابعتا یکنین میان حج و عمره معنی بکنند هر یکی را بعد از دیگری - فانما ینفیان الثفر و الذنوب - پس بدرستی  
که حج و عمره در می کنند فقر و گناہان را - کما یفی الکیر خبث الحدید و الذنوب و الفسقة - چنانکه در می کنند و آهنگری  
سیم و چوک آهن و سیم و زر را که کبر کان و تخمین شک که در می و در و روی آهنگر و کوفتیم آن خانه که آهنگر از گل می سازد که فی القاموس  
و بعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند و خبث لغتین چرک که بیرون می اندازد و آتش از جوهر معدنیه و نفیم خا و  
سکون باین روایت کرده بعضی شئی خبیث و اول شهر و اظهر است و آنکه سبب و نفی حج و عمره فقر و گناہان را  
آن باشد که در ان صرف اموال کرده میشود پس جزای آن افتنا فامضاعفه بیانند و تعب و مشقت بسیار میکنند  
و موجب غفور و مغفرت میگردد - و لیس للجه المبرورة ثواب الا الجنة - و نیست مرجع مبرور را ثواب مگر بهشت -  
رواه الترمذی و النسائی و رواه احمد و ابن ماجه عن عمر بن الخطاب عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما  
قال جاز رجل الی ابی بنی اسلم علیه و سلم فقال - آدم و دوسوی پیغمبر پس گفت - یا رسول الله یا واجب  
الحج - چه چیز واجب میگردد و امر حج را بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف - قال الا و الراحلة - گفت آنحضرت واجب  
میگردد و امر حج را ملک توشه آن قدر که در رفتن و آمدن از راه عیال او را کافی باشد و احدی که بران سوار برود

والمی

وآید و از امام مالک آمده است کہ اگر قوت پاے داشته باشد راحلہ شرط نیست۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔  
وحنہ۔ قال سال رجل رسول الله۔ وسمي ابن عمر است کہ گفت پرسیدم روے پیغمبر خدا را۔ صلى الله عليه وسلم  
فقال۔ پس گفت آن مرد۔ الحج چیست حج کفندہ و چیست هفت او۔ قال اشعث۔ بفتح ثقیں و کسر عین شریفہ  
سوے گردانودہ سر۔ و انقل۔ بفتح فو تانید و کسر فاء سوے ناک از عرق و ج کین و چون این دو صفت ابلغ بودند  
در سمت محرم در ریاضت و مشقت وے خفیف کمرہ شدہ اند بزرگ۔ فقام آخر فقال۔ پس ایستاد و مروے دیگر  
پس گفت۔ یا رسول الله اے الحج افضل کہدام از اعمال حج فاضلتر و از وزن ترست در حصول ثواب۔ قال  
گفت آنحضرت۔ البج۔ بفتح عین مملوہ و تشدید حیم آواز بر داشتن شبلیہ۔ و البج۔ بفتح ثاء شلثہ و جمع مشدودہ  
روان کردن خون تریابی۔ فقام آخر فقال۔ پس ایستاد و مروے دیگر پس گفت۔ یا رسول الله السبیل۔  
چیت سبیل کہ در آیت قرآن مذکور است۔ من استطاع اتمیہ سبیل قال زاد و راحلہ گفت توشہ و سوار می  
رواہ فی تشرح السنۃ و روے ابن ماجہ فی سننہ الا انہ لم یذکر الفصل الاخر۔ لیکن آن است کہ ابن اجمہ ذکر کردہ است  
فصل اخیر را کہ روے بیان سبیل است۔ وحن ابی زرین۔ بفتح زاء و کسر زاء۔ العقیل۔ بضم عین و فتح  
قات نام او فقیہ صحابی مشہور است اعداد وے در اہل طائف است۔ انہ اتی المنبی۔ روایت است از روے  
کہ روے آن پیغمبر را۔ صلى الله عليه وسلم فقال۔ پس گفت۔ یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج۔ العمرہ۔  
بد رستی کہ پدر من پیر کبیر اسن است کہ توانائی ندارد حج را و نہ عمرہ را بہ سبب عدم اسباب سفر از زاد و راحلہ  
ولا اظلعن۔ و نہ طاقت سوار شدن دارد و ظعن بفتح ظاء معجمہ و سکون عین مملوہ و فتح وے سیر و سفر و فی الصراح  
ظعن بسکون حرکت رفتن و کوچ کردن۔ قال حج عن ابیک و اعتمر۔ گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود و عمرہ کن  
اگر حج فرض است چنانچہ ظاہر آن است بامر و نفقہ وے خواهد بود اگر فعل مست ثواب آن بوے ہی بخشہ دان  
درست است یا اختلافی کہ در عبادت برنی است و نزد بعضی از والدین و رست است مطلقاً و انجد میت و جز آن  
حجت مست مراد از الله اعلم۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و قال الترمذی بذلک حدیث حسن صحیح۔  
وحن ابن عباس۔ رضی الله عنہما قال ان رسول الله صلی الله علیہ و سلم سیر جباً یقول۔ گفت آنحضرت شنیدہ  
مروے را کہ کہیدہ میکند و سگوید۔ لبیک عن شبر تہ۔ بضم ثین و سکون موحده و ضم راء نام مروے کہ این مرد کہیدہ  
از جانب او سگفت وے خواست کہ حج بگذارد از روے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ من شبر تہ۔ کہیت شبر تہ  
قال ان لی۔ گفت برادر است مرا۔ او قریب لی۔ یا گفت خویش است مرا شک راوی است۔ قال اجمعت عن  
گفت آنحضرت تاج کوه تو از ذات خود۔ قال لا۔ گفت آن مرد مذکورہ ام۔ قال حج عن نفک ثم حج عن شبر تہ گفت حج کن از خود  
بعد از آن حج کن از شبر تہ این حدیث دلالت دارد کہ نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از او اے فرض حج خود



وہا بن رفته اند جماعت از ائمہ شافعی و احمد از ایشان سنت و جماعت دیگر میگویند جائز است و مذہب ما و مذہب مالک نیست  
 رواہ الشافعی و ابوداؤد و ابن ماجہ و عتقہ قال وقت رسول اللہ توفیت کردہ یعنی میقات گردانیدہ است پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم لاہل المشرق و المشرق - مراد اہل مشرق را عقیقہ بفتح عین و کسرات موندیست قریب ذات عرق  
 کہ میقات اہل عراق است لیکن پیش از عقیقہ ست پس امام شافعی میگوید کہ باید از عقیقہ احرام بست احتیاطاً و جمعا  
 بین الخیمین و عقیقہ نام وادے مدنیہ مطہرہ است برسد میل از وے و ظاہر آن است کہ آن مراد نیست  
 بگردانکہ از جانبی باین موضع رسیدہ باشد و اللہ اعلم بطبیعی گفتہ است کہ اصح آن است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 بیان کردہ مراد اہل مشرق را میقتاتے بگردانکہ امیر المؤمنین عمر حدیث وقتی کہ فتح کرد عراق را - رواہ الترمذی و ابوداؤد -

و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقت لاہل العراق ذات عرق - اہل مشرق  
 و اہل عراق کی آمد ذات عرق و عقیقہ نیز کی اند با اعتبار قریب کی اند دیگرے چنانکہ گفتہ شد - رواہ ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجہ  
 و قال سمعت رسول اللہ - گفتہ ام سلمہ بنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بقول - میگفت من اہل الخیمہ و من السجہ  
 و من اہل السجہ الحرام کہ سیکہ احرام بند و حج یا عمرہ از مسجد اقصی کہ نام بیت اللہ است و شام بسوی مسجد حرام کہ نام کعبہ است  
 در مکہ غفرلہ تا تقدم من ذنبہ و تا آخر - آمرزیدہ شود مراد از چہرے کہ پیش رفته است از گناہان او و چہرے کہ پس  
 سے آید یعنی ہمہ گناہان او از اول و آخر - او وجبت الی الخیمہ - شکنداری ست و چون از مسجد اقصی بیاید مدنیہ مطہرہ  
 در راہ نیز باید رسید پس مشرف میشود بانفصال نقاط در اول و اوسط و آخر و لابد آنرا این ثواب عظیم درزی  
 گردد و فاقم - رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ

الفصل الثالث - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان اہل الیمین یحجون - گفت ابن عباس  
 یوم ذی الحجۃ یبرأ من الذنوب - ثلاثین و دون - پس توشہ برنیداشتند - و یقولون نحن التواکلون - و یسألون ما  
 متواکلینم - فاذنوا فہوا کما سألوا اناس - پس وقتیکہ قدمی آوردند و میر رسیدند بکہ سوال میکردند از مردم و گردائی  
 میکردند - فاستأذن اللہ تعالی - پس فرمود استأذن اللہ تعالی ابن آدم را - و تزدودوا فان خیر الزاد التقوی  
 یعنی توشہ بردارید و تقوی کنید و پیر نہانید از سوال زیرا کہ تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا  
 کہ ایشان توکل را توشہ خیال کردہ بودند پس فرمود تقوی بہترین توشہ از ان است کہ اورا توشہ گیرند از آن حقیقت  
 توکل ہم نبود و حاجتی از آن نکردند فاقم - رواہ النجاشی - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قلت -

روایت است از عایشہ گفت گفتم - یا رسول اللہ علی الناس جہاد - آیا بر زبان جہاد است - قال نعم علیین جہاد  
 و انما جہاد - گفت آنحضرت آرسے بر زبان جہاد ہے کہ نیست قتال در روی آن جہاد کہ نیست قتال در روی  
 احرام است - الحج و العمرة یعنی حج و عمرہ از زبان بہتر کہ جہاد است از مردان - رواہ ابن ماجہ - و عن ابی امامہ -

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم ينس من الحج حاجة ظاهرة - كسكة باز نمدار یا اربع حاجتی ظاهره عدم زاد و راحله است و سلطان جائز - یا قهرمان شکر سلطان در اصل یعنی سلطنت و قهرمان مست و الآن استعمال می یابد و زرات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که تواند آن سفر کرد - فمات و لم یحج - پس بمرد و آنکس هیچ نکرد که این نوع ندارد و طبیعت افشا ریه و یا افشا ر فصر انیا - پس گویم بر آنکس اگر خواهد بودی و اگر خواهد نصرتی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مولف از ترجمه و بعضی روایات آن حدیث طعن کرده اما درین حدیث داری طعنی مذکور نیست و الله اعلم - رواه الدارمی و عن ابی هريرة - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال - روایت است از ابی هریره از آنحضرت که گفت - الحج و الفحاح حج کنندگان و عمره برآوردگان یعنی آنها که حج و عمره برآوردند و آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است و در اصل یعنی تصدیت - و فحاح قدوم آوردن کنندگان و رسانندگانند بر گاه و سب و فحاح با کسر بر سولی بر آمدن و افد بر سولی برآینده و فحاح الواد و سکران فافد و فحاح و اد و فحاح جماعت آن - ان و عمره احابهم - اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را قبول میکند دعا را ایشان را - و ان استغفوه غفر لهم - و اگر طلب آمرزش کنند آن می کند از خدا می آمرزد ایشان را - رواه ابن ماجه - و عنه - قال سمعت رسول الله از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را -

صلى الله عليه وسلم يقول و قد افترقت - و افتران خدا سه کاند - الفارسی و الحجاج و القمیه رواه النسائی و البیهقی

فی شعب الایمان - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت الحجاج نسلم علیه و صافحه - چون بر بنی حاج را پس سلام بکن بر دے و دست و سب را بگیر و صافحه دست بگیر و اگر فتن و حاجت مسلم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکند - و عمره ان یستغفر لک - و غیره او را طلب آمرزش کند ترا - قبل ان یدخل بیتہ پیش از آنکه در آید خانه خود را - فانه مغفور له - زیرا که دے آمرزیده شده است مر او را و استغفار او مقصور بر دعا سب است و استجاب است و قید قبل ان یدخل بیتہ بر آن است که دے منور در راه خدا است و باطل و عیال مشغول نشود پس این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعا سب و سب اقرب با اجابت است و حقیقت مر او آن است که ثواب

حاج و بودن او از وفد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جوع از حج - رواه احمد

و عن ابی هريرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فحج حاجا او عمره او غار یا یا کسی که بیرون آید حج یا عمره یا غار غمات فی طریقہ بیشتر مرد و در راه - کتب الله له اجر الفارسی و الحجاج و القمیه - می نویسد خدای تعالی مر او را اجر فرماید و حج که از عمره و عمره برآورد و در حکم او است هر که بعد از علم و حکام دین برآورد - رواه البیهقی فی شعب الایمان

### باب الاحرام والتلبیة

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریم نماز نیز ازین باب است

یا احرام بمنی و در حرم و آمدن است و چون احرام سبب استباحه و دخول حرم است نام کرده شد بر آن تلبیه بیک گفتن چنانکه بیان  
الفصل الاول - عن عائشه - رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا احرام قبل ان يحرم  
 گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را بر اسرار احرام و سه پیش از آنکه احرام بندد - و جمله  
 قبل ان يطوف بالبيت - و برای صل و سه یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد  
 که روز عید که اندر زلفه بنامی آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال میشود و الا زمان پس بگوید آیند  
 و طواف میکنند بعد از آن بهارجع میکنند و زمان نیز حلال میشوند - بطیب فیه مسک - بطیب میگردد و بطیبی که در مسک  
 مشک می بود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند - کافی النظرانی و همین الطیب فی مفارقه رسول الله  
 عائشه میگویی من می بینم و خوشیدن طیب را در تارک سر پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و همین بصا و مملو و خوشیدن  
 و جز آن و مفرق کبیره را تارک سر و مفارقه بلفظ جمع تیر میگویی گویا سر موقت از تارک را مفرق نام نهادند - و هو محرم  
 و حال آنکه آنحضرت محرم میبود و یعنی اثر طیب بعد از احرام و در سر مبارک باقی میماند متفق علیه - و درین حدیث دلیل  
 بر آنکه بقا بر اثر طیب بعد از احرام مقصد احرام نیست مقصد استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه این طیبی که در وقت  
 احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشهور در مذہب ما و احمد نیست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و  
 شافعی و بروایتی از احمد کرده است تطیب بچیزیکه باقی ماند اثر آن بعد از احرام و بطیبی اباحت قول شافعی و اگر است  
 قول مالک و ایجاب فدیة قول ابی حنیفه ساخته و آنچه مذکور کردیم مذکور است در باب و شروع آن و در شرح کتاب خواتم  
 که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از عبد الله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و در صبح  
 صباح که بوسه طیب می آید از او گفت از من کتم فقط ان دوست ندارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس نکاح  
 کرد بر این عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد الله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش و سه طیب  
 بود و الله اعلم - و عن ابن عمر - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يهل بيتا - فبكر باسه مشدود گفت  
 ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهل بیت را در خانه که تلبیه است اهل بیت کردند و آواز و تلبیه و تلبیه کرد و این من  
 محرم در سر خود و خیر سے از خنس منع خطمی تا بهم خچید موس و ثرو لیده و غبار آلوده نکرد و در ایام محفوظ اند بقول  
 میگفت آن حضرت - لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک - می ایستم بر اسرار خدمت و طاعت تو اسرار بار خدا یا  
 نیست شریک مرا و در استحقاق خدمت و طاعت - ان الحمد لله - بکبر مبر و رفیع نیز روایتی است - و التمهید  
 بدستش که تا پیش و نیکویی و منت مرا است - و الملک یضم هم بمنی باو شاهی - لا شریک لک لا ید علی سر لا  
 الکلمات - زیاده نمیکند آنحضرت و تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده و ابن عمر میگویی این من شنیدم  
 برین کلمات مست زیاده بر آن فی و همین مقدار کافی است فالحمد - متفق علیه - و عنده - قال کان رسول الله صلى الله

علیه وسلم از او نقل رجلی فی الزرع - و هم از ابن عمر است گفت بود آنحضرت چون می درآورد بای تبارک خود را در کتاب خزانة و سکون را و از می در آخر کتاب که از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد آنرا در کتاب خوانند - و استوار است بر ناقه تائمه - و زیاده آنحضرت را بر پشت خود ناقه و می استاده - اهل من غنم مسجد نبوی الحلیفه - باگ می آورد آنحضرت تبلیغ از مسجدی که در نبوی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و مسجد را بعد از زبان آنحضرت بنا کرده اند و در زبان ایشان مسجد نبوی و در اکثر من موافق این زبان کرده است آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شد و نماز عصر در نبوی الحلیفه گزارد و شب آنجا گزارد و در مباح احرام بست و چون بر پشت ناقه برآمد و بایستاد تبلیغ گفت یتفق علیه - از این حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت شتر و بایستادن شتر تبلیغ گفت و باین اخذ کرد شافعی و نزد تبلیغ بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در حدیثی که گوید که تبلیغ کند عقیب مسلو که مروی است از آنحضرت است و اگر بعد از استوار بر پشت را حله کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز افلاس و شش و در غمب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحاب و سعه بعد از استوار است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعد بن جبیر گفت گفتیم بن عباس عجب از صحابه رسول صلی الله علیه و سلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه و سلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوار بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بد رستی که من و اناتم بحقیقت حال اهلال کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند از توفی و یاد اگر کنند پس از آن سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند از توفی و گفتند اهلال آنحضرت بعد از این حال بود بعد از آن روان شد و نیز رسید اگر که موضعی بلند است برآمد و اهلال کرد و شنیدند توفی و گمان بردند که الآن ابداء اهلال کرد و در انکم التبه ابداء اهلال و سعه صلی الله علیه و سلم در مصاصه او بود و از اینجا حاصل شد توفیق بیان روایات و از وحام و اجتماع صحابه و حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار پیروان بود و از حدیثی که از هر طرف آنجا چشم کار میکرد آدوی بود - و عن ابی سعید - الحنفی رے رض قال یند خایع رسول الله صلی الله علیه و سلم تصح باج صرخا - بیرون آمدیم با آنحضرت در حالتی که فریاد می آوردیم و فریاد می آورد و منی نیست حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آینده همین کرد و در مراح لغیم صا و خلفه معجمه در آخر او از فریاد - رواه مسلم - و عن انس - قال كنت رولف ابی طلحة - گفت انس بود من در پس ابی طلحة انصار رے که می بود سوار شونده - و انهم یصرخون بها جمیعا الحج و العمرة - بد رستی که ایشان معنی صحابه هر آینه آوازی برآوردند حج و عمره - رواه البیاض رے - و عن عائشة - رعی الله عنها قالت قد خایع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم با آنحضرت برآه حجة الوداع که آنحضرت حج برآمده بود و وجهه نسیمه حجة الوداع معلوم خواهد شد - فمن من اهل البصرة - پس بعضی از کسانی بودند که باگ می آوردند و بجهت آنها - و من من اهل نجد و عمره - و بعضی از کسانی بودند که تبلیغ میکنند حج و عمره هر دو - و من من اهل الحج - و بعضی از کسانی بودند که تبلیغ میکردند حج و عمره - و اهل رسول الله



سر شستن چنانکه خطمی رگل و خندان و لمبید براس آن بود و مانند گورد و موسی ثبوت و لیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت  
و بعضی غسل را غسل خوانده یعنی شستن و این تصحیف و خطاست - رواه ابو داؤد - و عن خلاد - یفتح خای معمر بن شیب  
لام - ابن السائب - از ثقات تابعین است - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که سائب است - قال قال رسول  
صلی الله علیه وسلم اتی جبریل - اندر مراجع بیل - فامرني ان امر اصحابه ان يرفعوا اصواتهم بالابلال -  
پس امر کرد مراجع بیل که امر کنم بابلان خود را که بلند کنند آواز را به خود را بابلال - ادا التلبیه - یا لفظ تلبیه گفت بجای  
ابلال و مراد یکی است اگر چه اختلاف در ذکر افضل است اما اینجا افضل از رفع صوت است - رواه مالک و الترمذی  
و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن سهل بن سعد - روایت است از سهل بن سعد با عدی  
که از کبار صحابه است و آخر صحابی است که مرد یمنیه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امن سلم لم یی الابی من  
عن عینه و شمار - نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند یکبار از جانب راست و دست چپ است  
من حجر او حجر او در - از سنگ یا درخت یا کهنج و در روایتی ما عن یمنه و شماله - یعنی شطوط الارض من ههنا و هننا  
تا آنکه شطوط و منها میگرد و زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از منتهای ارض از جانب یمن و شمال - رواه الترمذی  
و ابن ماجه - و عن ابن عمر - یعنی الله عزوجل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسبح بکعبه یذبح الخلیفه رکعتین - بود  
آنحضرت که میگرد و براس اجرام یمنیه الخلیفه دو رکعت - ثم اذا استوت به الناقه فاقم عند مسجد ذی الخلیفه - بستر  
و قتی که بر سیداشت و اقامه ایستاده نزد مسجد ذی الخلیفه که در جای نزول آنحضرت بنا کرده اند - ال یبول  
الکلمات و یقول - بلند میگردد و از زبان کلمات و میگفت - لبیک اللهم لبیک لبیک و بعد لبیک - یعنی لبیک معلوم  
شد و معنی لبیک یار من لبیک یار من لبیک یار من لبیک یار من لبیک یار من لبیک یار من لبیک یار من لبیک یار من لبیک  
وین و امتثال امر تو ام - و اخیر فی یک لبیک - و لبیک در و دست تو و قدرت و قدرت تست - الرغبة لبیک  
و لبیک و رغبت و طلب لبیک لبیک تست زیرا که خیر و دست تست و رغبت لبیک را سکون مجرب و بعد و لبیک را بقصر  
هر دو روایت است - و العمل - و عمل نیز نشانی لبیک تست و تو مقصود است از عمل و لبیک تست و تو مقصود است از عمل و لبیک تست و تو مقصود است از عمل  
شفق علیه و لفظ المسلم - و عن عماره - یضم عین و تخفیف میم و ادر آخر - ابن خزمیه - یضم خای معمر و یفتح زایه -  
بن ثابت - از ثقات تابعین است - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که خزمیه بن ثابت است که او را در اشتهادین  
گویند عن النبی - از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیه سال الله عزوجل ان یجعله - روایت میکند  
که آنحضرت بود چون می پرداخت تلبیه خود سوال میکرد از خدا که تعالی رضای او را که این مع و عمر و مرضی و  
تجمل و سه گرد و سوال میکرد و شست و اگر ثواب آن گرد و چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة  
و استغفار بر من النار و طلب عفو میکرد بر رحمت و سه تعالی از آتش و ذبح و سنت آن است که هر بار

سزایم کنز این وعای کنید - بدو او الشافی

الفصل الثالث - عن جابر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما راوا لاجل اذن في الناس - روايت مست از  
 جابر كه آنحضرت هنگامی كه خواست نج برآیند اور را در مردم و خبر كرد كه برآیند - فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم -  
 فلما اتى البیدار ارحم - پس هنگامیکه رسید آنحضرت بیدار كه نام سوزنی است و معنی بیابان نیز آید ارحم است و تلبیه كرد  
 ارحم خود را در مسجد نوحی الحلیفه بنیته بود تلبیه آنجا كرد و بر روایتی تلبیه هم در مسجد كرد و بر روایتی بعد از برآمدن بر پشت  
 نافه چنانكه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد - رواه البخاری و عن ابن عباس - رضی تعالی  
 عنهما الشكون یقولون - بودند مشركان در وقتیکه تلبیه میکردند میگفتند - لبیک لا شريك لك فیقول رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ولبیک - وای بر شما - قد قد - پس بفتح قاف و سکون وال و بتثوین آن خبر در روایت مست  
 الا شریکاً و لبیک تلک و اما لبیک - مگر شریکی كه او مقرر است ملك هستی تو او را و چیزی را كه ملك است آن شریکی  
 آن چیز را - یقولون نه او هم یقولون با لبیت - میگفتند مشركان این را و حال آنكه ایشان طواف میکردند خانه  
 کعبه را مشركان نیز حج و عمره و طواف و استلام حجر میگردیدند و این خانه را همیشه تعظیم میکردند و لیکن بحجت شرک  
 تلبیه باین عبارت میکردند كه لبیک لا شریک لك الا شریکاً و لبیک تلک و اما لبیک - از حق تعالی میکردند و تلبیان را  
 استغنا میکردند كه آنها شریک خدا اند و لیکن مملوک او نید و اگر ملك هم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خداست  
 و چون تا آنجا میرسد لبیک لا شریک لك آنحضرت صلى الله علیه وسلم میفرمود پس پس همین مقدار بگوید  
 كه نیست شریک بر خدا را و زیاده بر آن گویند كه الا شریکاً الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیست منافات دارد و مملوک  
 شریک ملك نمیداشد - رواه مسلم

باب قصة حجة الوداع

دواع یقین دادر بود و تودیع پروردگاردن و حقی را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرد حجة الوداع گویند زیرا که  
 مردم را تعلیم شرائع نموده و دواع گرد و خبر داد بر حلت خود و ایشان را گواه گرفت بر ادای رسالت و تبلیغ  
 احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف و سب بود صلی الله علیه و سلم و حدیث جابر جامع و آتم  
 احادیث است درین باب دوی مروی است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر  
 و امام محمد باقر شت گرد جابر بود و سماع حدیث از و سب دارد گویند که آنحضرت بشارت داده بودند  
 جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عطا سب تابعین و کبار علما بوده  
 رضی الله عنه و عن ابائیه الکرام

الفصل الاول - عن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم





قال جابر بن سنان نوى الالحج - گفت جابر بن سنان که من میگویم که حج را سه نعت العزّه - میگویم که بی شش ختم  
 عمره را یعنی در اشهر حج یعنی اذا اتينا البيت معه استلم الركن - تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت  
 چهار سوره را رکن کرد آن خانه و مرا و آن کرد آنست که در دوسه حجرا سوره و مرا و سوره و آنرا رکن بود نیز گویند در رکن آنجا  
 که مطلق واقع شود همین رکن مرا و گرد و مرا و باسلام بوسه داد آنرا است با سوره ان بردست افتخار است از سلام  
 یعنی تحیت و سلام بر دوسه همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل بین این رکن را میگویند بقیعیم و تشدید پاک  
 او را تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و یعنی گویند از سلام است بکسرین یعنی چهاره واحد و سه سله بکسر لام پس  
 استلام از دست چنانکه اکتفا از کمال استکملت الحج یعنی نشسته و دو وجه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم -  
 ضرب ثلث و ششی اربعه پس رمل کرد آنحضرت در طواف در سه شستن و ششی کرد در چهاره و ذکر طواف نکرد و از جهت  
 ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند قطعات مبعاف رمل الی آخره و رمل بفتحین چندان و ششی که سخت بود و یا چنانکه  
 در شهرها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان دو وصف قتال بکنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل  
 در تشریع این فعل آن است که چون آنحضرت در عزه القضا بیکه آمد بشهر کان گفتند که ایشان را لب نیرب  
 الا و دست ساخته است پس آنحضرت سلماتان را فرمود که باین نوع ششی و حرکت و اظهار جلالت و قوت  
 کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجه الوداع نیز کردند اگر چه گاست بزرگ و علت حکم نیز نازل میگردد و چنانکه  
 مؤلفه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از دوسه سعی است چنانکه طواف عمره و  
 طواف قدوم و طواف افاقت نه طواف وداع که ذاقیل و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس میاید که آنحضرت  
 در طواف افاقت رمل نکرد و قد بر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم گردان شار آنکه تعالی و در نهجده  
 ذکر انطباع بعد از حجه ای موصوفه نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن میاید و کیفیت انطباع بعد از نیز رمل  
 راست برکت چنانچه اختن وضع یعنی باز دست و یعنی نیز رمل نیز آید و درین نیز صورتها تجدد چنانکه در رمل - تم تقدم الی مقام  
 ابراهیم پس بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که روی نشان پایی ابراهیم است علیه السلام و الا آن پیش  
 خانه در حجه نهاده اند و قرار پس خواند آنحضرت این آیت را - واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی - و بگنجد مقام ابراهیم را جای  
 اتخذوا بفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرأت است و روایت در حدیث کبیر آمده - فصلی رکعتین - پس گزارد  
 آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود او در این و نزد شافعی  
 سنت است - ففعل المقام نبیه و بین البیت - پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خان  
 مقام ایستاد و این افضل مواضع است بر آنکه گزاردن این دو رکعت واجب است هر جا که گذارند - و فی روایات  
 شریفی رکعتین - و در روایت آمده است که آنحضرت خواند و درین دو رکعت - قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون



که با جمیع جیم ام اسمعیل عمر در وقتیکه اسمعیل عمر طفل بود روزی سه بطلب آب رفت و چون درون دادی می درآمد اسمعیل از نظر دس پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بر دس نگاه کند پس این سنت از دس ماند و آنحضرت نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را خاک پیر کرد و ده شفاک گذاشته و بعد از نزول از صفا انحرار و انصباب نمانده کاف باید کرد و رسمی بجهت بجای آوردن سنت - حتی الی المروة - تا آنکه آرد آنحضرت بر مروه که کوهی دیگرست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید بر آن را گویند که از دس آتش بجهت ففعل علی المروة ففعل علی الصفا - پس کرد بر مروه آنچه کرد بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی بن صفا و مروه واجب هفت بارست از صفا و مروه یکی و از مروه به صفت دو پس ابتدا از صفاست و ختم بر مروه چنانکه فرمود - حتی اذا کان آخر طوان علی المروة - تا آنکه چون یافته شد آخر طوان مروه - فقال - پس گفت آنحضرت - تو انی استقبلت من الله ما اشد بهرت - اگر میشد که من پیشتر میبیدارستم از امر خود و حال خود چیزی که از پس دانستم - لم اسق المدی - غیر اندم بدی را و نمی آوردم با خود و بدی بفتح با سکن و ال قربانی که محرم فرستند - و جاتهما عمره - و میگردد اندم حج را عمره و بیرون می آید از احرام زمین کان شکم پس طایع به طبع پس یکدیگر هست از شما که نیست با دس بر می باید که حلال شود و بر آید از احرام و بجهت عمره - و برگرداند از عمره شرح این کلام مسبطی طلبه حاصلش آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه عمره و ادای عمره اصر کرده اصحاب را که هر که ساق بر می نمود و با خود قربانی که آنرا فدایم نخواست کف کند یا و رده عمره کند و از احرام بر آید و فسخ حج بجهت کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که ساق بر می نمود و است عمره کند بر احرام خود یا نداشت حج بگذارد بعد از آن از احرام بر آید و آنحضرت خود ساق بر می نمود و بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجه بر می برگردان آمیگی بجهت آنکه از احرام بر آید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و شک شایسته او کنند و در آنکه گفتند در بیان ما و خوفه خبری که روزی نماند پس مناسب نیست که از احرام بر آیم پیش زنان بر ویم و هنوز از تکرار آنی بیچکیده باشد و بفرقه و آیم حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در شهر حج ادا شد شایسته بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غضب آمد و فرمود چه کار کنیم حکم آتی چنین است که اگر بن پیش ازین می دانستم بر آمدن از احرام بر شما شایسته خواهد آمد من نیز ساق بر می میگردد و از احرام می بر آیم و فسخ حج بجهت میگردد و من نمیدانستم که حکم آتی چنین خواهد شد - فقام - پس ایستاد - مرقه - بضم بین جمله - بن مالک بن حبشتم - بضم جیم و سکون بین و شین بضمه فقال - پس گفت مرقه - یا رسول الله العاتق اذام لابد - آیا برای سال است این حکم یا بار همیشه است - فشبک - رسول الله - پس دریم آورد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم اصحابه - انگشتان خود را - واحدة فی الاخره - یک انگشت را در انگشت دیگر برانگیخت - وقال دخلت العمرة فی الحج - وگفت درآمد عمره در حج مرتین - و بار گفت این کلام را و گفت - لا - اینچنین نیست که تو گفتی این حکم با سال مخصوص باشد

بل لابد ابر - بلکه برای همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از امتناع عمره و در اشهر حج - و قدم علی رضی الله  
 عنه من الامین امیر المؤمنین علی زاکه بقضایه بین فرشتا و بود و در همین ایام حج قدم آورد - به بدن الهی - به بدن برای  
 پنجم خدا - صلی الله علیه وسلم - و بدن انجم با و سکون و ال جمع به نفع بود و ال شتر و گا و قربانیه که بحرم کنند و نزد شافعی  
 مخصوص بدنه شتر است یعنی علی رضی الله عنه آمد و بدن بسیار براسه آنحضرت آورد و فقال انما قلت حين فرقت بالبحر  
 پس گفت آنحضرت به علی چه چیز گفتمی و نیت کردی که تو من را میکهد و من گفتمی که در حج را و احرام بستی - قال - گفت علی  
 رضی الله عنه ثابت - ان گفتم و نیت کردم که - اللهم انی اهل با اهل به رسولک - خداوند بدستی که من احرام بستم به چیز  
 که احرام بستم بآن چیز غیر تو - قال - گفت آنحضرت - فان فی المدی - پس بدستی که با من بودی است و از احرام  
 نمی برام - فلا تحمل - پس حلال شود از احرام بیرون میا - قال - گفت جابر که را و س این حدیث است و کان جابر  
 المدی الذی قدم به علی بن النعمان پس بود مجروح شتر آن که آورد آنها را علی رضی الله عنه بنعمان - و الله یما آتی به النبی  
 و آن شتر آن که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود - مات - بعد - قال - گفت - جابر - فعل الناس  
 کلام - پس حلال شدند و بر آمدند از احرام مردم همه - و قصروا - و موسی قهر کرد و مردم همه گویا قهر موسی با وجود  
 انصافیت حاق چنانچه در حدیث آمده است براسه آن بود تا بقیه از موسی بماند که در حج حلق کنند با هنوز و طبیعت  
 ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند در ابقا که حکم آن حج تمام که حلق است و اقتصاد کردند بر قدر کفایت  
 و الله اعلم - الا النبی - مگر پیغمبر - صلی الله علیه وسلم که از احرام نهد به ابراهیم و من کان معه بدستی - و دیگر کسی که بود با وی هر  
 طایفان بودم الشریه - پس هر گاه که شد ز تر و پر - و توجوا الی منی - و س آوردند موسی منی و سارا منی از ان گویان  
 که در س رنجته میشوند و نه میایا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیها السلام گفت منی کن چه خواست  
 گفت بهشت میخوام - و اهلوا بالبحر - و احرام بستند براسه حج یوم الترویة نام روز ششم از فیه الحج است نیکو کرد  
 سیراب میکردند شته ان را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام را که میزد و تکرار میکرد و در رویا س خود که در فوج دیده بود  
 گزانه القاوس و رفتن منی و بیتوته در ان نزد ما واجب نیست بکایه سنت است - و کعب النبی صلی الله علیه وسلم  
 فعلی بها الطهر و العصور و الغرب و الفشار و الفجر - و سوار شد آنحضرت موسی منی و رسید بمنی پس بگذارد و در منی این  
 پنج منی از شب و در منی بیتوته کرد و گفت قلیلا - پست و رنگ کرد و انکی بعد از گذاردن نماز فجر - حتی طلعت الشمس -  
 تا آنکه بر آمد آفتاب - و امر بقیه من شتر تعزیت و نذر - و امر که و پیغمبر از موسی که زود شود براسه و س صلی الله علیه وسلم  
 و در دا و س نفع فون و کسیریم که قریب وادی عرفات است و منتها که زمین حرم است و آنجا کوهی است که بر س  
 اشاره است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از براسه نشان جسم بنا کرده و عرفات اصل است و مکر نام حیوان مشهور است  
 که از اینک که بنید این کوه را که گفته با س سباه و سفید دارد و بان تشبیه کردند - فصار رسول الله - پس رفت و در این پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم - بجانب عرفات - وانشاء قریش الاله واثق عند الشرحام - وکان فی برزخ قریش مکرکما انحضرت  
 وقوت کننده است نزد مشرحام که نام کوی است بنزدیک که آنرا قنح میگویند - کما کانت قریش یضع فی الجاهلیه - چنانکه  
 بودند قریش که میکردند جاهلیت زیرا که ایشان وقوت بنزدیک میکردند و آنرا موقع محس و اهل حرم الله میگفتند و  
 بعرفات میرفتند بخلاف ساعرب که وقوت بعرفات میکردند پس گمان برزد که انحضرت نیز وقوت بنزدیک خواهد کرد -  
 فاجاز رسول الله - پس تجاوز کرد و دو بگذشت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از مزدلفه - حتی اتی عرفه - تا آنکه آمد عرفه را  
 و عرفه بیخ راسه مغرب یعنی مکان درخان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بیکان است و وجه تشبیه بعرفه باید -  
 فوجد العتبه قد ضربت له خیمه - پس یافت خیمه را که به تحقیق زده شده است براسه و سه نمبره - فدخل بها - پس  
 فرود آمد نمبره - حتی اذا زاعت الشمس امر بالقصور - تا آنکه وقتی گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان  
 کرده شود تصوار که ناچه انحضرت بود - فرحلت له پس پالان کرده شد تصوار براسه انحضرت - فالی بطن الوادی  
 پس آمد انحضرت درون وادی غره و غاک آنرا خطیب الناس - پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را و فرمود  
 و گفت - ان دمارکم و امواکم و ادم علیکم - بدرستی که خونهای شما و اموال شماست بر شماست بر شماست - کجاست  
 یوکم بنی - یو حرام بودن این زنده شما که عرفه است - فی شهرکم بنی - درین ماه شما یعنی ذی الحجه - فی بلدکم بنی - در  
 شهر شما یعنی که ولایت تاکید و تقویر است حرم و دمار و اموال را و غریب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و  
 شهر که نایاب شماست در حرام است - الا کل شی من امر الجاهلیه تحت قدی موضوع - آگاه باشید که هر چیز دیگر رسم  
 از کار جاهلیت زیر هر دو پاسه من نهاده شد و پست و پایال است یعنی خوار و باطل و متروک است - و دمار  
 الجاهلیه موضوعه - و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و بدرست یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که کینه  
 نگاه میداشتند بر کس از هر قبیل که خون کرده هر خدی که در تنها بران میگذاشتند کینه میکشیدند و می کشیدند پس انحضرت  
 صلی الله علیه وسلم آن همه را باطل گردانید و فرمود - وان اول دم اضع من دامت ادم ابن ربیع بن الحارث  
 و بدرستی نخست خونی که می خسم و بر میکنم از خونهای قبیلکه ادم پسر ربیع بن الحارث بن عبد المطلب است  
 حارث عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ربیع پسر دوسه محبالی است در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله  
 عنه و وفات یافت و او را پسر بود و ناسن ادم یا نام یا ایاس و ربیع که میان سعد و ذیل بود و شکی بود که سید و ختم  
 و کان مشرف غسانی بنی اسعد - و بود پسر ربیع شیر داده شده و قبیلکه بنی اسعد - ففقد ذیل - پس گشتند او را ذیل بنیم  
 با و قنح ذال محمد سبب جنگی که میان سعد و ذیل شده - و ازینجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیع است بنیادت لفظ  
 این چنانکه در عبارت مشکوٰه از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ صحیح که دم ربیع واقع شده بی ذکر لفظ  
 ابن ربیع از اهل علم گفته که راویان این حدیث و ظاهر کرده اند که دم ربیع اعلی کرده اند و سواب دم ابن ربیع است

پس تعبیر لفظ ابن را در نسخ صحیح الحاق کرده اند و توشیحی میگوید که تسلیم میکنیم این تفسیر را و وجود امکان تفسیر یعنی حدیث  
بر وجه ثواب و حال آنکه این روایت بخاریست و در جای دیگر نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند که درم رجب و رجب محبت  
آنست که انصاف درم بر وجهیست آن است که درم روی و درم است و درم را چونکه انصاف است بمقتول توان کرد و بوی و  
تیز توان کرد و در غیر درگان مستر معارض بمقتول است تا فهم باز و میوه و آنحضرت - و در باران جاریه موضوع - در باران جاریه  
نهاده شده و ساقط گردانیده شده است - و اول را باضع سن را باضع بن عبدالمطلب - و نخت را باضع  
نعم از باضع قبیله را باضع عباس بن عبدالمطلب است - و تفسیرش اینست که باضع عباس  
موضوع در باطن است و عباس بن عبدالمطلب هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت را باضع خورد و امثال و  
حکم را باپردن درم بود آن همه را از زنده ایشان نهاد و باطن گردانیده و باطن خورد - و تفسیرش اینست که باضع  
در پیش کشید از خدای عز و جل و او را - حقوق ایشان - نهاد و از خود در میان ایشان - پس پذیرد و کسی که در گذشته  
زمان را باطن خدا و عهد و کسی که با شما کرده یا عهد است که شما با او - که در گذشته و در زمانه حقوق ایشان - و استحکام فرمود  
بکلیه آنکه - و حلال کرده و در فرجانه زمان را بکلیه خداوند است و یا با عیال و بیول که بدان امر کرده یا بکلیه توحید  
زیرا که حلال نیست زن مسلمان بغير مسلمان را - و تفسیرش اینست که لایق طین و شکم احدی مگر بوند - و مرثیه از حق است  
بر زمان این که باطن را گردانند و در شهادت شما این را که انوش سید در بد شما و در ایضا از زنی است بخانی که  
کنایت است از قادر گردانیدن غیر برادران - ایشان را شکلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت و عیب بود  
فان فعلین و کلام فاسد و این غیر سیرج - پس اگر بکنید زمان آن پس بزنید ایشان را زنی غیر توشیح و توشیح  
بیچ بچاه عادت حق و اگر در وقت و این بچاه معلوم میشود که این است که در شش کنایت از زمان است و الا عقوبت  
آن عقوبت زنا می بود و این حکم از من و کسوتن بالمعروف - و مر زمان را است بر شمار روزی ایشان را و بچاه  
ایشان بر وجه شروع و اعتدال و نزق روزی و روزی و روزی و روزی و بچاه پوشانیدن کسی را -  
و قدر حرکت حکم مالن فصلوا بعد ان انتم تم - و تحقیق گفتار شما در شما پذیرد که هرگز گناه نشود بعد از وجود  
و گذشتن و با اختیار و قبول و عیال بود اگر چنانکه و زنده و پناه گیرید بان چیز و کام است آن چیز -  
کتاب الله - کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت و حکم و عیال است یا آنچه نوشته است خدا و فرشت  
گردانیده است بر شما و فرموده - و انتم قائلون عفی - و شما بچیده میشود روز قیامت از من که چه مساله کردم با شما  
در رسانیدن احکام و عیال و اداسه امانت نصیحت - و انتم قائلون پس چه خواهید گفت شما - تا و انتم انک قد  
بلغت و ادیت و نصیحت - گفتند صحابه گو ای سیدم یا یعنی پیش خدا که در تحقیق رسانیدی رسالت را را داد که در  
امانت را نصیحت کردی است را نصیحت خالص شدن و غیر خواهی نمودن - فقال باسعد الساجد پس اشارت



کرد آنحضرت با گشت شهادت خود بر قبا الی السهار - و حالیکه بر میدار و آن انگشت را بسوی آسمان - و میگوید ای  
 الناس و اما لیسر و انید و می نمیدان را بسوی مردم و فی الصراح النکته کالقطعه یعنی نمک - اللهم تهمل اللهم تهمل فخره و زکوة و با  
 نکته مراتب - سه بار گفت این کلمه را یا نه بار کرد و اشارت و نکته است شهادت و را بعضی گفته اند که نیکتا مواب آن است که  
 بپای سر و دره باشد بجای تاسه فوقانیه و در مشارق گفته که روایت یا تباد و نقطه فوق اوست و بعضی متعین گفته  
 که فواشش بیا یک نقطه و منتهی تکبیر برگردانیدن و میگوید آن یعنی رو و قلب و سه بجانب مردم اشارت کنند و  
 بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود و اتمی و نظیر انصاف معنی نکته بقو قانیه غیر ظاهر است اگر چه بقو قانیه کلمه ای مجاز  
 از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هم در روایت آورده و گفته بقو قانیه لیسر المعنی - ثم اذن بلال - لیسر بانگ ناز گفت  
 بلال - ثم اقام - لیسر اقامت گفت و تکبیر بر آورد و فصلی از نظر - پس گزار داد آنحضرت نماز پیشین را - ثم اقام لیسر اقامت  
 گفت بلال - فصلی از نظر پس گزار داد آنحضرت نماز دیگر را - و لم یصل بینهما شیئا - و نگذاشت میان نماز هر دو عصر چیزی را  
 از منین روایت و فوائد و درین استعجال و قوت است اینجائی پرسند هیچ جای است که فرض را بجهت نفل ترک دهند  
 چرا بگویند و عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال و قوت که نفل است ترک میدهند ثم ركب  
 حتی اتی الموقف - پس سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد بجای ایستادن را در عرفات - فجلجل بطن ناقه القصو الی الفحرات  
 پس گردانید شکم ناقه خود را که قصو بود بسوی فحرات جمع مخزن سنگ بزرگ و در روایتی فحرات با فطش شیر سنگهای خود  
 و سیاه نزدیک جبل رحمت که در آنجا موقت آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم - و جبل جبل الشاه بین یدیه و استقبال  
 القبلة و گویند جبل الشاه را که نام موشی است هم در آنجا پیش رو دست خود یعنی پیش خود و در و سه آورد بجانب قبله  
 جبل الشاه - سه همد و سکون بپای موهده رنگ که در آنرا فاده باشد و گفته اند قوه رنگ سطر و جمع وی جبال است  
 و بعضی گفته اند جبال بجا در رنگ مانند جبال بجم و غیر رنگ و مشاهه لضم هم جمع ماشی و اضافت جبل بشاه از جهت اجتماع  
 ایشان است و در بعضی عیاض گفته که مراد بجبل المشاهه صفت مشاهه محل اجتماع ایشان است تشبیه کردین  
 ایشان را بجبل رحل و موقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات در آنجا بود و اگر چه موقت شریف بشخصه تعیین شده است  
 اما باید که در گردین موقت می شده باشد گاهی آنجا و گاهی آنجا نزدیک پنهانای قدیم که آنجا است که عامه مردم آنرا بطین  
 آدم خایه السام میگویند شاید که موقت شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود - فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس  
 پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه غروب آفتاب - و در هیئت الصفرة فلیکانه و رفت ز روی اندر یک - حتی  
 غاب الشمس - تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد در یک غروب است  
 و بدون اسامه و پس خود سوار گرد و اسامه بن زید را - و رقی - و برگشت بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد و سیر  
 حتی اتی امرز و نقه - تا آنکه آمد منزل و را که موشی است و در میان عرفات و منی و بقیوت در و سه نژاد واجب است

و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجه تسمیه وی نیز در لغت نیست که مشتق از زلف  
بمعنی قرب است و مردم در دو سه قریب یعنی که محل مناسک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هم وارد جا و باب داده را  
گویند و زمین این موضع همچنین واقع شده است و در زلفه راجع به جمع و سکون هم نیز گویند و مردمی است از این  
عباس که میان آدم و نوح و درین موضع اجتماعی واقع گردانی حاصل شده و تبارت و عرفات شده بود و الله اعلم  
بالصواب - فصل به المغرب یا العشاء - پس گزاردا آنحضرت در زلفه مغرب و عشاء را - باذان واحد و اقامت  
بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گزارده بود و این ندب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است  
و نزد امام ابوحنیفه به روایتی از امام احمد و بسیارے از علما بیک اذان و یک اقامت زیر آنکه عشاء ایجاب وقت  
فرد است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر و غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در  
صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و نزد می نیز این را تحسین و تصحیح نموده - و لم یصح بیننا شیء - و اگر از نماز  
نفل در میان مغرب و عشاء چیزی است و سجد نفیم سین نماز نفل را گویند - ثم یضبط سائر سجدتها و آنحضرت و نحو آن  
رفت - حتی طلع الفجر - تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به سجده برینماست با وجود آنکه سنت دائمی و علی بن ابی  
علیه و سلم بود - فصلی الفجر بین الصبح - پس بگزارد نماز فجر را در مناسک ظاهر شد مرا و فجر و ازین کلام معلوم  
میگردد که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را و غیر وقتش و در وقت  
گزارد در تاریکی و صواب آنست که در وقت گزارد و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نگرد آنحضرت  
راصلی الله علیه و سلم بوحی یا بحجت کمال علم و سه ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد آنکه در غیر وقت گزارد نیست  
در غیر وقت مسموم گزارد و سخن دین باب در وقایع مسموم گذشته است غلبه کرد - باذان و اقامت پس گزارد نماز  
فجر باذان و اقامت این را براسے دفع قوم گفت که با وجود آنکه استقبال نمود و یکبار گزارد اما اذان و اقامت که سنت  
ستمره بوده ترک نداد - ثم رکب القصور حتی اتی الشرا الحرام - پس سوار شد ناقه تا آنکه آمد بر شتر حرام که نام غوثی است  
در مزدلفه که آنرا قریح میگویند بقراف و قریح ناس و حارمه در آخر که قریح در جایت است و قریح در آن میگرد چنانکه  
گذشت بد آنکه در باب حج مشر حرام و شاعر و شاعر - حج تدک و دیگر و در شاعر جمع شمس است و شاعر جمع شعیه  
مراد اموریج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعور یعنی علم است - فاستقبل القبلة - پس روسته آمد و  
آنحضرت قبله - فدعا کبره و بله و حده - پس دعا کرد و حق سبحانه را بیکبار و تبلیل و توجید یا کرد و او را علم نزل  
و اتفاقا حتی سفر جدا - پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشید و کار دین  
و قریح بزلفه واجب است نزد ما - فخرج قبل ان یتطهر - پس براند و پیران آمد از مزدلفه پیش از آنکه  
بر آید آفتاب - و اردن الفضل بن عباس - و در وین گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسرار

بن نیدار و لیت ساخته بود - حتی الی بطن حشر تا آنکه آمد بطن و او سه بخسیر را بغنم میسّم و فتح حاکم سرین  
 مشد که میان نزول و نجات و برنج است میان هر دو باره ازان است و باره ازان است ازین جهت از حشر یعنی مانده شدن  
 تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگزارند گذرندگان را یا مانده گردانیده است اجماع نیست را چنانکه در بیان حکمت  
 آن معاموم گرد و متحرک قلیلا پس جنبانید مانده زانده که و تیر را ندان و از بعضی احوال و بیست مفهوم میشود که سخت تر از آن  
 شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت و از سه ست و سنج ست شتاب رفتن از این وادیه و اگر  
 پیاده است تیر و دور اگر سوار است تیر را ندان و از بعضی احوال و از بعضی احوال کرده اند و در سبب حکمت تیر را ندان  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا قدر این وادیه و مشهور آن است که این مکان نزول عذاب بود و بر اجماع اهل کتب  
 هم بیت الله زاده الله تعالی و تکریم آمده بودند پس سنج داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت شده است  
 در صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیر گذشتن و گردن و عبرت  
 گرفتن ازان و همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شده در و سه عذاب خدا و در مواضع که نازل شده  
 که از علمای شافیه است نقل کرده که سبب و سه آن است که نصاری ایستادند و در و سه چنانکه رافعی  
 گفته یا شمرکان عربی ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بنی الفت ایشان و امام شافعی در این گفته  
 که جائز است که این تیر گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جا سه بودن شایسته  
 و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متسکی بنوعی گرد که چون تیر گذشتن از مکان نزول عذاب  
 مشروع است این تیر ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلبه محض است زیرا که آنحضرت تیر گذرندگان را  
 به تیر گذشتن جهت خوف حق و شهود و قهر و جلال او است تعالی و تیر از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذاب نازل شده  
 تا آنکه اگر می ایستاد نازل میکرد و عذاب این بابان اصلا نمی ماند و با وجود آن چون صحیح نبی و شیخ و وعید و در گذشتن  
 از طاعون دارد و شده این قیاس در مقابل نص است و فائده ندارد و در گذشتن در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه  
 کسی در خانه شسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن با بقا و دن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستاد سوز  
 از اینجا باید پیرا آمد اگر این را بران قیاس کنند تیر صحیح نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا توهم محض است و فرق است  
 میان اسباب فحشه و همیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در همیه منافی است و اینجا خبر منع و نهی واقع نشده  
 و بر اثر کسب آن وعید و پیشترک مواخیه واقع شده و دیگر چه جاسی سخن است اعاد ما الله من موجبات تخط و سبب  
 عذاب به هم سلک الطریق الوسطی بتر رفت آنحضرت میان راه را و این غیر رایجی است که ازان رفقه بود آن راه  
 سخت را طریق ضعیف میانه بود و مجرب و تشدید موحده و این را طریق بازمین که نام و گوهر است بکسر زای  
 و فتح هم و لند در وقت رفتن بر وادیه بخسیر گذشتن بود - التی تخرج علی الحجر و الکبر - آن راهی که بیرون می آید

بر جمهره اولی که در جانب مزولفد قریب مسجد خیف مبت مقبره تعیین طریق است اما امر و زان جمهره میگذرد و در محله میماند  
 که در جانب که است او را جمهره عقبه میگویند و عقبه یعنی رتاق را در کوهِ و این جمهره در دست راست و بقیه عقبه که آنها  
 که در زمین صفات بارست و احکام رمی چهار تفصیل در باب خود میاید حتی آتی الحیره التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت  
 و در آنکه زیر درخت است هر دو عین جمهره عقبه است که مذکور شد فرمایا بسیج حصیات پس انداخت و در سه هفت سنگیزه  
 یکبار یکبار کل حصاه مشا و در حالیکه کبیر میگفت با هر سنگیزه از آن سنگیزه با مثل حصی الخندق - مانند سنگیزه ها نه خندق  
 بفتح فحاصه و سکون ذال حجتین سنگیزه انداختن با انگشتان خندقه کبیر هم و سکون خافلاخن و صورت خندقه آن است  
 که سنگیزه یاخته دارد و انگشت سیاه میگیرند تا میان ترا انگشت و سیاه نهاده می اندازند یا خندقه میسانند از چوب  
 و بوسه می اندازند و در حدیث از خندق نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگیزه است و دفعه دیگر  
 و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خندق را بمقدار دانه یا قلار بعضی گفته اند کلاں ترا از خود و خود ترا از بند و بعضی مثل پشک  
 گو سفند - رمی من لطن الوادی - انداخت آنحضرت سنگیزه ها را از میان دودی که جمهره در آنجا است - ثم انصرف الی  
 المنحدر پشتر باز برگشت آنحضرت بسوی قربان جاس که در منا بود - فخرنا و سنین بدنه بید و پس نحر کرد آن حضرت  
 شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و بیان نحر و ذبح و آنکه سنت در شتر نحر است  
 و در غیره ذبح و در باب انجیه گذشت - ثم اعطی علیا رضی الله عنه نحرانجر - پشتر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار و را  
 یعنی پس نحر کرد علی چیز را که باقی ماند بعد از نحر آن حضرت از شتران سابقا معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی  
 سی و هفت باشد - و اشتر که فی بیدیه - و شتر یک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه و قربان نه خود - ثم امر من کل بدنه  
 بمضغه - پشتر امر کرد آنحضرت به گرفتن گوشت پاره از هر شتر به نه بقیت واحد بن نعیم و سکون - فجعلت فی قدر -  
 پس گردانیده شد این گوشت پاره ها و در دیگی میپخت - پس پخته شد آن گوشت پاره ها - فاکلا من لهما - پس خوردند  
 هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت پاره ها یا از گوشت قدر و قدر و گوشت  
 می آید - و شتر با سن مردها - و نوشیدند از شور با سه آن مرقی بفتح میم و شور با بجهت آنکه مستحب است که از قربان نه  
 خود چیز را بخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در روایت آمده که تا که گردن فرمودند که هر که خواهد گریه و تراج کند -  
 ثم ركب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فافاض الی ایهیت - پس شتابی راند  
 بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج عید از وقوف بعرفه تا  
 تمام میشود و این افضل است روز نحر و بعد از سه نیز جایز است فصلی بکایه النظر - پس گزارد و در که نماز پیشین را  
 این روایت جایز است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گزارد پیشین را بنا بعد از آن  
 برگشتن از آنکه در روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است و در شرح مسین شده و الله اعلم - فاتی علی بنی عبد الله

نام جبرائیل است و منصب ستایہ زمرہ بہشت ایشان بود۔ یسوع علی زمرہ۔ ورحا لیکہ آب میداؤند مردم را بر  
 زمرہ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ انزعوا بی عبد المطلب۔ بکشید آب از زمرہ اسے پسران عبد المطلب۔ فلولوا ان  
 یطلبکم الناس علی ستایکم۔ پس اگر نمیبود غوث انیکہ غالب آیند بر شمار مردم در کشیدن آب از زمرہ و اجتماع و از و جام نشانی  
 بران از جهت اتباع فعل من و پیروان آید این منصب از دست شما۔ انزعثا علم۔ ہر آنکہ میکشیدم من آب از زمرہ  
 از جهت فضل و شرف این فعل۔ فلولوا و لولوا شرب منہ۔ پس دادند آنحضرت را دلوئی از آب زمرہ پس نوشید  
 آنحضرت اطمان آب این احکام در حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شدہ و احکام دیگر بعد از طوانہ ہست کہ در ایام نبی  
 آنرا میکنند در محل خود و کور گردان شمار اللہ تعالی۔ رواہ سلم۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع  
 صلی اللہ علیہ وسلم فی حجہ الوداع۔ گفت عائشہ بیرون آمیم ما با آنحضرت در حجہ الوداع۔ فنامن اہل البقرۃ و نامن اہل النجج  
 پس یعنی از کسی بود کہ احرام بست و بلیہ کرد و بقرہ و بعضی بود کہ احرام بست حج و بلیہ کرد حج۔ فلما قد منا مکہ فیس بنا سیکہ  
 قدوم آوردیم مکہ۔ فقال۔ پس گفت۔ رسول اللہ پیغمبر خدا سے۔ صلی اللہ علیہ وسلم من اہل البقرۃ ولم یبد فلیحل۔  
 سیکہ اہل کہ و بقرہ و مدی نہ فرستاد پس باید کہ حلال شود بر آید از احرام نبی احرام بند حج و ایام حج۔ من اہل احرام  
 البقرۃ و اہل النجج مع البقرۃ۔ و سیکہ احرام بست بقرہ و مدی نہ فرستاد پس باید کہ اہل کہ حج با عمرہ۔ ثم لا یحل حتی  
 یحل منما۔ بعد از ان حلال نشود تا آنکہ حلال شود از مدی و مدی را نہ فلیحل حتی یحل منما۔ و در دستہ اینچنین  
 آمدہ کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود و بقرہ کردن مدی خود مل بقرہ این حکم دارد۔ من اہل الحج علیتم حجہ۔ و سیکہ احرام  
 بست حج میں باید کہ تمام کند حج خود را۔ قالت۔ گفت عائشہ لخصنت۔ پس حیض کردم من۔ ولم الحف بالہیت۔  
 و طوانہ کرد و من بجانہ کہ براسے عمرہ۔ و لابین الصفا و المردہ۔ و نہ طوانہ کردم میان صفا و مردہ مراد بہ طوانہ انیمانی  
 و برسی نیز اطلاقی طوانہ آمدہ است۔ فلم ازل حائضا۔ پس ہمیشہ بودم من حائض حتی کان یوم عرقہ۔ تا آنکہ شد روز  
 عرقہ۔ ولم اہل البقرۃ۔ و احرام نہ بستہ بودم من کہ براسے عمرہ۔ فامرنی الہی صلی اللہ علیہ وسلم ان القض لاسی و تلبطہ۔  
 پس امر کرد مرا آنحضرت کہ بکشم ہر خود را و نشانہ کنم نبی بر ایم از احرام و بپاچ گردانم انچہ حرام شدہ بود با احرام۔ و ان الحج  
 و احرام بندم بعد از ان حج۔ و ترک العمرہ۔ و ترک کنم عمرہ را و نفعت۔ پس کردم من انچہ فرمود آنحضرت حتی قضیت  
 حجی۔ تا آنکہ تمام کردم حج خود را۔ بعثت منی عبد الرحمن بن ابی بکر غرستا و با من مبارکہ عبد الرحمن بن ابی بکر با شد۔  
 و ابن عبد الرحمن برادر عائشہ بود از یک مادر۔ و امرنی ان اعتمر مکان عمرتے۔ و امر کرد مرا کہ عمرہ کنم و برل عمرہ من  
 کہ فوت شدہ بود از من بجهت حیض و برآمدہ بودم از احرام آن من التیمم۔ احرام بندم این عمرہ را از تیمم کہ حاجی است  
 بیرون کہ بدو سہ میل نزدیکی تر زمین حل بجم و در آنجا حاجی است کہ از اسجد عائشہ میگونی یعنی جاے احرام بستن  
 و سے از آنجا و عمام الناس این تیمم را عمرہ گویند چون از براے عمرہ احرام از آنجا می بندند۔ قالت۔ گفت عائشہ۔

فطانت الذین کانوا الجواب للقرآن بالعبیة - پس طواف کرد آن کسانی که احرام بستند بودند براسه عمره بخانه کعبه - و بین العفا  
والمرقه - رستی کردند میان عفا و مرده - ثم حلوا - پشتر حلال شدند و برآیدند از احرام - ثم طافوا بالعبدان رجوعوا من منی -  
بعد از آن طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آیدند از منار و زنجیر طواف زیارت - و اما الذین جمعوا الحج و العمرة فانما  
طافوا طواف واحد - و اما آن کسانی که جمیع کردند حج و عمره و لا و قرآن کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر بر آ  
ج و عمره - ما - متفق علیه - و عن عبد الله بن عمر قال سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعبدة  
الحج - سمع كروا تحفرت بعمره بسوء حج - فساق معه الهدى من ذی الحلیفه - پس را ند و برآید با خود بدی لاندی حلیفه  
که آنجا سے احرام ست - و بعد آقا بن بالمره - و آقا نکرد پس ابلال کرد بعمره - ثم ابل الحج - پشتر ابلال کرد حج - فسمع  
الناس مع النبي - پس سمع کردند مردم با پیغمبر - صلى الله عليه وسلم بالمره الى الحج - بعمره بسوء حج چنانکه صورت  
متفق است - فكان من الناس من ابره و شتم من لم يهد - پس بود از مردم کسیکه بدی برآید با خود و بعضی از ایشان  
بود که بدی نبرد - فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس - پس هنگامیکه قدم آورد آنحضرت بکه گفت مردم  
را - من كان منكم ابره فان لا يحل من متي حرم منه - کسیکه هست از شما که ابر کرده پس بد رستی که و حلال نشود  
از حج چیز که حرام شده باشد - یعنی از احرام نه باید دوم بر آن حال که پوزه باشد - حتی یقینی حج - تا آنکه بگذارد  
حج خود را - و من لم يكن منكم ابره فله طعن بالبيت و بالعفا و المرقة - و کسیکه نباشد از شما که ابر کرده پس باید که طواف  
کند بخانه کعبه و بعفا و مرده - و لیقصر - و باید که قصر کند بر سر خود و ادنی این ست و لا خلق افضل ست - و لیحل  
و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آورد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست  
که ازین حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم شتم بود و اصبح آن ست که آنحضرت قارن بود و قابل  
این حدیث آن ست که مراد شتم منی لغوی ست که انتفاع و التناؤست و شک نیست که این منی در قرآن موجود  
از جهت اکتفا از و فسک فسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت و سبطین  
اسناد و بسبب ست چنانکه میگویند بنا کرد و پادشاه شهره سازیرا که چون بنا بامر اوست گویا و بنا کرده اند وایت آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف بود پس و بعد آن ست که نخست احرام حج بست پس اذان نیت عمره کرد و قارن  
شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها براسه حج احرام بست و افراد که در این تارایات بجهت تطبیق میان  
روایات کرده اند و کلام و رین مقام بسیار است و شرح منوال سعادت ذکر کرده شده است و الله اعلم بالصواب  
حال شتم را که بدی نکرد و بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد - ثم لیحل الحج - پشتر باید که  
چون ایام حج بر سر رسد احرام بندد براسه حج - و لیهد - و باید که ابر کند که بدی کردن را راقبت دم نمودن واجب ست  
و تنبیه براسه شکر کردن - سی این نعمت که توفیق ادا سے هر دو فسک یافت - تمن لم یجد یا پس کسیکه نیاید بدی را

فليعلم ثم إن في الحج - ليس بأبدي - روزه واروزه روز و روزه سه هر روز که باشد و انفسل آن است که سابع و ثامن و تاسع  
 مدار و بعضی گفته اند که پیش از تاسع وارو - و سبعة افرج الى الله - و روزه وارو هفت روز و فیکه برگرد و بسوسه خانه  
 خود که مجموع و روزه باشد و قرآن مجید مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود و سبعة افرج ثم من بعضی تفسیر کرده اند  
 آنرا رجوع بابل و بعضی بفرانج از اعمال حج و سب آمدن از منازح رجوع بکعبه بفرانج گفته که نه هب الی حنیفه این است و طبعی نیز  
 موافق آن گفته اند و هر گاه گفته که از رجوع الی الله و طاهر این حدیث موید این مذہب است و چون آنحضرت قدوم آورد  
 بکعبه و امر کرد اصحاب را بدینچه کرد و فطانت حین قدم مکة پس طواف کرد و هنگامیکه رسید بکعبه - و استلم الرکن اول شمی - و بر سر  
 حجره نمود و نخست از هر چیز - تم غلبه طواف - پشتر بود که در دو رکعت در چنانکه گذشت در سه طواف که آنرا شمی میگویند  
 که یکبار و دو کعبه شستن است - و شمی اربعاً - و شمی که در بطریق متداوله است چهار مجموع هفت طواف و مشروط شد که آنرا طواف  
 گویند بفرانج حین شمی طواف بالبيت عند النقام یقیمین - پشتر گرد و هنگامیکه تمام کرد طواف بیت ساز و مقام ابراهیم دو  
 نماز را - تم سلم پشتر سلام داد - فالتفات - پس برگشت از نماز - فالتفات الصفا - پس آمد کوه صفا - فطواف بالصفا و روزه  
 سبعة طواف - پس طواف کرد و صفا و روزه هفت طواف مراد طواف اینجا گشتن است میان این دو کوه هفت بار که  
 آنرا سعی بین الصفا و المروه گویند تم لم یحل من شمی حرم منه - پشتر حلال شد آنحضرت از هیچ چیز که حرام شده از دو  
 و از احرام نیز آمد زیرا که قارن بود اگر شمی هم بود و شمی با خود داشت - حتی قضی حجه و نحر بدیوم النحر تا آنکه گزارد و حج  
 خود را و نحر کرد و بدی خود را و روزه نحر - فافاض - و رخت بسوسه مکة یعنی از منی بکعبه آمد - فطواف بالبيت  
 پس طواف کرد و بخانه کعبه طواف زیارت - تم حل من کل شمی حرم منه - پشتر حلال شد از هر چیز که حرام  
 شده بود از روزه حتی نسا و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نسا و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام  
 برآمد - ففعل مثل فعل رسول الله - و کرد مانند آنچه کرد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم من ساق الهدی من الناس  
 کسیکه سوق بدی کرد از مردم شفیق علیه - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 بنده عمره استمنا بها - این عمره است که منفعت گر قیم بادران - فمن لم یکن عنده الهدی فلیحل الحلق - پس کسیکه  
 نباشد نزد روزه بدی پس باید که حلال شود و حلال شدنی همه سفان العمره تم دخلت فی الحج الی یوم النحر - زیرا که عمره  
 پی تحقیق در آمد و رجوع ثار و زیارت شرح این معنی گذشت - و رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی - و این  
 باب تقی است از فصل ثانی

الفصل الثالث - عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله بن ناس می - روایت است از عطاء گفت شنیدم  
 جابر را در میان مردمی که شریک بودند بن و شنیدم - قال - گفت جابر - اللهم اصحاب محمد - احرام بقیتم که اصحاب  
 محمدیم - صلی الله علیه و سلم با حج خالصا و حده شیخ ساده و بی انبیرش نمودند - قال عطاء قال جابر - گفت عطاء که گفت جابر -



تقدم النبي ليس تقدم آوردن پیغمبر صلی الله علیه وسلم مع راجع من ذی الحجة - و در صبح شب چهارم که گذشته بود از ما  
 ذی الحجة - فامرنا ان نحل - پس امر کرد و آنحضرت را که حلال شویم و از احرام برآئیم - قال عطار - گفت عطار در تفسیر  
 قول جابر که امر کرد و آنحضرت را که حلال شویم - قال - گفت آنحضرت - خلوا واصيبوا النساء - از احرام برآئید و برسید  
 زنان را - قال عطار لم نعلم علم سادو واجب مگر و انبیه شده به ایشان رسیدن زنان - و لكن احلن لهن و لیکن حلال  
 گردانید زنان را بر اسی ایشان و مباح گردانید و طے ایشان را - نقلا لما لم یکن بیننا و بین عرفة الا نس - پس گفتیم  
 که هنگامیکه نباشد میان ما و میان عرفة مگر پنج شب - امرنا ان نقضی الی نسائنا - امر کرد و ما را که برسیم بسوی زنان  
 خود و به شصت کنیم ایشان را - فنامت عرفة فقطرنا کینا الی نسائنا - پس بیاییم عرفة را در حالیکه می چکاند آلتها بسوی مردی  
 با آب منی قطره چکیدن و چکانیدن و ندانیدیم ذکر است بختی بر خلاف قیاس - قال - گفت عطار - یقول جابر -  
 در حالیکه اشارت میکند جابر بدست از بر است چکانیدن و انداختن بی - کالی الطرالی قوله بیده بجر کما - عطا میگوید  
 گوید که من نگاه میکنم آلت من بسوی اشارت جابر بدست خود که می چکاند و دست خود را از بر است نمودن صورت ذکر  
 قال - گفت جابر - تمام النبی - پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فینا - در میان ما - قال قد علمتم  
 الی انقالم الله - تحقیق دانسته اید شما که بد رستی که من پیغمبر گارترین شما ام و در بعضی نسخ علی الله یعنی گار است  
 ترین شما بر خدا - و احد فکم - و راست گوئید شما ام - و ابکم - و نیکو کارترین شما ام - و لولا لایه من کلمات کما تحلون  
 و اگر نمی بود بدی من بر آینه حلال می شدم من چنانچه شما حلال میشوید - و لولا استقبلت من امری - استقبلت من امری  
 الهی - و اگر پیش میدانستم از کار خود چیز را که پس دانستم یعنی اگر میدانستم که بر آمدن از احرام این چنین شما  
 شاق خواهد آمد غیر اندم بدی را و من نیز از احرام می برآمدم - خلوا - پس حلال شوید و برآئید از احرام که حکم الهی بر شما  
 چنین است - محلنا و همنا و اطمننا - پس حلال شدیم ما و شما و اطمینان یافتیم - و بر مع رضاء و اطاعت و فرمانبرداری کردیم  
 قال عطار قال جابر - گفت عطار که گفت جابر - تقدم علی رضی الله عنه من سعایه - پس قدم آورد و امیر المؤمنین علی رضی  
 ازین که بر اسی که رفتن صدقات رفته بود سنی و سعایت خراج و باج سعای باجستان - فقال کم اهلک - پس گفت آنحضرت  
 علی را به چه چیز زخمی نوع احرام میستی تو - قال با اهل به النبی - گفت علی رضی الله عنه احرام بستم بخیر و نوعی که احرام  
 بست آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله - پس گفت مر علی را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فامر و اکث حراما  
 پس ادا کن یعنی بران بدی با خود و رنگ کن و بایست که در حالیکه محرمی چنانکه من کرده ام - فقال و اهدی الی علی  
 مر یا - گفت جابر پس گرفت بدی بر اسی خود علی رضی الله عنه - فقال سراقه بن مالک بن حنظل - پس گفت سراقه -  
 یا رسول الله العاصم انما لا بد آبرایه اسال است این حکم یا بر اسی همیشه است - قال لا بد - گفت آنحضرت  
 جرای همیشه است چنانکه در فصل اول گذشت - رواه مسلم - و عن عائشة رضی الله عنها انما قال الله و رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم لاریع مضین من ذی الحجۃ - گفت عایشہ قدوم آورد آنحضرت یعنی یکہنگامیکہ چہا رشب گذشتہ بودند از ذی الحجۃ - او خمس - یا پنج شب - فدخل علی وہو غفیان - پس درآمد آنحضرت برین و حال آنکہ وسے خشناک ست یقلت من اغضبک - پس گفتم من کہ در غضب آورد ترا - یا رسول اللہ اذ علمہ اللہ النامہ - در آرد او را خدا سے تعالی در آتش و نزع - قال - گفت آنحضرت - او ماشرت الی امرت الناس بامرہ - آیا نمیدانی و خبر نداشتی کہ من امر کردم مردم را بامرہ - فاذا هم تیر و دون پس ناگاہ مردم تر دو و دو وقت میکنند در اتشال آن - و لو انی استقبلت من امر ما استدربت ما سقت المدی سی - و اگر می بود کہ پیش میداستم من از کار خود چیز سے را کہ پس دانستم نمی آوردم و میراندم ہی را سہراہ خود یعنی اشتربہ - تا آنکہ می خریدم ہی را اکنون بعد از احرام شتم احل کا حلوا - لپترہ حلال میشود چنانکہ حلال شدند

مردم - رواہ مسلم

## باب دخول مکہ والطواف

ذکر کرد درین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید باز کدام جانب بدر و و وجہ وقت در آید و ذکر کرد کیفیت طواف را و آنچه لازم ست اورا از ہتلام حج و جز آن و کسب نبی ہلاک و نقصان کردن ست پس این بحدہ تشریف را ازین کہ میگویند کہ وسے ہلاک میکنند و ناگس و فاسے میگردد و اندکنا بان را و ہلاک میکنند مر کسے را کہ ظلم کند و الحاد و زور و در آن و کہ نیز میگویند و یک نبی کو قتل ست از جہت کوفتن وسے اعناق جباران را یا از جہت از دوام خلافت نزد و کہ موجب وق اعناق ست یا از جہت آنکہ وسے میگویند مردان را وسے شکستہ قوت و تیزی ایشان را بربا یست و عجاہ و طواف گشتن گرد چیز سے اکنون غالب آندہ و اسم شدہ گشتن گرد کہیہ را و ہا اللہ تعالیم و تشریف

الفصل الاول - عن نافع - قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکہ الا بات نبی طوی - گفت نافع کہ ابن عمر بود کہ قدوم نمی آرد و کہ را مگر آنکہ شب میکرد و نبی طوی بقیع طاسے حملہ و ضمیم و کسر نیز آندہ و فتح اصح و افصح و اشہر ست بہ تنوین و سبہ تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ حتی یصلح و یصلی - تا آنکہ صبح میکرد ابن عمر و غسل می بر آورد و نماز میکرد و طاهر آن ست کہ مراد نماز نفل ست برای در آمدن مقام شریف فیدخل مکہ نہا را پس درآمد مکہ را روزانہ - و اذا نفر منها من نبی طوی و بات با حتی یصلح و یدکر ان النبی - و ذکر میکرد ابن عمر کہ پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک - بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از بیوت نبی طوی و غسل و صلوة و درین حدیث استیجاب در آمدن مکہ در در دست تا بہ بینہ کہیہ را و دعا کند و الا ان عادت جاری شدہ بہد آمدن وقت سحر مکنے را کہ می آیند از جہہ و سنت موافق اول ست و اگر چہ جلوه جمال محفوفتے و حالے دیگر سے بخشد و لیکن ظہور سلطان غرت و ابستہ و جلالت بیت اللہ را و ہا اللہ تعالیم و تشریف اورد وقت چاشت اظہر ما ہر ست عرف ذلک بالذوق والحمد للہ رب العالمین علیہ - و عن عایشہ رضی اللہ عنہا قالت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

عليه وسلم لما جاء مكة دخلها من اعلاها - گفت عایشه که آنحضرت هنگامی که می آمد از آن بالا می آمد که همان جانب  
 زمی طوی است و معلوم می شود که است همان جانب است و معلوم می شود که است و معلوم می شود که است و معلوم می شود که است  
 نعیم می شود و معلوم می شود که است و معلوم می شود که است و معلوم می شود که است و معلوم می شود که است  
 عروه بن الزبیر که از کبا تا بعبین و ثقات ایشان است و خواهر زاده عایشه صدیق است و پس از اسباب است ابی بکر و سید  
 از عایشه که گفت - قسح البنی - به تحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاجترخی عایشه ان اولی شیء بدایه حین قدم مكة  
 قوضا تم طاف بالبيت - پس خبر داد که عایشه که نخست خبر داد که آنحضرت بدان خبر در وقتیکه قدم آورد و که را  
 این بود که آنحضرت وضو کرد و پیر طواف کرد و بخانه کعبه و این طواف و الطواف قدم گویند تم لم یکن عمره - پسر نبی و عمره -  
 تم حج ابی بکر و پسر حج کرد و ابوبکر - و کان اول شیء بدایه الطواف بالبيت تم لم یکن عمره تم عمر عثمان مثل ذلك یعنی آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و این خلفای ثلاثه رضی الله عنهم بکه آمدند نخست کاری که کردند طواف کردند و پیوسته عمره بجا می آوردند و بعضی  
 روایات هم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است و لیکن حنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث  
 سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدم بکعبه عمره کردند و لیکن هر که مسوق بهی کرد و بود بر احرام باقی ماند و هر که مسوق  
 نگردد بود از احرام برآمد مگر آنکه مرادش عمره فسخ حج بجمعه و برآمدن از احرام است و عروه این کلام را در و کسی گفت که عمره کرد  
 که آنحضرت فسخ حج بجمعه نمود و بیان کرد که آنحضرت بر قرآن خود باقی ماند مگر آن کسی که مسوق بهی کرد و او را فرمود که از احرام  
 برآید و فسخ حج بجمعه کند و بعد از عمره احرام دیگر بر جای حج به بند و متفق علیه - و عن ابن عمر - قال کان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم اذا طاف فی الحج او العمره اول بالقدم - بود آنحضرت که چون طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدم  
 آوردن سعی ثلاثه طواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط هر بار مثل است که بیان آن گذشت - مثنی اربعه  
 و میرفت بر و ش معا و در چهار شوط طواف که عبارت است از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند  
 یعنی تنگ و در رسائل مناسک همین فسط شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جامع از فضا اطلاق این فسط را کرده  
 داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان کرده اند که گویند که طواف و لا یبطل بریم و در و نیز شوط فسط  
 است چنانکه در کتاب اطلاق شیر بر مدینه مطبوعه گفته اند هم سجد سجدین پسر میگردارد بعد از طواف و در رکعت شوط  
 بین اصفاء المروه پسر طواف میکرد یعنی سعی میکرد و میان صفا و مروه پس رمل و طواف میگردارد و سعی است متفق علیه -  
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - و هم ان ابن عمر است که گفت رمل که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بین الحجر الی الحجر  
 از حجر سو تا حجر هود سه بار - مثنی اربعه و شوی که چهار بار - و کان سعی بطن السیل اذا طاف بین اصفاء المروه بود آنحضرت  
 که سعی میکرد در فضا جایی سیلان آب چون طواف میکرد و میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت - رواه مسلم -  
 و عن جابر عن قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما قدم مكة فلی الحجر فاستلم بهنکیکه قدم آورد آنحضرت که را آنحضرت

یعنی ابتدا سے طواف الحجرا سود کرد۔ ثم مشی علی یمنہ۔ پشتر مشی میکہ و بر دست راست خود از برائے طواف۔ ثم رمل  
تثلاً و مشی اربعاً پس رمل کرد و در سه طوفہ و مشی کرد و چارہ ر۔ رواہ مسلم۔ وعن الزبیری بن عربی۔ تابعیست ثقات  
میکند از ابن عمر و غیرہ سے روایت است از دوسے یک حدیث در استلام حجر۔ قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام  
الحجر۔ گفت سوال کردم دوسے از ابن عمر از بوسہ دادن حجر اسود۔ فقال۔ پس گفت ابن عمر۔ روایت رسول اللہ  
و یرم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یتدق بقبلیہ۔ استلام میکرد و او را بوسہ میداد و اس بقا معلوم شد کہ استلام  
شامل لمس بید و تقبیل ہر بان ہر دو راست و گویا مراد با استلام این جاس بیدست بقرنئہ مقابلت بتقبیل  
رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لم ار النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستلم من البیت الا الالفین  
الیما بین۔ گفت ابن عمر ندیدم من آنحضرت را کہ استلام میکرد و از خانہ کعبہ گرد و رکن یانی را کہ حجر اسود دست و رکن  
یانی کہ محاذی اوست رکن یانی نام ہین رکن است و لیکن اینجا ہر دو رکن را یانی خواند بطریق تغلیب و بیت  
دو رکن دیگر است یکی رکن عراتی دیگر رکن شامی و ہر دو را شبایان میگویند و دو رکن یانی را افضل است  
باعتبار بقاے ایشان بر اصل بنا سے فلیل علیہ السلام ازین جهت تخصیص کردہ شدہ اند با استلام و رکن  
اسود افضل است بوجہ حجر اسود و دوسے و لہذا تقبیل کردہ میشود و دو رکن یانی اکتفا بمس میکنند و از حضرت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقبیل رکن یانی ثابت نہ شدہ و جمہور برین اند و در استلام رکنین شامین کلام  
ذکر کردہ ایم از شرح سفر السعادت الصحیح لفظ یانی در شرح کردہ شدہ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس  
رضی اللہ عنہما قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجة الوداع علی بعیر۔ گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت و حجة الوداع  
بر پشتر بیتلہم الکرکین بحجن۔ در حالیکہ استلام میکرد و حجر اسود را بچپہ سے کہ در دست و سے بود بان چوب اشار  
بچپہ میکرد و چوب را بوسہ میداد و بحجن کعبہ مسم و سکون حاسکے معلوم دفع جم چوب سرج مانند چوگان متفق علیہ  
و عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یألف بالیت علی بعیر۔ ہم از ابن عباس سب کہ آن حضرت طواف  
کرد بخانہ پشتر کلماتی الی الکرکین اشار الیہ بشی نے بیدہ ہر گاہ کہ می آمد و میرسید ہر حجر اسود اشارت میکرد  
بہو سے و سے بچپہ سے یعنی بر چوبی کہ در دست مبارک و سے بود۔ و کبیر۔ و کبیر ی بر آورد و ورین حدیث  
بوسہ دادن آن چیز مذکور نیست۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی الطفیل۔ صحابی است آخر الصحابہ  
موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المؤمنین علی بود رضی اللہ عنہما۔ قال روایت رسول اللہ گفت و یرم  
پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یطوف بالبیت و سلم الکرکین بحجن معہ تقبیل الیمین۔ طواف میکرد بخانہ و استلام میکرد  
رکن را بچپہ کہ با د بود و بوسہ میداد و بحجن را ورین حدیث استلام رکن است بچوب و تقبیل آن و در حدیث  
سابق اشارت بحجن بود و محمل آنکہ ہر چہ استطاعت دار و بکند بوسہ یا استلام یا اشارت بہرست یا بچوب



پس در آمد که را - فاقبل الى الحج - پس در و سب سے حج اسود - فاسلمه - پس اسلام کر و حجر را - ثم طاف بالبيت  
 پشطران کو بخانه - ثم اتى الصفا - پشتر آمد بحیل صفا - فعلاه - پس بالا بر آمد اورا - حتی ينظر الى البيت - تا آنکه نظر میکرد  
 بخانه - فرغ من يدیه - پس برداشت هر دو دست را بحیل نذر که را الله ماشاء ویدعو - پس گشت که ذکر میکند خدا تعالی  
 را که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسو سے خانه دست بر میداشت و دعا میکرد و دیگر مراد از حدیث  
 سابق در غیر این حالت که صعود صفاست باشد والله اعلم - رواه ابو داود - وحنان ابن عباس رضی الله عنہما  
 صلی الله علیه وسلم قال الطوان حول البيت مثل الصلوة - طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب - الا  
 انکم تملون فيه - پس فرق این است که شما سخن میکنید در آن سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکه نماز او درین جبارت  
 ایما کی گشت که اگر سخن کند بهتر است - فمن تکلم فیه فلا تکلم الا بخیر - پس کسیکه سخن کند در طوان پس باید که کلم کند  
 مگر نیکی یعنی سخن نیک کند اگر چه از خمس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت  
 در طوان چنانچه در نماز شرط است و مذنب است و لیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه بن کل الوجود مراد  
 نیست زیرا که طهارت ثوب و استقبال قبله و قرائت و سایر ارکان معتبر نیست و لیکن طهارت افضل است نزد ما  
 و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طوان و بعضی میگویند که براس غیر با طوان افضل است که غنیمت است و  
 جاسی دیگر خواهند یافت - رواه الترمذی والنسائی والدارمی و ذکر الترمذی جماعة و نقوه علی ابن عباس - و ذکر کرده است  
 ترمذی جماعة را از رواه که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است و لیکن  
 علامه آنست که این بوقت در حکم فروع خواهد بود والله اعلم و حقه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 نزل الحجر الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت - و هو شایع فیما فی الملبین حیوی و حال دخول تحت تبر بود و سیفیه  
 از شیر - فتودته خطایابی آدم - پس سیاه گردانیده است او را گناہان اولاد آدم و رسیدن دستهای ایشان  
 رواه احمد و الترمذی فقال هذا حدیث حسن صحیح - و گفته اند که درین حدیث امتحان ایمان مراد است اگر کامل الایمان  
 است قبول می کند آنرا بے تردد و بے تاویل و ضعیف الایمان متردوسیکر و دو کافر منکر میشود و لعمری درین حدیث  
 چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم با احتمال آن کند باشد تا تاویل کنند و صرن از ظاهر نماند و قول اهل زیع که با آن  
 ایم نبصوب که بهشت و آنچه در دست از جواسر بیان و مخالف است بحقیقت چیزی را که مخلوق اند و درین دار فانیه  
 زخه اص و لوازم و در زوال و فساد و احاطه آفات بدان و باین حجر خود آفات بر سید تا آنکه از دست قریب ملاحظه  
 شکست که هنوز نشان آن در و سب باقی است و جواش آنست که تواند که بعد از نزول در و در دنیا آن احوال  
 متغیر و تبدیل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده اگر سنگی و تشکی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد  
 چودن او از خشت جهت وجودین و سبکت و شرف و کرامت است گویا چیزی است که از بهشت آمده است

و سفید بودن او و سیاه گشتن او و گنایان او میان جنبه است مراد میان راکه عبرت گیرند که گنایان در جوار تاثیر میکنند  
 چه و لباس ایشان و این همه تر و در شک و تاویل از ظلمت باطن و حیل نفس ست و راه راست آن ست که بظاهر  
 آن ایمان بیایند و حقیقت آنرا به علم الهی تفویض نمایند بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده برین تبیین  
 و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بابت التوفیق - فائده - مشهور شده میان مردم که باقی مانده است  
 در حجر اسود و سفیدی چونکه آن سفیدی میر و می آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت و فقیر حقیر درین تبحر بود که این  
 را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ نگه فارسی که تصنیف کرده گفته که این خیر ذکر کرده است که در حجر اسود فقط سفیدی  
 صغیر شرف و بود و رحلت این خیر در سند پانصد و هشتاد و نود و فقیه سیاهان عقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من  
 در حجر اسود سه جاسفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در هفتاد و هشت بود و الله اعلم  
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الحج - و هم از ابن عباس ست که گفت آنحضرت در شان حجر اسود  
 و الله لیثبتن الله لکم العقیقه بخدا سوگند هر آینه می برانگیزد حجر اسود را خداست تعالی روز قیامت - له عینان بهیرون  
 در حالیکه مرا و در چشم ست که می بیند آن و چشم می شناسد کسی را که استلام کرده است او را و مسان لیطیق  
 و زبانی ست که سخن میگوید بآن - یشهد علی من استلمه حتی - گواهی میدهم و ترتیب و حافظ میگردد و هر کسی که استلام  
 کرده است او را حتی یعنی بایمان و صدق و یقین - حسبہ الله - گواهی میدهم حتی راستی و انجیدیت نیز محمول ست  
 بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد بصیر و نطق و جهادات و تاویل میکنند آن کسانی که در دل ایشان نیل  
 و تقلب ست و میگویند که این کنایت ست از تحقق ثواب تسلیم و عدم ضیاع اجر و سعی و عجب ست از بهیاد می  
 که میگوید غالب بر ظن آن ست که مراد همین ست اگر چه ممکن نیست حمل او بر ظاهر و بیع عجب نیست از بهیاد  
 زیرا که در محمول ست نیز بر تقلب و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز الله عنه - رواد الترمذی  
 و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن عمر - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان المکرم و المقام  
 یا قوتان من یا قوت الخیة - گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت برستی که رکن یعنی حجر اسود  
 و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی ست که در آن اثر پانیا ای دست علیه السلام بر دو یا قوت انداز جنس یا قوت بهشت  
 و یا قوت نام جوهری مشهور است - طمس الله نورها - محو نماید یک کرده است خداست تعالی نور این هر دو را - و لو لم طمس  
 نورها لاضار ما بین المشرق و المغرب - و اگر ناپدید نکند نور این هر دو را هر آنکه روشن میشود هر چه میان  
 مشرق و مغرب ست یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آن ست تا ایمان بر غیب باشد استحسان ایمان درین  
 صورت ست - رواد الترمذی و امام احمد غنبل در سند خود و ابن جابر در صحیح خود نیز روایت کرده اند  
 و عن عیسی بن عمیر هر دو فقط مصغر ست از کبیرا تا بعین و نقله است و در زمان نبوت ولادت یافت



بعضی گفتہ اند آنحضرت را دیده و انکدام علم روایت میکنند۔ ان میں سے ایک ابن عمرؓ کہ انہو ہی سے روایت کیا۔  
 یہود و رکن رکن اسود و رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 انہو ہی کوئی کہ مدینہ من من کی از یاران آنحضرت را کہ انہو ہی سے روایت کیا۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت ابن عمرؓ کہ انہو ہی سے روایت کیا۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ قبول۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 است مگر گناہان را۔ و ستمہ قبول۔ و شنیدم آنحضرت را کہ میگفت۔ من طاف بهذا البيت اسبعا و ثمانین۔  
 خانہ کعبہ طوفہ۔ فاحصاہ سپس محاطت کند ہر عایت و اجبات و منن و آداب آن مکان کہ تری رقبہ۔ باشد ثوب۔  
 آن مانند ثوب آلودہ و نبدہ۔ و ستمہ قبول۔ و شنیدم آنحضرت را کہ میگفت۔ لا یضع قدمہ ولا یدہ فی حجرہ۔  
 نہ کسی قدم را در طواف و نہ ید را در دیگر۔ الا حطہ اللہ عنہ با خطیہ۔ مگر اگر فروموی آید و بگردد خطیہ۔  
 اذان کس بہ سبب آن قدم نہ اذان و نہ داشتن گناہان اورا۔ و کتب لہ بر حسمہ۔ و می نویسد ہر اسبوعی یکی را بخوابی  
 در ہر قدم گناہ میکند و حسمہ ہر اسبوعی ہر اسبوعی۔ و حسمہ ہر اسبوعی ہر اسبوعی۔ و حسمہ ہر اسبوعی ہر اسبوعی۔  
 قرأت از و سے دارند و مجاہد بودہ۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 قبول ما بین ان کہین۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 و قضا عذاب النار۔ گفتہ اند کہ صحیح شدہ از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و قضا عذاب النار۔  
 دیگر کہ نیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 و یہ و بعضی گفتہ اند نہ دیدہ و این جان اورا۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 کہ کعبہ خانہ کعبہ در وقت ایشان بود۔ و قالت اخبرنی۔ گفت صفیہ خیرہ و او صراحت ابی بکرؓ کہ یہود و رکن رکن یانی۔  
 وضع را پیش انداختہ و در بعضی نسخ ہمزہ و قالہ دخلت من نسوة من قریش۔ و ال ابی حمیرہ۔ گفت نہت  
 ابی تجربہ و آمدن بازانی چند از قریش سراہی آل ابی حنین را۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 صلی اللہ علیہ وسلم و موسیٰ بن النضر القدرہ۔ و آنحضرت بید و دید میان صفاء و مہرہ۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 سن شدہ اسعی۔ پس دیدم من اورا کہ سنی میکرد و بدست می کہ نیر آنحضرت را سیرانیدہ۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 کہ بہریم و بہریم کہ نیر آنحضرت را سیرانیدہ۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 نیر را آید و این جان۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 کہ نیر را آید و این جان۔ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔  
 و احمد و زود و لا اجیب ستمہ و بعضی نقل کردہ گفتہ اند بلطاسہ کہ یہود و رکن رکن یانی۔ یہ عالمی روایت احمد ابن اسحاقؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر احرام علیہ۔

ورواه احمد بن حنبل - روايت کرده است اين حديث - و شرح استه اين لفظ که گذشت در روايت کرده  
 آثر احمد بن حنبل در لفظ - و عن قتاده بن ربعي - بن عبد الله بن عمر بن الخطاب - بن عبد الله بن عمر بن الخطاب -  
 قديم الاسلام ساکن شد که در هجرت نکردان - قال بايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيتي -  
 والمدينة على يميني - گفت و دیدم آنحضرت را که سعی میکرد میان مفاووه و برشته سوار - لا ضرب ولا طرد -  
 نه زدن بود نه زدن و در کردن مردم را چنانکه پیش ملک و امر میکنند و لا ايك - ايك - و نمید و کیو شو  
 کیو شو - رواه فی شرح السنه - و عن يعلى - بن جهم - بن عبد الله بن عمر بن الخطاب - بن عبد الله بن عمر بن الخطاب -  
 و تميم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب - بن عبد الله بن عمر بن الخطاب - بن عبد الله بن عمر بن الخطاب -  
 بود بر نجران - قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طاف بالبیت مضطجعا - گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه  
 حالیکه مضطجع است و اضطجاع زوار از زیر بغل راست برکت چپ انداختن - برود احقر - بجایه سبز - رواه ابو داود  
 و ابن ماجه و الداريمى - و عن ابن عباس رضی الله عنهما - قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم و اصحابه اعظموا من الحجرات  
 روايت است از ابن عباس که آنحضرت و اصحاب و سعه عمره کردند از جبرائیل که نام وضعی است چنانکه در میان  
 عمره های آنحضرت سابقا معلوم شد - فلو ان بالبیت ثلثا - پس ریل کرد و بطواف بیت در سه شوط و جعلوا  
 ارجلهم تحت آياتهم - و گردانید روایه خود را زیر بغلها که خود شتمند فوای علی عواقبهم الیسر - و پیش از آن  
 روایه را بر دو شانه چپ خود که معنی اضطجاع است مشهور آن است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم از جبرائیل  
 بکه آمد و چپکس را خبر کرد و ظاهر صحابه اوقات دیگر کرده باشند آنرا روايت میکند و الله اعلم - رواه ابو داود -  
 الفصل الثالث - عن ابن عمر - قال ماتت اسلام خزين الكننين اليماني والحجر فمعه شدة والارغار -  
 گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یانی و حجر اسود است و سختی و دشواری یعنی  
 در ازو حام و خلوت - منذ رايت رسول الله - ازان باز که دیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يتكلمها - که بوسه  
 میداد آن دو رکن را متفق علیه و فی روایه لها - و در روایتی مر سجا - و مسلم را ۱۱ بخین آمده است  
 که - قال نافع رايت ابن عمر سبعا مائة - گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود - ثم قال  
 بتر بوسه بدست خود را - و قال ماتت کتة منذ رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعلها - و گفت ابن عمر  
 ترک نکردم این را ازان باز که دیدم آنحضرت را که میکرد این را - و عن ام سلمة - رضي الله عنها قالت شكت  
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اشكى - گفت ام سلمه که که درم بسوی آن حضرت گفتم بیاری دلم  
 یعنی پیاده طواف نمی تو ام کرد شکوا و شکایت یعنی گله کردن و منی بجا شدن نیز می آید و این نیز راجع به منی است  
 گویا عضوده گله میکند از حال خود - قال طوفی من وراء الناس وانت را کتة - بین گفت آنحضرت طواف کند



بودن از شکم پیغمبر خدا و چون تکلم بفرمود خدا کند مستغرق بگوید و در روز قیامت از پائین و از اسفل تا اعلیٰ و از اعلیٰ تا اسفل  
خافه و با الله التوفیق - ر. و. ا. ابن ماجه

باب الوقت

بنا که وقوف بفرموده کی از دور کن چ چست و در کن عظیم ست چنانکه مار و شد راست که لچ غرقه غربه اسم مکانست  
مخصوص ست و منی زمان کار و ز غرقه ست نیز آید و اما غرات بقدر جمع یعنی مکان آید نقطه او شاید که جمع باعتبار  
نواحی و اطراف و قند و محال و قون ست و وجهه میرید غرات بکوت تمام او هم و حواست و برین مکان بعد از  
بیرون چنانکه مشهور ست یا از جهت آنست که در پیش عظیم میکند و برین مکان ابراهیم خلیل را دفناسک حج و میگفت  
عرفت شماختی ابراهیم میگفت عرفت شماختی یا از جهت آنکه این مکان معظم و مشهور ست گوایه و قون ست پیش از  
تقریب بگفتی آنکه از جهت تعرف عباد و روزه پس خدا عبادات و اوجیه این منی اگر چه مشرک ست و منی آنست  
و آنکه دیگر و لیکن این مکان غنیترین مکانست که مواظبی و معاول نیست و در هیچ مکانی از آنکه از غنیترین  
نمیگردد و شد بدان که تا قبل و برین و موجود شتی از معرفت ست و بعضی میگویند که غرقه شتی از عرف ست و شتی عین  
و سکون را و اکثر استمالی کرده میشود و آنرا در نوسه خوش و چنان و شتی بود و با سه بدر بخت گنبدین نو بار یک بدر ایستاد  
و در مقابل آن غرقه گفتند از جهت خالی بودن او از آن رواج ده و قون بفرقه عبارتست از ایستادن در آن  
و او می اگر چه ساعتی باشد و اگر چه در خواب باشد بیک ساعت که درین موضع ایستاد و حاجی شده بعد از آن  
طوان ست چنانکه گذشت

افضل الاول - عن محمد بن ابي كبر الشافعي - كذا يعني ثقہ است - انه قال انفس بن مالك - رواه الشيخان

که در سیر سید انیس را - و بهانه از این من منی الی عرقه - در حال آنکه آن سیر و میر نقد وقت با ما در از منی بعرفه -  
 کیف لکن تصنعون فی هذا الیوم مع رسول الله صید چگون بودید شما و چه کار میکردید و چه فکر میکردید و درین روز  
 عزه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال کان یمل بنا المل فلما نیکر علیه - بود که تلمیذ میکرد از اسیر که تلمیذ کند او  
 پس انکار کرده نیت بران - و تلمیذ المکر بنا فلما نیکر علیه - و تلمیذ میگفت سر که تلمیذ گویند و بدین انکار کرده نیت  
 بود یعنی لازم نبود که تلمیذ گویند اگر تلمیذ گویند رواست ولیکن گفته اند که تلمیذ گفتن رخصت است و نیت است  
 که تلمیذ گویند و تلمیذ روز عرفه مر حلیج راست نیست سنت است که تاری مجزیه الحقیقه تلمیذ میکرد باشند و اما تلمیذ  
 سنت است در پس نماز با حلیج و غیر حلیج را یتفق علیه و محسن جابر - من ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 قال نحررت بهنا - روایت است از جابر که گفت آنحضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بوقت عیدین میکند از من  
 که آنحضرت در اینجا نحر کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنجا نحر الهی نامند و سیر کا در آنجا نماز

کر دہ اند۔ و منی کلہا منحر۔ و منہا محل نحر مست و در ہر موضع منی از منی کہ نحر کنند جائز است۔ فانحر و انی رحاکم۔ پس نحر کنید  
شمار و نحر ایما و جاہیہ رخت خود این را و منی گفت و در عرفات گفت۔ و وقتت ہنا و عرفۃ کلہا موقوف۔ و وقوف  
کردم من اینجا و عرفات محل وقوف است و در مدفعہ کہ اورا جمع نیر گویند بفتح جیم بحت اجتماع آدم و حوا در دسہ و از دلا  
نیر ہنئی تہب و اجتماع است گفت۔ و وقتت ہنا و جمع کلہا موقوف۔ و وقوف کردم من اینجا و جمع ہنہ موقوف است و شک  
نیست کہ مکان آنحضرت افضل و اشرف خواہ بود اما جواز شاعلیست ہنہ را۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ  
عنها قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من یوم اشر من ان یقیق الشرفیہ عبد ابن النار من یوم عرفۃ  
گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از دسہ آزاد کردن خدا سے تعالی در ان روز بندہ را از آتش و نزع از  
روز عرفۃ۔ و اندید نو۔ و ہر رستی کہ دے تعالی نزدیک شود بہ رحمت و مغفرت۔ ثم یابی ہم الملکۃ یستہ مغفرت  
می نماید و نازش میکند بہ بندگان کہ حاضر اند و در ان موقف ملائکہ را۔ فیقول اما اراہم الار۔ پس میگوید ملائکہ چہ خواہ  
این بندگان من بلفظ استفہام تعجب تا ملائکہ اعتراف کنند بفضیل نبی آدم و پیشینا شوند از طہنی کہ در ایشان میکردند  
رواہ مسلم

### الفصل الثانی۔ عن عمرو بن عبد اللہ بن صفوان۔ تابعی قہ شعی مست ذکر کردہ اورا بن جہان و ثقیف

عن خال لہ یقال لہ یزید بن شیبان۔ روایت میکند عبد اللہ از حالیکہ مراد راست گفتہ میشود اورا یزید بن شیبان  
صحابی است۔ قال کنانی موقف لنا بقرۃ۔ گفت یزید بن شیبان بودیم اورا موقوفی کہ بود مارا و عرفۃ در قدیم از ان  
در عہد جاہلیت بمرات آبا و اجداد و قوم اما آنجا وقوف کردہ آمدہ اند۔ پیامدہ عمرو بن موقف الامام جہاد۔ دوری  
انداخت یعنی وصف میکرد بہ بعد ان موقف را عمرو بن عبد اللہ از موقف امام بسیار و العتبہ۔ فانانا۔ پس آمد مارا۔

این مربع الانصار سے۔ بکسر ہم و سکون را و فتح موحده نام اورا یزید است۔ یا یزید بن عبد اللہ۔ فقال انی رسول  
رسول اللہ۔ پس گفت من فرستادہ پیغمبر خدایم۔ صلی اللہ علیہ وسلم الیک۔ بسوے شما۔ یقول لکم تفوا علی شاعر  
میگوید آنحضرت شمارا وقوف کنید شمار بشاعر خود۔ فاکم علی ارث من ارث ابکم ابراہیم۔ پس ہر رستی کہ شمار بیزا  
از میراث پدر کلان شما کہ ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام است حاصل معنی حدیث آن است کہ ہر توی و قبیلہ  
طاعت و عباد پیش از زمان اسلام موقوفی معین بود از عرفات کہ در آنجا وقوف میکردند و موقف قبیلہ این یزید  
بن شیبان در جائے بود کہ بسیار و بود از موقف آنحضرت کہ موقف امام عبارت از ان است پس اینها فرستند کہ عرض  
نمایند کہ نزدیکتر بایستند یا حضرت خود و نفرس نمود کہ خواہند درخواست پس صحابی را کہ این مربع میگفتند۔  
بہ ایشان فرستاد کہ بجائے خود بایستند از موقف قدیم کہ از پدران آمدہ است و شاعر ایشان عبارت  
از ان است انتقال نکنند کہ عرفات ہمہ موقف است دوری و نزدیکی از موقف امام تفاوٹے نہار و تا در نزع

ترتیباً مختلف ہیں۔ روایہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ۔ و عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل غزوة موقف ثم غزوة و هر جزو سے موقف است ہر جائیکہ وقف کنند صحیح است۔ و کل نمی شمر۔ و ہر نماز صحیح است۔ و ہر جاکہ وی کہ نہ کنند جائز نیست۔ و کل الزوال وقف۔ و ہر نماز وقف است۔ و کل فجاج مکہ طریق و منحر۔ و ہر راہ ہما سے کہ راہ و منحر است فجاج کبیر فجاج نجف فجاج راہ کشاودہ میان دو کوہ یعنی از سر راہ کہ یکہ و آئندہ درست است و ہر جائیکہ در یکہ نہ کنند رواست نحر و حرم باید و مکہ حرم است لیکن در شئی اعادت شدہ است و روز نحر کہ ہم روزی نجف است و در شئی ای باشند آنجا قربانی میکنند و وہما سے دیگر مثل بدی و دم شکر متع و نذر و قربانیا اگر در یکہ کنند۔ تصور سے بخار و مقصود از تسویہ مواضع مذکورہ اصل جواز و خروج از عمدہ است و الا فضیلت موقف آنحضرت و منحر و طریق سے باقی است کہ لا ینحی۔ روایہ ابو داؤد و الدارمی۔ و عن خاتمہ۔ بن ہزؤہ۔ انہی جابر بن واد و ذال مجہ۔ قال رایت النبی۔ گفتند ویدیم بنیبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم یطلب الناس یوم عرۃ۔ خطبہ میکرد مردم را روز عرۃ یعنی در عرفات۔ علی لعینہ قاتلانی الرکابین۔ بر شتر سوار ایستادہ و ہر دور کاب گو یا کہ این مقام ارتفاع و حصول قوت و کلام بود تا از روز و نزدیک ہمہ بشنوند۔ روایہ ابو داؤد۔ و عن عمر۔ بن تمیم۔ عن ابیہ عن جابر ان اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال خیر اند عار و دعا و یوم عرۃ بہترین دعا و دعا سی روز عرۃ بہت است کہ در عرفات کنند یا ہر جا کہ کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیان است۔ و خیر اقلت انما و الیومین من قبل۔ و بہترین دعا و ذکر۔ کہ گفتیم من و بنیبر ان کہ پیش از من بودہ اند این است۔ لا الہ الا اللہ و محمدہ و آلہ کبر۔ لہ الملک و لہ الحمد و علی کل شئی قدیر۔ روایہ الترمذی و وسے مالک عن طلحہ بن عبیدہ اللہ ابی ثولہ لا شریک لہ و عن طلحہ۔ بن عبیدہ اللہ بن کریر۔ یفتح کات و کسر او سکون ثناء و تحانیہ و لہ آخرنا سے و عبیدہ اللہ بن ثناء تصنیف انہین واقع شدہ است در نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه واقع شدہ است و در بعضی نسخ معانیج و کاشف فہمی و بعضی کتب دیگر و خواصا عبید اللہ بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسما و الرجال است تابعی است رواست میکند از وسے حمید الطویل و عماد بن سلمہ و مالک و خراشیان و حدیث او صریح است و طلحہ بن عبیدہ اللہ ان شبرہ ہشترہ است و وسے طلحہ بن عبد اللہ بن عثمان است و عثمان نام ابو قحانہ است و الدالی بکر صدیق رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال مارسی الشیطان یوما یوفیہ العفر۔ گشت آنحضرت و ہر روز است شیطان در ہیج روز سے کہ وسے و ران روز خود تر باشد۔ و لا اوج۔ ببال و حاسے ہما بین روز و روز تر و رانہ تر۔ و لا احق۔ و نہ خوار تر و خوار تر۔ و لا اخیط منہ۔ و نہ خشم و غصہ خورندہ تر از خودش۔ نئی یوم عرۃ کہ در روز عرفہ بیاید یعنی شیطان ہمیشہ از مشاہدہ خیر و خوبی از آدمیان غصہ بخورد و خوار میگردد و روز عرفہ از ہر روز با بیشتر و زیادہ تر است خوار می و غصہ وسے۔ و ما ذلک الا لما یری من تنزل الرحمۃ۔ و نسبت آن

را خدای عز و جل و نعم شیطان در روز عرفه گنجینه است چنانکه می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان و شجاعت  
 انبیا و اولاد و اوصیای و در روز شستن خداست تعالی از گناهان بزرگ ایشان - الا اگر کسی یوم بدر - مگر آنچه  
 دیده شد از غزای و نزاری و تزار می شنید همان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و غارت و شکست اسلام  
 بود و در آن روز غزای و نزاری و تزار می شنید روز عرفه بود و یا پیشتر - فانه قد را که جبریل علیہ السلام را میسر است که  
 که شیطان تحقیق وید جبریل را در روز بدر که ترتیب میداد ملائکه را و صفها را ست میبندد بر او جنگ و مشرکان  
 و ذریع بنزاع و عین همله باز داشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و ذریع ففتح و او سر جنگ و شالار  
 لشکر و باز دارنده - رواه مالک مرسله و فی شرح السنه به لفظ الصالحین روایت کرد این حدیث را در شرح سنه به لفظ  
 که در مصابیح مذکور است - و عمن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عرفه ان الله  
 ينزل الى السماء الدنيا - چون میباشد روز عرفه بر مرتبی که خداست تعالی فرود می آید تا آسمان که پایان تر است  
 یعنی قریب میشود بر رحمت و احسان و کرم - فیما هی بهم الملائکه - پس می نازد و آدمیان فرشتگان را میگوید  
 انظر و الی عباد الله - پس میگوید و به سجده نکرید بنسب و نه گناهان من - انونی شفا غیر اصحابین - آمده اند  
 درگاه رحمت مرا و ولید و موسی بن جابر آلوده فریاد کنند بر آئینه آواز بار بار بملیه و ذکر و شصت نفسم شین  
 و مع اشعث و غیر نفسم غین جمع اخبر و فتح عندهم بانگ و فریاد کردن من کل نج عمیق - از هر راه کشاده دور و دراز -  
 انهم انی قد غفرتم لهم - گوای میگویم بخدا را بر اینکه بر رستی که من آمرزیدم ایشان را - فیقول الملائکه یا رب فلان کان  
 یوم یوم - پس میگویند فرشتگان آنکه چه روزگار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت بر حق کرده باشد  
 و رشتی بهی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن - و فلان و فلان - و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان  
 اند - قال - گفت آنحضرت - یقول الله - میگوید خداست - غر و جل قد غفرتم لهم - تحقیق آمرزیدم سر ایشان را  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاما من يوم التورث فاما من يوم عرفه - گفت آنحضرت پس نیست  
 هیچ روزی بیشتر از روزی که از آتش شدن و در روزی که از آتش روز عرفه - رواه فی شرح سنه

و الفصل الثالث - عن عائشة رضي الله عنها قالت كان قریش و من دان و منها - گفت عایشه بودم  
 قریش و کسانی که گرفته بودند و قریش را و تابع ایشان بودند - یفتون بالمر و لقه - و قوت میکردند و لقه  
 از جهت تبریع و تفریق بر مردم و میقتند ما اهل الله و مسکنان حرم اویم بیرون نمی آیم از حرم و فرود لقه حرم است  
 و عجات - و کانوا یسمون الخمس - و بودند قریش که نام کرده نیشدند خمس نفسم حار و سکون بین ممله  
 جمع خمس یعنی شجاع از حرمت یعنی شدت و شجاعت با از جت شدت ایشان و روی خود را از جت ایشان  
 ایشان بجای که نام کعبه است زیرا که نگذاشتند او بپا انداختن و آن سخت میباشد - و کان سائر العرب



نیقون بقره پس بودند پاتی عرب که وقوف میکردند بر قبره - فلما جارا اسلام امر الله بنیه - پس هنگامیکه آمدین اسلام  
 امر کرد خدا سے تعالیٰ نیز پیغمبر خود را - صلی الله علیه وسلم ان یائی عرفات که باید عرفات را یقیق با پس وقوف کند و رو سے  
 ثم یقیق بها - پست بر اندوسید کند به شتابی از و سے یقیق بضم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و یکبار  
 روان شدن از عرفات - فذلك قوله تعالیٰ یس آنت یعنی قول خدا سے تعالیٰ - ثم افیضوا من حیث افاض الناس

بتر روان شوید و بر آید از آنجا که روان میشوند و میرانند مردم این خطاب براسے قریش است و لازم می آید ازین  
 امر مسلمانان را نیز - متفق علیه - وعن عباس - بن مرداس - صحابی است از مولفه القلوب اسلام آورده  
 پیش از فتح باندک زمانه و نیکو شد اسلام و سه و شریف بود و در قوم خود حاضر شد فتح را با یافند کس از قوم خود و سے  
 از جماعه است که حرام گردانیده بودند خمر را بر نفس خود و در جاهلیت - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است

از و سے که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و علامه عشیه عرفه بالمعقود - و عاگرد مر است خود را در شبانگاه روز غزوه با نیز  
 شدن گناهان و ادواتی است که حاضر شده اند عرفات یا مطلق است راول ظاهر تراست - فاجیب الی قد غفرت

لهم ما خلا النظام - پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد و عاے آنحضرت باین طریق که بدستی که من تحقیق آمرزیم  
 سرایشان را همه گناهان را خیر نظام که مراد بآن حقوق عباد است جمع مظلوم کبر لام و فتح آن و بعضی فخر را منکر لغوی  
 ضم را نیز تحویر کرده اند نظام حاضر است که درال باشد یا عرض - فانی اخذ المظلوم منه پس بدستی که من گنیزم و در بدل البته  
 از براسے مظلوم حق او را دین قسم از گناهان را نمی بخشم و اخذ بلفظ تکلم نیز روایت است - قال ای رب ان

اعطیت المظلوم من الجنة - گفت آن حضرت اے پروردگار من اگر میخواهی میدی من مظلوم را از نعم بهشت یعنی  
 در بدل حق و سے که ظالم گرفته است - و غفرت للظالم - وی آمرزی مر ظالم را - فاجیب عشیه - پس اجابت کرده شد  
 و قبول کرده شد و عاے آنحضرت در شبانگاه عرفه - فلما اصبح بالمزدلفه - پس هنگامیکه صبح کرد آنحضرت بمزدلفه  
 عاود العار - باز کرد و عار - فاجیب الی ما سال - پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوے چیزی که سوال

کرد و قبول افتاد و عاے آنحضرت و آمرزیده شدن تمامه گناهان اگر چه مظلوم باشند - قال فضک رسول الله

گفت را و سے پس خنده کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم او قال تبسم - یا گفت را و سے بجای ضحک تبسم - نقال  
 له و ابو بکر و عمر - پس گفتند مر آنحضرت را ابو بکر و عمر - بابی آنت و امی ان نذه الساعه ما کنت ضحک فیها - بدر  
 و مادرین خدا سے تو باد بدستی که این ساعتی است که بودی تو که خنده میکردی در و سے یعنی شان و مقتضا  
 حال این ساعت نیست که خنده کنی با مر او مثل این ساعت است این تاویل از براسے آن میکنم که ابو بکر  
 و عمر آنحضرت را هرگز پیش ازین در مزدلفه ندیده بودند تا بگویند که بودی تو که خنده میکردی درین ساعت

فان الذی اضحک الله شک - پس چه چیز خدا را خندانید ترا همیشه به خدا اند خدا ی تعالیٰ و ندان ترا کثایت

است از شادی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان عدد الله الملیس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائی  
و غفر لاتی - بدرستی که دشمن خدا سے کہ ابلیس ست هنگامیکہ دانست کہ خدا سے تعالیٰ ب تحقیق قبول کرد دعا سے  
مراد بیا نزدیک آمدت مرا - اخذ الله ان جعل یخفوه علی راسه - گرفت خاک را پیش کشت کہ بی انداز و بہر دو دست  
خاک را بر سر خود - و یزعو بالیل والقبور - و دعا میکند بویل و قبور - ہلاک و میگوید یا ولہ و یا ثبور - و یل یعنی ہلاک  
و سختی و ثبور یعنی ہلاک و در قاموس گفته کہ ویل یعنی حلول شرست و ثبور شباً یعنی فضیحت و گفته اند کہ ویل نام  
وادی ست و روزیخ - فاصحکنی ما رایت من خبره - پس در خندہ آور و مرا چیز سے کہ دیدم من از بی مبر سے  
و ناگزیر یاد او - رواہ ابن ماجہ و سے البیہقی فی کتاب البعث و النشور - بدانکہ ازین حدیث معلوم میگردد کہ  
جج مکرر مظلوم نہ بشود و بطرفانی گفته کہ این محمول ست بر ظالمی کہ توبہ کردہ و عاجز آمدہ از وفا سے حقوق و بہیجی گفته  
کہ مر این حدیث را شود اہد بسیار ست اگر ہیج ست حجت ست و الا پس قول حق سبحانہ و یغفر ما دون ذلک کافی ست  
و ظلم داخل در ما دون شرک ست و در مواہب لدنیہ میگوید کہ در ندی گفته است کہ انچہ در حدیث صحیح آمدہ است  
کہ کسیکہ جج کند در وقت کند و فسق نور و بیرون آید از گناہان ہم چنانکہ فرسے کہ زائیدہ است او را ما در خصوص  
بعضی متعلقہ بحقوق اللہ و حقوق العباد و در حقوق اللہ نیز ساقط نمیکرد و نفس حقوق پس کسیکہ بر ذمہ از نماز  
یا کفارت ست و مانند آن از حقوق اللہ ساقط نمیکرد و زیرا کہ آن حقوق ست نہ ذنوب و نہ نیست اگر تاخیر  
پس نفس تاخیر و سے ساقط میگردد و ہیج نہ آن حقوق بانفسہا پس رجح مبر و ساقط میگردد اتم مخالفت را نہ حقوق  
و ابن تیمیہ کہ از مشاہیر علما محدثین ست گفته کسیکہ اعتقاد کند کہ جج ساقط میگردد و اند چیز سے را کہ واجب است بر  
از حقوق خدا ہم چنانکہ بر ذمہ او ست مثلاً توبہ و ادہ شود او را ازین قول او را کہ توبہ نکند قتل کردہ شود و ساقط  
نمیکرد حق آدمی ہیج اجماعاً امتی و درین کلام از تشدید و تفتیق چیز سے ست کہ مخفی نیست و مشہور آن ست کہ حقوق  
اللہ مغفور ست ہیج و در حقوق عباد و خلایق ست و محبوب بر ائمہ کہ مغفور نیست و ظاہر احادیث عموم ست و ائمہ عالم

باب الذم

من عروة و الزهراء و ابی و بیان گفتن و بیرون آمدن و شتاب را ندان از عرو و من و زهرا هر آن است که بجای  
از دفع گویند زیرا که دفع یعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است و برگشتن و بیرون آمدن لیکن  
دفع اینجا باینی خرج و ذهاب است تعبیر بدین جهت آن که فندک چون از دحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را بعضی  
دفع میکردند یا مرد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شد و اینجا بیان کیفیت آن  
الفصل الاول - عن هشام - بن عروة - تا اینی است مثل پدرش - عن ابیه قال - روایت میکنند  
از پدر خود که گفت - مثل اسالتیه بن زید کیف کان رسول الله - پرسیده شد اسالتیه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم یسیر فی حجة الوداع معین وقت - بچو کیفیت سیر میکرد و در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات - قال  
گفت اسامه - کان یسیر العقیق - بود آنحضرت که سیر میکرد و شتاب و عقیق پنجتین سیر سیر و بعضی گفته اند میان آهستگی  
و شتابی زیاده بر شنبی و بعضی گفته که گام کشاد و نهاده - فاذا وجد حجرة النصب - پس چون می یافت فرج تنیز تر میرفت فی صراح  
فحجرة بفتح فاء سکون حیم قوله تعالی فی قصته اصحاب الکلمت و هم فی فحجرة منه و نصب بصا و مله سیر شد بد فوق عقیق و فی صراح  
نصب نیک راندن نصب ناخته میگویند و فقیه بر آمد نهایت آنچه در و است از سیر و اصل و س استقصا و رسیدن نه است  
چیزی است یسیر عقیق - چون ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم عرفة - روایت است از  
ابن عباس که و س وقت کرد و پیرون آمد همراه آنحضرت روز عرفة - مع النبی صلی الله علیه وسلم و راه رجا شد و  
یضا لابل - پس شنبه آنحضرت در پیش خود منع سخت و زردن مر شتران را که مردم مبالغه میکرد و دزد و تیر راندن  
و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند - فاستابوا بوطه الیم - پس اشارت کرد آنحضرت بآنرا بانه خود بسوس مردم  
و قال - و گفت - ایها الناس عاکم بالکفایت - ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار و دزدید - فان البلیس  
بالایضاح - زیرا که نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج و زیارت آن نیست به تنیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن  
و شتابی کردن بلکه باجنب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفتن و فسوق دور بودن - رواه البخاری  
و عنه ان اسامة بن زید کان روف النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الی المزدلفة - و هم از ابن عباس است  
که اسامة بن زید بود سوار و پیش آنحضرت در سوار شدن از عرفة بسوس مزدلفة - ثم اردت الفضل من المزدلفة  
الی منی - پشتر سوار کرد آنحضرت و پیش خود فضل بن عباس را و سوار می که اسن اولاد عباس بود و مزدلفة بسوی  
منی - فکلمها قال لم یزل النبی صلی الله علیه وسلم - پس هر دو یعنی اسامة و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود  
پیغمبر صلی الله علیه وسلم - یلی حتی رملی حجرة العقبة - نمیدید میکرد تا آنکه رمی کرد و حجرة عقبه در روز غر و بعد از - فی بایه  
تام کرد و حجرة العقبة در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید - متفق علیه - و عن ابن عمر -  
رضی قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء - جمع - گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشاء  
در یک وقت که وقت است بگزارد و مزدلفة و جمع نام مزدلفة است چنانکه گذشت - کل واحد منها  
باقامة - گزارد هر یکی ازین دو نماز را باقامت یعنی هر یکی را تکبیر جدا جدا و اگر چه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول  
از باب حجة الوداع گذشت - لم یسج بینهما - و نگزارد نماز فضل میان این دو نماز - و لا علی اثر کل واحدة منهما -  
و نه در پی هر یکی ازینها یعنی نماز فضل اصلا نگزارد نه راقیه مغرب نه عشاء - رواه البخاری - و عن عبد الله  
بن مسعود رضی قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الصلوة الا یقایتها - گفت ابن مسعود در پی من پیغمبر  
که گزارده هیچ نمازی را که در وقتش - الا الصلوة المغرب والعشاء - جمع - نگزارد نماز را که مغرب و عشاء باشد و مزدلفة

از اینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روایت میکند بر آن وجهی که شافعی نهیده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در سفر غرض گفت از جهت شهرت امر است - و صلی الفجر بپوشیدن قبل میقاتها - و گذاردن نماز با دو رکعت در روز و در وقت پیش از وقت و سه یعنی وقت متاخر و سه که همیشه میگذارد و در تاریکی گذاردن چنانکه مردم در شک و شبهه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریافت نمود - وحی یا فرید علی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاریست که از ابن مسعود آمده که منسوخ حدیث است و صحیح است یا آنکه بعد از طلوع فجر گذاردن پیش از آنکه در بعضی روایات بخاریست که از ابن مسعود در من آمده که سه رکعت از نماز فجر را بنزد بعد از طلوع فجر و گفت که گذاردن آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و همیشه قوام کرده اند که پیش از دخول وقت گذاردن این خلافت و مخالفان اجماع -

متفق علیه - و حسن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قدم النبی صلی الله علیه و سلم لیلته الفرو لفتی فضعفه الله - گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بودم آنحضرت شب مزدلفه در منمن ضعیفان اهل عیلام خود از نسا و اطفال چنانکه در احادیث پیاپی مذکور و بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شدند و سنت است و این جماع را در شب فرستاده فرمود که رمی جمره العقبه نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام ابی خنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بر ویدوری جمره العقبه بکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز می دهد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مستثناة شافعی آن است که مطلق را حمل بر تنقیذ میکردند و الله اعلم - متفق علیه - حسن الفضل بن عباس و کان روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از فضل و بود و سه پس آنحضرت نشینند بر ناقه - الله قال فی عتیه عزته و فداها جمع الناس حیدر و لغوا - که آنحضرت گفت در شب با نگاه عرفه و باید از مزدلفه مردم را هنگامیکه تیر را ندارند و دفع جز جز و سب بسیار کردند علیکم باسکیت - بر شما باد و سه مردم که قرا و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید - و هو کان ناقه - و حال آنکه آنحضرت باز دارند و بود ناقه خود را از تیر زدن کاف به تشدید فاذک گفت منی باز داشتن - حتی دخل محسرا - تا آنکه در آدوی محسرا رسیدن کموره شده - و هو من منی - و این وادی محسراست از مناسبت بعضی میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن است که بر پنج ست میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحصی مثل حصی الخد الذی یرعی به الحیة - که آنحضرت بر شما باد که بر وید سنگ نیر را از بین وادی مانند سنگ نیر و خند و که رمی کرده بود بان جمره و سابقا میان حصی الخد گذشت ظاهر این حدیث آن است که سنگ نیر به از راه برداشتن و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موهنی که بردارند جائز است اگر آن جمرات که بوسه رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشتن و اگر از آنها بردارند اصل جو از باقی است لیکن خلاف ادلی و افضل است و نیز اخلاص کرده اند که نیست سنگ نیر بردارند که براسه رمی جمره العقبه امر و بکار خیر است

فتا که گفت هر روز خوانند انداخت و شصت و سه براسه زوز ای دیگر - و قال لم یزل رسول الله - و گفت نفس  
 خبا س همیشه بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بی - تلبیه میگفت - حتی رقی جبره العقبة - بعد از رقی جبره از تلبیه میخواند  
 راه سلم - و حسن جابر بر من قال انما ضل النبي صلی الله علیه و سلم من حیة و تلبیه السکينة - انما ضل که یعنی روان شد  
 ضربت از مرد و الله و حال آنکه بود و بی قرار و آرام - و امرهم بالسکينة و امرهم را نیز بکینت و استیجاب و اذیع فی اودی  
 را اندر اودی میسر این سال با قنار شست - و امرهم ان یروا قبل صبی احدث - و امرهم را که در می کنند بانه  
 از نیت خودت که مقدار خود یا مقدار پیشک باشد چنانکه گذشت - و قال لعل لا اراکم بعد عامی هذا - و گفت آنحضرت  
 عاب شاید که من نه بنیم شمار بعد ازین سال یعنی پس بیا موزید احکام وین را و ازین جهت این حج را حجه الوداع  
 یکه آنحضرت تعلیم کرد احکام را و دواع کرد یا لان را و متوفت میگوید که - لم اجد هذا الحدیث فی الصحیحین - بنیتم  
 این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کرد که صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند  
 وجود آن در صحیحین - الا فی جامع الترمذی که در جامع ترمذی آنرا یافتیم مع تقدیم و تاخیر - با تقدیم بعضی الفاظ  
 بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آن است که در فصل ثانی ذکر کرده میشد

**فصل الثانی - عن محمد بن قیس بن عفرته - یقحیم و سکون خاسه معجزة و قحیم تابعی ثقة است -**  
 خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان اهل الجبال یاتون انما یدعون من عرفة حین تکون الشمس کانهما عام  
 یال فی وجوههم خطبه خوانند آنحضرت پس گفت برستی که اهل جبالیت بودند که روان میشدند از عرفة تا آنکه  
 و آفتاب گویا که روزه و ستاره که مردان ست در رویا که ایشان - قبل ان تغرب یعنی پیش از آن  
 و در و آفتاب طیبی در بیان و وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزه را که می افتد از نور  
 ب هنگامی که نزدیک میشود و باقی بجامه زیرا که نور آفتاب می درخشد در روزه مردان مانند درخشدین  
 ان عامه اتمی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامی که غائب میگردد نصف گویا عامه است بر سه کوه زیرا که شکل  
 نصف کرده است و من المزدلفه بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانهما عام الحبال فی وجوههم - و روان  
 رند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه میشد آفتاب گویا که عامه مردان ست در روزه ایشان  
 لا یخرج من عرفة حتی تغرب الشمس - و برستی که ناروان میشدیم از عرفة تا آنکه غروب کند آفتاب - و من فی من  
 ان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس - پیش از آنکه طلوع کند آفتاب - بدینا مخالفت امری عبده الا ان  
 نادر ووش ایان مخالف است مر سیرت پرستندگان بتان را - و الشکر - و مخالف است نیز شکر یعنی اهل شکر  
 ه البقی فی شعب الایان و قال فیه - و گفته است بهی در روزه - خطبتا رساله نحوه - و انما است حدیث  
 کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ در اصل کتاب انجا بیاض است و این خطبات

را خبر سے نوشتہ و در تخریج ابن حجر افردہ البیہقی من حدیث مسور بن مخرمہ نحوہ۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما  
 قال: لما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیتہ المزولہ۔ پیش فرستادار آنحضرت و در شب مزولہ۔ انجیلہ بنی عبدالمطلب  
 کہ کہ گودکان عبدالمطلب با شیم۔ علی حمیرات۔ سوار بر خرکان۔ مجمل بطیخ انخازنا۔ پس گشت آنحضرت کہ منیر و بکند ست  
 ران ہاے مار بر و جملہ طعن و زوداع فی الصراح بطیخ بطاوحاے مہتدین بکند ست بہ پشت زون کسے لازم نرم  
 و اقبال و میگفت۔ ابنتی۔ بضم مزہ و فتح موحده و سکون تخانیہ و کسر نون و فتح یاے مشدودہ اسے سپرکان من  
 در تخریج ابن لفظ سخن بسیارست در شرح بیان کردہ ام۔ لا ترموا الحجۃ حتی تطلع الشمس۔ رمی کنید حجرہ را تا آنکہ  
 طلوع کند آفتاب وقت مستحب بر اسے رمی نزدایں ست تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جائزست و پسکن  
 انسانہ و در و زوشافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع فجر ہم رواست بی اسارت بشرطیکہ بعد از نصف لیل باشد  
 رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت ارسل الیہی صلی اللہ علیہ وسلم بام سلمہ  
 لیتہ الحجۃ۔ گفت عائشہ فرستاد آنحضرت بام سلمہ را در شب نحر۔ فرست الحجۃ قبل الفجر۔ پس رمی کرد حجرہ را پیش از فجر  
 ثم مضت فانما فت۔ بہتر گذشت ام سلمہ پس طوان افاضہ کرد۔ وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم غدا۔ و بود آن روز سے کہ می بود آنحضرت نزد ام سلمہ یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارتست  
 بہ سبب استقبال و سے در رمی و افاضت و ائید اعلم و گفته اند کہ این شخصتی بود خاص بام سلمہ و درین حدیث  
 مقالہ ست و اساطین علم حدیث شکر اند آثر۔ رواہ ابو داؤد۔ و در فرستادن ام حبیبہ و سودہ نیز احادیث آمدہ  
 و بطایر آنست کہ مہر را فرستادہ بودند۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال یبوی القیم او المتمر حتی یسلم الحجۃ بلیہ  
 بیا نہ یقیم ایستمر تا آنکہ اسلام مجر میکنند و شروع در طوان می نماید و کلیمہ او برانے شک را وی ست و مرا و یقیم  
 کہ بی ست کہ اقامت بکر کردہ است و عمرہ بجای آورد پس مرا و یقیم و یقیم کی می افتد و مقصود آنست کہ در عمرہ  
 قلیل بلایہ نزد اسلام مجر میکنند چنانچہ و حج برمی حجرتہ عقبہ می نمایند۔ رواہ ابو داؤد۔ روایت کردہ است  
 ابی بکر و ابو داؤد و یحییٰ مرفوعا بحضرت۔ وقال۔ و گفته است۔ وروے موقوف علی ابن عباس۔ و روایت  
 کردہ شدہ است موقوف بہ ابن عباس ولیکن این موقوف و حکم مرفوع خواہ بود۔

الفصل الثالث۔ عن یعقوب۔ بن عاصم بن عروہ انہ سمع الشریہ۔ روایتست از یعقوب  
 بن عاصم بن عروہ بن مسعود ثقفی تابعی ثقف است کہ وے شنید شریہ را بفتح شین مجر و کسر را و سکون تخانیہ و دال  
 ہاء را آخر کہ از صحابہ است و وے نیز ثقفی ست و بعضی گفته اند از حضرت موتست۔ یقول۔ میگفت شریہ  
 ہفتست مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ افاضہ کردم از عرفات ہمراہ آنحضرت۔ نماہست قدامہ الارض منی الی بابا  
 پس مسودہ پایاے آنحضرت زمین را تا آنکہ آمد مزولہ را مقصود آنست کہ در تمام راہ سوار رفت و پیادہ راہ رفت

تہ انکہ اصل امر و دنیا بدالاور کہ در حدیث بخار سے از حدیث اسامہ آمدہ است کہ در را بجانب شعب رلت و بول  
 کرد و وضو ساخت پس اسامہ گفت الصلوۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش تست یعنی در وضو و نماز است۔ رواہ ابو داؤد  
 و عمن ابن شہاب۔ از شہاب میرزا بعین سنت زہرے کہ گوینداوست۔ قال اخبرنی سالم ان الجراح بن یوسف  
 نام نزل باین الزبیر گفت ابن شہاب خبر داد مرا سالم بن عبد اللہ بن عمر کہ جراح بن یوسف ثقفی ظالم مشہور  
 ساسے کہ نزد آمد بکہ بہ جنگ عبد اللہ بن الزہر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گزارد۔ سال عبد اللہ کین  
 مضغ فی الوقت یوم عرفة۔ پرسید از عبد اللہ بن عمر کہ چگونہ کفیم نماز را روز عرفہ۔ فقال سالم۔ پس گفت سلام کہ سپر  
 عبد اللہ بن عمر است بجراح۔ ان گفت ترید السنۃ مہجرا بصلوۃ یوم عرفة۔ اگر ہستی تو کہ سنۃ اہی سنت را پس تجہیز  
 بنماز و در نیم روز بگذارد و روز عرفہ و ہجرو ہجرتی گرمی در نیم روز و تہجد و اسما رسید کردن و نہیزد۔ فقال عبد اللہ  
 بن عمر صدق۔ پس گفت ابن عمر راست گفت سالم۔ انما کما لا یجہون بین اللہ و العصر فی السنۃ۔ ہرستی کہ ایشان  
 یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن عمر  
 راست و درست نام کردہ است او را ما را و سالم یعنی کلمہ حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از دہانت و در پیش  
 انچنین ظالمی۔ فقلت لسالم۔ زہرے میگوید پس گفت مرا سالم را ابن عمر فعل معا بہ فعل کرد۔ ففعل فلک رسول اللہ  
 آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم۔ پس گفت سالم۔ مہل یتیمون فی ذلک الاسنۃ۔ و آیا ہست کہ پیرو  
 یکسرند و را بن یعنی در تہجد و گزاردن نماز و نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ التہجد سے

### باب رمی الجمار

جار و اصل معنی سنگہے خودی آید و جارح نام سنگہزہ ہاست کہ رمی کردہ میشود و آن مواضع را کہ آنجا رمی میکنند  
 ہرات میگویند بجهت رمی جار و ران یا بجهت آنکہ محل اجتماع خصاست و ہجرتی جمع می آید و بعضی گویند کہ جار معنی  
 اشراع است یعنی شتابانی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد و ابیسی را ہنما پس بگرفت ابیسی از پیش  
 و سے بہ شتابانے

الفصل الاول۔ عن جابر رضی اللہ عنہ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلہ یوم  
 النحر۔ گفت جابر دیدم من آنحضرت را کہ رمی میکرد و سوارہ بر شتر خود روز نحر۔ و یقول لا تافکوا انما سکم۔ و میگوید  
 باید کہ بگیرید و بیا سوزید مناسک خود را و مناسک در اصل معنی عبادات است و اکثر اطلاق و سے در افعال  
 و عبادات جنست و درین کلام اشارتے بعد از سواری ہم هست کہ تمامہ بہ ہتھ و در یا بند۔ فانی لا اور سے  
 لے لا ج بعد تجہیز نہ۔ زیرا کہ ہر رستی کہ من در نمی یابم شاید کہ چکنم بعد از حج من کہ این است۔ رواہ مسلم  
 و در نہایت دلیل است بر جواز رمی سوارہ و در ہدایہ گفتہ است کہ ہر رے کہ بعد از و سے رمی است



ری جبرأت و غیره حرمه العقبة افضل آنست که پیاده کند زیرا که بعد از و سه ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودن است  
و حالت شنی اقرب است به تضرع و بیان افضلیت مردی است از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابی ایسم  
بن جراح که گفت در آمد من به ابی یوسف در مرض موت و سه پیش بکشا و چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر است  
یا پیاده گفت پیاده فاضلتر است گفت خطاکر و سه پیش گفتم سواره فاضلتر است گفت خطاکر دی بعد از آن گفت هر چه  
که بعد از و سه ایستادن است پیاده فاضلتر است و آنکه بعد از و سه ایستادن نیست سواره فاضلتر است  
پس به خواشم از و سه تا در خانه رسید و بودم که آواز موت و سه برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از  
حرف و سه بر علم و فضل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیح آمده آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
رمی جبره عقبة کرد روز نحر سواره در روزهای دیگر رمی کرد پیاده در کل - و عتقه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم رمی الجمره بیل حصی الخندق - و هم از جابر است که گفت دیدم آنحضرت را که رمی جبره میکرد و مانند  
حصی خندق شرح این گذشت در باب حجه الوداع - رواه مسلم - و عتقه - رمی رسول الله صلی الله علیه و آله  
الجمره یوم النحر - و هم از جابر است که رمی کرد آنحضرت جبره را روز نحر وقت چاشت - و اما بعد از آنکه فاء از  
اشمس - و اما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس رفتی کرد که بگشت آفتاب چنانکه بیان آن بیاید - متفق علیه  
و عن عبد الله - بن مسعود رضی الله عنهما انه انتمی الی الجمره الکبری - روايت است از ابن مسعود که و سه  
بر سه پیاده گبر می کرد در جانب مسجد خیف است - بمعل البیت عن یساره و منی عن یمنه - پس گردانید خانه  
کعبه را بجنب دست چپ خود گردانید بنا را از راست دست راست خود - در می چپ حصیات - و از راست  
بهفته سنگ نیزه را - کبره بکل حصاة - تکبیر میگفت با هر سنگ نیزه - ثم قال - بینه گفت ابن مسعود - که از رمی  
اللهی انزل الله علیه سوره البقره - آنچنین رمی کرد آن کسی که فرود آورده شده است بر و سه سوره البقره عبارت  
است از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تخصیص سوره البقره بحجت آنست که در رمی مناسک  
جنگ نکر است یا مقصود انزال قرآن است و سوره البقره اطول و اسرع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث قدسی  
است که لکل شیء منام و منام القرآن سوره البقره متفق علیه - و عن جابر - رمی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم الاجماع - و فیج ثنائه و تشدید و از بعضی فرود طاق و مراد با ستیجار مسیح کردن چهار است و سه استجا  
از غایت یعنی سنت و پاک کردن موضع استجا آنست که بر سه کلخ و سنگ و کند شرح این در کتاب الطهارة  
در باب آداب الحلال گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد است که در حجر میوزند یعنی سه قطاع از عود مثلاً بگیرند  
یا سه بار بگردانند - و رمی الجمار - و انداختن سنگ نیزه را در حج غیر طاق است که بهفت سنگ نیزه می اندازند و در  
روایات رمی جابر مذکور نیست و مراد با ستیجار همین است - و السی بین الصفا فالمرزوقه - و رمی در میان

صفا و مروت نیز بہت با رست - و الطواف تو - و گشتن گرد کعبہ نیز بہت با رست - و اذا استجمعتکم فلیستجیرتہ -  
و چون استجماعت کند یکی از شما باینکہ استجیرا کنند بطاق نمیر بر اسے تاکیدست مہر حکم سابق را بجهت اہتمام و مبالغہ  
در رعایت ثبات - رواہ مسلم -

الفصل الثانی - بحسن قدر ائمہ - یضم فان و تخفیف دال - بن عبد اللہ بن عمار - ففتح عین و تشدید بیہم

سجایست قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بکہ و ہجرت نکرد بدینہ - قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یومی  
الحجرۃ یومی النحر علی ناقۃ صہبار - گفت دیدم آنحضرت را کہ رمی میکرد و جبرہ را - و فرخ بر شتر مادہ  
سفید موسے کہ صہبار سے موسی و سے سرخ بود فی البصر انہ شب شتر سے کہ سفیدی و سے با سرخی آمیختہ بود بان  
نوع کہ بالا سے چشم و سے سرخ بود و درون و سے سفید - لیس ضرب و لا طرد - و نبود درون و نہ راندن یعنی مردم  
را از پیش می راندہ باشند و نیز وہ باشند چنانکہ پیش بلوک و امر می کنند - و لیس قیل الیک الیک -

و نبود گفتن یکسو شود و شوقیل یعنی قولست - رواہ الترمذی و الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی

و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انما جعل رمی الجمار و اسمی بین الصفا و المروۃ

لا قاتہ ذکر اللہ - فرمود آنحضرت شروع گردانیدہ شدہ است انداختن سنگ نیرہ ہا و و پیرن میان صفا  
و مروت مگر از بر اسے یاد کردن خدا سے تعالی چون افعال حج اکثر از ان قبیل بود کہ در عقل نمی آید امر از ان  
و درک نمیکند معنی عبارت و ران خصوصاً سنگ نیرہ باین کیفیت مخصوص انداختن و ازین جاتا آنجا و پیرن کہ  
این امور قیاس سے محض اند اشارت فرمود بآنکہ شریع این امور از بر اسے اقامت و ذکر خدا یاد کردن او  
تعالی در حد ذات شان بآنچہ مقارن آنهاست از ادغیہ و ادکار اگر چہ ظاہر نزد عقل شانند را یاد یا نکرد عاقل اگر

تفکر کند در سعی و رمی مثلاً متوجہ میشود و نمیکند مگر از ان بعد محض می یابد و عقل خود را مغرول و مشغول می شمارد و

نمی بیند مگر امر شارع را و یاد نمی آورد و سوا سے حق را و این قسمی از فہم است کہ اخض انواع ذکر حقیقیست و این

بانتہا راصلست اما الآن تصور فعل آنحضرت و وجود و قوت آنحضرت و ران اما کن و در مواقع و اتباع و تقویت

ر سے صلی اللہ علیہ وسلم و رسیدن و بان و دست و پاسے و تراشاکہ و سے نہادہ لذت و اہمیت و ذوق و حالت

می بخشند و اثر ہا و ذوق ہا در باطن می آرد کہ نہ بان تعبیر از بیان آن عاجزست عرفان ذائق و ذوق دین

می شناسی بخدا تا بخشی - اللهم ارزقنا و اذقنا - رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی فی حدیث حسن صحیح

و عنہا قالت فانما - و ہم از عائشہ است کہ گفت گفتیم اہل بیت یا رسول اللہ الامنی لک بنا ان یطلق بنی - آیا

ندبر آیم بر اسے تو نہائے و خانہ کہ سایہ کند ترا نہائے - قال لا - گفت آنحضرت بنا نکنید و نہائے - معنی مناخا -

مناخا سے فرود آمدن و شستن کسی بہت کہ پشی کردہ و پیشتر آنجا رسیدہ مناخ و راصل لغت جامی شستن

شسته است و مراد اینجا انزال است یعنی مناجاسه نیست که مخصوص کسی باشد جاسه عبادت است اگر در اینجا بکنند  
تنگ گردد و جاسه بر بنندگان خدا این توجیه شافیه است و نزو او جهتی آن است که زمین حرم و وقف است زیرا که  
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد و مکه را و وقف کرد و اندر زمین حرم را پس ملک نشود آنرا هیچ کی و آلا آن  
جای ساخته و محله بنا کرده اند و عمارت های عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی  
از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یازمی آمد رحمه الله علیه که خادمان ایشان جانی بکار در میاگر نشسته  
ساخته بودند و چون آنکه آن عادت است قاضی صالح سند می دادی که مرد صالح و اعظم و فاضل بود آنجا آمد نشست  
خادمان آن حضرت شیخ آمد که گفتند که قاضی صالح آمده از ما بنور آنجا نگرفته نشسته است فرمودند قرض نکنید  
و بکنید و چند طبقه اندو که طعام میا ساخته و نزو قاضی صالح فرستاد و فرمود و ایشان عرض کنید که ملازمان خوب  
کردند که آنجا آمده نشسته جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباحث است اما فرمودند -  
رواه الترمذی و ابن ماجه و الدار

**الفصل الثالث - عن نافع** - قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرین الاولین - گفت نافع که  
ابن عمر بود که ایستاد و نزد جمره اولی یعنی بعد از ریس - و قفاطو یا - ایستاد و دراز یعنی بسیاری ایستاد  
یکبار الله تعالی بکبر میگفت خدا را - و سبحه - تسبیح میکرد و در سجده - و سجده - و حمد میگفت و بعد از تحفیت  
و تشدید هر دو روایت است - و بعد از الله - و دعای میکرد و خدا را بسیار ایستاد و درین دو مقام دعا کردن  
و تضرع نمودن مستحب و مسنون است و گفته اند مقدار قرائت سوره بقره می باید ایستاد و بعضی از غربای متعطش  
شمال سمت چند از ایستاده اند که پایا سه ایشان اماسیده شده و الله التوفیق - و لایقف عند جمره ثانی  
و ثانی ایستاد بعد از ریس نزد جمره عقبه در روز بخورند و در ایام دیگر و در باب یوم تحریر باید که گفت این عمر بن  
و بعد از ام بنیمیر خدا را صلی الله علیه و سلم و عقبه را و بعد از آن بکوه و این جمره در پایان کوه واقع شده است  
و وجه عدم وقوف نزد این جمره عقبه و طول وقوف نزد جمره دیگر اینجا مذکور گردان شار الله تعالی - رواه مالک

### باب الهمدی

بفتح و سکون و یفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و در  
قرآن است و واحد هر دو بدیه است و در سه چیز است که فرستاده میشود از چهار پایا بکته تا وج کرده شود  
و گاهی بر مطلق اهل نیز اطلاق می یابد و وجه تشبیه بهی آنست که بنده بدیه می فرستد بجناب حق و تقرب  
بسیچر بدیه نزد و سه بدان و بدیه از اهل و بقر جانست با اتفاق و در غم خلاف است و نزد و ما جانست و  
جانز نیست و در اینجا اگر آنچه جانز است در فحایا

**الفصل الاول - عن ابن عباس** - قال **صلی اللہ علیہ وسلم** الظہر ہی الحلیقہ - گفت  
 ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکہ بر آمدن چ در ذی الحلیفہ کہ بیقات اہل مدینہ است ہم دعا بناؤند  
 پستہ طلبید و خوانند ناؤہ خود را کہ میخواست آنرا بدی گردانند - فاشعرا فی صفحتہا الایمن - پس نیزہ روان  
 ناؤہ را در کرانہ راست کوبان و سہ فی الصراح صفحہ کرانہ ہر چیز صفحہ انسان پہلوی دی - وصلت الدم عنہا - نہ  
 پستہ و پاک کرد خون را از آن - و قلہا لعین - و آویخت و گردن ناؤہ و نسل را فی الصراح تقلید چیز دیگر  
 مستور بمانے در آویختن بجهت علامت بدی و این از عادات جاہلیت بود کہ میکردند تا معلوم کرد کہ بدی  
 است و تکیس نذرند و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض - ثم ركب راحلہ - بعد از آن سوار شد  
 آنحضرت بر شتر سوار سہ خود کہ ناؤہ تقوا بود - فلما استوت بہ علی البیدار اہل بالبح - پس ہنگامیکہ برداشت  
 ناؤہ آنحضرت را بر بیدار کہ نام موضعی است پلیسہ گردن - رواہ مسلم - بدانکہ اشعار پادہ کردن یکجا نب کوہ  
 تا آنکہ روان شود اندر سہ خون شتق از شور و صحت یعنی علم یعنی تابدا نند کہ این بدی است و تنبیہ گردند و  
 اختلاف و شتافتہ شود و نزد کم شدن و باز آیند از آن و روان و بخورند آنرا فقر اگر ہلاک کرد و و اتفاق دارند  
 بر ترک اشعار و غنم بہ سبب ضعف و سہ و نیز مستوری گردند و رویا سہ او و در غنم تقلید بس است و  
 اشعار سنات مست نذر و جہورائہ و روایت کردہ شدہ است از امام ابو حنیفہ کہ مستحب است تقلید و کردہ است  
 اشعار زیرا کہ این شدہ است و تعذیب حیوان مست و آن حرام است و آنحضرت **صلی اللہ علیہ وسلم** کہ کردہ بودند  
 بہت آن کرد کہ مشرکان با نسی آمدند از قرض آن نگہ اشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیدہ و گفتہ اند  
 کہ این مخالف احادیث صحیحہ است کہ وارد شدہ اند در اشعار و این شدہ نیست بلکہ در حکم قصد و حماست و حجت  
 و دواعی است کہ برائے مصلحت میکنند و نیز قرض مشرکین در آن وقت بنایت بعید بود از جهت قوت  
 اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یعدو ولا یجعی این کلام مشہور است میان قوم و گفتہ اند کہ کرامت  
 ابی حنیفہ مر اشعار را از اہل زمان خود بود کہ مبالغہ میکردند و در آن چنانکہ خوف سرایت جراثیم و فساد و غنم بود  
 پس میگفت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نیست بدانکہ اصل اشعار را کردہ  
 می پنداشت یا آنرا کردہ می پنداشت کہ اشعار کنند و تقلید نکنند نیز در زمان و سہ مردم اشعار ترک  
 دادہ بودند و آنرا کہ میکردند بہ مبالغہ میکردند و اشعار علامت احرام نماندہ بود پس کردہ پنداشت  
 از جهت آن و اللہ اعلم و توریشتی از توجہ این سخن زیادہ تقریر و تحریر کردہ و شرح آنرا نقل کردہ اند و ہاشم  
 التوفیق - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت ایدے النبی **صلی اللہ علیہ وسلم** مرۃ الی البیت غنا - گفت  
 عائشہ بدی فرستاد آنحضرت یکبار سہ بخانہ کعبہ گو سفندی را - فقلہا - پس تقلید کرد آنرا و اشعار کرد

متفق علیه و عن جابر - رضی الله عنه قال فرج رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عائشة بقره یوم النحر - گفت جابر  
 فرج کرد آنحضرت از جانب عایشه و از جهت او که گاو میرا در زحر و گفته اند شاید این باذن و سه بود زیرا که تفسیه  
 از غیر بی اذن و سه روا نمودند و او مسلم - و عنه شرح النبی صلی الله علیه وسلم عن نسایه بقره فی حجة - و هم از جابر است  
 که خر کرد آنحضرت از جانب زنان خود گاو سه درج خود خر را بخا بختی فرج است زیرا که خر بختی نیز درون است مخصوص  
 بشتر است و مشهور نزد آن است که گاو از بهت کس بود و نزد امام مالک از اهل بیت تمام کفایت میکند و آنچه  
 صلاحیت احتجاج مالک دارد اگر زیاده از بهت کس کرده باشند - رواه مسلم - و عن عائشة - رضی الله  
 عنها قالت قلت فلان بدین النبی - گفت عایشه با فتمن کردن بندهای شتران پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم  
 بید می - بد و دست خود بدین بضمیتین و سکون جمع بر نه بختیات - ثم قلدا و اشعرا - پیشر تقلید کرد بدین را و انداخت  
 آنها را در گردن آنها و اشعار کرد آنها را - و انهداها - و فرستاد آنها را بکلبینی همراه ابی بکر که در سال اول فرستاد  
 اسیر حاج کرده فرستادند - فاحرم علیه تنی کان اجل له - پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی که حلال کرده شده بود و ما رواه  
 یعنی جاری نشد احکام احرام عایشه این را بر سه آن گفت که رسید بوی که این عباس میگوید که هر که پدید بکه  
 فرستد حرام میگردد و بر سه آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد بپدید بجرم و خر کرده شود پس رد کرد بر این عباس این  
 قول و میرا متفق علیه و عنها قالت قلت فلان بدین النبی - و هم از عایشه است که گفت با فتمن فلان  
 بدین آنحضرت را از صوفی که بود نزد من عن کس و سکون با و پیشم یا پیشم رنگین - ثم بخت بهای ابی بکر فرستاد  
 آنحضرت بدین را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه - متفق علیه - و عن ابی هریره - رضی الله عنه  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بقره - آنحضرت دید مردی که با گاو میرا در شتر را - فقال ارکبها  
 پس گفت آنحضرت سوار شو آنرا - فقال انما بدنه - پس گفت آن مرد این بدنه است یعنی شتر بدی است چون  
 سوار شوم - قال ارکبها و مالک - باز فرمود سوار شو آنرا و سه بر تو من میفرایم که سوار شود تو و عذوی تمامی -  
 فی الثانیة و الثالثه - و رکرت دوم گفت آنحضرت این را یاد رکرت سوم و از آنچه ذکر کرد درین حدیث معلوم  
 میشود که در رکرت سوم فرمود اما این درین روایت است و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف  
 کرده اند که سوار شدن بر بدی درست است یا نه قوی بر آنند که درست است اگر زیان نماند و را حبی میگویند  
 اگر مضطر گردد و درست است و الا نه و قول امام ابو حنیفه است و حال این رجل معلوم نیست که چه بود و الله اعلم  
 متفق علیه - و عن ابی الزبیر - نام و سه محمد بن مسلم کی است تا بیست و سبع اعلم - قال سمعت رسول الله  
 عبد الله بن ان رکوب الهدی - گفت شنیدم جابر را در حالتی که بر سیده شد جابر از سوار شدن بر بدی  
 فقال سمعت النبی - پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - ارکبها بالهدی

سوار شود و با اعتماد بر اندام و بی افراط و تجاوز از حد اعتدال - اذ العجنت البها - این نیز و تئیکه مضطر گردانیده شود  
 و ضرورت آنست و تو آنکه این سال بالمره و باشد - حتی تجد ظهرا - تا آنکه بیانی تو پشت را یعنی مرکب را که بر پشت  
 او سوار شوی - رواه مسلم - و عن ابن عباس - رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 سنه عشر بدنته رجل - گفت ابن عباس در ستاد آنحضرت شانزده بدنه بکمر همراه مردی و گفته اند که نام  
 آن مرد ناجیه بن جندب سلمی است - و امره فیها - و امیر و جفا کم گردانید او را و در آن بدنها که نگاهبانی آن نکنند و خبر را  
 باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله کین اصنع با ابدع علی منها - چگونه کنم و چه سازم بدنه که  
 مانده شود و بلا کم گردد و ابدع باز آید شتر از جهت ماندگی یا بار گر آن ابدع نفهم نموده و سکون موحده  
 و کسر دال تحقیق این عبارت بیانی دارد و زبان علم و شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین است  
 که گفته شد - قال - گفت آنحضرت - انحر با - تحر کن او را - ثم اصبع فلیهانی و ما - پشتر رنگ کن هر دو فصل  
 بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون و بے - ثم اجعلها علی مفتحا - پشتر گردان فصل را گو یا هر دو  
 فصل یکی اند و لذت و حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید فصل بلفظ مفرد ذکر کردیم و صفحہ شام بدنه تا بدانند را که در بیان  
 که بدنی است پس بخورند از دوسه فقر از غنیا که خوردن آن برایشان حرام است - و لا تأکل منها انت و لا احد  
 من اهل رقتک - و مخور از آن بدنه تو و مخور - و هیچ کی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقر باشند یا غنیا  
 و حکمت در نبی ایشان از اکل هر چند فقیر باشد قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و برفقت تا یکی بکشد و بخورد  
 و ابواب را بهانه سازد و در رفقه نفهم را که کسر نیز گفته اند و سکون تا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ نطق اهل نیست لیکن  
 صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و از  
 بدنه قطع میشود - ان خور و اگر گویند چو یکس نخور و بباع میخورند و درین تفسیر مال است جوابش آنکه عادت بر آن  
 که اهل بودی می آیند و پس ایشان و میخورند و نفی میگیرند و گاهی فائده دیگر هم میرسد و منفع میگرد - رواه مسلم -  
 و عن جابر - قال نحرنا مع رسول الله - گفت جابر بن عمر که دیم بابا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عام الحیدریه  
 الیه عن سبعة و البقرة عن سبعة - و در سال حدیثیه که بهره آید و محضر شدند شتر را از هفت کس و بدنه نزد شتر  
 مخصوص به شتر است و نزد خفیه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه برای بقره  
 مقابل نهاد و در باب المجموع نیز هم چنین آمده است غالب این است و لیکن امیگویم که اینجا بقره متقابل شتر  
 مراد است و اگر نه شامل اهل و بقر و غنم است لذا قال اهل اللغه - رواه مسلم - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما علی  
 رجل قد اناخ بدنته یحربا - و از این عمر آمده است که بدستی دس آمد بر مردی که نشانده است بدنه خورده  
 در حالیکه خرم میکند آنرا - قال - گفت ابن عمر - البشایا ما مفیده - بر انگیز آنرا و در حالیکه ایسا ده است

بسته شده یعنی با سه چپ بسته محمد لازم گیر سنت محمد را - صلی الله علیه وسلم سنت در شتر نحرست و طریق نحر نیست  
که با سه چپ بسته را بر پسمانی بر بند و دور بالا سه بند و سه نیزه زند تا خون رو بپفتد و دو گاو و دو گوسفند و پنج  
و در شتر نیز پنج رو است و لیکن سنت نحرست بر وجه مذکور متفق علیه - وعن علی رضی الله عنه قال  
امر لی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقوم علی برنه - گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آنحضرت  
که با پستم بر بدن و سه و خبر دار باشم از کار و بار آن - و ان الصدق بلحا - و امر کرد که تصدق کنم بگوشته آن  
و جلوس و پوستهای آن و اجلبتها و جلای آن - و ان الاعلی الخیر انما - و امر کرد که نهم شتر گشته را یعنی اجرت او را ازان  
قال - گفت آنحضرت - یحیی نعطیه من غنما - ما میدهم جزار را از پیش خود متفق علیه - وعن جابر بن رض  
قال کنا لانا کل من لحوم بدنا فوق ثلث - گفت جابر بودیم ماکه میخورم از گوشتهای قربانیهای خود بالا نه روز  
یعنی در سه روز پنجش یکم رویم و میخوریم و بمر دم میدادیم و زیاده تر سه روز جابر نبود گاو داشتند آن - و حص  
لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فقال کلا و تزودوا - پس گفت بخورید و توشه  
سازید یعنی زیاده بر سه روز - فاکلنا و تزودنا - پس خود رویم و توشه کردیم چون احتیاج بمر دم در ابتدای امر  
بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نسا زنده زیاده بر سه روز نگاه ندارند بعد ازان که احتیاج  
بر طرف شد و قربانی کردن همه کس را میسر شد رخصت کردند که اگر زیاده بر سه روز نگاه دارند باکی نیست  
چنانکه در حدیث سلمه بن بالا کوع بیاید متفق علیه - و ضابطه در خوردن و باج آست که از ضحیه دوم شش  
و قرآن بخورد از دم جنایات بخورد

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اهره عام حجة  
فی بایا رسول الله صلی الله علیه وسلم جلاکان لابی جمل - روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرستاد در  
سال هجری که محصر شد و نگذاشتند او را قریش که بمکه در آید و عمره و عمره ببارد و در به ایا سه خود شیر  
که مرابو جمل را بود و در روز بد نعیمت بدست آمده بود - فی راسه بره من نفقة - و در سر آن شتر یعنی در  
بینی و سه حلقه بود از نقره بره نعیم با و فتح را سه مخفقه حلقه که در بینی شتر با و رجمه بینی و سه اندازند کذا فی القاموس  
بنیفا بزرگ المشرکین - و خشم می انداخت و گلین می ساخت به سبب آن مشرکان را تا به بنید آند و در  
مسلمانان افتاده و فوج گشته و از آنجا معلوم میشود که گلین گردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان  
ستحسن و مستحب است قوله تعالی لیفیضهم الکفار - رواه ابو داود و - وعن ناجیه الخراعی صحابی  
نام و سه ذکوان بود آنحضرت ناجیه نام کرده و بد ایا سه خود را بوسه سپرده و بیکه فرستاده بود چنانکه در  
اول گشته در انا که تسمیه او با نجیه بجهت نجات یافتن او بود از قریش - قال قلت - گفت ناجیه گفتند



گفتم من یا رسول الله کیف اضع باعطی من البدن - چگونه کنم معامله بخیر که هلاک و مانده گرد و از بدن - قال انما  
 ثم انفس العلماء فی دما - گفت آنحضرت نحر کن آنرا پست بر غوطه ده نسل و او را که قلاوه اوست - ثم خل بین الناس  
 و بینهم - پست بر سر ده و بگذارد و مانع بر دار میان مردم و میان آن بدنه - فیا کلوا منها پس بخورید مردم آنرا یعنی بقوا  
 غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت - رواه مالک و الترمذی و ابن ماجه و رواد ابو داود و الدارمی عن ناجیه  
 الاسلمی - ظاهر آنست که اختلاف در نسبت ست و فوات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کاتب  
 او را اسلمی گفته اند و مولف فزاعی گفته - و عن عبد الله بن قریط - یضم قات و سکون را در آخر طای محل  
 صحابی ست نام او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاد و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان عظم الايام  
 عند الله یوم النحر - گفت آنحضرت بدرستی که بزرگترین روزها نزد خدا روز نحر است - ثم یوم القر - یعنی قات  
 و تشدید را - قال ثوبان گفت ثور که راوی حدیث است - و هو الیوم الثانی یعنی یوم القر و دوم از روز  
 نحر است نامیده شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت در زمین ایشان در شبی بعد از تعب کشیدن  
 و راد اے مناسک و مراد آنست که از جمله عظم الايام روز نحر است و الا و حدیث آمده است که افضل  
 روز عرفه است پس افضل ايام عشره ذوالحجه است و روز نحر از جمله این ايام است و در روز جمعه نیز آمده است  
 که افضل ايام است و مردم اختلاف کرده اند و عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ايام هفته جمعه است و افضل  
 ايام سال روز عرفه است و الله اعلم - قال - گفت عبد الله بن قریط - قرب لرسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بدنا خمس اوست - نزدیک گردانید شد از براسه نحر بر ای آنحضرت بدنه پنج یا شش خطمقن نیز  
 البیه باتمین پیدا پس در ایستادند بدنه که نزدیک میشدند بسوسه آنحضرت تا بگذارد از ایشان آغاز کند  
 و نحر - فلما رجعت جنوبها - پس هنگامیکه ماقط شد و افتاد بر زمین پهلویا که بدنه بالینی سر شدند و افتادند  
 قال - گفت راوے - فکلم بکلمه خفیه - پس تکلم کرد آنحضرت بکلمه پنهان یعنی آهسته گفت - لم انهم - که نهیدم  
 من آن کلمه را - قال و قلت اما قال - گفت راوے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلویا که آنحضرت بود  
 و در بعضی نسخ فسالته الذی یلی یعنی پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت که چه گفت آنحضرت -  
 قال قال - گفت آنکس که گفت آنحضرت - من شاء اقطع - هر که خواهد بر دایره شتران براسه خود قطع  
 رواه ابو داود و ابن ماجه استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نصب و غارت و زنا بعد از اذن مالک - و ذکر حدیث  
 ابن عباس و جابر رضی فی باب الاضحیه - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در صحیح و درین باب

مذکور اند و سابع

الفصل الثالث - عن سلمه - بن الاکوع - صحابی مشهور است از شجاعان و شیرمندان ناسه بود

و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت می نمود. قال قال انبی صلی الله علیه و سلم من غمی شکم فلا یحزن بعد ثلثه - گفت ساید گفت آنحضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس که بعد از شب سوم - و منی بینه مذ شئی - و حال آنکه باشد در خانه و سه از آن چیز است - فلما کان العام المقبل قالوا - پس هنگامیکه شد سال آینده گفتند - یا رسول الله کما فعلت العام الماضي - بکنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاهداریم گوشت اضحیه را بعد از سه روز - قال - گفت آنحضرت بگو ایا او خردا - بخورید و بخورید و ذخیره کنید - قال ذلک العام کان بالناس جمه - زیرا که بد رستی در آن سال بود و مردم مشقت و سنج یعنی فقر و احتیاج - فاروت ان تعینوا انیم یسین حاتم من نبی از او خاد که اعانت کنید و مردم بخورید و بخورید آن چون اسال احتیاج بر طرف شد منی نیز بر طرف گشت و اگر نبید رخصت است - متفق علیه - و عن بنیثه نعیم نون و قع موحده و سکون تخانیه و شین معجمه صالی است و این بنیثه الخیر میگوید - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم انما بینکم عن کوحمان تا کلو با فوق ثلث - گفت آنحضرت بد رستی با بودیم که نمی میکردیم شمار از گوشت تهاست قربانی ها که بخورید از آن بالا سه روز زیاده بر آن کی نسکیم - برای آنکه تا گنجایش کند شمار و فراخی شود میان شمار و کس برسد - جاز الله بالسه - آورد خدا تا فراخی و گنجایش را - بگو ایا او خردا - پس بخورید و بنید - و اتجروا - بهز و یعنی طلب کنید بوی اجر و ثواب را نه از تجارت و الا به تشدید نامی بود و تجارت و گوشت قربانی درست نبود و منی تصدق کنید و بخورید مردم را شاید که در غور و نیراجه و ثوابی باشد که ایام میانه الله است چنانکه فرمود - الا ان نه الا ایام ایام کل و شرب - دانا و گاه باشد بد رستی که این روز با یعنی روز با سه روز با سه قربانی و روز با سه غور و آشناییدن است چون سال تمام - رخصت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز که حج کردید و مغفور شدید بخورید و بنید و روزه آسایش بنید اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود و ذکر الله - و این روز با سه ذکر خداست - رواه ابو داود -

### باب الحلق

حلق مندر در موس و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و منکر از آنرا که حلق حرام است بر ایشان و وجه انضلیت آن است که مقصر باقی مانده است بر نفس خود و نیست از موسی و حاج و مقصر باقی ماند تبرک نیست و تبدل و انکسار و ادنی قصر آن است که بکیر نماز موسی سر خود مقدار سه انگشت و کفایت میکند در حلق نزد حلق ربع راس و حلق تمام ستر است چنانکه در مسج و ثابت نشده است حلق از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر حج و عمره و در حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موقع خود و نیست کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آن است

**الفصل الاول - عن ابن عمر -** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق طائفة من خيرة الودع - انحضرت خلق کرد سر مبارک خود را در خجۀ الودع - و التماس بن السحابه - و خلق کرد جماعه از اصحابا و سے نیز از جهت و ریانت شرف و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آنحضرت آنرا بد عامر محققین را چند بار - و قصص بعضی - و قصصی که از بعضی از اصحاب جنت اخذ به خصت بعد از دعای آنحضرت مقصود آن را نیز در مرقه اخیر التماس ایشان چنانکه در حدیث باید -

متفق علیه - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال لی معاویه انی قصرت من ناس النبی صلی الله علیه وسلم عند المرقه بشقص - گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من مختصر کرده ام موسی از سر آنحضرت نزد مرقه بشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و شقص یکسر میم و سکون شین خجۀ و فتح تان پیکان عریف با طویل یا تیر که این پیکان در دست و بعضی گفته اند که شقص نام حلم است بطبع جیم و لام مقراض که بوی موسی و شیم و خجۀ و گویند و شتر را ببرد و این معنی النسب و اطهر است - متفق علیه - و عن ابن عمر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی خجۀ الودع - روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت گفت در خجۀ الودع در وقت برآمدن از احرام - اللهم ارحم محققین - خداوند رحمت کن موسی و سرش و گان را - قالوا او المقصرون گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موسی را نیز و عابر رحمت کن - یا رسول الله قال اللهم ارحم محققین - از آنحضرت دعا کرد محققان را و گفت خداوند رحمت کن محققان را - قالوا او المقصرون یا رسول الله - التماس دعا باز کرد و صحابه بزرگ مقصران و درین مرتبه - قال - گفت - و المقصرون - و مقصران هم رحمت کن درین روایت و بار شخیصس به محققین کرده و بار سوم مقصران را جمع کرد و ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت و المقصرون متفق علیه - ازین حدیث معلوم شد که این دعا محققین را و التماس صحابه دعا مقصرون را در خجۀ الودع بود و این دو احتمال دارد که در مرقه بود که صحابه را بر آمدن از احرام امر کرد و یا در روز نحر بود که از احرام حج بگذشت و بعضی گفته اند که در حدیث بود که بعثت احصاء از احرام بر آمد و خلق کرد و صحابه را نیز امر کرد و خلق و ایشان در اشکال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصاء بیاید و الله اعلم و عن یحیی بن الحصین - بنهم حای تابعی ثقة صدوق است عن جدته - روایت میکند از جدۀ خود که صحابی است و کنیت وی ام الحصین است - انما سمعت النبی - که جد او شنید پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم فی خجۀ الودع دعا للمحققین ثلثا و للمقصرون مرة واحدة - که دعا کرده آنحضرت محققین را سه بار و مقصرون را یکبار ظاهر حدیث آن است که سه بار گفت اللهم ارحم محققین چهارم بار گفت و المقصرون و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای محققین در قول او المقصرون که مفید اشتراک آنهاست با مقصرون فافهم و چه عجیب است موقع لفظ و المقصرون در مقام که بجهت تفسیر خود را در اشکال امر محرم شدند از دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم - رواه مسلم متفق علیه - و عن انس بن النبی صلی الله

علیه و سلم اقی منافاتی الحجة فرمايد - روايت است از انس که آنحضرت آمد بنیاس آمد حجة العقبة را پس رمی کرد آنرا و این  
 در روز نحر است که از منزل دلفه آمد چنانکه گذشت - ثم اقی منبره ببناء ونحو نسکه - پسر آمد و منبر را خود که مناد داشت و نحر کرد  
 قربانی خود را - ثم دعا بالخلق - پسر طلبید سر تراش را که نام و سه هم مر بن عبد الله است قرشی عدو سے قدیم الاسلام  
 است و در روايت امام احمد آمده که چون عمر آمده واستود دوست گرفته بر سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد  
 آنحضرت گفت یا عمر تمکین گردانید ترا پیغمبر خدا بر دوش من گوی خود و دوست تو استر است یعنی بشیاء تراش  
 و قدر این نعمت بدان عمر گفت یا رسول الله بد رستی که این از نعمت های خداست و من است دوست بر من آنحضرت  
 گفت آری سه تخمین است - و ناول الخاقی تقد الایمن - و داد سر تراش را جانب راست خود ظاهر این حدیث  
 آن است که معتمر در ابتدا ایمین مخلوق است و بعضی یمنین خالق اعتبار کنند - محلقه - پس خلق کرد جانب راست  
 آنحضرت را - ثم دعا بالخلق الانصار سے فاعطاه اياه - پسر خواند آنحضرت ابو طلحة انصار سے را که از شایر صحابه  
 است و دوست که بعد قبر شریف را حفر کرده و زرع ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و ازین جهت  
 در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد - ثم ناول الشق الایسر فقال اخلق - پسر داد آنحضرت جانب چپ خود را  
 پس گفت تراش - محلق - پس تراشید - فاعطاه ابو طلحة - پس داد موسی را بابی طلحة - فقال افسر بین این  
 پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس هر یک را یک تاره موسی و دو تاره موسی نصیب رسید و گو یا شاعر  
 باین قصه اشارت کرده است - بیت - مرا از زلف تو موسی بستم - فموسی بکرم بوس بستم - و تخمین  
 ناخشان نیز تعلیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات و میان است تا الی یومنا نذاتی ماند که باعث تذکره  
 و یادداشتی بود و از اجزای وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم گو یا بوس بستم که گفته است این معنی  
 مراوست - متفق علیه - و عن عائشة - رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله - گفت عایشه بودم  
 من که طیب میکردم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم قبل ان یحرم - پیش از آنکه احرام بپوشد - و یوم النحر قبل ان  
 یطوف بالبيت - و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه بعد از خلق و سپس ثیاب طیب  
 نپوشد - بخوشبوی که در و سه شک می بود و گفته اند که افضل اولی در طیب احرام شک و گلاب است که  
 بوسه دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می بر آید و همه چیز حلال میشود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز  
 حلال میشوند - متفق علیه - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه و سلم افاض یوم النحر ثم  
 حج فطی الطهر منیا - روايت است از ابن عمر که آنحضرت آمد روز نحر بکه طواف کرد و پسر باز گشت بنی  
 پس گفتا - و طهر را بنی - رواه مسلم - و در حدیث جابر و عایشه آمده که گذاردن طهر را بکه و درین دو حدیث  
 تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عایشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر



و احمد از ایشان است که سنت است تمسک باین حدیث و جماعت که امام ابو حنیفه و مالک از ایشان است میگویند واجب است  
و میگویند مرد و زنی حج رافع اثم است از جهت چهل و پنجاه و یکمین ذم واجب است و طبری گفته که ابن عباس روایت کرده  
شکل این حدیث و واجب گردانیده و دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نیکو و بخلاف آن و الله اعلم -  
**الفصل الثانی - بحسن علی -** رضی الله عنه قال اتاه رجل فقال ی گفت علی آمد آنحضرت را مردی پس گفت  
یا رسول الله انی افضت قبل ان اخلق من طواف افافعه کردم پیش از خلق - قال له اخلق او اقص و لاحق  
گفت آنحضرت مرا آن مرد را خلق کن یا تقصیر کن و نیست حج چون تخفیف کرد و بروی و در ترتیب زیاده کرد و در  
ترخیص یعنی اگر خلق هم نکنی بقصر گفتا کنی نیز جائز است - و جابر آخر فقال زیجت قبل ان اری - و آمد دیگر  
پس گفت فوج کردم پیش از رسی - قال ارم و لاحق - این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود -

رواه الترمذی

**الفصل الثالث - عن اسامة - بن شریک -** یفتح شین و کسر راصحابی است نزول کرد کوفه را و پیش  
او در کوفیان است - قال فرجت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حاجا فان الناس یا تونه - گفت بر آدم  
من با آنحضرت قصد حج کنند پس بودند مردی که می آمدند نزد آنحضرت - من قائل - پس بعضی گویند بود این را  
که - یا رسول الله بیت قبل ان اطوف - یعنی کردم میان مفا و مرده پیش از آنکه طواف کنم - و آخرت شتا  
او قدمت شتا - یا گویند بودند که تاخیر کردم چندی را پسر کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن - و کان یقول  
لاحج - پس بود آنحضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ نبرد نیست - الا علی رجل اقترض عرض مسلم و لیکن  
حج و نبرد بر مردی است که بریده و پاره کرده و آبرو و مسلمان را بغیبت و امانت و جز آن فی الصراح عرض  
بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواهد و نفس و سب باشد یا در پیران یا  
در هر چه لازم امر است و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاه میدارد آن را از نقص و عیب کردن -  
و موطا لم - و حال آنکه آن مرد و شتم کننده است و بناحق از او رساننده است و بر اے عرض صحیح و مبنی نگرد  
چنانکه حج روزه و شهود و تفصیق و کمزیر و مانند آن میکنند - فذلک الذی جمع و ملک - پس آنکس است  
که نبرد کار شده و هلاک گشته به معصیت و جمع بکسر راست بر وزن سمع - رواه ابو داود

## باب خطبته یوم النحر و رمی ایام التشهد لیت و التودیع

خطبته بنیان و اگر که واقع شود و روی مخاطبت و خطبه کلام شود و هیچ کزانی القاموس معنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آن در  
حرف بر معنی چنانکه خطبه بکسر خا و طلب امر و ایام تشهد یعنی نام سوره در دست بعد از روزه و تشهد و قدید کردن

گرفت و چون گوشتی قریبانی بناورین ایام قدیم میکنند ایام تشریف گفتند و از جهت آنکه نیکو گفته اند که قربانها را هیچ صورتی  
طلوع آفتاب میکنند پس از شرق بنی نورش باشد و در حدیث آمده است من هیچ قبل التشریق فلیند و مراد باین  
وداع کردن کعبه است بطوان و دواع یا دواع کردن آنحضرت است مردم را و اینداج آنحضرت را حجه الوداع نام کردند

**الفصل الاول - بحسن ابی بکرته - بفتح با و سکون کاف تا و را آخر صحابی مشهور است - قال خطبنا البنی**

صلی الله علیه و سلم یوم النحر خطبه کرد و را آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کدکیت یوم خلق الله السموات  
والارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال تحقیق بازگشت همچو هتیه و حالت و س یعنی وضع و حساب و س  
که در روز پیداکردن خدا تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا - یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت  
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات  
والارض الا یمنی کلام آن است که عرب تا فیر میکرد و در محرم را منفرات قتال کنند و روی و میکروند این را در هر سال  
و از هر سالی یک روز می وزیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبته العرب میگویند و این سال  
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در وی حج گذارد و بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم قبل خود  
و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج را تا حج در وی الحج و  
که بیقات است - منها اربعه حرم - از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال آنها حرام است و حرم یعنی جمع  
حرام است - ثلثا متوالیات - سه ماه حرام پیوسته اند - ذو القعدة - بفتح قاف و کسر نیر آمده ماهی است که می  
در و س از سفرها - و ذو الحجه - بکسر حاء می که در و س حج میکرد و در روز و بعضی بفتح است - و رجب مقرر مقرر بقیعیم  
و فتح ضاد و حجه بن نزل که ابو قبیله است و مقرر و اصل شب تیرش را گویند که جزرات است و و س دست میباش  
و بیا میخور و آنرا اینجهت نام او منفرات دیا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و راضا رجب بنفر محبت  
آن است که به الله میگردد و اندایشان در محافطت تحریم و س - الذی بین جمادی و شعبان - آناه که میان جمادی  
و شعبان است صفت رجب مقرر است از برای زیادت بیان - و قال - و گفت آنحضرت - ای شهر نذر -  
کدام ماه است - این ماه مقصود ازین سوال تمسید و تاسیس بیان مقصود است و تقریر آن در یاد بان ایشان  
قلنا الله و رسوله اعلم گفتیم خدا و رسول خدا و اناترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
این کلام میگفتند و ادب میدادند اگر چه خود جواب آنرا میدادند مستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه بیایم و تعیین بود  
پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند - تسکنت - پس خاموش ماند آنحضرت - حتی فلان الله سیمیه  
بغیر اسمیه - تا آنکه گمان بردیم که آنحضرت نزدیک است که نام می برد و آنرا بجز نام مشهور که دارد - و فقال  
الیس ذا الحجه - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه - قلنا بلی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - قال -



گفت آنحضرت - ای بلند پای کدام شهر است این شهر - قلنا الله ورسوله اعلم مکنت حتی ظننا انه سبيهم بغیر اسم الله قال  
 الیس البلدة - گفت ای نیست این بلد - قلنا بلی - گفتیم آری این شهر بلده است بلده بر مسکون لام یعنی شهر است  
 شهر شهر که باشد و به غلبه نام که شده که فردا کل شهر این است که بلده جامع خیرات و برکات و فضائل و کمالات است  
 گویش شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده و رفعت یعنی اقامت است - قال فاصبر یوم هذا  
 گفت آنحضرت پس کدام روز است این روز - قلنا الله ورسوله اعلم فمکنت حتی ظننا انه سبيهم بغیر اسم الله قال  
 الیس یوم هذا - گفت ای نیست این روز - قلنا بلی - گفتیم آری این روز است که خیر نامه است  
 شما و الهای شما و آبروهای شما حرام است که بی حق شریقی از شما کشید بآن - که هر چه یو کم نهانی باشد که نهانی تنگم نهانی -  
 مانند حرام بودن روز شما که این روز است و شهر شما که این شهر است و راه شما که این راه است این تاکید است  
 بر ای حرمت که هر یکی ازین سه محل حرمت و اجتناب است خصوصاً نزد اجتماع - و ستون بکم و نزدیک است که پیش  
 آیند پروردگار خود را و بر سر و در حضرت و سه - یواکم حق اعالمکم - پس بر سر پروردگار شما را از کردار اس  
 شما - الا - را و آگاه باشید - انما ترهبوا بعدی ضللا - پس اگر وید بعد از رفتن من از دنیا که ایمان و در وایتی  
 که از پیغمبر است - قاصد بعضی - نه بعد از شما که روزی بعضی را که از عظم انواع فضیلت است مقصود منی از  
 علم و در گذشتن از حد شریع و حفظ حرمت و ما و انزال و اعراض است و در توجیه نواذیت کفار چنانچه در حد گفته اند  
 یکی آنکه کفر در حق است ایما و کفران نعمت است و تفسیح حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن آنکه اگر از کتاب  
 حرام مودعی بفرساید و نزدیک بان میسازد یا بکشد اشعالی که مشابه افعال کافران است و در غرضی بعضی  
 گفته اند که مراد بفرسایدن سلاح است و کفر یعنی لبس سلاحی آید بعد ازین خطاب با سبیلان که ده فرمود -  
 الامل بنت - و انما آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را - قالوا نعم - گفتند صحی  
 آری رسانیدم قال اللهم اشهد - گفت آنحضرت خداوند ما گوید که ایشان قرار کردند که رسانیدم از  
 قیامت شکر نشوند و عهد نمایند - فلیبلغ الشاهد الشاهد - پس باید که رسانیدم چنانکه شنیده است احکام را پس  
 حاضر است امر غائب - فرمود بجمع ادعی من - پس پس کسیکه رسانیده است بوسی یاد و وارنده باشد  
 از کسیکه شنیده است از من و رسانیده است متفق علیه و عین و بره - بفتح و او و بفتح موحده و سکون  
 و سه و انما بعین مست و ایت و ارد و از ابن عمر و سعید بن جبیر - قال سالت ابن عمر بنی الحار -  
 گفت پرسیدم ابن عمر را کی رسیده است - قال - گفت ابن عمر - از ارمی اماک فارمه - و قتیکه می کند امام تو پس  
 می کنی تو ظاهر آن است که مراد سلطان است یا امیر که نائب اوست در اقامت مناسک حج چنان  
 بشهر آنکه علم باشد و در تفسیر کرده است این را یعنی و گفت یعنی افتد کن بر کسیکه آنکس اعلم است از تو بود

ری میگوید و بهره - فاعادت علیه المسکة - پس باز عرض کردم بروی مسکة را - فقال لنا تخفین - پس گفت ابن عمر  
بودیم که انتظار می بردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت ری را - فاذا ازلت الشمس ربنا - پس وقتیکه  
میگشت آفتاب ری میگردیم - رواه البخاری و حقن سالم - عن ابن عمر انه كان يري حمزة الدلباسي حصيات  
روایت میکند سالم از ابن عمر که فرمود که ری میگردیم و حمزه را که نزد یک ترست از منازل که در جانب مسجد  
خفيف است بهفت سنگ نيزه - کبر علی اثر کل حصيات - در حالی که کبر میگفت بر پی سر سنگ نيزه - ثم يتقدم - پشتر  
پشتر میرفت - حتى يسيل - بضم یاء کسر یا تاوری آمد زمین نرم را و سهل خد نوحون فتج حای سهل و سکون رای زمین  
درشت - فيقوم مستقبل القبلة طويلا - پس می ایستاد و مقابله قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدمه ای ایستاد  
که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گذشت - و يدعو - و دعا میکرد - و يرفع يديه - و بر میداشت برده دست خود را  
ثم يري الواسطي - پس ری میگردیم حمزه میان را بسبع حصيات کبر کلمای بجهاه - تکبیر میگفت هرگاه که می انداخت  
سنگ نيزه را سم یا خد نبات الشمال - پشتر میگرفت راه می رفت بجانب دست چپ فیس سهل و یقوم مستقبل  
القبلة ثم يدعو ويرفع يديه و يقوم طويلا - و می ایستاد دراز - ثم يري حمزة فاما العقبه من بطن الوادي - پشتر  
ری میگردیم حمزه العقبه را از مغاک وادی - يسبح حصيات کبر عند کل حصاة ولا يقف عندها - و می ایستاد نزد  
حمزه العقبه - ثم يري حمزة فاما العقبه من بطن الوادي - پس میگفت انجین ویدیم پیغمبر خدا را - صلى الله عليه وسلم  
يفعله - میگردیم و از راه البخاری - بانه که منت چنین واقع شده است که بعد از ری دو حمزه اولی می باید ایستاد و بسیار  
ایستاده در دعا کرد و حمزه اخیره را می میکنند و برگردند و ایستند سر آنرا بخشای کسی نماند و معظم را که آن تعبیه است که عقل  
را بر ریافت کند آن را ہی نیست و این نیز از آن قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما بکذا را و بعضی از  
علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در اینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بودند از فرج و خلق و افاضه بکه  
برای طوائف اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند حمزه العقبه در راه واقع است پس وقوف نزد  
آن موجب از وحام و تفصیق طریق است و حقوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو حمزه دیگر که برگردانده اند  
نه در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و در وسط وی میباشند نه در نهایت و دعا در صلب  
عبادت افضل است و اکثر دعاسے حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز در تشهد بود و پیش از سلام  
و بر آمدن از نماز و دو حمزه اولی در وسط اند پس دعا کرد و در آنها و بعد از حمزه عقبه منتهی گشت عبادت و باین  
وجه اشارت کرده است در بابیه و ششمی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از معنی نیست چه دعا  
بعد از فرغ نیز مشروع است و چندین او عید و افکار بعد از نماز را ثور شده و دعا بعد از انظار صوم نیز آمده و بعضی  
گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز را - که فرض و عقیب تلاوت قرآن و خیر آن و بسیار

تجاوز الله عنه وعفا عنه فیکه شرف شد باین عبادت انداخته شد و رسول بوی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکشته  
در عدم وقوف نزد این جبر و بینی جبره العقبه و امید است که صواب باشد آن این است که در عدم وقوف نزد این جبره  
اشارت است از ترس جبر و رسول کریم که نبده چون در و در و اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبارزه  
کرد و در آن و بایستاد و بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و او را نمود حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید  
و سے تعالی کار را بر وسع و مباح گردانید او را آسودگی و راحت بغضیل و کرم خود و افاضه کرد و بر وسع آثار رحمت  
و غفور و مغفرت خود آسان درین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و نتایج منفعت است چنانکه بیک وقفه در عبادت  
تمام گناهان می بخشد گویا که گفت پروردگار تعالی که اسے نندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده کردید یکدی  
آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکّه که در آن وقت  
درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخ مولانا القاضی علی ابن القاضی جبار الله القرشی الخالدي  
مفتی بلد الله الحرام الشیخ باین نظره پس همه قبول کردند و استخوان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم -

و عن ابن عمر - قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبیت بکة یبالی  
منی - روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بکبة و سپاس  
منی - من جبل سقایه - از بهر منصب سقایه نرزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود و او  
و سقایه جامی آب دادن - فاذن له - پس اذن کرد آنحضرت بر عباس را به بیوتت مکّه - متفق علیه - بدانکه بیوتت  
بنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و مقبره بیوتت  
اکثر دلیل سنت و همچنین است حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوتت یک ساعت  
کفایت است و تمسک قول بسنت آن بانجذبت است که اگر واجب بود و چون اذن میفرمودند آنحضرت  
عدم عباس را به بیوتت مکّه و جواب میگویند که بحجت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بافظ رخصت و منع  
بجای اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بے اذن نیز میرفت و این  
سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود و نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام  
این مجانبیت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و شک نیست که در  
ترک سنت آثار است و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در حدیث گفته است که بیوتت بنی ازین  
چ مقصود لذت نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کی بیوتت کند در غیر بنی و حاضر گردد و در وقت رمی لازم نمی آید  
به وسع چیزه لیکن ترک متابعت رسول الله صلى الله عليه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه اوجوب  
میکرد و بر ترک آن - و عن ابن عباس - رمی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حارای استسقاء

روایت است از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوسه سقایه ز نزم - ناستقیه - پس طلب کرد آب از عباس که سقاء  
 حواله دے بود - فقال العباس يا فضل اذهب الي ابي - پس گفت عباس مر سیر خود را که فضل نام داشت ای فضل  
 برو بسوسه و در خود فات رسول الله صلی الله علیه وسلم بشرب من عندی - پس بیا را آنحضرت را الی الزنود و در  
 خود فقال استغنی - پس گفت آنحضرت بباس آب بخور ان مرا یعنی از آب ز نزم و آب درون خانه میار - فقال  
 پس گفت عباس - یا رسول الله انهم يجعلون ایدیم فیہ - مردم می اندازند دستهای خود را در آب ز نزم - فقال  
 استغنی - باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند - فشرّب منه - پس خورد آنحضرت از آب ز نزم  
 ثم اتی ز نزم - پسر آمد آنحضرت باب ز نزم - و هم یقولون ویملون فیہا - و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب سید  
 مردم و کار میکردند و سقایه - فقال - پس گفت آنحضرت - اعلوا فانکم علی عمل صالح - کار کنید و شقت نه کشید درین  
 کار زیرا که شما هر عمل صالح آید یعنی این آب و اذن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است - ثم قال لولا ان یغلبوا  
 پسر گفت آنحضرت اگر نبی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آید بر شما مردم در آب کشیدن جهت  
 اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب به کشید و این کار از دست شما برود - فقلت حتی یمنع الجبل علی ہذہ -  
 هر آنی فرو می آید یعنی از نایقه آنحضرت آنروز سوار بود تا مردم به بینند و احکام میاموزند تا آنکه می نمود بسیار  
 برین - و اشار الی عاتقه - و اشاره کرد و آنحضرت با غلظت لبوسه گفت خود - رواه البخاری - و عن انس  
 رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه وسلم فى الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقدت بالحسب - روایت است  
 از انس که آنحضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و حقن را به محصب پس خواب کرد و یکان خوابی و محصب  
 بفتح صا و مشدود بهر موضعی که بسیار باشد سگریه در وی و الا آن نام موضعی معین است بر درون مکه در جانب مشا  
 متصل بملا و انما البطح و بطی نیز میگویند و خیف نبی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از همدان از نبی بود  
 در روز چهارم از یوم نحر و سیر دوم ذی الحجه - ثم ركب الى البيت وطان به - بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه  
 آید و طوان کرد و طوان و دواع رواه البخاری و عن عبد القریز بن رفیع - یفهم و ففتح فاذا مشا بهر البعین  
 وثقات ایشان است - قال سالت انس بن مالک قلت اخبرنی بشئی عقلتہ عن رسول الله - گفت پرسیدم  
 انس را گفتم خبر ده مرا آنچه بیکه دانستم یا داری از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بن صلی التلمیز یوم الترویة -  
 گجا گزارد و آنحضرت نماز پیشین را روز ترویہ که روز ششم ذی الحجه است و مردم از مکه بمناسبت روز و جمعه منسحب و با  
 حجة الوداع و در حدیث جابر گذشت - قال یبنی - گفت انس نماز ظهر نبی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از مکه  
 پیش از ظهر برآمد - قال فابن صلی العصر یوم النحر - گفت ابن رفیع بانس و ظاهر موافق به سیاق این بود که گوید  
 فقلت پس گفتم من پس گجا گزارد نماز عصر را روز نحر ففتح نون و سکون ففتح نیر جائز است نام روز چهارم

اندر ذر محرم است که از منی برای نذنی امرای نفر میگویند کرده بازگشتن حاجیان از منی - قال بالاطح - گفت اگر ارد  
 نماز عصر باطح که همان محصب است - ثم قال - پسر گفت انس - افعی که افعیل امرارک - بکن چنانچه میکنند امر  
 قولنی آنحضرت خود بخین کزده و تو بخین کن که امر اسے تو میکنند و مخالفت کن که باعث تیج شمرند و در امر  
 ضرورے هم نیست متفق علیه - وعن عائشہ - بنی الله عنها قالت نزول الاطح لیس بنة - گفت عایشہ  
 فرود آمدن آنحضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک چ و آنحضرت از بطریق سنت و تبعه نکرد - اما نزول  
 رسول الله فرود نیاید پیغمبر خدا در رے - صلی الله علیه وسلم انه کان اتبع لخرجه اذا خرج - مگر از جهت آنکه  
 نزول در آن موضع ستر و آسانتر بود بر اسے بیرون آمدن آنحضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون  
 در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بکه در آمد و طواف کرد تا از جهان راه بدر نیه رجوع  
 نمودن آسان باشد - متفق علیه سدا لکه اختلاف است در آن که تحصیل یعنی نزول محصب سنت است  
 یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر است که آن از سنن حج و تمة مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم در مناسک گفت ما فرود آئیده ایم انشا الله تعالی فرود آنجیم بنی کثانه که آنجا مشرکان بیکدیگر عهد کرده  
 و سوگند نموده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالفت نکنند و مناسک و مسالیت نکنند و موصلت  
 نمایند تا آنکه محمد و سلیم را بکشند و با سایرند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گردد اند شاعر اسلام  
 را و در مکانیکه ظاهر کرده بودند شاعر کفر را و تشکر نعمت خدا و فضل و سعه جیل و علا و ادانایید و طهرانی در اوسط  
 از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول باطح و ریل یوم النفر و امر میگوید مردم را  
 بدان و در هر ایگفته که اصح آن است که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم محصب بقصد نمودن مشرکان بود  
 صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه ریل در طواف انتی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امرے اتفاق  
 بود و ابو رافع مولی آنحضرت که گماشته و عمده دار بار خانه و سے بود آنجا فرود آید و پیغمبر رسول را صلی الله علیه وسلم  
 آنجا زده بر حسب اتفاق و اسے خود نه بر مقتضایے امر آنحضرت چنانکه سلم از ابو رافع روایت کرده است و  
 قول ابن عباس است چنانکه بخاری از و سے آورده است و عائشہ نیز همین جانب است چنانکه در حدیث تعلق  
 آمده مخفی نماند که هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود اتباع  
 و سے احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطن اسے خود گفته که نزول  
 در محصب احسن است و اگر نکنند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بنی  
 سیف الدین صلح الله علیه و آله و آله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم او جد عبد الوهاب رحمته  
 علیه حج گزارد و نفرمود با و سے از مناسک محصب نزول فرمود حضرت شیخ و نگهارد و نماز ظهر را آنجا بجا گرفت

بجانب محشر که زمین شام است و او را طلب هر تر و صواب تر است و الله اعلم بخلق علیه ۱۷ - و حسن ابن عباس عن ابی بنی صلی الله علیه و آله  
و مسلم قال اکرم محشر رولن خفاة عراة غزلا - روایت می کند ابن عباس از آنحضرت که گفت بدستی که شما محشر کرده و بر گرفته می شود  
بر پهنه پابرهنه تن ناخته کرده و غل بغم غم مجبه و سکون را بمع اعلی یعنی اعلی ناخته کرده شده و نیم قرارا پسر خواند  
آنحضرت این آیت را که بداننا اول خلق نعیده - چنانکه پیدا کرده ایم ایشان را و ابدل پیداایش باز پیدا می آیم از قبور  
و بعد علینا - و عده لازم است این پیدا کردن بر ما - انکانا فاعلمین - بدستی که هستیم ما کنه گان آنرا و گفت آنحضرت که اول  
من کسی بودم یقیناً بر اسمی نخستین که پوشانیده می شود و در اجاره روز قیامت ابراهیم طیل است زیرا که و س علیه اسلام  
نخستین کسی است که بر پهنه کرده شده و در راه خدا در وقتیکه که انداخته شد و آتش تشراب و ماین فضیلت ازین وجه دلالت  
نمکند بر فضیلت وی از سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت این اغراض را کرام و س بملاقه الموت او است  
و آنحضرت را با آنکه در بعضی روایات آمده است که آنحضرت هم با جاها که در آن دفن کرده شده بمشورت گرد و در آن  
ناسن اصحابی یوفد بهم ذات الشمال - و گفت آنحضرت که جماعه از اصحاب من گرفته می شوند و بر دوش می شوند بجانب  
دست چپ که عاصیان و گن بهگاران به آنجا نب می برند تا قول پس می گویم من بطریق تحسیر بقصد استخلاص ایشان -  
اصحابی اصحابی - صیغه جمع قلت آورد و تصغیر کرد از جهت قلت عدد ایشان میقول - پس می گوید پروردگار تبارک  
بقصد شکایت و بیان سبب تندیب ایشان - انهم لن یزالوا یرتدین علی اعقابهم نذارتهم - بدستی که ایشان همیشه بودند  
برگشته از دین و رجوع کننده بر پشتها س خود از آن باز که جدا شده توار ایشان - تا قول که حال بعد از ایشان پس می گویم  
پس چنانکه گفت بنده صالح که عبارت است از عیسی بنی علیه السلام و را عذر و استخلاص قوم خود و حضرت رب العزت این  
آیت را که - و کننت بلهیم شهیداً ما دمت بهم - و بودم من شاهد و واقف بر احوال ایشان تا آن وقت که دوم در میان  
ایشان - الی قوله انوزر الکیم تا این کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت این است که عیسی گفت علیه السلام خداوند  
ناسن و در میان ایشان بودم بر حال ایشان واقف بودم و نگذاشتم که فرورزند و خرق گویند و چون بر داشتی تو خرا  
از میان ایشان بود و تو زگاهسان و واقف بر حال ایشان و تو بر هر چیز شاهد و حاضر می اگر عذاب می کنی ایشان  
و می گیری ایشان را بر کر دار ایشان ایشان بندگان تو اند هر چه می خواهی می کنی و کسی نتواند گفت که چرا می کنی و اگر  
می آفریزی ایشان را و در می گزیری از عذاب ایشان تو عالمی و حکیمی هر چه می خواهی می کنی و متفق علیه - و گفته اند  
که چرا و آنجا با اصحاب خواص اصحاب نیست زیرا که ما را یقین معلوم است که هیچ یک از خواص اصحاب بعد از او نیست  
صلی الله علیه و آله و سلم هرگز نگشته الا قومی از خفاة عرب از اصحاب مبدل و اسود یا بعضی از مولفه القلوب که بعد از او  
در دین دقت و رایان داشتند با مرد و بر و رجوع از دین سلفانی نیست بلکه خروج از حد استقامت و بعضی حقوق  
و صلاح سیرت در بعضی امور و رجوع از مرتبه حسن اخلاق و صدق نیت و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت و ادب

با ایشان بخت ابتلا بنیاد نموده آنحضرت فرموده بود که من نمی ترسم بر شما کفر را دیت پرستی را ولیکن می ترسم از مداخلت و مداخلت و آفات آن کذا قالوا - ۵ - و عمن عائشة رضی اللہ عنہما - قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول یخیر الناس یوم الیقینہ حقاۃ حراۃ غلا قلت - گفتیم یا رسول اللہ - الرجال والنساء جمیعاً - مردان و زنان ہمہ بنظر بعضہم الی بعض نگاہ می کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برہنہ می بینند مردان را و زنان را پس در حشر ایشان برہنہ چہ حکمت باشد فقال - پس فرمود آنحضرت - یا عائشة الا حراشد من ان یظہر بعضہم الی بعضہم اے عائشہ کاروان روز سخت ترست ازین کہ نگاہ کنند بعضی بہ بعضی یعنی کجا مجال و فرصت و شور و سرور تا آنکہ کسی بہ کسی نگاہ تواند کرد متفق علیہ - ۶ - و عمن السان رجلاً قال روایت است از انس کہ مروی با آنحضرت گفت یا رسول اللہ کیف یحشر الکافر علی وجه یوم الیقینہ چگونہ حشر کردہ می شود کافر بر روی خود روز قیامت و چگونہ ممکن باشد جزو سہ رتق - قال - گفت آنحضرت - ایس الذی استأوی علی الرطبین فی الدینا قاور علی ان یشہ علی وجه یوم الیقینہ - یا یافیت نشان این کہ آن کسی کہ روان ساقط است او را بر دو پا دروینا تواناست بعد روان گردانیدن وی روز قیامت بر روی و سہ متفق علیہ - ۷ - و عمن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یلقی ابرہیم اباه کہ یوم الیقینہ - گفت آنحضرت کہ پیش می آید ابرہیم پدر خود کہ نام او آنزرت روز قیامت تحقیق نزد بعضی علماء رحمہم اللہ کہ فاعل اند یا آنکہ آباء آنحضرت ہمہ از لوث شرک و کفر پاک و منزه اند آیت کہ از عہد ابراہیم است علیہ السلام کہ بجز آنرا پدر خواندہ اند نام پدر سہ تارخ است و ازین جهت میقد ساخت اباء را باز در فرمود پیش می آید ابرہیم این پدر خود کہ آنزرت است - و علی وجه آنزرت قرۃ و غبرۃ - و قال آنکہ بر روی سہ آنزرت سیاهی و غبار است قرۃ و غبرۃ یعنی غبار آید ولیکن قرۃ غبار یکہ در روی سیاهی بود یعنی گوشت قرۃ سیاهی و کدورتی کہ از ہم و خرم بر روی و در ویقول لا ابرہیم - پس می گوید ابرہیم ماز را اہل اہل لبک لا العصی - یا یافیت من ترا بے فرمانی ممکن مراد اطاعت کن مراد را آنچه از جانب حق بگویم و خبر و ہم فیقول لا ابوہ - پس می گوید ابرہیم را پدر وی کہ آنزرت فایوم لا عصبیک پس امر و زبانی نمی کنم ترا شفاعت کن مرا فیقول ابرہیم - یا رب انک وعدتہ ان لا تخیرنی یوم یقتول - پس نمی گوید ابرہیم اے پروردگار من بدرستی کہ تو وعده کردہ مراد اجابت کردہ دعا سہ مرا کہ رسوا نکردی حراری کہ بخت شومہ فرود و مشرکہ و شومہ فاشی علی آخری من ابی الابعد پس کدام رسوائی سخت تر واقع شود ترا از رسوائی کہ بدر من کہ مالک است و در ترست از رحمت تو فیقول اللہ تعالی - پس می گوید خدا سہ تعالی - الی حرمت النجۃ علی الکافرین - بدستی کہ من حرام گردانیدہ ام بہشت را بر کافران و دعا سہ کہ امروز در حق وی کنی و التماس کہ در مغفرت و سہ واری شود و منہ یفتند ثم یقال لا ابرہیم انظر ماتت بطیک بستر گرفته می شود مراد ابرہیم را نگاہ کن کہ چہ چیز است در زیر ہر دو پا سہ تو و بین فینظر - پس نگاہ می کند ابرہیم زیر پا سہ ہا سہ خود و فاذا ہو بنہ کچ پس ناگاہ وی ملائک و مقرون است بندج بکسوزال مجہد و سکون یا سہ تخمانہ دعا سہ مجہد و آخر گرگ گفتا ز کہ میوانست کلاں شکم بے اندام و نئے انعاموں لایخ



بأنک الذی یب ودر بعضی نسخ فوج بسیار موجوده و حادثه واقع شده بمعنی مذبح تسلط آوده بکل و سرگین شیونند بقوا آمده۔  
 پس اگر گفته می شود و کوشیده می شود و پایا می آید آن فوج را میقتل فی النار پس انداخته می شود و در آتش و دوزخ و این آنست  
 که نسخ گردانیده و خوار ساخته شده در چشم ابراهیم نامیده می شود که پیدا شده بود و ساقط گرد و گفته اند که اگر چه ابراهیم از آرز  
 در دنیا تیزی کرده و بیزار شده بود و لیکن چون روز قیامت وی را دید هر پیری دامن گیر می شد و بر آید و  
 مغضرت در خواست شاید که بدر کجه قبول افتد و چون میفتاد و مسخ شده و بدنا امیند شد و تیرا ابد نمود و بعضی گفته اند  
 که موت آنرا بر کفر یقین ابراهیم نشده بود شاید که پنهانی ایمان آورده باشد و میرا اطلاع دست نداده و تیرا  
 از وی بکام ظاهر بود و روز قیامت یقین شد که به کفر رفته بود پس متبری شد به تیرا ابدی و الله اعلم۔

رواه البخاری۔ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعرق الناس یوم القيمة حتی ینوب عرقهم  
 فی الارض سبعون ذراعا۔ عرق می کنند و خوسه می ریزند مردم روز قیامت تا آنکه می رود و خوسه ایشان در زمین  
 بنفشه و گز و یلیمم حتی یصلع آذانهم و لکام می کند عرق ایشان را پیش می رود و تا دماغها می ایشان مثل لکام و باز می دارد  
 ایشان از کلام تا آنکه می رسد تا گوشتهای ایشان متفق علیه۔ و یحتمل المقادیر صیغی قیدیم الاسلام است سادس و اسلام  
 حاضر شده بر او باقی شایده از فضلای کبار و نجما می اجبار است روایت کرده است از و حسن بن ابی طالب  
 و جزوی اصحابه و در بعضی مواضع زیاده برین از احوال وی نوشته شده است نقل سمعت رسول الله گفت شنیدم  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول که می گفت۔ تدنی الشمس یوم القيمة من الخلق نزدیک گردانیده می شود  
 آفتاب در روز قیامت از خلق حتی یکون منهم مقدار یسل تا آنکه می باشد آفتاب از ایشان هم چون مقدار یک میل که باشد  
 فرنگ است و بعضی گفته اند که حد یسل سوره است و مقصود نهایت قریب است فیکون الناس علی قدر اعمالهم فی العرق  
 پس می باشد آدمیان بر قدر عملهای خود و در عرق منقسم می شوند کیون الی کعبه۔ پس بعضی از ایشان کسی است که می باشد  
 عرق تا بهر دو پاشنه پا می آید و این جماعه اندک اعمال ایشان بیشتر و خوب تر است و برین قیاس منقسم می شوند کیون الی  
 کعبه۔ و بعضی را تا بهر دو زانو می آید و منقسم می شوند کیون الی مقبیه۔ و بعضی را تا بهر دو جاسه بطن از او می آید و منقسم  
 می شوند عرق الجاهل و بعضی از ایشان کسی است که لکام می کند ایشان را عرق لکام می رود فی بعضی نادیان می رسد بلکه در  
 دیان می آید۔ و اشار رسول الله و اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیده الی فیه بهرست شریف نادیان  
 مبارک خود۔ واه سلم۔ و حسن ابی سعید الخدری عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت  
 می گوید خدا می آید روز قیامت یعنی در محشر و ندای کند آدم را و می گوید یا آدم فیکون۔ پس گوید آدم۔ بل یک  
 و سعد یک می ایستم بر سر خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد می کنم ترا الله پروردگار ایستادنی و بعد از ایستادنی  
 و آخر کلامی دیگر و یکی توبه در دو دست تست۔ قال۔ می گوید پروردگار تا آدم۔ اخرج بعث النار برین آیه شکر آتش را

یعنی آن جماعت را کہ بدو رخ فرستاد فی انداز میان فرزند آن خود بیرون آورد و جدا کن۔ حال۔ می گوید آدم پیر و در کار  
و بالبعث النار و حیث مقدار لشکر و دوزخ از میان ایشان قال من کل الف تسماۃ و تسعة و تسعين۔ می گوید بیرون آزار هر  
هزار کس منصف و دوزخ را و این است مقدار دوزخیان کہ از هزار یک را به جنت می فرستد و باقی را بدوزخ و در حدیث ابی  
هریره از هر صد نو و نه آمده و شیخ ابن حجر گفته کہ ممکن است محل حدیث ابی سعید بر جمیع ذریت آدم و حدیث هریره بر اعداے  
یا جوج و یا جوج یقرینہ۔ لکن در حدیث ابو سعید ذکر یا جوج و یا جوج واقع شده است نہ در حدیث ابی هریره یا اول تعلق بمجموع  
فلاک است و ثانی مخصوص این است و مراد است یا جوت نار در حدیث ابی سعید شامل کفار و عصا است و در حدیث  
ابی هریره عصا است و منین و کرمانی گفته کہ مفهوم عدد و متبر نیست و مقصود تقبیل عدد و منین است و تکیس عدد و کفار و الله اعلم  
فصل فی شیب الصغیر۔ پس نزد این حال و این حکم پیر می گرد و فرود سال۔ و توضع کل ذات محل ملما۔ و می نهد و سے افکند  
پیر زن بار و بار خود را یعنی فرضا اگر در آن وقت زنی بار دار باشد از بیت این حال و حدیث مقام بار خود را  
می افکند و بعضی گفته اند احتمال دارد کہ زن حامله مسبوک گردد از بیت این مقام حل خود بکند و پیر شیده مانند کہ در صغار  
نیز هم چنین تاویل می رود و کہ ایشان نیز صغیر مسبوک می شوند پس نزد و وقوع این حال پیر می شوند پس از آن در و این  
بشست جوان می سازند و صواب آن است کہ این عبارات کنایت است کہ از شدت هم و حزن و محنت با قطع نظر از  
مخصوص معانی مفردات چنانکہ در امثال آن گفته اند۔ و ترمی الناس سکارے۔ و می بینی تو اسے فحالب و ران حال  
حروم۔ استان۔ و ما هم لبکاری و غیتند ایشان ستان۔ و لکن عذاب اللہ شدید و لیکن عذاب خداوند تعالی سخت است  
و این سستی و مہوشی از آن است۔ قالو افکتہ صحابہ از خوف و حسرت چون شنیدند کہ بشتیان یکی از ہزار خود را پرورد  
یا رسول اللہ و اینا ذلک الواحد۔ و کدام از ما آن یکی باشد کہ او را بہ بشت بزند۔ قال۔ گفت از برای تفہیم و تسلیم ایشان۔  
البشر و انشا و ان شو یا و نعم و غیرید۔ فان حکم جلای پس بدستی کہ از تخلیک مردے۔ و من یا جوج و یا جوج الف و از یا جوج و یا جوج ہزار  
آتما بعدی کشیدند کہ اگر بشتیان یکی از ہزار باشد جامعہ کثیر را شامل می گرد و بعد از آن اشارت کرد بکثرت احم سابقہ نیز غیر یا جوج  
و یا جوج اگر شما بنیدل ہل ہشت باشد و ہشتی یکی از ہزار باشد گنجایش دارد و چنانکہ گفت۔ راوی ثم قال۔ پستہ گفت انحضرت اللہ  
الشی سیدہ ارجوان تکلوا بلع اہل الجنة امید دارم کہ باشد شما چار یک بشتیان بکینہ پس تکیس را آوردیم ما و گفتیم ما اللہ  
اکبر بکیت استشارہ استعظما و این نیست فقال پس زیارت بشارت داد و گفت انحضرت۔ ارجوان تکلوا انکم اہل الجنة  
امید دارم کہ باشد شما یک اہل بشت بکینہ پس باز تکیس را آوردیم ما فقال پس گفت انحضرت ارجوان تکلوا انکم نصف الجنة امید دارم  
کہ باشد شما نیم اہل بشت بکینہ پس باز تکیس را آوردیم ما فقال گفت انحضرت ما انتم فی الناس نیستند شما در میان مردم و لکن لا کاف  
السودانی جلد نوہ اربعین۔ مگر مانند موسی سیاه در پوست گاو سفید او کشتہ و بفسار فی جلد نوہ اسود و با ہم چہ موسی سفید  
در پوست گاو سیاه۔ تنفق علیہ۔ ۱۱۔ و عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول و ہم از ابو سعید۔

اقتضای این - و پیش از آن بدو دست قضا را بضم قاف و تشدید نون و زای بعد از آخر پرششی است که زن از عیب برای دفع  
 برادر و دستهای او کشد و گفت و ماعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند  
 نوعی از زیور است که زن در دستهای او می زند و عمر بن ابن عباس - رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله و سلم یخطب و یقول - گفته اند ابن عباس ثنییم آن حضرت را که خطبه بخواند و حال آنکه دس می گفت - اوالم حید  
 الحرم فلعین لبس خفین - وقتی که نیاید محرم فلعین را پوشد موزه را - و اوالم حید از ارباب لبس سراویل - چون  
 نیاید به بند را پوشد تنبانی را و لیکن قطع میکند موزه را از زیر پاشنه چنانکه در حدیث سابق بیان کردیم و  
 برین اندوا که همان طور درست پوشد خیره دهد و امام احمد و یحیی و یحیی گفته اند که در آن ساعت مال است و حکم  
 ضرورت چنانکه هستند بحال خود می پوشد و فدی نیست و در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابو حنیفه پاره کند  
 و از آن سرانده میفوق علیه - و عجم یعلی - بفتح تحتانیه و سکون عین معله - بن امیه - بضم فمه و فتح میم و تشدید  
 تحتانیه صحابی است اسلام آورد در ذریع و حاضر شد خنیز و طاعت را - قال کنا عند انبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بالجمرات افجاره رجل اعرابی - گفت بودیم از او آن حضرت در جمره که بیک مرحله از یک است و آن حضرت  
 از آنجا عمره بر آورده بود و در ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه جبه و منصفه بالحق - بران مرد جبه بود  
 و حال آنکه او را آورده بود بخلاق بفتح خاسته معی و قاف و آخر نام طبی است که عربان می سازند و در آن عفران  
 می اندازند مشهور است میان ایشان و فتح بضا و غای مجتنبان او دن جبه بطیب چنانکه گویا می چکد از وح  
 فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله الی احرمیت بالعمرة و نذر علی - بدرستی که من احرام بستم بر اے  
 عمره و حال آنکه این جانه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آن حضرت - اما الطیب الذی یک فاکم له ثب  
 مرات - اما خشوی که با تسبیح نبوی است از سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان و از  
 جهت که بقا از طیب بعد از حرام منفذ احرام است فافهم - و اما الجبة فانز عها - و اما جبه که تو پوشیده پس بکش  
 آنرا و برادران - ثم اصنع فی عمرک كما تفتن فی حیک - پشتر بکن و عمره تو چنانکه می کنی و حج تو گویا آنرا و عالم بود  
 احکام حج نه عمره پس تشبیه داد آن حضرت عمره را به حج و فرمود هر چه احکام دارگان حج است از احرام و شراط آن  
 احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و قوت ابره و عدم آن میفوق علیه و عمر بن عثمان  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحرم المحرم ولا یحرم ولا یحرم - هر سه لفظ بزنج و فم مردی  
 نکاح کند محرم خود را و نکاح و گیره را بولایت و کالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بپوشد خان و خواستن  
 و این مذہب شافعی و مشهور علی است لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی است و از خطبه نیز نهی و نهی با جانه است  
 همه و دلیل مایه و میوه است رمن - و راه مسلم و عمر بن ابن عباس - رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله

تزوج میمونہ و ہو محرم۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت نکاح کرد میمونہ را رضی اللہ عنہا و حال آنکہ آنحضرت  
محرم بود براس عمر و قضاہ تعلق علیہ۔ و عن یزید۔ بن الاصم بن اخت میمونہ رضی۔ خواہر زاد میمونہ بعضی گویند  
کہ اور روایت سبب و صحابی است و صحیح آن است کہ تابعی است ثقہ کثیر الحدیث عن میمونہ۔ روایت میکند از خاتم  
خود میمونہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تزوجا و ہو حلال۔ کہ آنحضرت تزوج کرد اور او حال آنکہ محرم نبود۔  
رواہ مسلم قال الشیخ الامام محی السنہ رحمہ اللہ والا کثرون علی انہ تزوجا حلالا۔ گفت محی السنہ اکثر برانند کہ آنحضرت  
تزوج کرد میمونہ را در حالی کہ حلال بود۔ و ظہر امر تزوجا و ہو محرم۔ و ظاہر شد امر تزوج و سے در حالی کہ آنحضرت  
محرم بود۔ تم نبی بہا و ہو حلال۔ بیشتر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونہ را و حال آنکہ و سے حلال بود۔ بسبب فی طریق  
کہ نہ نکاح میمونہ و بنا سے وی در سرف بود نتیجہ سیدن معلومہ و کسر را و بغا نام موضوعی است بر راہ کہ ہر دو میل  
از کہہ و از عجائب اتفاقات آنکہ فوت میمونہ نیز درین موضع اتفاق افتاد و الآن در اینجا در مرقہ و سے عبارت است  
کہ بعضی امر را سافختہ اند بد آنکہ حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم ہر دو متعارض آئند حدیث ابن عباس  
ناطق است با آنکہ تزوج میمونہ در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکہ در حالت حل بود  
و اصحاب متابعتی کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا کہ ابن عباس افضل و اکمل است  
در حفظ و اتفاق و ثقہ و حدیث و سے متفق علیہ است مانند آنکہ حدیث امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ کہ دال است  
بر نبی ماول است با آنکہ مراد آن است کہ نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست کہ مشغول است  
بکار دیگر نہ آنکہ مراد تحریم دست و آنکہ محل کردہ اند شافعیہ حدیث ابن عباس را بر آنکہ ظاہر شد امر تزوج و سے  
در احرام باین اعتبار گفتہ است تزوج و ہو محرم تکلیف است و نبی است کہ مراد حل اصلی است کہ قبل الاحرام  
بود و حال آنکہ اکثر روایات در آن است کہ حل عارضی بود کہ بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم  
را نیز حمل میتوان کرد کہ مراد آن است کہ ظاہر شد امر تزوج و حال آنکہ حلال بود و کلام در اینجا در کتب اصول  
زیادہ برین است جملہ الان و شرح ذکر کردہ ام قدس۔ و عن ابی ایوب۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
کان یسئل ساعہ و ہو محرم۔ روایت است از ابی ایوب انصاری کہ بود آنحضرت کہ ششت سر مبارک خود را  
و حال آنکہ دست محرم است۔ متفق علیہ۔ بدانکہ حلز دست محرم را شستن مر از برای جنابت باتفاق و در  
تبر و خلاف است و ہم چنین در شستن خطمی و مانند آن نیز خلاف است و در ہر ایہ گفتہ است کہ لا باس است  
و غسل کردن و ہر ہام در آمدن و در شرح گفتہ است زیرا کہ بجز شستن نیز و در ولیدگی موی بلکہ زیادہ کند  
لمبہ شعریہ و نشویر سر دریش خطمی زیرا کہ و سے نوعی از طیب است و سے میکشد ہوام مر ویرا۔ و عن  
ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال اجزم النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ہو محرم۔ گفت ابن عباس کہ خون کم کرد

آنحضرت و حال آنکه دوسه محرم بود و اکثر علما بر جواز نجاست محرم اند اگر موی مشکسته نشود و تنقی علیّه - محرم عثمان  
 رضی الله عنه حدیث عن رسول الله - حدیث که عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی الزل  
 اذا اشتكى عليه وهو محرم - و رقی مردی که چون شکایت کرد و سر و چشم خود را یعنی چو این پنهان او بر روی آید -  
 تنه بجا بالصبر - تعصید کند سر و چشم را به صبر و قید غنیبه انفاست - ستد اگر یک چشم نیز بر روی آید و دست  
 است به طریق اولی و میر به فتح صا و کسر موحده و سکون آن جایز نیست مگر در ضرورت شهر صبر داروی  
 تلخ شهر و دست که در و چشم را بدان دو انگشت و در و چشم و تعصید و تعصید جواحت بنین دست بضماء  
 یعنی بضماء و نمادون دار و را بر جواحت نیز گویند اگر چه عصا بسته نشود و ظاهر آن است که مراد اینجا بستن  
 عصا به باشد زیرا که دوسه می پوشد خبری که از روی را و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بگو  
 ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم و عن ام المصطفی - صحابه است حاضر شد  
 حجة الوداع را - قالت رایت اساتمه فی بلاد واحد بها اشد خطام ناقة رسول الله - گفت ویدم اسامه را  
 را رضی الله عنهما و یکی از این دو کس گیرنده بود و هزار ناقة پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الاخر را فاع تو پیغمبر  
 من الحمر - و دیگر بردارنده بود و خانه خود را که می پوشید آنحضرت یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب شقی را  
 العقبة تا آنکه می کرد و آنحضرت حبره العقبة را و در روایتی آمده است بردارنده باشد تلخ چیزه بر سر روی  
 را و حدیث دلیل است بر جواز استظلال بر محرم الطیبی گفته که این قول اکثر علما راست و مالک و احمد کس در  
 سید ارشد از سر و اسلام و عثمان کعب بن عجرة - بنیم عین معله و سکون جمیع در اصحابی انصاری است از نجاست  
 شجره گویند که او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباده بن صامت یا را و بود روزی بر روی او آمد و دید که بت را  
 پرستیده از خانه بیرون آمد و عباده بن صامت و در خانه او درآمد بت را به شکست و چون کعب درآمد بت  
 را شکسته دید چشم آمد و خواست که در شتم ابن صامت کند باز فکر رفت و گفت اگر درین بت چیزی نه  
 ی بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر به وهو بالحدیث قبل  
 ان یدخل مكة - روایت میکند که آنحضرت گذشت بر دوسه و می تا آنحضرت در حدیث بود پیش از آنکه در آید  
 بکعبه و بر محرم و هو یوقد تحت قد - و حال آنکه کعب محرم بود و دوسه آتش می افروخت زیر و گی - و انقل  
 متناهی علی وجه - و پشاهای اقصاد بر دوسه و - فقال اتو ذیک هواک - پس گفت آنحضرت  
 آیا آزار میکنند ترا شپشها - تو - قال نعم - گفت کعب آرسه آزار میکنند - قال فاحلق راسک - گفت  
 آنحضرت پس اگر آنچنین است تبرایش سر خود را - و العلم فر قاین سته ساکین - و نحو ان و قسمت کن  
 فرق را میان شش مسکین - و الفرق یفتح الفار ثلثة اصع - و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است

از کف دست به و اصبع جمع مسلح و اصل بر روی اصبع قلاب کردند اصبع خوله را چنانکه آور جمع و از می کنند - او هم گفته ایام -  
یا زوزه و دانه و زوزه - او را نسک - بنیم همین بلفظ امر نسک - یا فوج کن و فوج را - متفق علیه

**الفصل الثاني - عن ابن عمر** - رضى الله عنهما انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهى النساء عن ارتداء الثيابين والقياب والباس الوبرين والرخين ان من القياب ترجمه این از حدیث این عمر و فضل اولی ظاهر شد - و التلبس بعد ذلك ما احبت من الثياب - و باید که پوشد بعد از بردن از احرام به چیز دوست دارد و آنست جامه با و بیان کرد آنرا بقول خود - معصفا و خرا و علی او سر او علی او میبوس او خفت فی الصراح عصفرا یک متر معصفا معروف و فزنجاری به به زناست نیز نوعی از جامه دور قاموس گفته عصفربت معروف است معصفا جامه رنگ کرده شده بآن بنیت معروف و علی زیورست و آن نیز داخل لباس اعتبار کرده رواه ابو داود و - و عن عائشة - رضى الله عنها قالت كان الركب ان يبرون بنا - بودند سواران که می گذشتند بها - و عن مع رسول الله - و ما یعنی زینت و اجابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با پیشین بخدا - صلی الله علیه و سلم حرمت محرم بودیم - فاذا حاز و انبسطت احدنا جلیبا بها - پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما میگذشتند از پیش ما فرو روی پشت یکی از آنها را در خود را - عن راسها علی و جبا - از سر خود بر روی خود و لفظ جاز و اینچنین واقع شده است از جواز و بسنن ابی داود و در مسابیح جاز و نماند مجاوزت و در بعضی الفاظ جاز و باطله و ذوال ترجمه نیز آمده فاذا جاز و با پس چون میگذشتند از پیش ما است گفتناه - و در میکرویم ما چادر را از روی و میکش ویم روی را و سپه میگردیم روی را - رواه ابو داود و در لابن ماجه معناه - و عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يدين - فليج ياتوشه يدال - بالزيت و هو حرم - بود آنحضرت طلا میگردید زینت را بر خود و حال آنکه در حرم بود غیر المقتت - اما زینت غیر مقتت - یعنی غیر المطيب - زینت خوشبو نکرده شده و مقتت بضم هم و تشدید تاء یعنی که ریخته شده در روی ریاحین یا آینه شده بر و غنای خوشبو وقت و مقتت در سخن در کل پس درون و نزد امام ابو حنیفه زینت مطلقا از طیب است زیرا که اصل اوست کذا قالوا - رواه الترمذی

**الفصل الثالث - عن نافع** - ان ابن عمر رضى الله عنهما و جبر القراء - روایت است از نافع که مولای ابن عمر که ابن عمر یافت مردی و سرافور و فقال - پس گفت ان علی ثوبا یا نافع - بنید از بر من جامه را ای نافع که بر روی من میگردید - فالقیبت علیه برنا - پس انداختم بر بالا ای ابن عمر بر روی را - فقال لم ی علی ثوبا و قد سمی رسول الله - پس گفت ابن عمر آید می اندازی بر من این را و حال آنکه تحقیق نمی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان یلبسه المحرم از آنکه پوشد بر نفس را محرم ظاهر اندیش ابن عمر جلیبا بلفظ بود مطلق بر نوع

که پوشند و سابقا معلوم شد که اگر فحشاء پوشند نه بر وجهی که متعارف و رایج است بایکی ندارد و یا از جهت احتیاط کرد  
 و انکه اعلم - رواد ابو داود - و عن عبد الله بن مالک ابن عقیله - مالک بن عقیله است و این صفت ثانیة عبد الله  
 و عقیله بن عبد الله بن مالک است و انکه نام پدر اوست و اگر بجهت تنوین بخوانند لازم  
 آید که عقیله مادر مالک باشد و مالک بن مالک است و این را در وضع دیگر ذکر کرده ام قدیر - قال اجماع رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم و هو محرم - خون کشید و انحضرت و حال آنکه و سه محرم بود - بلخی اجماع - بفتح لام و سکون حای ملام  
 و جل بلفظ حیوان مشهور نام موضع بیست میان مکه و مدینه چنانکه گفت - من طریق مکه فی وسط راسه - خون کشید  
 در میان سر خود وسط را اینجا بفتح یاء و فتح کاف که ریه اند و مرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است  
 و گفته اند که این غسل بر ضرورت است زیرا که بجهت قطع شعر خواهد بود اگر در بعضی موضع باشد که در اینجا موی نیست  
 جائز است بی فدیة - یفق علیه - و عن انس بن مالک قال اجماع رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو محرم علی ظهر القدم  
 حجامت کرد و انحضرت و حال آنکه و سه محرم بود بر پشت پا - من رجوع کان به - از جهت در و سه که بود در پشت  
 پا و پا جاسه موی نیست غالباً و بار بود آن در و سه هم داشت رواد ابو داود و انسائی - خون ابی رافع  
 مولا س که انحضرت و وی نخست غلام عباس بود که بحضرت نبشید قبلی بود و چون خبر اسلام او عباس را رسانید  
 از او شد کرد و حاضر شد احدی و خندق را نااش بعضی معصب گفته اند بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام  
 او پیش از بدر بود و لیکن در بدر حاضر نشده - قال ترویج رسول الله صلی الله علیه و سلم میمونه و هو حلال -  
 حکام کرد و انحضرت میمونه را و حال آنکه انحضرت حلال بود - و نبی بها و هو حلال - و دخول کرد و انحضرت میمونه را حال آنکه انحضرت حلال بود  
 و گفت اما رسول بنیها - و بودوم سن سیانجی میان انحضرت و میمونه - و رواد احمد و الترمذی و قال ابی هریرة بن

## باب المحرم

بجنت البقیة - به آنکه صید کردن محرم و رواد لودون و سه و دیگر که ابیید و اشارت کردن بدان حرام است  
 باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگردد و خبر اما در خوردن محرم صید - تفصیل است اگر خود صید کند  
 یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی آن  
 در سه و اینجا مذکور است و اقوال است مرعانا و مذکور بعضی صحابه و تابعین و من بعد هم و ابن عباس و طاووس و ثوبی  
 آن است که حرام است بر محرم اکل صید و مطلقاً بیل اطلاق حدیث معصب بن جثامه که باید و مذکور مالک و یحیی  
 و احمد آن است که محرم اگر خود صید کند یا کسی بر او سه و صید کند باذن و سه یا بی اذن و سه حرام است و  
 اما اگر غیر محرم صید کند بر او سه و خبری از آن بر او سه محرم به یکند حلال است و مذکور امام ابی حنيفة و یحیی  
 و بی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم و دیگر اما دام که خود صید کند و امر بدان نکند و ولایت و اشارت



و اعانت بران نماید و سے یا محرم دیگر اگر چه برای وحی میزد کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران ولایت داد این  
تحریر مذکور و احادیث ویرین موجب ظاهر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعاده این را به تفصیل هر چه  
نما ترستیفا کرده شده است آنجا باید نگریست و ان شاء الله

**الفصل الاول** عن الصعب - بنحو صا و سکون عین معتمین - بن جثامه - نفتح جیم و تشدید ششقه صحابی  
ابن عباس از و سے - روایت و احادیث فی خلافة ابی بکر الصديق رض - انه اهدى رسول الله رض روایت است از و  
که و سے بنیة آورد و برای پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم حمار او خشیانگور رخ را که شکار کرده بود - و هو بالابوار - و  
آن حضرت در ابو بود نفتح خمره و سکون موجد - او بود ان - یا و و دان بو و نفتح و او تشدید و ال نام و نفتح  
است میان که و دینه نزدیکتر به دینه و میگویند که قبر عبد الله و الد آنحضرت در ابر است و ابن صعب ابن جثامه و انجا  
ساکن بود و عرفه علیه - پس بگردانید آنحضرت برو سے و قبول نکرد - فلما رمی مانی وجه - پس هنگامیکه دید آنحضرت  
چیزی که و سے او است از ناخوشی و انفال و اندوه از قبول کردن آنحضرت بدیده او را - قال - گفت  
آنحضرت - انما نرده عليك الا ان احرم - بد رستی که باز نگردانیده ایم از ابر تو که بحیث آنکه ما محرامیم و حرم نیستیم  
جمع حرام است بکسر یعنی حرام گذاشتن القاموس در صحاح گفته که جمع حرام است - يتفق علیه پوشیده نماند که ظاهر  
این حدیث در آن است که صعب بن جثامه حمار خوشی زنده به دینه آورد و محرم را جانزند نیست قبول آن و لیکن  
سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که به یحرم حمار و  
بود پس در روایات مسلم آمده که به یحرم حمار خوشی را که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را  
و شق بکسر به هر چیزی که در روایتی آورده و عضوی از و سے و در روایتی پاسبی او را پس بفرماید این روایات

درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود - و عن ابی قتاده - رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
روایت است از ابی قتاده صحابی که مشهور و سے بیرون آمد همراه آنحضرت و این در عام حدیث بود در سب  
ششم از هجرت - فتخلف مع بعض اصحابه و هم مخرمون - پس پس ماند و ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران  
و سے محرم بودند - و هو غیر محرم - و سے محرم نبود - فزاد حمار و خشیانگور ان سیراه - پس دیدند یاران و  
حمار خوشی را پیش از آنکه به بنید و سے انرا - فلما راوۃ ترکوه - پس هنگامیکه دیدند یاران او گذشتند او را  
و ولایت و اشارت نکردند بدان - حتی راه ابو قتاده - تا آنکه دید از ابو قتاده - فركب فرسالة - پس سوار شد  
ابو قتاده اسب را که مراد او بود - فسالهم ان بنا و لوه سوطه - پس سوال کرد و ایشان را که به بند بست و  
تا زبانه او را بعضی گفتند که مراد سوط اینجا سیف است و در بعضی روایات یا سوط ریح نیز مذکور است -  
قالوا - پس آیا آوردند یاران از و ان سوط بدست و سے بحیث احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید -

فتاویٰ کہ پس فرمود آمد ابو قتادہ از اسب پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و ریح را حمل علیہ پس حملہ آورد و  
 تباخت بر حمار و خشی یغیرہ۔ پس پے کرد و بیفکند و گشت او را نیم اکل فاکلوا۔ پس خورد و ابو قتادہ پستہ خوردند یا را  
 و سے نیز رفتہ ہوا۔ پس پشیمان شدند بعد از خوردن کہ چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابو قتادہ پاره  
 گوشت را نگاہداشتہ بود۔ فلما اورکوار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سائوہ۔ پس ہنگامیکہ دریافتند آنحضرت  
 را و بلازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت را از حکم آن کہ را و ابو خوردن  
 آن یانہ۔ قال اہل مکہ منہ شئی۔ گفت آنحضرت آیا بہت باشند از ان چیزے۔ قالوا معنار جلد۔ گفتند بابایمی او  
 و در روایتی باز و سے او۔ فاخذہ بالنبی۔ پس گرفت آنرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاکلہا۔ پس خورد  
 آنرا متفق علیہ فی روایتی لہا۔ و در روایتی مرخصا سے و سلم را بر دو آنچنین آمدہ کہ۔ فلما اتوا رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم قال۔ پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود۔ انکم احدا مرہ ان تحیل علیہا۔ یا شما از بیج کی بود کہ اگر کرد  
 ابو قتادہ را کہ حمل کند و تبار و او بروے۔ او اشار الیہا۔ یا اشارت کردہ باشد بجانب وی یعنی اعانت  
 کردہ باشد بوجہی از وجوہ بر شکار کردن آنرا۔ قالوا لا۔ گفتند نکردہ۔ قال فکلوا ما بقی من لحمہا۔ گفت آنحضرت  
 پس خوب کہ دید کہ خوردید و بخوردید آنچہ باقی ماندہ است از گوشت و سے این حدیث دلالت بر اباحت میکند  
 ما دامی کہ خود مید کردہ یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکردہ است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقاً  
 دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در ہر دو جانب آمدہ و لابد بعضی ناخ بعضی خواہد بود و قد حقق فی موضعہ  
 و عن ابن عمر۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم خمس لاجناح علی من قدام فی الحرم و الاحرام۔ پنج چیز اند کہ گناہ  
 بر کسی بکشد آنرا در زمین حرم اگر چہ در زمان احرام باشد۔ الفارۃ۔ بہ تخفیف را موش۔ و الخراب۔ نراغ  
 و الحداء۔ بکبر حاف و فتح و ال و ہمزہ بر وزن غلبہ جانورے معروف است کہ آنرا علیو از میگوانید و در صراح خاستہ  
 و العقب۔ و کثر دم۔ و الکلب العقور۔ و سگ جراحت کنندہ متفق علیہ۔ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا  
 ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحلال و الحرم۔ پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشتہ میشوند  
 در زمین حل و حرم و میکشد از الحرم۔ الخیۃ۔ مار۔ و الخراب الاقع۔ بوجہ وقاف نراغ بیشہ کہ سیاہ و سفید  
 میباشد و در پشت و شکم و سے سفید باشد و این در طیر و کلاب میباشد و فی الصراح بقع پسگی در مرغ و وحش  
 در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام اللہ علیہ و علی ابائہ الکرام واقع شدہ است کہ گفت آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم کہ گویا من می بینم سبے کلب القع کہ وہاں می اندازد و در خون اہل بیت من و بود و شمر خون اہل بیت  
 و الفارۃ۔ و موش۔ و الکلب العقور۔ و سگ گزندہ و الحداء یا تصغیر حداء است کہ در حدیث سابق مذکور  
 شد متفق علیہ۔ بدانکہ در ہر کی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

عقرب مذکور شد نه چیه و در حدیث الاحق برعکس و خواب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی موصوف باقیع و گفته اند که مقتول در جل و حرم که قاتل و سعه محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موزیات را حکم مبین است و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مرایشان را و هر موزی را جائز است قتل و در جل و حرم و انا قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در جل جائز است نزد شافعی و نزد اگر در حرم کرده باشد یا بنا به حرم بوده تنگ ساخته شود بر و س محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخارج پس قتل کرده شود و بعد زنده شود

**الفصل الثانی - عن جابر - رضی الله عنہ - قال سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لکم البیضاء لکم فی الاحرام حلال ما لم**

**تصیدوه -** روایت است از جابر که آنحضرت گفت گوشت شکار مرثا را در احرام حلال است اما دام که صید کنید شکار که محرمید - او صید لکم - یا صید کرده شود بر اے خاطر شما اگر صید کننده محرم نبود و نه سب مالک و شافعی این

و این متوسط است میان دو مذہب دیگر چنانکه مذکور شد رواه ابو داود و الترمذی و النسائی - و عن ابی سیرہ

رضی الله عنہ صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر - گفت آنحضرت که تلخ از شکار و ریاست دینی حکم و س

حکم صید بحر است و آورده است که جراد از بنی افشارن ماهی است و بعضی گفته اند که متولد میگردد و از ماهی مانند که کما پس می اندازد ایشان را در یا با صل و پرورش می یابد و این حدیث تجویز کرد و بعضی از علما که صید کنند

او را محرم زیر آیه و س صید بحر است و صید بحر حکم قول حق سبحانه و اصل لکم صید البحر ما قتم حراما حلال است اما که یک تجویز میکند میگوید که و س صید بحر است که استقرار و در انجام است و بقیه میکند و زمین و قوت میکند

از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید بحر گفت مراد آن است که در حکم صید بحر است در جل اکل بی ذبح و تذکیه و الله اعلم - رواه ابو داود و الترمذی

و عن ابی سعید - الخدری رضی الله عنہ صلی الله علیه وسلم قال یقیل الحرم السبع العادی فرمود بکشد

محرم درنده حمل کند یا و س در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - و عن

عبد الرحمن - بن ابی عمار - نفع عین حله و تشدیدیم تا بی است کی قرشی عابد بود شغوف و بیاد است مشمول

عفت و سلامت - قال سالت جابر بن عبد الله عن السبع اصیدی - گفت پرسیدم جابر را از سبع نفع

مجره و شتم موحده حیوان معرونی که آنرا گرگ گفتار گویند آیا شکار است و س که حرام است قتل آن محرم را نه قال

نعم - پس گفت جابر آری نفع از جهات شکار است - فقلت ایوکل - پس گفتم من آیا خورده میشود در حلال است

خوردن آن - فقال نعم - پس گفت جابر آری خورده میشود - فقلت سمعت ابن رسول الله یسئل گفتم من

آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال نعم - گفت آری شنیدم از آنحضرت - رواه الترمذی و النسائی و الشافعی و قال الترمذی نه حدیث حسن صحیح - بعد آنکه اختلاف کرده اند و باحتیاجم صید اصیدی

ابی وقاص آمده که در سنه پنجاه و دو از ابن عباس نقل می نماید که در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمی کرد و از هر روزی نایب از سباع و حدیثی در کتاب است  
حکم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعی میگویند که ضعیف مخصوص است  
از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر و الله اعلم - و عن جابر بن عبد الله قال سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
عن الضعیف قال هو ضعیف - گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضعیف که آیا آن ضعیف است که بکشتن آن بر هر دم جنایتی  
ثابت میشود گفت آن حضرت ضعیف ضعیف است - و یجعل فیه کبش اذا اصابه الحرم - و میگرداند و میدهد بر الحرم در خجای آن  
چهار روز وقتی که برسد و بکشت آن را محرم - رواه ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار  
و ضعیف زای - بن خزی - پیوسته جمیع و سکون زای بعد از او سه هزار و پنج و کس زای و بیانی میگویند و بعضی تشدید  
زای میخوانند بی - یا - قال سألت رسول الله - گفت پرسیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم عن اکل الضعیف -  
از خوردن ضعیف - قال او یا کل الضعیف احد - گفت آنحضرت آیای خوردن ضعیف را هیچ کی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را  
بخورد - و سألته عن اکل الذئب - و پرسیدم آنحضرت را از خوردن گرگ - قال او یا کل الذئب احد فیه خیر -  
گفت آیا میخورد و ذئب را هیچ کی که در وی نیکی است - رواه الترمذی و قال لیس استناد به بالقوی -

التفصيل الثالث - نحن عبيد الرحمن بن عثمان النيسابوري - عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صاحب استبراد زنا  
 طلحه بن عبيد الله رضي الله عنه اسلام آورد بعد از بقیة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح گشته شد با ابن زبیر در  
 روز - قال کتاب طلحه بن عبيد الله و نحن جرم - گفت بودیم با طلحه و حال آنکه ما محرم بودیم - فابدى لطيف - پس  
 دريه آورده شد براس طلحه پزندگان پخته - و طلحه را قند - و طلحه خوابیده بود - و مناسن اكل - پس بعضی از کسی  
 بود که خورد - و مناسن قوبح - و بعضی از کسی بود که بر پینه کاری نمود و نخورد - فلما استيقظ طلحه و افاق من الكله -  
 پس چون بیدار شد طلحه بآنها موافقت کرد که خورده بودند تقبول موافقت کرد و یا ازان چیزه که باقی مانده  
 بود نخورد - قال فاكلناه مع رسول الله - گفت طلحه پس خوردیم با آنرا با پیغمبر جد - صلى الله عليه وسلم  
 یعنی براس آنحضرت خیر ادا کرده بودند و بخورد زیرا که براس ایشان صید نگرده بود و این تاویل کسی است  
 که یک گوید بخورد و محرم از آنچه برای و سئ صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و توجیه کسی که نخورد و بحجت احتمالات  
 دیگر است مانند مشارکت محرم در ولایت یا اشارت و اعانت و الله اعلم

باب الاحصاء وفوت الحج

حصه واحده از منع و حبس و بازداشتن کسی را از سفر و کاری و جزآن و تنگ گرفتن بر کسی حصه المرض ادا سلطان  
سیکو نیرد قتی که باز دارد و بیماری یا بادشاه منع کند از کار و مقصود سبب که دارد و هم چنین سیکو نیرد حصه از شتر و زمین

معنی و چون محضت در محرم تنوا نیست به مقصد رسید جانزست اورا که از احرام برآید لیکن انتم نشد میگویند که احصای نمی باشد مگر بعد و چنانکه در واقع حدیثیه شده و مرضی نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر بعد زایل گشت و حج فوت شد برآید از احرام بطل عمره و نزد احصای مرض نیز می باشد و در حدیث آمده است که کسی انگشت یا شکست پاسه او برآید از احرام و بر دست در سال آید و درین باب خلافی دیگرست و آن اینست که بر می میفرستند نزد باجم زمره که شناخته نشده است ریختن خون قربت و جهاد و جزو زنان یا مکان مخصوص و نزد شافعییه موتون نیست جسم و ذبح کنند همانجا که محض شده چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم هم در حدیثیه ذبح کردند و حدیثیه از زمین حل است و آبش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان بر می راجع پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیثیه پاره از حل و پاره از جسم است پس شاید که ذبح در جسم کرده باشد و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیثیه اکثرش از جسم است و خلافی دیگر آنکه چون محض شود قضا و نزد شافعی قضا نیست تسمیه بعره القضا و نمیدهند به است و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است -

**الفصل الاول - عن ابن عباس** رضی قال احصر رسول الله صلی الله علیه و سلم فحلق رأسه و جامع نساره و محرمه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیثیه منع کردند مشرکان که او را از درآمدن بکعبه و عمره گزاردن پس برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد و سر مبارک خود را در جماع کرد و از آن خود را و محرم کرد و شتران خود را که همراه داشت حتی آنشتر عا قافلا - تا آنکه عمره کرد سال آئیده بقتضای صلی که باطل مکه واقع شده - رواد البخاری - و عن عجمه السمری عن عمر رضی قال فجمعنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت ابن عمر بیرون آمدیم با آنحضرت یعنی بهره پس نزول کرد آنحضرت بحدیثیه - فقال كفار قريش و ون البيت - پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش از دخالت کعبه فخرانی پس نحر کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم به ایاه - هر یک با می خود را که همراه داشت و حلق کرد آنحضرت - و قصاص اصحابه و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق کردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق کردند بعد از توقف بسیار در سر آمدن از احرام بجهت عشم و اندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برآی از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و حلق کرد و بفرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند و بعضی و قصر کردند یعنی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند - رواد البخاری -

**و عن المسور - بکسر ميم و سکون سين و فتح واو - بن مخرمه -** بفتح ميم و سکون خای معجمه و - قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نحر قبل ان يحلق و امر اصحابه بترك - نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهودست و در برابر گفته که نیت حلق یا تقصیر در احصار و - قول ابی خنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رج میگوید باید کرد و اگر نگردد جزا نیست زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق کرد و عام حدیثیه و ایشان میگویند که حلق قربت

و عبادت بر تقدیر نیست که مترتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از آنکه نیست و آن حضرت و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام غریبت بر انصاف و الله اعلم - رواه البخاری - وعن ابن عمر رضی الله عنه قال ایس حکم سنه رسول الله گفت ابن عمر آیا کافی نیست شمار سنت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - سنت آن است که ان جس احدکم عن الحج طواف بالبيت و بالصفاء المروءه - اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصف و مرده یعنی عمره کند - تم صل من کل شئی - بیشتر حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود - حتی حج عام قایم باشد تا آنکه حج کند سال آینده - فیه می - پس ذبح کند هر سی را - اولیوم ان لم یجد بهیا - یار و زده دارد و اگر نیابد بهی را و درین حدیث بیان احکام احوال و گویا بعضی مردم جاهل بودند بان یا جاهلی میکردند در آن پس گفت ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حجر و طواف کرده شود از حج عمره برادر و از احرام بر آید و بعد از آن حج را نفا کند - رواه البخاری - وعن عائشه رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی فیهاء بنبت النزیر - گفت عائشه در آمد آن حضرت بر فیهاء بنبت فیهاء و تخیف موجد و یلین مملکت بنبت عم آن حضرت است و زبیر بن جبره المطلب یکی از اعمام او است که ثبوت اسلام مشرف نشد و فیهاء صحابه است از مهاجرات آن حضرت بود و آمد - فقال لعلک اردت الحج - پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلافی و تلافی قالت - گفت فیهاء آری اراده حج دارم و لیکن - والله ما جلدی الا رجعت - بخوایس و گشت نمی یایم خود را اگر بسیار در دوزخ یعنی در خود وضعی صحابیم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یا هم یا نه و حج فیهاء بنبت در دوزخ و چنانکه در مع و در مع - فقال لها حجی - پس گفت آن حضرت مر فیهاء حج کن یعنی احرام حج بپوش - و شتر طی و قوی - و شتر ط کن و گویا - اللهم علی من حیث یحبشئ - خدا یا مکان بر آمدن من از احرام من ها نجاست که جس کنی و باز و از منی تو مرا و از نجاست بفتح میم و کسر حاکمان یا زبان حل - متفق علیه - و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق احصاء بر من لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه که میگویند احصاء نیست مگر بعد دو میگویند که اگر من هیچ تحمل بود اختیار به اشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط بر آنست که تحمل است که اگر اشتراط نبود می متأخر باشد تحمل تا رسیدن بهی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از خبر بهی تحمل نشود اندک و همچنین نهیب ابی خلیفه و هر که موافق است بر آنست که در تحقیق احصاء بر من و بعضی گفته اند که جائز نیست تحمل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است به فیهاء و الله اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکند و حج و قول و سه در حدیث سابق ایس حکم سنه رسول الله بجهت این است و از بنجام نفوم میگردد که ابن عمر قائل است با حصار از جهت مرض فافهم

الفصل الثانی - عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه

ان سید الوالد علی بن ابی طالب و امام الحدیقه فی عمره القضا بر روایت است از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را  
که تبدیل کنند بدی را که محرک کرده اند و رسال حیدیه و عمره قضای بی سابقه و وقت احصاء نموده بود و رسال آئینه  
که عمره قضای بجا آورده بدی دیگر مخرج کنند تا مخرج در حرم واقع شود زیرا که بدی احصاء فرج کرده نمیشود و مخرج در حرم  
چنانکه مذکور است امام ابو حنیفه است و این بر تقدیر است که مخرج در حیدیه و غیر حرم بود ظاهر است و اگر گوئیم حیدیه  
نیست در حرم بود زیرا که حیدیه اکثر شش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان کردیم پس تبدیل بجهت ثبوت  
و ادراک فضیلت است تا نیا و امر بر اسس استجاب است - رواه ابو داود - و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است  
که در ضعیف و فی سنده محمد بن اسحق - و عن حجاج بن محمد و الانصاری - صحابی است معدود در اهل بدین  
و حدیث و سنی نزد مجازین است روایت کرد از وی عمره و جزو سنی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
من کسر کبریک شکسته شود با نطق مجبول یعنی پای او - او مخرج - کبریک با نطق معلوم بالغ شود - فقد حل - پس  
پس تحقیق ملال شد یعنی باید که از احرام بر آید - و علیه الحج من قابل - و بر و است حج از سال آئینه  
این حدیث نیز در الت دار و بر آنکه احصاء بنیر عدم میباشد چنانکه مذکور است ابو حنیفه است و تقیید با نطق  
مکلف است - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و زاد ابو داود فی روایه احسنی  
و زیاده کرده است ابو داود و در روایت دیگر - او مرضی - یا بیمار شود - و قال الترمذی فی حدیث  
حسن - و در نسخ حسن صحیح - دلی المصباح ضعیف - و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است و قوی شستی  
گفته که حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته که مر این حدیث را تمه است از قول عمره و وی سیکه  
از راویان حجاج بن عمر است و آن قول این است که گفت قد ذکر ت ذلک لابی هریره و ابن عباس  
عمره میگویی که به تحقیق ذکر کردم من آنرا امر ابی هریره را و ابن عباس را که حجاج بن عمر و همچنین هیسگوید  
نقالا صدق پس گفت ابو هریره و ابن عباس رضی الله عنهما است و عن عبد الرحمن  
بن یمر - بفتح تخانیه و سکون عین فاعله و فتح میسم - القیدی - کبریک و ال فاعله سکون تخانیه صحابی است  
که نزول کرده و کوفه و وفات یافت به خراسان - قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول الحج عرفة -  
گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت حج عرفة است یعنی ملاک حج و معظم ارکان و سنی و قون است  
ببرقه اگر چه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه بی وی حج اصلا صورت ندارد - من اورک عرفة  
لیقه جمع قبل طلوع الفجر نقد اورک الحج - سیکه در یابد و قون عرفة را در شب مزدلفه که شب و هم از  
وی انچه است پیش از طلوع صبح صادق پس به تحقیق دریافت حج را اول وقت و قون بفرقه بعد از زوال  
رفته و هم است و آخره بی تا طلوع فجر عید است یعنی قون استادن در آن را و است اگر چه یکبار عت بود و اگر چه در خواب باشد اینجا سکه است



می آید که یکی در جنود و آخر شب و آنجا رسید و ناز عشا نگذاشت و دوست بخشنی که اگر توقف کند ناز از دست رود  
و اگر توقف ناز شود چو بدست نیاید چه کار کند ناز کند یا حج گزار و بعضی گفته اند ناز کند که افضل عبادت است  
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضا است و عسرتی تمام و شققتی عظیم است و هو الخت را یام شتی ثلثه - روزهای شنبه  
است یا زده و زده و سینه و کتافها را یام تشریق گویند درین سب روز در نمی باید بود و درمی باید کرد و نمون تعجل  
فی یومین فلا اثم علیه پس کسیکه شبانی کند و در روز آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ بزه  
و نیست در و سه ترک واجب و من تا آخر فلا اثم علیه و کسیکه پس ماند و روز سیزدهم هم بایستد پس نیست  
بسیار بزه و سه و نیست در و سه از کتاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند و چون اگر چه توقف و تاخیر  
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول نیابت شقت و آلوده اند که اهل جاهلیت و فرقه بود و بدیقه  
تجلیل را گناه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ یکی اثمی  
و حرامی نیست - رواه الترمذی و الواد و الدارمی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حديث حسن

### باب حرم مکة حرمة الله تعالى

حرم مکة زمینی است که احاطه کرده است بدان و گردانیده است او خدا است و حکم آن  
بجبت تعظیم و تشریف و تقسیمه بحرم بجبت آن است که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی و در و سه  
بسیاری از آنچه حرم نیست در و سه و سبب تحیم بعضی گفته اند آن است که چون آدم علیه السلام را بن زمین  
فرستاد و ترسید از شیاطین تا ملاک نکند او را پس فرستاد و سه سبحانه ملائکه را تا نگهبانی و پاسپانی وی کنند  
پس درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان مکة و مواخت ملائکه بود -  
حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علی نبینا و وقت نبای  
کعبه نهاد و روشن گشت بوسه درین و شمال و شرق و غرب و سه پس هر چه از زمین روشن شد بجز حرم  
شد و حدود حرم را علامات است و آن مناره است که بنا کرده شده اند در جمیع جهات و در جانب حبه و حبه  
که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسیکه نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلاله جبریل علیه  
بعد از و سه یعنی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد و بعد از پدرش و بعد از و سه و گفته اند  
عمران بن اوس اول کسی است که نصب کرد و انصاب حرم را در وقتیکه رسید که مدرس نکرد و حرم و بعد از وی  
حضرت عیسی که بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در سال فتح پسر عمر بن الخطاب پسر عثمان  
بن عفان بعد از و سه معاویه بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب سادی نیست و نزدیک تر از  
همه جانب تحیم است و در تاریخ مکه هر را تفصیل بیان کرده است و الله اعلم

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا یجوز لکون  
 جهاد وینة - گفت آنحضرت در روز فتح که نیست هجرت و لیکن باقی ست جهاد و نیست بیان نش آن ست که هجرت از که  
 بدین فرض بود بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بدین وجه چون  
 فتح شد که شطع گشت آن هجرت که فرض بود بر آنکه که دار الحرب نماند و لیکن باقی ماند هجرت از دیار کفر به دیار اسلام  
 از بر سه صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جهاد و نیست یعنی باقی ماند جهاد که در آورده  
 شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه توت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیست و نیک کردن آن در عمل  
 و دین نیز معنی هجرت است یعنی ترک هوا سے نفس و پیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه فی  
 کروی شایع ازان - و اذ استغفرتم - و چون خوانده شود و بر آورده شود بر سه جهاد یعنی حکم گذاری که بر تأکید  
 بجنگ کافران و نصرت و هدایت مسلمانان را - فالفروا به پس برانید و اجابت نمایند و آتشال کینه امر او را - و قال  
 یوم فتح مکة - و گفت آنحضرت در روز فتح مکة - ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض - بدرستی که این شهر  
 یعنی مکة حرام گردانیده است و از خدا تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چنین سه چند در آن روزی که پیدا  
 کرده است آسمانها و زمینها یعنی تحريم و نهی امر قدیم و شریعت سابقه است و نیست ازان قبیل که حادث بود  
 و مخصوص باشد بشریعتی و دن شریعتی یا مردان آن ست که این زمین را در وقتیکه پیدا کرده است محرم کرده شده  
 است و این صفت در و نهی نهاده اگر گفته شود که در باب حرم المذنبه بیاید که ابابیم هم حرم گردانیده که راوست  
 است او را حرم و من حرم گردانیده ام برینه را و ساخته ام او را حرم و اگر حرم ساختن و نهی قدیم باشد وجه نهاد  
 آن بابا بر اسم علیه السلام چه باشد بواجبش آنکه اسات و تحريم بابا بر اسم علیه السلام از جهت آن باشد که و سه رسانید  
 و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم شریعت و احکام خدا تعالی ست و حکم و نهی قدیم ست و انبیا صلوات الله  
 و سلامه علیهم رساننده آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور یا آسمان در وقت طوفان نوح ع  
 و مندر رس و طمس گشت عمارت که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمه نه او و گشت شریعت  
 متر و کینه تا آنکه احیا کرد او را بر اسم علیه السلام - فهو حرم بجرمه الله تعالی یوم القیمة - پس این بلای حرام  
 حرام گردانیدن خدا من تعالی تا روز قیامت - و انه لم یکن القتال فیہ لاحد قبله - و بدرستی شان این  
 که هرگز حلال نگردد کارزار کردن و راین بدم پیچ کی را پیش از من - و لم یکن لی الا ساعة من نهار - و  
 حلال نشد مرا اگر یک ساعت از روز شازرت ست بوقع قتال از خالد بن الولید و لا بدان بابا و ان  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و این اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان ست میگویند که فتح مکة بقیه  
 و غلبه است که آنرا در کتب فقه غنوه میگویند و در مذهب شافعی و بروایتی از احمد آن ست که فتح



علفت مردے و خلا مقصور علف تر و خشک خشک را گویند و قطع خشک نیز درست نیست زیرا کہ حکم شوک و از مردہ بعضی  
خلا را بہر روایتی کہ وہ اندہ آن خلاست کہ اقال التویشتی - فقال العباس - پس گفت عباس - یا رسول اللہ (ﷺ)

مگر او خر کہ ازل استشنا کن از میان خلا و او خر کہ بر عمرہ و سکون ذال جہ نام گیا ہی مشہورست خوشبوی - فانہ یقتضیہم  
و یہ کہ او خر برای آہنگر ان مردمست و بعضی روایات یقیناً قیون جمع قین ففتح قاف و سکون تحانیہ آہنگر

و صاحب نہایہ گفتہ آہنگر و زرگر یعنی محتاج اندہ او خر و زرگر کا فتن آمین و زر - و لیسو ہم و از برای خانہامی مردم  
نیز کاسی آید کہ بدان سقف خانہ می سازند و در روایت صحیحین آمدہ فانما یجعل فی قبورنا و موتنا یراکہ ما سیکر و انیم

و خر را در قبر باو خانہ ہامی ما او خر را عصب در میان گور ہا نیز می انداختند - فقال چون التماس کرد عباس استشنا  
او خر را اذان حضرت وحی آمد پس استشنا کرد و وفرمود - الا الاؤخر - مگر او خر کہ رواست قطع کردن و در نہ سب

بعضی آنست کہ احکام مفوض بود بوجہی صلی اللہ علیہ وسلم ہر جبہ خواہد و برہ کہ خواہد حلال و حرام کرد اندہ بعضی  
گویند ہاجتہا و گفت و ازل اصح و اظہرست و اللہ اعلم - و فی سوانیہ ابی ہریرۃ لا یبعض شجر با ولا یلتقط سنا

الا تشد - ہندار و بر زمین افتادہ کہ را مگر تشد و انشاء تعریف گم شدہ کردن - و محسن جابر - رضی قال  
سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا یحیل لاحکم ان یحیل بکۃ السلاح - گفت جابر شنیدم آنحضرت را کہ بیکفت

روایت مری را از شہاک بہر و در بکہ سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفتہ اند کہ کہ وہ است سنا و  
قول اول صحیح ترست و قول دوم علماءست زیرا کہ آنحضرت در عمرہ قضا سلاح در آمد لیکن کافران گفتند کہ انہا را در تراب وارد

و در زنجیر نہر سدا آمد - رواہ مسلم - و عن انس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل مکہ یوم الفتح  
و علی رأسہ المغفر - روایت است از انس کہ آنحضرت در آمد بکہ روز فتح و بر سر مبارک و سے مغفر بود و کہ بر سر سکون

غیر مجہ و فتح فائزہ خود کہ در زیر کلاہ می پوشند کہ فی المصراح - فلما نزعہ جابرہ جل و قال ان ابن خطل  
متعلق باتار الکعبہ - پس ہر گاہ کہ شہید آنحضرت مغفرا از سر آمد نزد آنحضرت مردے و گفت کہ ابن خطل

فتح مجہ و ہا او نختہ است سپردہ ہا کی کعبہ - فقال آتد - پس گفت آنحضرت بکبش او را و ابن خطل نام او عبد اللہ  
است و بعضی گفتہ اند غالب مرتد شدہ و مسلمانان را کشتہ گر نختہ بود و آنحضرت را و مسلمانان را سجو بکبہ و گفتہ اند

کہ او را و دواہ بود و نختہ کہ سجو مسلمانان یعنی سیکہ زند و نو و می گفتہ کہ درین حدیث دلیلست مرسئ لار و ادا  
است اقامت حدود و قصاص در حرم کہ چنانکہ مالک و شافعی و نزد ابی حلیفہ جائز نیست و جواب میدہند

کہ حکم ابن خطل استثنائیست چنانکہ از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم میشود - من دخل المسجد فہو امن کما آید  
مسجد را امنست و نیز میگوید کہ باحت قتل و سے در ساعت اباحت حرم بود و شاید کہ بر آوردہ

کشتہ باشند و اللہ اعلم یفتق علیہ بن و عن جابر رضی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل یوم فتح مکہ

در علیه غایب سودا - روایت است از جابر که آنحضرت در آمد و فرمود که و بر دوسه دینار سیاه بود - بقیه احرام -  
 بی احرام - رواه مسلم - درین حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن سواد چنانکه در باب خفی است و بعضی میگویند  
 سیاه نبود بلکه با سفال و من و سود و این سیاه نمی نمود زیرا دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شود  
 که را اگر آنکه نیست حج و عمره کند و اصح قولین شافعی این است و جواب هر ضیق را آن است که حلال کرده شد و آنحضرت  
 را ساعی - و عن عائشه - رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یز و میث الابه - بخاری  
 شکر که کعبه را خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و آنرا که سفیانی است با دشمن  
 در عهد مدی موعود تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ بایست - فاذن اکافوا بیدار من الارض یحفت باولم و آخرم  
 پس چون می باشند بر پایان زمین و زمین خفت کرده میشود اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند  
 بیدار نام موعود است میان کعبه و مدینه عایشه میگوید - قالت - گفت من - یا رسول الله و کین یحفت باولم و آخرم  
 و نیم سواد آنها و چگونه خفت کرده شود اول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای  
 ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجامع سوده است بمحی رعیت - و من یس تهم - و کسی که نیست از ایشان  
 یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غارت کردن اهل آن بکافیه و غلبه و غلبه می باشد - قال یحفت باولم  
 و آخرم - گفت آنحضرت خفت کرده میشود اول ایشان و آخر ایشان - ثم یحشون علی نیا تم - پسر بر آغشته میشود بر  
 ایشان و همچنین است جریان عذاب آتشی غاصه پاک میکند اختیار را بشوی اثر را که مخلط اند میان ایشان بعد  
 از آن تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول  
 صلی الله علیه و سلم یخرب الکعبه ذوالسوفیقین من الحبشه - و بر آن سکن کعبه شخصی که اول ذوالسوفیقین میگویند  
 که از حبشه است و سوفیقین معنی ساق و سوفیقین تسمیه دست و حبشه را اکثر مائهای خرد و نجیف و باریک می باشد  
 و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و خردتر از آنها باشد و حکم آتشی بر آن رفته است که پاک کعبه و خرابی وی باشد  
 حبشه است و این محل عبرت است که کعبه بانق در عظمت بر دست احقران پس خراب میگردد و سفیانیان آنرا  
 شوکت و عظمت و قصد تخریب وی پاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله تعالی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب شود  
 قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد و ملک بقا - این عالم و آبادانی از منوط و مربوط بوجود این خانه معظم و مکرم است  
 متفق علیه - و عن ابن عباس - رضی الله عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کانی به - گفت آنحضرت گویا درین  
 می نیم خراب کنند کعبه وی نیم اورا و وی حاضر است نزد من - اسود - سیاه است الحج - بفنا و به تقدیم های  
 بر جیم آنکه در دو پاسه وی فرج گشته و نباشد و پاهای او از یکدیگر دور باشند و در شمی و سینه بالای و زمین نزدیک  
 باشد و پاشنه ها دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی و دوری بود چنانکه شتر و گاو و گوسفند نزد و در شمی

گفته و بفرموده حج را بجا نیاورد آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این مرد را قوم باشند و باری لشکری بود و راه انجاری

**الفصل الثاني** - عن علي بن ابي طالب قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال احكوا الطعام في الحرم

الحراميه - خانه گاه استن تا بگذاشتی فرو شدند در حرم معیت و نافرموده کردن است احکام و همه بلاد حرام نویشت و در مکه سخت تر است حرمت آن و الحاد از دین برگشتن و از کتاب آنچه حرام است در حرم - رواه ابو داود

**وعن ابن عباس** - رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لکلمة ما اطلبک من بلد فجعلت خوش

شهر بودی تو - احبک الی - وجه عجب دوست داشته شده تو - موسی من یلا ان تو منی از جونی منک است غیرک - اگر منی بود این که قوم من بیرون می آورند مرا از تو سکونت نمیکردم من خود تو - رواه الترمذی

**وقال** هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا - **وعن عبد الله بن عمر بن عبد المطلب** - قری بنی زهری است و بعضی گفته اند تعقی حلیف بنی زهره صحابی است سعد و در اهل حجاز - قال رايت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را -

صلى الله عليه وسلم واقفا على الخزوة - اسناد به جزو ففتح حافس کون را به نجه و فتح و او را در آخر و بعضی ففتح را به و فتشید و او را وایت کرده اند و عوام که تصبیف میکنند و غدره میگویند معین مملد در اصل من

ضعفه و گویند الا ان نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اعیاد است - فقال والله احبکم لغير ارض الله الی الله و احب ارض الله الی الله - پس گفت آنحضرت خطاب بکعبه عظمیه کرده برستی که تو بهترین زمین خدای و محبوب

ترین زمین خدای نزد خدا - و لولا الی اخرجت منک ما خرجت - و اگر منی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون منی آدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر دوست داشته شده تر نزد من و موسی من دبود

این قول از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد خرفج وی از که در عمره قضا نیر که قریش گفتند که بعد از سه روز برآید و نه نشیند و بعضی گمان برده اند که نزد خرفج هجرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آنحضرت گفت و وی سوار بود بر راحله خود و در خرفج هجرت باین صفت نبود بلکه بندها بر آمد

و دورترین ازین آن است که در تاریخ از رقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود که آنکه مذکور حال سابق کرده باشد و الله اعلم - رواه الترمذی و ابن ماجه

**الفصل الثالث** - عن ابي شريح السدوسي - فتح عين و وال صحابی است روایت است از دوس

ان قال عمرو بن سعيد - که وی گفت مر عمر بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان و پیوسته البعث الی کت - و حال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکر با را موسی که برای قتال عبد الله بن الزبیر

فرستاد ابو شریح - امیران بی ایما امیر احد تک قول امام بر رسول الله - و ستوری و همراهی امیر تا حدیث کنم

و بعضی

ترا سغنی که خطبه خواند بان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اند من یوم الفتح - فردای - و نه فتح که سینه اذنانی شنیده است  
 این سخن را هر دو گوش من - و دعامه قلبی - و یاد داشته است از اول من - و ابهرته عینای - و دیده است  
 هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده - حین یکم به - هنگامیکه حکم کرد آنحضرت آن سخن را - محمد الله و انشی  
 علیه - شایق کرد و هر خدای را و ذکر کرد صفات دی تعالی را - ثم قال آن که هر ما الله پس گفت آنحضرت برستی که  
 که حرام گردانیده است در اندامی تعالی - و لم یحرما الناس و حرام گردانیده اند او را مردم - فلا یحل الا امری فون  
 بالله و اليوم الاخره پس حلال نیست مردی را که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت - ان یفک بهاد - این که  
 بهر نیت و در که خون را - و لا یبینه بهائیه - و نه حلال است که بروی و خفی را - فان ترخص احد قتال یون  
 پس اگر حضرت جوید یکی و حجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیما - و رکه و گوید که پیغمبر خدا قتال گردانید  
 کنیم - نقول ان الله قد اذن لرسوله - پس گویند مراد که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - و لم یاذن لهم - و اذن  
 کرده است مرثدا - و انما اذن لی فیما ساعه من ثار - و اذن نکرده است خدای تعالی مراد و وی مگر کیست  
 و زمان قلیل از روز و قد عادت حرمتها بالاس - و به تحقیق بازگشته است حرمت او امر و به حرمت  
 او ویرد - و لیج الشاه الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که اگر غایب  
 است - فقیل لابی ترشح اقال تک عمرو - پس گفته شد مراد شرح را چه گفت مرزا عمرو بن سعید در برابر این سخن  
 قال - گفت ابو ترشح - قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بک منک - من دانایم این حدیث که تو گفتی از تو با ابی  
 یعنی من هم میدانم که حرام است ولیکن - ان الحرم لا یبینه عاصیا - برستی که حرم نباه نمیدهد گناهکار را که خلاف امر را  
 کند و خرج نماید بروی - و لا فارادیم - و نه نباه میدهد گزیده را بخون یعنی کسی را ریخته و حرم درآید -  
 و لا فارانجه ریه یغم خای بجه و سکون را و نفی نکرده اند و موحده فساد و درین و خیانت و بلایی اگر کسی فساد و درین  
 کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد و مجرم گزیده و خای آن از روی ساقط نگردد و  
 مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید آنجا منزه العیش میدهم و اگر نه در حق  
 میکنم منفی علیه و فی البناسه الحرته النجانه - یعنی در هیچ بنجای تفسیر کرده ختم را بخیانته - و لمن عیاش  
 بنش عین و نشد بدست نماند و شنیدیم معجم - بن ربیع - نفی را و کمر موحده - الخزومی - بنجای همه و زای محالی است  
 قدیم الاسلام بلور ابو جبریل است از او نش و آنحضرت او را و عابک و در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیع چنانچه  
 در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامه بخیر اعظمه ابده الحرته -  
 همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامی که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمتی که حرم خدا را در دنیا  
 کنند از کتاب آنچه نمی کرده اند در آن حق تعالیها - چنانچه باید و شاید تعظیم و س که در دو بهانه و احتیاط در آن بود



فانما صلتوا ذلك بکوا - پس چون ضایع گردانند آن حجت را پاک شوند و راه این مایعیه

باب حرم المدينه حرهها الله تعالى

اجل ویش وحریم حرم مدینه مطهره آمده و اخلاق کرده اند علماء و شرعاً حکم تحریم بران و نه سب امام  
ای خیفه آن است که سنی حرم و ران مجر و تعظیم و کرم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرم صید و قطع شجر و زرم  
جزا و هر که بکند چیزی از آن آثم میگردد و در خیالی نیست بران و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است  
در شافعی و ابو حنیفه که گفت که شهرو را نه سب مالک و شافعی و جمهور علی آن است که همان نیست و صید مدینه و قطع  
شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توریشتی گفته که قائل نه شدند به تحریم صید مدینه گر چندین محدود و از صیاد و جمهور  
ایشان منکر نیستند اصل و طهور را در مدینه و نه رسیده است ناراضی از آن به طریقی که احتیاج توان کرد و بران و بعضی  
علیه گفته اند که واجب است در و سه جزا چنانچه در حرم که بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اندک سلب است از عفت  
حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین که شافعی در قول قسیدیم -

الفصل الاول - عن علی - رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن  
درانی نیده الصحیفه گفت اسیر المؤمنین علی نوشتیم ما از آن حضرت از وی مگر قرآن را و چیزی که درین صحیفه است  
چون مردم گفتند که علی را رضی الله عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانیده صحیفه دیگر جز قرآن پس  
گفت و رضی الله عنه که نوشتیم ما از آن حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن در قه بود که در و  
احکام و آیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیفند وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که می گوید -

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدينه حرام ما بین عیالی ثور - مدینه حرام است و حد و سه از غیر فقیهین  
معه و سکون تخانیه تا ثور فقیه مثله و سکون و او این نام و گوید است مدینه مطهره که حرم است - فمن احدث فیها  
حدیثاً - پس کسیکه نوید آید و دران بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند و از کتاب آن درین حرم - او آدمی محدث  
یا جانی و بدعتی و پیاده و بدعتی کند حدیث پیدا کننده را و محدث فقیه و ال نیز روایت است یعنی امر

محدثا بدیع و آدمی بدعتی یعنی خود کند بدعت یا راضی گردد بدعت از غیر خود - فعليه لعنة الله و الملائكة و الانس  
و الجن علی من بدل عن امرنا - و الا یقبل منه صرف و لا عدل - و نیز یفرقه  
او کسی که بدعتی فقیه کرده اند صرف را بشفاعت ندانند که آن باز میگردد اند عذاب را از کسی که مستحق  
عذاب است و توبه نکرده که و سه باز میگردد و اند نهاده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقدری که وی محاول  
نماید و ای اعدای الله و انما علیکم احکامیکم و صحیفه نوشته بود این بود که قدس سلیمان و احمد بن حنبل و ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و غیره

یکی است سنی میگویند آن در و در ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و مقیر بود مثل نیده و زن امان  
در و در ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و مقیر بود مثل نیده و زن امان

کافر را و عهد نبند بوی و در پناه خود در آرد و لازمست بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد  
نومہ از آن گویند که نقض آن موجب ندمت است بمن اخصر مسلمان پس کسیکه عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی خود  
کر با مسلمانی بشد و آن عهد را بشکند و عهد را همین عهد یک مسلمانی نبوی بشد است بشکند چنانکه ای سواق کلام

والناس جميعين لا يقبل منه صرف ولا عدل - بعد انكه دلا و قسم ست كې دلا و لای مولا نه گویند و عادت عرب بود كه بیکدیگر دوستی میکردند و محمدی می بستند و سونگند میخوردند كه در نيك و بد و كيد گيريدن كيد و محمد و معاونان با

دوم و لای عثمانیه است که سرکه آنرا کوک و بنده و آزاد کننده و راحق و لایقی نمائت شده و نیز و عدم و ارثان قرصین و آبش بیکر و دوز و پس احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشند که مراد

و اد که در لای خنقه مر او باشد پس معنی آن باشد هر که نسبت کند نزد انبیر مقس خود و تحقیق لغت کرد و چنانچه  
اکثر نسبت کند انبیر بر نه خود و تحقیق لغت است - تحقیق علی و فی روایه انما من ادعی الی غیره ایضا اولی غیره و الیه -

والتقوى ثمه كل شيء الا نسب يعني عشق پوی نبدی و رابطة است مانند رابطة نسب. پیغمبر - انکالی که درین حدیث آمده است  
این است که غیر خود را مگوئی هست بعد از نبوت و او با جیل خود پس آن کاه است نه بدنی و آن کوهی است که انحصار

که اصل بابین عربی احد بوده است و نیز احمد و طبرانی همچنین واقع شده و بعضی گفته اند که غیر نام جلی است بلکه  
و بعضی حدیث آن است که حرم مدینه مقدار مافات است که بان غیر و نور است بلکه و شیخ محمد الدین و رقاصه

رسول الله صلى الله عليه وسلم في احرم ما بين لاتي المذنبه ان يقطع عضلها او يفتل صيدها - گفت سعد بن ابی وقاص  
 که گفت آنحضرت پرستی که من حرام دیگر دارم میان سر و لاله میند که بریده شود و رخسان آن و کشته شود و شکار آن  
 لاله به تحقیق موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مینه سنگستان است و مینه در میان آن است و عضله مبر  
 عین و فدا و حجه و ما در آخر جمع عضله و رخت کلان خار دارد - وقال - وگفت آنحضرت - المذنبه خیر لهم لو كانوا یعلمون  
 مینه بهتر است مرا ایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که با دو اصناف نفع خواهد شد و مردم از مینه  
 بیرون آمده در اینجا خواهند رفت و مینه بهتر است مرا ایشان را اگر بدانند - لا یذبحها احد من عجمه الا ابل  
 الله منهن ما من بهو خیر منه - میگوید و مینه را هیچ کی از جهت اء انش کردن و روسه گردانیدن از آن مگر آنکه بدل  
 میکند و بجای او می آید و خدای تعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی - و لایثبت احد علی لادانها و جده -  
 و یا به جانم هیچ کی و مینه کننده برینجی دیگر سنگی مینه و مشقت و محنت مینه - الا کنت له شفیعاً و شهیداً یوم القيمة  
 مگر آنکه باشم من مرا و شفاعت کننده گنایان او را و گواهی دهند بر طاعتهای او روز قیامت و گفته اند  
 و جده ما و نسخ نصیم صحیح کرده اند و ظاهر آن است که نفع باشد یعنی مشقت و نصیم یعنی وسع و طاقت است یعنی گفت  
 این هر دو لغت است هر دو معنی - رواه مسلم - و عن ابی هریره - رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم قال لا یغیر علی لادان المذنبه و شدتها احد من امتی - گفت آنحضرت صبر کند بر شدت و محنت مینه  
 هیچ کی از امت من - الا کنت له شفیعاً یوم القيمة - مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت -  
 رواه مسلم - و عنه - قال کان الناس اذا اءوا اول الثمرة جاؤا به الی الی صلی الله علیه وسلم - و هم الی  
 رضی الله عنه است که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا باوه میگویندی آوردند آنرا بسوس  
 آنحضرت - فاذا اخذ قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت وینجا نماین دعا - اللهم بارک  
 لنا فی هذا - خداوند ما برکت ده ما را و میوه ما برکت نفع را گو ایدن و افزون شدن و معنی ثبات و دوام نیز  
 و بارک لنا فی مدینتنا - و برکت ده ما را در شهر ما - و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا - و برکت ده ما را  
 در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بنصیم میم و تشدید دال صاع و مد و دو پیانده است ولیکن مدیک رطل و یک  
 کشت نزد اهل حجاز و دور رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد و سوسه رزق و برکت در آن است - اللهم ان  
 ابراهیم عبداً و حبیباً و نیک - خداوند ابراهیم را برستی ابراهیم بنده خاص تست و دوست جانی تست و پیوست  
 دانی عبداً و نیک - و پرستی که من بنده توام و پیوست توام اشیان خلقت برای خود کرد و با وجود ثبوت آن در ذات شریف  
 و صلی الله علیه و آله اکل و اتم از ابراهیم و نه حب که اکل است از خلقت زیرا که حبیب محبی است که بایقام محبوبیت  
 رسیده و خاصه ذات شریف او است از جهت تواضع و انکسار و ثبوت عبودیت که خاصه اکل صفات را نسخ





العراق فیاتی قوم یسبون یتیمون یا یمینون اعانهم والدمیتة غیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند و مردم برای طلب است معیشت و طعام دنیا و حظوظ فانیه وی از مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اقامت در مدینه وی و منزل برکات اعراضی نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و مساوت مبادا مال را اقامت بدینیه بهتر باشد پس بدین تدبیر و تحقیق حال مردم است و بعضی گفته اند که مراد آن است که مردم از ولایات و بلاد برآیند و بدین سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه و تازان آن است و اول معنی اجمع و او جه است و اظهر

است از حدیث و الله اعلم بصدق علیه و عین ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت بقبرته تا کل القرى - امر کرده شده ام من بجز آن که در آن قبر می کشد و در قبریه های دیگر یعنی خانه های آید و ضروری بود همه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و در وطن بسیار و غالبی آید و فتح میکند همه بلاد و این خاصیت این بلده عظیم ایشان است که هر که در وی آید بر همه بلاد غالب گردد و در تحت عاقله آید و غالب شود و فتح کرد و بلاد و ولایت را بعد از آن بیو و ساکن شدند و غالب آمدند بر عاقله پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پسر سید المرسلین آمد صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و غلبه کردند ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب درگیر کردند و اجبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب خود القلوب الی و یا را مجبور کرد تا هیچ مدینه مطهره است و ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده که سلمه اکاتة القرى و اکاتة البلد است از جهت قسطنطنیه و غلبه وی بر همه بلاد و انصار و نفوذ و روی بر تمامی اهل اقطار و حمل کرده اند آنرا بفضیله بر باد و فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار امکان گو یا فضائل همه معطل و متواری اند در جنب فضائل و کرامت چنانکه مکرر ام القرى گفتند از جهت اصالت و عراقت وی نسبت با تر بقاع ارض و گفته اند که معنون اکاتة القرى المبع و اکمل از معنی ام القرى است چه امر متفاضل میکند محو و اطلاق را که شیوات و احاطت و حق امتیاز و تجلیات اکمل که مقتضی تواری و اشتمال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حدیث و اخبار و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم - یقونون شرب - میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را شرب و شهری المدینه - و نام و سکه الآن مدینه است اسم این بقعه شریف پیش از زمان نبوت شربت و اشرب بود و در روز مسیح پس آنحضرت را در مدینه نام نهادند و جهت تدان و اجتماع مردم و استیناس و ایتلاف ایشان در وی و نهی کرد از خواندن به شرب یا از جهت آنکه نام جاہلیت است یا بسبب آنکه شوق اشرب یعنی بلاگ و فساد و شرب یعنی ترویج و ملامت است یا به تقریب آنکه شرب در اصل نام صحنی یا یکی از جباریه بود و بخاری در تاریخ خود حدیثی آورده که هر که یکبار شرب بگوید یا بدین گوید تا در آن و تلاقی آن کند و در دعا می گوید آمده باید که متغفار کند و بعضی گفته اند که تفسیر باید کرد تا کل آن و آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل شرب از زبان منافقان است که بزرگان

فصد انت آن میگرد و معجب که بر زبان بعضی اکابر و اشعار فطریه آمده - متقی الناس کما یقی الکثیر خیر الحدیث  
 میراند و دور میکنند مدینه مردم بدر او پلید را چنانکه دور میکنند کوره آهنگران چو که و پلیدی آهن را و کیر کسب و سکون  
 تشخیص کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگذارند یا مشک که بدان برینند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده گل را  
 کوره گویند و مشک را که بدان در دهند کیر خوانند و این قول اصوب و رایج است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که  
 از اینجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از آن پاک کرده شد - متفق علیہ -  
 و عن جابر بن سمره - نفع سین و ضمیم صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است - رض قال آتت  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمي المذنبه طابه - بدرستی که خدای تعالی نام کرده است  
 مدینه را بر زبان حبیب خود طابه و همچنین طابه نفع طای و سکون تخانیه و طابه بر تشدید و طایب از جهت طهارت وی  
 از نجاس شرک و موافقت هوای و طایب سلیمه را و طیب عیش و خوشی زندگانی و روی و طیب رائحه وی  
 و همه چیز و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار وی و ریح طیبیه می آید که در می باید آنرا کیمیا  
 شامه باطن دے بکام کفر و نفاق و خبیث اعتقاد و مرکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص شاق  
 تیر از آن رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آنرا در آئینه باشد و بیست و این زمین که کسی وز و زطره و دست و  
 چه جامی دم زدن ناهای تار نیست و ابو عبد الله عطار گفته است شهر طیب است رسول الله طاب نسبه و  
 غما المسک و الکافور و المندل الی طیب و رواه مسلم - و عن جابر بن عبد الله ان اعرابا یابح رسول  
 صلی الله علیه وسلم - روایت میکنند جابر که با دیشی نبی بیعت میکرد و آنحضرت - فاصاب الاعرابی و ملک بالمذنبه -  
 پس رسید آن اعرابی را پستی بدینه - فالی البی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قال  
 و گفت یا محمد انا بیعتی - باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی المصلح اقاله و انت حقن بیع - فالی رسول الله  
 پس ابا آورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم - از سر انداختن بیعت و قبول گردان قول و ستم جاوید -  
 پستتر باز آمدن آن اعرابی آنحضرت را - فقال - پس گفت - اتعنی بیتی فابی تم جاره فقال اقلنی بیتی فابی فخرج  
 الاعرابی فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انا المذنبه کالکثیر متقی خیرها و منفع طیبها - نیست مدینه که مانند و مدینه  
 که دور میکنند پلید خود را و خالص میگردد و پاک خود را یعنی دور میگردد و پلید را و خالص میگردد و  
 مردم پاک را از مردم پلید و منفع بصاد و عین مخلصین از منفع است یعنی خلوص و ناصع خالص از هر چیز و برین  
 تقدیر طیبها منفع است و بعضی گفته اند که از منفع یعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منسوب است و نفهم  
 تا و نفع فون که کسر صا و مشدود از منفع نیز روایت است و جمیع موصوفه بجای نون و صا و جملته نیز روایت  
 کرده اند از بیع یعنی جمع و موصوفه در صا و جمعه نیز از بیع یعنی قطع کلماتی جمیع البحار را طیبها کسر طار و سکون یا







اورا - خلا - و علیکم طمعه ما رسول الله پس باز دیگر دانم بر شما و نمیدم خود و شئی را که خود نیند و است - و آن خورش  
 پیش بر خدا - صلی الله علیه و سلم - و خطایک کرده است بن و فی الصراح طمعه بالغرم خورش و وجه کسی بنی من که  
 نمیدم آنرا بخت آنکه این خطاست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر من و کسی است که من بفرموده آن حضرت  
 حاصل کرده ام - و لیکن آن شستم و نعت الکیم نمند - و لیکن اگر می خواهید شما و بسیار بجای می دهم شما بهای آنرا  
 از پیش خود - رواه ابو داود - و عن صالح - مولى لسعد - روایت است از صالح که مولى بود و سعد بن ابی  
 و خاص را - ان سعد اوجده عبید ابن جعبه المدینه لقیطون من شجر المدینه - سعد یافت چندی غلام را از غلامان  
 اهل مدینه که می بردند بعضی از درختان مدینه را - فاخذ متاعهم - پس گرفت رخت و جامه آنها را - و قال یعنی بگویم  
 و گفت سعد یعنی موالی ایشان را و قتی که طلب کردند و در آن متاع بسوی ایشان - سمعت رسول الله  
 شنیدم پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم منی ان یقطع من شجر المدینه شئی - نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان  
 مدینه چیزی - و قال - و گفت آنحضرت - من قطع منه شیا فلن اخذه سلبه کیکه بهر دزد درختان مدینه چیزی را  
 پس هر کسی را است که گرفته است آن برنده را متاع او درخت او - رواه ابو داود - و عن الزبیر -  
 روایت است از زبیر بن العوام به نشدید و او که از عشره مبشره است و ابن عمر رسول الله است صلی الله  
 علیه و سلم - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یسید و ج و عفا به - گفت آنحضرت که نکار و ج و  
 درختان و ج بقیع و او و تیره و جیم نام و از این است اطلاق - حرم - حرام است حرم کبر حای و سکون را بعضی  
 حرام است - حرم الله حرام کرده شده است برای خدا تا کید حرم است - رواه ابو داود و قال می این نیز از  
 و ج و از اینها من ناحیه الطائف - و ج و کرده اند علماى حدیث که دوی از جانب طائف است - و قال خطا  
 و گفته است خطابی - انه یفهم نکر بدان آنها بقیع مؤث که در روایت محی السنه است و بر هر تقدیر با ج  
 بوج است و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تانیث بنا و یل بقعه و ناحیه تذکیر باعتبار  
 موضع و مکان و گفته اند که حرمت و ج بر بیس حمی بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و بطریق حرم  
 بود و در وقتی بود بعد از آن نسخ شد شافیه برین اند و حقیقه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما  
 که حرم مدینه و ج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحجیم جنایت و وجوب جزا و عن ابن عمر  
 رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استطاع ان یوت بالمدينه فیموت بها - گفت آنحضرت  
 کیکه میخواهد که بمیرد به مدینه پس گوید و در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آرد آنرا و اقا  
 کند در و س تا آنکه بمیرد در و س - قالی اشفع لمن یوت بها - پس بدستی که من شفاعت میکنم هر کس را  
 که بمیرد به مدینه و در بعضی نسخ اشفع به نشدید یا این مقبول اشفاعه گردانیده میشود و خاص امیر المؤمنین

عمر است که میگرد و اللهم از رقتی شهادت فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک تحقیق مستجاب شد دعای حق رزقی است  
عنه نایز این دعا میکنیم امید اجابت آن انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آنحضرت را علی الله علیه وسلم  
تمامه مسلمانان امید دارند و در موت رزیه واجب میگردد و شفاعت یا شفاعت خلاص برای نخستین تمامان این  
در نوع مراتب و درجات عظیمه یا این کنایت است از آنکه موت درین مبدء مظهره الله برایان است چه شفاعت  
خبر میوین را نباشد و یا آنکه در نه دار قبر شریف نایز این توجیهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بحریم که نیز

واقع شده است چنانچه میاید - رواه احمد و الترمذی و قال نه احديث حسن صحيح غريب اسنادا - و چون ابی  
هریرة رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آخر قرية من قرى الاسلام خرابا المديته فرمود ان حضرت  
آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت بدینیه است همه عالم خراب گردد و بدینیه ننهد آید و  
باشد از همه بهتر این حکم الهی تعالی این نیز و بیان وفائی گردد و قریه اینجا بعضی موضع است و ترتیب اسماء برین  
طریق است که قریه است که بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد بدینیه و فوق همه و جاست از همه بهتر بعضی بلد و بدینیه را در یک مرتبه ننهد و از بدینیه  
الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است و بحسب شرف فضل بالاتر از همه است - رواه الترمذی و قال نه احديث حسن غريب - و چون حریر

بن عبد الله بن يحيى المشهور بـ شرف و طاع و طيل و جميل بود و بسيار بزرگ انجال بود و چنانکه مير ابو ندين گفته است که نميدانم چنانچه  
راز مدت خبر را زجر بگويم که حکايت کرده اند که از حسن يوسف و صفات حميده و بسيار است ز شرفي الله عنه عن النبي - صوابيت ميکنند از  
پيغمبر صلي الله عليه و آله قال - گفت آنحضرت - ان الله اوحى الي ابي هو لا ان الله تنزلت نوحى و از بحر تک - بدرستي خدا را تعال

و می فرستاد و بسوی من که هر یک دام ازین سه جارا که فرو داتی تو پس آن مرا سه و جای بهجت تست یعنی مرا خبر  
ساختند که هر یک دام ازینجا که خواهی جاسه تست - المدینه - مکی مدینه - او البحرین - بحرین که خبریه ایت  
بحر عمان مشهور - او قسیرین - که قات و فتح زین مشدد و سکون سین و کسر و افح آن هر دو کبر فون  
نیز گفته اند نام بلدی است از بلاد شام و در تاسیج مدینه میگوید که مخیر ساخته شد آنحضرت را پیش از بهجت میان این  
سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه - رواه الشریک

الفصل الثالث - عن ابی بکره - بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طائفت  
و چون آنحضرت طاقت را محض ساخته بود و خود را از قلعه دریغ چاه افکنده بجانب لشکر حضرت انداخت  
و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره خج چاه را گویند - عن ابنی - روایت میکند از پیغمبر - صلی الله  
علیه و سلم قال - گفت آنحضرت - لا یدخل المدینه رجب المسیح الدجال - ورنهی آید مدینه را ترس مسیح دجا  
و ایامی که بقیه ابواب علی کل باب مکان - هر مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نبرد دل کند  
هفت در خواهد بود و دوازده گسبان نشسته در راه ایستاده - عن ابنی -

صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از انس از آنحضرت گفت - اللهم اسبغ بالمدينة ثمنی اجماعاً ثمة من طبرکته  
 خداوند بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیده در مکه از برکت چنانچه در فصل اول نیز مورد تشبیه بود این حدیث  
 و امثال آن در حالت درند بر افضلیت مدینه بر مکه و این سلسله مختلفه فیه است میان علما و دلائل جانبین را در  
 کتاب خدای القلوب ذکر کرده ام فی نظم شریف علی - و محسن رحیل - من آل الخطاب - و روایت است  
 از مردی از اولاد خطاب - عن ابی - ان پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت - من زارنی شهید اکابر  
 فی جواری یوم القيمة - کسیکه زیارت کند مرا به قصد نه بطیفیل کاری و بگذرد آن کس در دنیا بی گناهی  
 و پناه من است روز قیامت از بعض عارفان می آید که می گویند زیارت نماید زیارت زیارت آن حدیث  
 از پی خواهم که به تیغ و طفیل حج کنم و این غایت تشویق و تادیب جناب رسالت آبا صلی الله علیه وسلم است لیکن  
 جواب آن است که قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از اواپی حج داشته اند مقصود  
 آن است که مشوب انحراف دنیاوی و قصد سیر و تفرج نباشد بیت رفت بر بوی مزین و توحی بچمن و در نه  
 کی بوی نسیم سحری بود و غرض و تحقیق در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی  
 صلی الله علیه وسلم هر دو جای تست یا بدر الدجی - و من سکن المدینه و صبر علی بائساکنت له شهید او شهید  
 یوم القيمة - و کسیکه سکونت در مدینه و مدینه و صبر کند بر بلائی وی و شدت و محنت وی خصوصاً چنانکه در زمان  
 آن حضرت بود و در بعضی روایات علی الاوانها چنانکه سابقاً گذشت با ششم من مراد را گواه و شفاعت کننده روز  
 قیامت گفته اند شهادت بر طاعات و شفاعت در معاصی - و من مات فی احد الحرمين بقعة الله من الامین  
 یوم القيمة - و کسیکه بمید و دیگری از حرمین که بای مدینه برگزیده او را خدا تعالی از بی پایان از عذاب روز قیامت  
 و آمده است که مقبره که مدینه را می نشانند در بهشت مخپین بی سوال و حساب درگاهار - و محسن ابن عمر  
 مرفوعاً من حج فزار قبره بعد موتی - کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مرید از موت من - کان لمن  
 زارنی فی حیولی - باشد هم چون کسیکه زیارت کرد ملاقات نمود مراد حیات من و کی از نواید و بشا زیارت  
 شریف آن است که زائر را از نصیبه صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آن است حاصل میگردد و این منجی  
 بر ثبوت حیات است مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی بخلاف شهدا که بچیات معنوی  
 مشرف اند و این مسئله را تفصیل هر چه تا شری در خدای القلوب بیان کرده ام و باشد التوفیق - و رواها  
 روایت کرد این هر دو حدیث را - البیهقی فی شعب الايمان - و محسن یحیی بن سعید رضی - یحیی بن سعید  
 دو است کی یحیی بن سعید قطان از کبار آئمه حدیث و لقاء ایشان در روایت میکند از مالک و شیب  
 و ثوری و غیر ایشان - و دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکند از وی مالک و ثوری

و ثوری این رسول الله صلی الله علیه و سلم کان جالسا و قبر بحیره بالمدينة - آنحضرت نشسته بود و گوی کشته می شد در  
 مدینه - قاطع رجل فی القبر - پس نظر کرد مردی در قبر - فقال یس مبیح المومن - پس گفت آن مرد بدخواه مومن است  
 گوید - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بمقامت - بدختری بود که تو گفتی که بگویش گوی  
 کردی بدست مسلمان - قال الرجل الی لم ارد ذلک - گفت آن مرد بدبختی که من مراد داشتم باین سخن بگویش  
 موت بسای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده نکردم مگر بدیج و تحمیل کشته شدن در راه خدا که  
 اگر کسی در غیرت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر ببرد و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بدین اندکشته شدن در راه خدا بلکه مردن بدین افضل و اکمل است  
 با علی الارض یقینه احب الی ان یكون قبره بهائدا - نیست بر روی زمین هیچ جایی که محبوبتر باشد نزد من که  
 باشد قبر من و اینجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را همچنین تقریر کرد و طلبی این حدیث  
 را و اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در مدینه افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای  
 دیگر و این حدیث ابلیغ و اوصل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در مدینه و این حدیث احتمال این هم دارد  
 که تقدیر آن است که گفته شد نیست قتل در راه خدا مانند موت بدین و لفظ حدیث احتمال این هم دارد  
 که گفته شود مراد آن است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آری نیست موت مومن بدین مثل قتل فی  
 سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه ولیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در مدینه  
 افضل است از موت در سائر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود و فضیلت موت بدین از موت در  
 سائر بلاد ولیکن باقی می ماند فضیلت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمعاد - رواه مالک  
 مرسل - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید  
 انصاری است که تابعیست و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید  
 بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام  
 بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارد و قد بر - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما  
 قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - و هو بوادی العقیق - و حال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام  
 وادی است از او دیده مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز  
 میگذاشت - یقول - میگفت آن حضرت - انانی اللیلة آت من ربی - آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب  
 پروردگار من - فقال صل فی هذا الوادی المبارک - بگزار نماز درین وادی مبارک - و قل عمره فی حقیقه

و بگویم راجح یعنی حساب کن این نماز را در برابر کن با عمده که در حج باشد و قول استعمال کرده می شود  
در مسیح الفعال - و فی روایتی و قل عمده و حجه - مقصود به بیان نفی است نماز است درین بقعه شریفه که حکم عمره و  
حج دارد - رواه البخاری

### خاتمه الطبع

بسم توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی مشکوٰۃ شریف مسی به اشتهاء المعات که شامل است  
پراچا و بیست نبوی از کتاب الصوم تا کتاب الحج ترجمه فاضل خلیل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی  
خطاب شراد حسب خواہش طالبان دین بار دوم بصحت مطابقت و فکر غائب مقام لکھنؤ و در مطبع نامی منشی فوکلشنور  
لباس پوش الطبع شد خداے تعالی مرغوب دہما ہی اہل عالم کنا و بمنہ و کرمہ



و ۳۹ م ش ع  
ج ۲  
ن ۲۵



۲۹۶۵۲

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY**

**ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

---

--	--	--	--

